UNIVERSAL LIBRARY

إِنَّ اللّٰهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتّٰى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ

امراض مسلمانان وادویهٔ آنها

یعنی

جهات تنزل و اسباب ترقی مسلمانان

تصنیف و تالیف عبد ذلیل و بندهٔ رب جلیل

میرزا اسمعیل دردی ابن مرحوم میرزا ابراهیم

ساغر اصفهانی سکندرابادی ۱۳۰۳ھ

چاپ اوّل

یہ جلد اہل سنت جماعت کے دیکھنے کے قابل نہیں

۵۰۰ جلد

مطبوعه مطبع معلم شفیق

إِنَّ اللّٰهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتّٰى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ

امراض مسلمانان و ادویهٔ آنها

یعنی

جهات تنزّل و اسباب ترقی مسلمانان

تصنیف و تألیف عبد ذلیل و بندهٔ رب جلیل

میرزا سمعیل دردی ابن مرحوم میرزا ابراہیم

ساغر اصفہانی سکندرآباد سال ۱۳۰۲ھ

درہمہ جا طبع شود حق مصنّف وقف انجمن تائید اسلام است

چھاپ اوّل

۵۰۰ جلد

در مطبع معلم شفیق

سبب تصنیف این کتاب

هیچ سبب دیگری نمیتوانست بود تحریک سلسلهٔ ارادهٔ این عبدالله ذلیل را در نوشتن این کتاب جز مفهوم این شعر حافظ «سخن درست بگویم نمی توانم دید که می خورند حریفان، و من نظاره کنم» یحتمل که هیچکس دیگر از ایران بیرون نیامده است که تا باکنسان نظر در حالت خلق عالم کرده باشد و در ترقی و تنزّل و خوشی و ناخوشی مختلف طوایف و ملل باندازهٔ معاشرت و اختلاطیکه داشته است با معدودی تامل نموده باشد که این بنده — و یحتمل که جگر احدی در میان مسلمانان چندان بر احوال این است بر آتش حسرت و دریغ نبوده و نسوخته که جگر این بندهٔ حقیر و یحتمل که اگر من خود را در این دعوی پیغمبر شمارم و فرد انگارم در میان سیصد میلیان مسلمان در دعوی خود صادق باشم و در ارادهٔ خود راسخ و احتمال کلّی میرود که هیچکس دیگر در میان این سیصد میلیان امروز نه بلکه از بدو اسلام مطلقاً برنخاسته باشد که تا این اندازه غم هم وطنان خود را خورده باشد و بر احوال قوم خود دست اندوه و فسوس بر سر و سینه زده باشد که من ولی احتمال کلّی هم میرود که هیچکس دیگر در میان مسلمانان چندان نیش زبان و آن هم از هم وطنان نخورده باشد که من — زیرا که از زمانیکه من از خاک ایران بیرون شدم و بهند قدم نهادم تا کنون همه را در این اندیشه بوده ام همه را این غم و اندوه را داشته و خورده ام که چرا باید مسلمانان را حالت این باشد و سایر ملل عالم را حالت آن — مگر هر زمانیکه سخنی بر لب رانده ام نیشی خورده ام پس

یادم که لب فرو بندم و خامه را زبان گشایم باشد که اهل ملت و هم مذهبان
سنان من بدانند که مرا سخن چیست و غرض چه و در آن وقت اگر گرمی الفت از من
سند در غیاب من باشد نه در حضور و اگر نصیحتی نشنوند و پندی نگیرند و آتش گرمی در
هیمهٔ تر ایشان اثر نکند و میخ آهنینی در دل سخت ایشان فرو نرود بنده بقدر طاقت
و حالت خود تبلیغ رسالتی کرده باشم چرا که " آدمی نیست که عاشق نشود فصل بهار
هر گیاهی که به نوروز نجنبد حطب است " - درین زمان هر کسی کم و زیاد بخیال
ترقی خود و اهل ملت و هم مذهبیان و هم وطنان خود هست و افتاده است - نهایت
این است که دیگران رونده هستند ولی طریق را نمیدانند و اینک این بنده باندازهٔ
دانش خود اراده دارم و عزم خود را جزم نموده ام که طریق را بدیگران بنمایم
مگر آنچه در نظر بنده بود در یک مجلس و دو مجلس و یک ساعت یا چند ساعت
ببیان زبانی بر هم مذهبیان من کما کان ظاهر نمیشد و لهذا این کتاب را نوشتم و
در خدمت ایشان گذاشتم - بالجمله خدا را بحق پاکان و بحرمت مقربان خاصان
درگاهش که نخبه و زبدهٔ آنها چهارده تن هستند قسم میدهم که مرا راه نماید و در طریق
صواب هدایت کند و توفیق خیر دهد بعد دیگر هم مذهبیان و سایر هم وطنان مرا که
همه بعزم جزم قدم زنیم و از دیگران بدنبال نمانیم وکفش زدر وستیلای طوایف
و ملل دیگر را از سر خود دور سازیم

در ضمن شرح سبب تصنیف کتاب لازم میدانم بیان بعضی مطالب
دیگر را -

اوّل باید دانست که هنگامیکه سر آلیور سنت جان در حیدر آباد بود
این کتاب را بنده باو دادم که بخدمت حکومت هند بگذراند و مددی طلب کند
از سرکار برای طبع آن و در واقع مقصود من این بود که این کتاب بنام لارد رپن

طبع شود ولی جناب معظم الیه پس از هفت هشت ماه از کشمیر نوشت که چند مو
این کتاب را دیدند و این ایراد را گرفتند که این را شیعه نوشته است بموجب عقاید
و خیالات اهل تشیع و الغرض کتاب را مسترد فرمودند - ولی چون بنده را جائز
نیست از جناب موصوف خط او را درج این کتاب نمی کنم نمیتوانم کرد برای ملاحظه
خوانندگان - همین قدر عرض می کنم که هر چند بنده شیعه هستم ولی در متعدد جاهای این
کتاب نوشته ام و اینک در آغاز هم مینویسم که بنده را در عالم با عقیده و مذهب هیچ ملت و
قوم و فرقهٔ کاری نیست و بخصوصه تعصب مذهبی را سبب اصلی میدانم در تباهی حال
هر ملتی در جهان خصوصاً مسلمانان و در این کتاب همه سعی و جهد من این است که رسم
تعصب و خصومت مذهبی را از میان شیعه و سنی و هفتاد و دو ملت اهل اسلام بردارم
هر کرا هر مذهبی هست در باطن باشد مرا با کسی کاری نیست و همه باید با یکدیگر برادر
و یکجهت باشند تا هنگامیکه رسم تعصب در میان مسلمانان وجود دارد در واقع
ذلیل دیگر ملل اند و هیچ راحت و خوشی و آسایش و دولت و استیلا و انصاف و
مروت ندارند و این حالتی که امروز مسلمانان راست عمده بسبب تعصب و نفاق اینهاست
مرا با شیعه و سنی و علی و عمر کاری نیست بلکه مرا کار است با اسلام و کار است با آنکه
پیروان علی و عمر بخصومت و تعصب اسلام را تباه کردند و از آن در جوش و خروشم
که مسلمانان از طریق مستقیم دین محمدی خارج شدند و بر وفق کتاب و حدیث خود
عمل نکردند و اسلام را پایمال نمودند - اگر مسلمانان اتفاق داشتند سایر ملل و
طوایف عالم بر آنها غالب نمی آمدند - من نمیخواهم شیعه را سنی و سنی را شیعه و هر دو
را نیچری و هر سه را عیسوی و هر چهار را دهری سازم بلکه میخواهم که هر که دعوی مسلمانی
میکند و در لباس اهل اسلام است در جادهٔ اسلام و شرع محمدی قدم زند و اقلاً
بظاهر تعصب و خلاف را بر کنار گذارد و با سایر اهل سنت و هم مذهبان خود برادروا

دسر گرم بکوشد که اساس اسلام را قوی و مستحکم کند و خود و اهل ملت خود را از این ذلت و حقارت نجات دهد و از چنگ استیلای طوایف و ملل دیگر رهائی بخشد - اگر جهلای این ملت در کلام این بنده چیزی یا بند که از آن بوی تعصبی بمشام آنها برسد بنده نمی توانم رفع اشتباه آنها را بکنم و چارهٔ نیست در آن چرا که این فرقه از قرآن مجید و احادیث پیغمبر و ائمهٔ هدا هم چیزها یافتند مایهٔ تعصب و خصومت و نفاق در حال آنکه کتاب و حدیث آنها سراسر امر بدوستی و مودت و یکجهتی بود با یکدیگر و با عالم -

دوم - اگر بزرگواری بخواهد چیزی بنویسد بطور ایراد و نکته گیری نسبت باین ناچیز کتاب بنویسد ولی بکلی بیغرض و بی خصومت و مقصود او این باشد که کلام او نیز مایهٔ ترقی و بهبودی هم مذهبان و اهل ملک و ملت او بشود نه آنکه سبب گردد که محنت خالصاً لوجه الله این بندهٔ ذلیل بربا شود و اهل ملت او بیش از بیش در آفت و نکبت و گمراهی در افتند -

سوم - اگر بزرگوار عالیمقداری این نا قدر کتاب را مفید بحال مسلمانان بیند و این بندهٔ عاصی را بیغرض داند و محض مراخالصاً لوجه الله معلوم کند و کلمهٔ از روی حق و انصاف بنویسد یعنی بطور تقریظ و نزد بنده ارسال دارد که بسکی باشد در دست بنده و در آغاز یا خاتمهٔ این کتاب بنویسم تا رفع شبهات و تصورات خلاف عوام الناس و جهلا بشود و مرا در ارادهٔ خود صادق و بیغرض دانند - هر بزرگواری که چنین عنایتی را فرماید چه در عربی چه در فارسی و چه در اردو بلکه انگریزی هم بنده را ممنون و مشکور و مرهون خود خواهد ساخت و چنان باشد که گوئیا در محنت من در باب ترقی و بهبودی هم مذهبان خود و هم مذهبان من شریک باشد -

فہرست نام کسانیکہ بندہ را اعانت فرمودند در طبع این کتاب

حیدرآباد و چادرگھات

از طرف حضرت بندگانعالی	حما سہ
نواب فخر الملک بہادر	لعہ رر
جناب نیر نواز جنگ بہادر	سعہ سہ
جناب سید احمد صاحب زید	دعہ ار
جناب مولوی شیخ احمد صاحب	دعہ
جناب عبد السلام خان مقتدر جنگ	دعہ
جناب منشی سید علی حسن صاحب	دعہ
جناب مولوی محمود صاحب	عہ
جناب میر محمد علیخان مہتمم دفتر تقسیم منصبداران دیوانی	عہ
جناب غلام دستگیر خانصاحب	دعہ
نواب کمال خان	دعہ
نواب صارم جنگ بہادر	ععہ
جناب سید فضل حسین صاحب وکیل	ععہ
جناب داکتر اگورنات صاحب	عہ
جناب سید محی الدینصاحب علوی	عہ
جناب مولوی مہدی حسن صاحب	عہ
جناب سید علی بلگرامی	عہ

جناب میرزا مہدی خان صاحب تعلقدار	عہ
جناب کرنل دلپن صاحب	عہ
جناب مولوی صدیق صاحب	عہ
جناب محمد یوسف الدین معتمد مجلس انتظام صرفخاص	عہ
جناب مولوی عبد الغفور صاحب وکیل	عہ
جناب ڈاکٹر میرزا علی صاحب	عہ
نواب لیاقت علیخان بہادر پسر مرحوم عتصام جنگ	عہ
جناب مولوی عنایت الرحمن خان صاحب	عہ
جناب شیخ محمد صاحب مہتمم بندوبست ضلع گلبرگہ	عہ
جناب فرید الدینصاحب ناظم عدالت	عہ
جناب میرزا علیمحمد خان بہادر معتمد الدولہ	عہ
جناب میرزا محمد علیخان بہادر شجاعت شعار جنگ	عہ
جناب مولوی چراغعلیصاحب	عہ
نواب سلیمان یار جنگ بہادر	عہ
جناب میرزا اسمعیل بیگ صاحب	عہ
جناب امجد علیخانصاحب	عہ
جناب رسول یار خانصاحب	عہ
جناب میر کاظم علی مہتمم صفائی	عہ
جناب قمر الدینصاحب وکیل	عہ
جناب اقبال یار جنگ	عہ
جناب ملا عبد القیوم صاحب	عہ

جناب سید مظفر حسین صاحب	حمه
جناب آقا میرزا عبد الحسین صاحب مترجم دفتر پرایوت سکرتری	حمه

سکندرآباد

جناب دستور رنجی صاحب	عـه
جناب شاپور جی صاحب	عـه
جناب شیخ حسام الدین صاحب	عـه
جناب مولوی علی رهنما خان صاحب	حمه
جناب سید محمد صاحب منشی عدالت سکندرآباد	حمه
جناب سجنالال صاحب تاجر بمبئی	حمه
جناب شیخ احمد صاحب سوداگر	حمه

از انجائیکه مقصود اصلی و کلی بنده در نوشتن این کتاب متنبه ساختن هم مذهبیان خود است و معلوم کردن بر آنها (خواه بدانند و خواه ندانند) صفات و خصالی را که موانع هستند در راه ترقی هر ملتی در جهان لهذا لازم میدانم که در اینجا چند سطری بنویسم که چگونه این مبلغ جمع شد و چگونه اعانت از بنده کردند صاحبان فتوت و توفیق در طبع این کتاب بچه خون جگری بنده این کتاب را طبع نمودم «نگویند از سر بازیچه حرفی کز آن پندی نگیرد صاحب هوش» –

چون یک تیر تدبیر ما باز خطا رفت چون صدهای دیگر یعنی سر آلیور سنت جان این کتاب را از کشمیر واپس فرستاد در خیال آن بودم که تیر دیگری

به گمان نیم ناگاه دوستی مرا راهنمائی کرد بنزد شخص بزرگواری که بی نهایت تعریف ازاو کرد که البتّه اسباب طبع این کتاب را فراهم خواهد کرد — این بزرگوار چندین ماه کتاب را گذاشت و آخر فرصت یافته ملاحظه و تعریف نمود و جویای اندازهٔ مخارج آن شد — بنده دریافت کردم و بجناب موصوف عرض نمودم و چون جناب موصوف همه کارهٔ دستگاه یکی از امرای جلیل القدر این شهر است فرمود که یک کس نمی تواند تمام مخارج آنرا متحمل شود ولی ممکن است که در همین دایره و دستگاه زری جمع شود که مخارج این کتاب را کفایت کند پنجصد جلد — ولی این بزرگوار گاهی باین وعده وفا ننمود و این قول را بالفعل نیاورد

پس ازآن بنده خود چیزی نوشتم و از عموم مسلمانان یاری طلب کردم بطوریکه در این ملک چندا میگویند — بالجمله این صاحبان معظم که نامشان در این فهرست درج است (یعنی غیر از آنهائیکه مسلمانان نیستند) و اکثر با بنده آشنا هستند و از همه ممنون و متشکر هستم بکمال عزّت و حرمت و بزرگ منشی خود ملاقات بنده را برخورد نمودند و اغلبی هم در حین دستخط کردن یا در رسید رقعه اوّل و دوّم عطیه خود را عنایت فرمودند — ولیکن چند کس از اینها را محتمل بیست رقعه فرستادم و بعضی دیگر چندان آزار نمودند از بنده یعنی رقعه فرستادم که آخر دور شان را قلم کشیدم و پس از این اگر بجای پنج پنجاه و بجای ده صد روپیه بدهند نخواهم گرفت — یک شخص سی روپیه وعده نمود ولی آخر که فهرست را دید این عذر را پیش کرد که چون بسیاری کمتر از من داده اند یحتمل گمان بد در حق من رود و مبلغ دیگری بسیار کمتر عنایت فرمود — کمال خان سی روپیه دستخط کرد ولی پانزده روپیه داد با آنکه دستخطش را مجدّداً در رقعه گذشته فرستادم و در خانهٔ جناب مولوی محمود او را دیده با و گفتم گفت همان پانزده روپیه را بنویس — تهوّر جنگ وعده نمود که چیزی بدهد و پس از چندین رقعه رقعهٔ اخیر را

پاره کرد و آدم مرا گفت نه زر دارم نه کتاب میخواهم - عبدالحق که خود را پرنس مبارک
و گلبدسن حیدرآباد میداند سه بار بخدمتش مشرف شدم و هر سه بار ایستاده گفت که
حالا کار دارم بار دیگر بیا - در جوابش گفتم من دیگر بار نخواهم آمد خاطر مبارک جمع باشد
پس شنیدم گفته بود که آغا صاحب میخواهد بزور از من زر بگیرد - این شخص بسیار بسیار
بر من گران آمد و این سخن را هیچکس نمیگوید جز آنکه بسیار کمینه و رذیل باشد - چرا که با وجود
فهرست نام چندین شخص بزرگوار که همه در حسب و نسب از او برتر باشند و همه بخوشی خود
داده باشند کمال دون طبعی است از کسی که چنین سخنی را بر زبان راند - این کار کار خیر بود
و برای ترقی و بهتری مسلمانان واحدی بزور نداد و از احدی بزور گرفته نشد و بسیاری
هم پنج و ده روپیه دادند اگر تهور جنگ و عبدالحق هم هر یک پنج روپیه داده بود کمال
ممنونیت من میگرفتم بعوض آنکه او رقعهٔ مرا پاره کند و این چنین سخن ناهنجاری را بر زبان
آرد - عبدالحق نمیداند که این آغا صاحب ابداً اعتنائی بشاه و وزیر و خزانه و ریاست
حیدرآباد ندارد و اگر او خود مالک تمام چند ریلوی بشود و هم سکرتری لندن و پاریس
و وینا و برلین بشود آغا صاحب او را کس نمی شمارد چه جای آنکه پنج و ده روپیه از او بزور
بگیرد - این اعمال در نزد ما مسلمانان قباحت ندارد ولی در نزد سایر ملل قباحت بسیار
دارد -

چند امرای حیدرآباد را یا خود بخدمت مشرف شدم یا رقعه نوشتم معاف
طلب کردند من آنها را معاف نمودم زیرا که بنهایت فقیر و بینوا بودند آنها مخارج بیشتر
زیاده بر دخلشان بود زیرا که در سال باید مبالغ کثیر بطوایف دفواحش بدهند یا
به شریف مکه و خادم کربلا که بروند و دعا کنند که خدا امراض ظاهری و باطنی آنها را شفا
دهد - ولی چون این دواخانه که بنده گشوده ام یعنی این کتابیکه من طبع نموده ام خیراتی
است و بخصوصه برای فقرا و بینوایان است هر یک از این امرا را مفت خواهم فرستاد و

زر آنرا ہم معاف خواہم کرد و ابداً از اینہا باکی و پروائی ندارم ۔

این ہست حالت مسلمانان و اینہاست اسباب عدم ترقی مسلمانان ولیکن نادانی میخواہد الف بای مسلمانان را تغییر و تبدیل دہد کہ علم در میان مسلمانان شیوع بہم رساند و نوشتن و خواندن سہل تر گردد و لی مسلمانان را ابدا رغبت بعلم و دانش و دیدن کتاب نیست ۔ رسالۂ در ادوتیہ طبع میشود در ممالک یورپ و امریکا در ہمین ایام کہ چہل میلیان جلد طبع میشود در ۳۲ صفحہ و چہار صد میلیان جلد (یا نقل) در ہم صفحہ و بیست لک خرج این رسالہ میشود ۔ این ہست شوق نصارا در دانش و تحصیل آن و ترقی و ترویج آن و آن ہست شوق مسلمانان در تحصیل علم و دانش و خواندن کتب و ترقی دادن خود ۔ خدا توفیقی بدہد بہ ہم مذہبان ما کہ بیش از پیش طالب علم و ہنر و دانش و کمال بشوند و زر خود را در محل و مقام خرج آن خرج کنند ۔

این کتاب ہنوز بنام ہیچکس رقم نیافتہ ہست تا آنکہ قدر دانی پیدا شود و قدر دانی نماید آنوقت در طبع دیگر بنام او خواہد شد ۔

فہرست کتاب

(حصۂ اول امراض مسلمانان)

حصۂ اوّل

امراضِ مسلمانان

بسم الله الرحمن الرحیم

باب اوّل

در حقیقت و اصول دین اسلام

باید دانست که اگرچه مقصود ما نیست و در نظر ما نه که از دین اسلام و مذهب مطلقاً سخنی رانیم ولی چون در هر مطلبی بالضروره تمهید و مقدمه لازم است و بخصوص در هر امری از امور که نسبت داشته باشد بمسلمانان ناگزیر پای اسلام و دین در میان می آید و غایت آن امر ناچار منتهی میشود بدین اسلام خواه در آن امر پای دوست در میان باشد و خواه پای دشمن و خواه پای هردو لهذا بنده لازم میدانم که در امور مسلمانان عالم ابتدا حرفی چند از اسلام و مذهب این ملت برقلم آرم —

در تمام کتب مسلمانان و قرآنیکه در دست ماهست چنین نوشته و عقیده ما مسلمانان تماماً هفتاد و دو ملت اینست که اصول دین و مذهب ما بهترین اصول هر مذهب دیگرست — اصول مذهب چیست — اصول مذهب فعل اوامرست و ترک نواهی — در این اصول عقیده ما اینست که چندانکه تکمیل در دین اسلام است در سایر مذاهب و ادیان نیست و نبوده — مثلاً در خصوص ظلم نسبت بسایر خلق و ریختن خون از ناس مطلقاً خدای عزوجل در قرآنیکه بما فرستاده و در دست ماست و بزعم و عقیده ما کتاب آسمانی است در کلام میفرماید (۱) ای خلق عالم من شما را خلق نمودم از یک پدر

و یک مادر و فرقی در میان شما ها نگذاشتیم جز نامهای مختلفه یا شعبهای متفرقه و از میان شما ها
(هر که باشد و هر نامی و لقبیکه داشته باشد و هر فرقه و قومی که باشد) گرامی ترین نزد من
اوست که تقوای او زیاده باشد - (۲) هر که نفسی را بکشد بدون سبب و جهتی که
واقعاً قتل او بر وفق مرضی ما باشد گناه آنکس همان عظمت را دارد در نزد ما که گویا
آنکس همه خلق عالم را بقتل رسانیده است - ازین قبیل آیات در کتاب خدا
بسیار و متعدد است و اینها اصول اصلی دین ما هستند و ظاهر آنها همین است و بس
و ما (یعنی این بندهٔ ذلیل) زیاده برین نمیتوانیم گفت و زیاده ازین قدم پیشتر نمی توانیم
نهاد و احتمال کلّی میرود که ظاهر و باطن و تاویل این آیات مذکوره هم نزد خداوند علی الاطلاق
همین باشد و بس - شاید دیگران بقسم دیگر تاویل کنند این آیات را ولی ما فی نفسه
فرداً تاویل دیگران را قبول نداریم و عقیدهٔ ما نیست و برخلاف واقع میدانیم -
پیغمبریکه از جانب خدا آمد و این کتاب را آورد و این اصول را پیش ما
نهاد و ما را هدایت کرد و راهنمائی نمود بآنچه که ما را مورد رحمت خدا میکرد و آنچه که ما را مورد
غضب خدا میکرد شخصی بود که بعقیدهٔ ما خود او متّصف بصفات الله بود و خود اوّل کسی بود که
پیروی کرد اوامر الهی را و ترک نمود نواهی الهی را بموجبیکه مندرج بود در کتابیکه خود دعوی
میکرد که از جانب خدا آورده بود - در این صورت اگر ما را کمال یقین نباشد که واقعاً
این پیغمبر این صفات را داشته و آنچه میکرده است در امور یکه مامور بوده و احکامیکه واسطه و
رسول بوده است که بخلق خدا برساند و نیز اعمال و افعال خود او در خلا و ملا جز بموجب وحی
و فرمان الهی بوده ابداً ما او را رسول و فرستادهٔ خدا نمی توانیم دانست و بقول او عمل
نمی توانیم کرد - چون ما را یقین شد که این همه صفات در وجود این پیغمبر بوده و حالت
و وضع این پیغمبر چنین بوده ما را باید این عقیده هم باشد که اگر چه این پیغمبر بصورت با سایر
خلق یکسان بوده ولی در حقیقت و کیفیت چیز دیگر بوده و احتمال امکان ندارد در عالم صورت

و طبیعت که گندم از جو بر وید و درخت شیرین یا تلخ به پرورش طبیعت اصلی خود را بگذارد
پس ما باید بدانیم که "احمد ار بگشاید آن پر جلیل تا ابد مدهوش ماند جبرئیل" مقام نبوت
و رسالت مقامی است که دست احدی از ماسوی الله بآن نمیرسد و احدی از ما خلق الله
بآن مقام قدم نمیتواند نهاد — ما را کاری نیست که این شخص محمد نام مردی بود بزعم
سایر خلق عالم کذاب یا خداع و امثال این ولی هر فردی از افراد خلق عالم که دعوی مسلمانی
میکند باید عقیدهٔ او این باشد که این شخص متصف باین صفات حسنهٔ مذکوره بوده است بی شک و شبهه
چون ما را عقیده این شد که این صفات مذکوره در وجود این پیغامبر بوده
و بنابراین امتیاز تامی داشته است بر سایر خلق عالم آنوقت میگوئیم که چون این پیغامبر در میان
خلق آمد و خلق را براه راست هدایت کرد بعضی قبول کردند دعوی او را و بدین او در آمدند
بعضی دیگر اطاعت او را قبول کردند مگر دین خود را از دست ندادند ولی فرقهٔ دیگر اطاعت
او را هم قبول نکردند و بنای ظلم را نهادند و شمشیر بروی او کشیدند پس بموجب حکم خدا برا و لازم
آمد که دفع دشمنان خود را بکند — این دفاع را در زمانیکه پیغمبر خود حاضر و موجود بود جهاد
نام نهادند — این جنگ نمودن و شمشیر کشیدن این پیغمبر بنزد عقیدهٔ ما حق بوده و چرا
ما در کتب خود و توراة هم دیده ایم که سایر پیغمبران نیز با امت خود یا با خلق دیگر جنگیدند میگوئیم
که این پیغمبر هم زمان و حالت خلق را ملاحظه نمود و شمشیر کشید — بعضی از خلق عالم
اعتراض بر مذهب ما دارند و میگویند دین اسلام بضرب شمشیر رواج یافت و این را متمسک
قرار داده اند برای اثبات مطلب و حقیّت مذهب خود — اگرچه ما ابتدا عرض کردیم که ارادهٔ ما
نیست که از مذهب سخن رانیم ولی تا ما از مذهب ذکری نکنیم نمیتوانیم مطلب و مقصود خود را بیان
کنیم — اگر نصارا که مدعی بزرگ مذهب ما هستند اعتراض کنند بر اصل و اساس و
اصول مذهب ما یعنی پیغمبر ما را بد گویند و اعمال و افعال او را معیوب و قبیح دانند و چون
حضرت عیسی نه شمشیر کشید و نه سایر اعمال محمد را مرتکب شد باین دلیل او را پسر خدا

گویند و دانند که او حکماً پسر خدا بوده جواب سؤال آنکه این امور وابسته باعتقاد است و
طبیعت و عادات — همچنانکه ما را اعتقاد است که خدا دنیا را خلق نمود محض بوجود
محمد و برای محمد آنها هم میگویند عیسی پسر خداست پس همان قباحتی که نصارا می یابند
در عقیدهٔ مسلمانان که محمد را فرستاده و رسول خدا می دانند مسلمانان در عقیدهٔ
نصارا می یابند که مخلوق را خالق می شمارند — زیرا که نصارا میگویند و در کتابشان
هم نوشته "بیگاتن سن" یعنی پسر متولّد شدهٔ خدا — ما را ابداً اعتقاد نیست
و نخواهد بود که خدا را پسر متولّد شده باشد و اگر مراد از تولّد خلق شدن است یعنی پسر
مخلوق و آفریده شده ما میگوئیم هر چه مخلوق باشد خالق نمی شود پس قباحت این امر عظیم تر
است که مخلوقی را خالق دانند و چون نصارا میگویند که خود عیسی بزبان میگفت که من
پسر خدا هستم اگر نعوذ بالله عیسی این عبارت را بر زبان رانده باشد ما او را نبی هم نمیدانیم
و ما گاهی قبول نمی کنیم که عیسی چنین سخنی را بر زبان رانده باشد و اگر هم رانده باشد
شاید مقصود دیگری داشته و مفهوم آن چیز دیگری بوده

بالجمله مقصود ما اثبات دین و مذهب خود یا دیگری با اعتراض بر
مذهب و عقیدهٔ دیگری نیست بلکه مقصود ما فقط اینست که اعتقاد خود را ظاهر سازیم و بخلق الله
معلوم کنیم که بر وفق عقیدهٔ ما محمد ابن عبدالله پیغمبر و فرستادهٔ خدا بوده و افعال
اعمال او همه چون افعال و اعمال دیگر پیغمبران خدا بوده است که بنزد عقیدهٔ ما همه معصوم
بوده اند — درینصورت بنزد عقیدهٔ ما ابداً اعتراض بر قول و فعل پیغمبر ما نیست —
اگر این امور معلوم شد و این دلایل کسی قبول کرد پس ما میگوئیم مقام و مرتبهٔ نبوت بالاتر
است از هر مقام و مرتبه و هیچیک از مخلوق خدا را آن مقام و مرتبه نیست و پس از این
مقام و مرتبهٔ نبوت مقام و مرتبهٔ ولایت است و بس —

اینک می آئیم بر سر مطلب و مقصود خود — بجز دیکه پیغمبر آخر الزمان

از جهان رفت احدی دیگر را اجازت آن نبود که شمشیر کشیده خلق را بدین او دعوت کند
بنزد رای بندهٔ ذلیل و اگر چنین اجازتی باید باشد باید باشد علی و اولاد علی را زیرا که
بعقیدهٔ هفتاد و دو ملت اهل اسلام بمقام هیچکس پس از محمد بمقام و مرتبهٔ علی و اولاد علی نرسید
علی پسر عم و داماد و وصی محمد بود و یکی از آل عبا بود و محمد در حق او گفت من مدینهٔ علم
استم و علی در آن مدینه است و اوّل کسی بود که ایمان آورده بود و کسی بود که در تمام غزوات
پیغمبر جنگ کرده بود و فاتح همه بود و در هر حال وزیر و معاون محمد بود - مگر علی و
اولاد علی شمشیر نکشیدند و جنگ نکردند و خلق خدا را بدین دعوت ننمودند یعنی بشمشیر
بلکه همه مظلوم شهید شدند و همین شهادت را فقط مایهٔ تقویت و قوام و دوام دین دانستند
شکی نیست که اعمال و افعال و اقوال نیک بهترین طرق بود و باید باشد در اسلام و در
هر دین و مذهبی که سایر خلق عالم را به پیروی آن ترغیب دهد و هیچ ضرورتی نبود
بزدن تیغ و کردن ظلم - درینصورت بنی امیه و بنی عباس و دیگران که همه مردمانی
بودند دنیادار و پادشاهان جبّار و بدفعال و بداقوال آنها را هیچ جه اجازت و استحقاق
آن نبود که شمشیر بزنند و خون بریزند برای ترویج دین - پس بعقیدهٔ بنده هر که
شمشیر زد برای دین اسلام پس از مرگ محمد ابن عبدالله و بدون دلالت و راهنمائی پیغمبر
یا خلفای برحق او خلاف مرضی خدا و رسول خدا کرد و در نزد خدا و رسول خدا عاصی بود
هر سلطانی در هر ملکی تیغ زد و نصارا هم درین زمان توپهای بسیار بزرگ میسازند و خلق خدا
رامیکشند و برای ملکداری و ریاست دنیا هم لازم است مگر بنام دین و ترویج مذهب
باشد خلاف است و ظلم -

در خاتمهٔ این باب مطلب باید خوانندگان بدانند و خلق مطلقاً
که همواره سه فرقه را سه عقیده است مختلف نسبت بهر مذهبی (۱) پیروان و عمدهٔ
علمای آن مذهب (۲) مخالفین آن و (۳) فرقهٔ که بکلّی معتقد هیچ مذهبی نیستند -

مثلاً در مذهب اسلام (۱) علما و اهل شرع مارا یک عقیده است و یک طور خاصی فهمیده اند (۲) کسانیکه خارج اند ازین مذهب یک عقیدهٔ دیگر دارند ضدّ فرقهٔ اوّلین (۳) فرقه هستند که درینزمان بهم رسیده اند که هر چند بلباس و صورت پیروان این مذهب اند و خود را مسلمان وامی نمایند ولی در عقیده تمام پیغمبران از امثل سایر خلق میدانند که در مختلف ازمنه آمدند و دستگاه فریبی چیدند و دکان مکر و خدعه باز کردند و چندروزی در دنیا ماندند و مُردند — مگر بنده شامل هیچیک ازین سه فرقه نیستم و اعتقادی دارم جداگانه و اعتقاد من همان است که در فقرات ماقبل الذکر بیان نموده ام یعنی محمد ابن عبد الله صلی الله علیه و آله و سلم بحق شمشیر زد ولی کسانیکه پس از او و خارج از اهل بیت او شمشیر زدند بناحق زدند و دین اسلام را تا قیامت بدنام کردند و مورد کرهٔ همه خلق عالم ساختند و همه محض برای دنیا و حبّ دنیا و حبّ جاه و مال و زر دنیوی و خواهشهای نفس خود و همه در پای میزان معدلت عادل حقیقی خاطی و گناهکار خواهند بود و معذّب

باب دوّم

در حالت و وضع مسلمانان

پوشیده نرهد که مذاهبیکه در عالم وجود یافت خواه برحق و خواه برباطل اگر ما باصل و حقیقت و اصول هریک از آنها ملاحظه کنیم غالباً نیک بوده — ازانجمله ما دین عیسوی را میگیریم در اینمقام که ما مسلمانان معتقد آن هستیم و پیروان آنرا اهل کتاب میدانیم — اصول مذهب عیسوی اصول بسیار نیکیست و همه امر بمودّت و دوستی است و نیکی کردن — ولیکن ما درینمقام نمیخواهیم ثابت کنیم حقیّت یا عدم حقیّت آنرا بلکه مراد ما این است که اعمال و افعال عیسویان را ظاهر سازیم —

چون دین عیسوی ابتدا در شهر رم شایع شد آن شهر را پیروان
حضرت مسیح همان عظمت و حرمت بخشیدند که مسلمانان مکه معظمه را — جمعی از علما درین شهر
برخاستند و چنان ظاهر ساختند که ایشانرا خدا مالک نموده بود بر جان و مال و عیال
تمام نصارا از سلطان گرفته تا گدا — نهصد سال یا بیشتر این سلسله را کمال اقتدار بود
که هرچه خواستند کردند و ضمناً هر فعل قبیح و عمل کریهی را مرتکب شدند که احدی نتوانست
آنها را منع کند حتی اینکه اگر پادشاهان اراده نمودند که برخلاف اقتدار و احکام آنها عمل کنند
یا اینکه جرایم آنها را سزا دهند آنها را از سلطنت خلع نمودند و مردود و ملعون ساختند و
ذلیل کردند — علاوه برین نصارا هم در آن ازمنه غالباً بلکه تماماً جاهل و بیدانش و وحشی بودند
و قانون و انتظامی هم در ملک نداشتند و همان تعصبی که در مسلمانان بود و همیشه هست تاکنون
در آنها هم بود و دیگران را کفار میدانستند و جهاد با کفار یا دیگر ملل را نیک و ذریعه نجاح و
فلاح آخرت و نیکنامی دنیای خود میشمردند — چنانچه وقتی از اوقات از مسلمانان ایذا دیدند
در بیت المقدس و یکی از علمای آنها آنها را برانگیخت که با مسلمانان جهاد کنند — این جهاد
هفت مرتبه واقع شد در بین دو صد سال تا اینکه نصارا از اراده خود دست برداشتند پس از آنکه
لکها از آنها کشته شد — ولیکن اگر کسی در تواریخ آنها ملاحظه کند برا و معلوم می شود که در حین
روانگی با این جهادها یعنی در بین طی منازل و قطع مراحل چه اعمال قبیحه از آنها صادر شد
از دزدی و رهزنی و قتل و غارت و زنا و غیر اینها —

چون این زمان مذکور درگذشت و عالم گردش کرد و کون یعنی علم
ترقی نمود و بیش از ۱۵۰۰ سال از تاریخ تولد حضرت مسیح منقضی شد با همین آفات و بلیاتی
که ذکر رفت شخصی بهم رسید که برخلاف ضدیت پپ های رم برخاست و موعظه نمود
خلق را و محرک شد خلق را که از زنجیر اطاعت پپهای رم خود را رهائی بخشند و بیش از آن
پیروی آن بیهودگیها را نکنند — مثلاً تا آن زمان مذکور کتب توراة و انجیل

هر دو در لغت لاتین نوشته بود و احدی را علم و دانش چندان نبود که بفهمد و درک
کند مطالب آن را و علمای رُم هم چون علمای ما میخواستند خلق لا یعلم باشند تا که
ایشانرا اقتدار و استیلا باشد ولهذا شرایع و قوانین و اصول دین خود را از خلق پوشیده
و مخفی داشته بودند و افساری بگردن خلق کرده میکشیدند — این شخص اراده نمود
که این بیهودگیها را موقوف و معدوم سازد و کتب تورات و انجیل را ترجمه نموده بزبان
قوم و بر منبر بر شده خلق را موعظه نمود و بمخالفت اصول و طرق پُپ های رُم راهنمائی کرد
این امر امری بود بس عظیم و مشکل و خطرناک زیرا که اگرچه تا آن زمان خلق گمراه بودند و
تابع ظلم و استیلا مع ذالک خوش بودند و یکهزار و پانصد سال بود که همه بریک و تیره
راه می رفتند و دریک طریق قدم میزدند و همه معتقد بودند و بکمال یقین و اعتقاد کامل
می زیستند پادشاه و گدا و لهذا ولوله و آشوبی در میان خلق افتاد و بخصومت و عداوت
درافتادند مثل زمانیکه مسلمانان دو فرقه شدند و شیعها خواستند اظهار مخالفت کنند
با سنّی ها و اینها با آنها و همچنین که اگر امروزه بخواهند در ایران یا در ملکت دیگری از ممالک
مسلمانان قانونی قرار دهند محض بجهت آنکه کسی را اقتدار و استیلائی زیاده از حد نباشد
و محض برای آسایش خلق کسانیکه بحماقت و نادانی مقدس هستند و تابع علما هر چند که بهر گونه
بلائی مبتلا باشند خیال میکنند که بهشت از کفشان بیرون میشود و در این صورت
می افتند بهم و خون یکدیگر را میریزند — بالجمله در این اختلاف آراء و عقاید بموجبیکه
تواریخ یوروپ و نصارا نوشته پنجاه میلیان (پنج کرور) خلق کشته شدند و بسیاری
از آنها را زنده با آتش سوختند — این حادثه تخمیناً یکصد سالی سراسر ممالک یوروپ را
فرا گرفته بود و مختصر میکنم که الآن سیصد سال یا کمتر است که نصارا در هر کاری ترقی کرده
اند و اگرچه در این بین ها هم باز گاه گاهی فتنه و فسادی برپا شده ولی نه با آن جهالت قدیم
و حماقت پیشین — و هر چند که مورخین نصارا نوشته اند که ترقی خلق یوروپ یعنی نصارا را

آغازش از زمانی که نصارا بجهاد مسلمانان بجانب مشرق زمین آمدند و چیزها از مسلمانان مشاهده و اخذ نمودند در بین صد سال یازدهم و صد سال چهاردهم عیسوی در همین اوان کتابی یافتند در قانون که مقنن یا سبب نوشتن آن جستنین یکی از قیاصرهٔ روم معاصر انوشیروان بود که نوشته شده بود در قواعد و قوانین سیاست و حکومت و عدل و انصاف و این کتاب فی الجمله موجب تغییر و تبدیل شد در نظم و نسق امور ریاست و عدل و انصاف و با آنکه نوشته اند که در اوایل صد سال یازدهم عیسوی بعض از مردم یورپ زمین که در زیر دست عربهای اسپین تعلیم یافته بودند شروع کردند باموختن علم و تربیت نمودن جوانان در بلاد عظیمهٔ ملک ایطالیه و پس از آن در بلاد عظیمهٔ ملک فرنس و جرمنی و انگلند مع ذالک هنوز جهلا بودند ولیکن امروز حالت آنها بر خلق عالم معلوم است که خود را در همه خصوص (حکمت و دانش و تهذیب و قانون و انصاف) معلم و مربی عالم میدانند و در واقع هم هستند — اگرچه علمای نصارا و بسیاری از نصارا میگویند که ترقی ما از دین ما و کتاب ماست ولی بنده قبول نمیکنم زیرا که اگر بنده تمام مذاهب عالم را نیک بگویم و بدانم شکی نیست که خواهم گفت مذهب من بهترین مذاهب است و از آنطرف ما ملاحظه می کنیم که اکثر خلق یورپ (یعنی عیسویان) که بظاهر در لباس عیسوی اند دین و مذهبی ندارند و لیکن ما قبل از این گفتیم که ما را کاری بدین و مذهب نیست و ما خود اهل دین نیستیم یعنی پیشهٔ ما پیشهٔ علما و وعاظ و اهل شرع نیست بلکه ما را کار با خلاق و تهذیب و امور ظاهری عالم است — این مطلب را اینجا باشد تا بموقع و محل آن برسیم —

قبل از این کم و کیف و اصول دین اسلام را بیان کردیم بر وفق عقیده و رأی خود و اجداد و فرد فرد اینک ارادهٔ ما این است که حالت و وضع مسلمانان را بیان کنیم — با آنکه پیغمبر ما عرب بوده در کتابی که در دست ماست و ظاهر است و هیچکس انکار نمیتواند کرد و ما نیز از روی غرض نمیگوئیم نوشته است عرب بدترین قوم عالم است در کفر

ونفاق (شاید عربهای صحرانشین مراد باشد ما را کاری نیست) — کسانیکه اوّل ایمان
آوردند عرب بودند اگرچه بنظر رای عقلا اکثری محض برای دنیا و مال مسلمان شدند و
مسلمان بودند ولی ظاهر را ملاحظه میکردند و آنرا هم محض دنیاداری — بمجرّد اینکه پیغمبر آنها
از دنیا رفت خودداری نتوانستند کرد و باطن خود را ظاهر ساختند — ما را کار
بکار احدی نیست فقط حکایتی بیان میکنیم — معاویه شمشیر کشید بروی علی و حال آنکه
چندین چیز در وجود علی بود که در وجود معاویه نبود و استحقاق نداشت که با علی
همچشمی کند — اوّلا علی خلیفه چهارم پیغمبر بود مگر آنکه معاویه نبود — درینصورت کسیکه
شمشیر بروی خلیفه پیغمبر کشید (و آنهم خلیفه که پسر عم و داماد آن پیغمبر هم بود)
ما او را مسلمان نمیدانیم و از کافر هم بدتر میدانیم و حال آنکه معاویه و معاونین او همه
دعوی مسلمانی میکردند و عرب بودند — این نبود جز دنیاداری و هیچکس نمیتواند گفت
که معاویه برای دین و ترویج دین شمشیر بروی علی کشید — پسر او پسر علی و نبیره پیغمبر را
کشت و او نیز دعوی مسلمانی میکرد و عرب بود مگر محض دنیاداری و حبّ جاه بود —
پس بنی امیه از طرفی و بنی عباس از طرفی شمشیر کشیدند و خلق خدا را بدون استثنا
کشتند و عمده بهانه ترویج دین مگر همه محض دنیاداری بود و این همه بیدین بودند —
پس سلاطین عرب و عجم و ترک و دیلم بهر کجا که قدم نهادند خلق آن ملک را کشتند یا ملل
فرق دیگری را که فقط فی الجمله در مذهب با خودشان مختلف بودند — شیعه بسنّی در افتادند
و سنّی بشیعه و هفتاد و دو ملت بیکدیگر و چون از میان خودشان تجاوز کردند کسانی را
از شمشیر گذرانیدند که ایشان را کافر دانستند و اقتدار و استیلا بر آنها یافتند —
این همه محض دنیاداری بود و ظلم — درین ایام عمر بنده چند شخص عظیم الشان را یا کشتند
یا اراده کردند بکشند در میان نصارا و از نصارا — سال قبل ازین امپراطور روس را کشتند
شش ماه قبل ازین رئیس جمهوری امریکا را کشتند و ده روز پیش ازین اراده کردند وکتوریا

یعنی ملکهٔ انگلستان را بکشند و این مرّهٔ سوم بود — قاتلین این مقتولین را ثابت نمودند که خبط دماغ داشتند یا بقسم دیگری و در هر حال اگر بقتل رسانیدند فقط یک کس را بقتل رسانیدند و حال آنکه قاتل امپراطور روس هم یکی بود از جملهٔ فرقهٔ نهیلیست که مذهب جدیدی را بیداد اختراع کرده اند — شخصی که چند روز قبل اراده کرد وکتوریا را بکشد میگویند دیوانه بوده است و هنوز حکمش صادر نشده — ولیکن چون تیرش خطا شد تحمیل سزای او قتل نباشد باقی ماند سزای دیگر مثل حبس ابدی وغیر این — اگر ثابت شد که این مرد جنون داشته یا مست بوده احتمال کلّی میرود که او را رها کنند و اگر ثابت شد که فعل او از روی جنون و مستی نبوده محتمل که قید ابدش کنند — بالجمله هرچه حکم آن باشد یک شخص مجرم بوده و یک شخص سزا خواهد یافت — در ملک ما سه شخص بابی ارادهٔ قتل باشاه موجود حال را کردند و هزار ها نفس بقتل رسیدند و هر کرا بشوخی و تسخر بیچاره بابی گفتند حکما سر او را بریدند — اگر خود مرا بابی بخوانند و ندانند من سوگند یاد میکنم (یعنی عقیدهٔ من سنیت) که این برخلاف مذهب ما و شرع محمد مصطفے است و اگر من در زیر تیغ جلاد باشم باکی ندارم که سخن حق را بر زبان رانم و بگویم که اینهمه ظلم است و ستم و خلاف مرضی خداهر که هرچه میخواهد در حق من بگوید و بمن نسبت دهد — ما را از اینگونه امثله از هر یک از ممالک مسلمانان بسیار در خاطر است و از اینگونه امثله تمام تواریخ مسلمانان پُر است — از آنطرف کسی میتواند بگوید که ازین فرق متعددهٔ بیشماری که در مملکت قیصرهٔ هند است اگر فی المثل شخصی قیصرهٔ هند را بکشد حکم خواهد شد از حکومت انگلستان که تمام آن فرقه را از زیر شمشیر در گذرانند یا توپ در میان آنها ببندند حاشا و کلا گاهی چنین عملی را امروز حکومت انگلیش نخواهد کرد — حتی اینکه یک شخص و احد دیگر را هم از خاندان و اقارب و رشته داران آن قاتل نخواهند کشت — کسے میتواند گفت که آن حالت در مسلمانان نعوذ بالله از بدی مذهب اسلام است

واین حالت در نصارا از خوبی مذهب عیسوی — البته لکها وکر درما خواهند گفت ومیگویند
وعقیدهٔ آنها همین است ولی بنده ابداً قبول نمیکنیم ونخواهم کرد — هیچ چه این امور را دخلی
بمذهب واصول مذهب نیست بلکه این همه بوسطهٔ جهل و عدم قانون هست در میان مسلمانان
وبوسطهٔ دانش و قانون هست در میان نصارا — در میان مسلمانان مرد مانی بوده اند
وامروز هم هستند (اگرچه بسیار معدود بوده وهستند) که مردان خدا بوده وهستند
از آنطرف در میان نصارا امروز مردمانی هستند (وبسیار) که ابداً گاهی در تمام
عمر در کتاب مذهب خود نظر نکرده اند وگاهی نام دین بگوش آنها نرسیده — پس
اینهمه تفاوت واختلاف نه بوسطهٔ مذهب هست بلکه بوسطهٔ جهل و عدم قانون است در میان
قوم یا ملتی وبوسطهٔ دانش و قانون هست در میان قوم یا ملت دیگرے —

باب سوم

در حالت علم در میان مسلمانان

اگرچه بنده هیچ چه خبر از علم عرب ندارم وعلاوه بر آن کتابی هم
در دست ندارم که رجوع بان کنم وانچه مینویسم از روی خیال و قیاس خودمن هست ولی باید
از طریق مستقیم وبیان واقع خارج نباشد انچه که مینویسم — هرچند معروف هست که اهل حجاز
بسیار فصیح وبلیغ بودند از قدیم الایام در میان تمام قوم عرب وشعرای عالیشان هم
داشتند چنانچه قبل از ظهور اسلام همه ساله قبایل مختلفه از آنها در مکه جمع می شدند وشعرای
آنها اشعار میگفتند ودر خانهٔ کعبه چسپانیده اند ویکدیگر را بکار آزمائی وامتحان میطلبیدند
تا انکه امرأ القیس معروف ترین شعرای آنها شعری چند از خود در خانهٔ کعبه چسپانید ودرمان

او ان آیه چند از قرآن نازل شده بود چون مشار الیه فصاحت و بلاغت قرآن را دید شعار
خود را پوشیده برگرفت و بقبیله خود مراجعت کرد — ولیکن علمی که مسلمانان را یک زمانی
فوقیت و برتری بخشید بر تمام خلق عالم که همه خلق عالم مقرّند در ابتدای اسلام نبود حتی آنکه
نوشته اند که دران اوقاتی که بعضی از آیات قرآن نازل شده بود عربها میخواندند روزی
در مدینه علم یعنی حضرت علی بر چند شخص گذر فرمود که قرآن میخواندند و غلط و باین آیه رسیده
بودند که اِنَّ اللّٰہَ بَرِیۡٓءٌ مِّنَ الۡمُشۡرِکِیۡنَ وَ رَسُوۡلُہٗ یعنی خدا و رسولش بیزار اند از مشرکین
ولی آنها میخواندند وَ رَسُوۡلِہٖ یعنی خدا بیزار است از مشرکین و از رسول خود هم — حضرت
علی آنوقت نحو را بآنها آموخت و پس از آن دیگران بدنبال آمدند و صرف و نحو و معانی و بیان
و تفسیر و غیر اینها را وضع کردند و نوشتند و این علوم شایع گشت —
ابتدا آنچه مسلمانان میکردند چون بزعم خودشان محض برای خدا و
بهشت میکردند و هم جهلشان بیشتر بود و هم آتش تعصب و توهمات بعضی شان تیزتر کتابخانه
اسکندریه را با هشتصد هزار کتاب آتش زدند — مگر چون قدری دنیا پرست شدند و از آن
جوش و گرمی نخستین فرونشستند و در حقیقت خوی انسانیت گرفتند یعنی نسبت به پدران خود
و دانستند که کمال انسان در کمال و دانش است در زمان هارون الرشید یا اندک زمانی
قبل از شروع نمودند بتحصیل علم و دانش و بعضی از نسخ یا اوراقی که از آن آتش علم سوز باقی
مانده بود گرفتند و در لغت عرب ترجمه کردند — سه چیز مایه ترقی علم و لغت عرب شده
سبب گشت که سالهای دراز علم و لغت منحصر باشد بعلم و لغت عرب که تاکنون هم در میان
اهل مشرق وجود دارد —
(اوّل) این بود که قرآن در لغت عرب نازل شد بر خلق و اخبار
و احادیث پیغمبر و خلفای او و امور دینیه و دنیویه خلق یعنی مسلمانان همه در لغت عرب بود —
هر چند معنی قرآن را کسی نمیدانست و یکی از هزار از معنی و تفسیر و تاویل قرآن وقف نبود همه با بستی قرآن را

بخوانند در لغت عرب — هر مسلمانی باید دعا بخواند در لغت عرب عقد و نکاح و امور شرعیه
و عرفیه خواه کامل خواه ناقص در زبان عرب بود — صوم و صلواة و حج و زکواة همه در زبان
عرب بود و همه بسختی و استعمال دیگر لغات در امور دینیه در صورت امکان عربی ناجایز و خلاف
شرع بود — مثلاً عقد باید در لغت عربی باشد و تا ممکن است و عربی دان پیدا میشود
در لغت دیگر جایز نیست — پس مردم ناچار شدند که لغت عرب را بخوانند و بدانند و
باین جهت لغت پارسی که هزارها سال بود جاری بود کم کم مخلوط بعربی شد بلکه ده یک زان
باقی نماند و اکثر بزرگان ممالک مسلمانان بلکه ممالک مشرق غالباً ملاحظه نمودند که تا از نحو عرب
واقف نباشند کلام عرب را بخوبی نخواهند فهمید شروع کردند بخواندن عربی — علما
اهل شرع و بعضی دیگر از خلق تصور کردند که لغت عرب مایهٔ زهد و ورع و تقوی است و نیز مایهٔ
عزت و حرمت ایشان بخصوص در صورتیکه بیشتر خلق عوام الناس و ناخوانده باشند —

(دُوُم) این بود که سلاطین وقت عرب بودند و خلق باقتضای حسب
اَلنَّاسُ عَلٰی دِیْنِ مُلُوْکِھِمْ زبان ملوک خود را بدانند تا مقرب درگاه ایشان بشوند
و هنگامیکه عربها خوی انسانیت گرفتند و طالب علم شدند تقویت و تشویق را هم از آن
بغایت رسانیدند و بخصوص بنی عباس که خلفا و سلاطین عظیم الشان بودند و هارون الرشید
خود طالب فصاحت و بلاغت بود و تقویت هم نمود از علوم یونانیان و علاوه دران زمان اهل
حتی تا اوسط تاریخ اسلام سوای خلفای بنی عباس سلاطین سلامیان در هر کجا که بودند در ایران
و ترکستان و افغانستان و ممالک دیگر حتی اسپین همه خود صاحب دانش و دانش دوست و
مشتاق دانش بودند — بخصوص عروضی سمرقندی کتابی نوشته است موسوم بچهار مقاله
که دران مبالغه کرده است که چهار صنف از خلق را همواره باید سلاطین در بارگاه خود نگاهدارند
طبیب و شاعر و منجم و دبیر و در واقع سلاطین آن زمنه این چهار سلسله را خیلی معزز
و محترم میداشتند — چنانچه در همان چهار مقالهٔ عروضی در شرح حال چندین کس از

بزرگان هر یک ازین چهار سلسله چیزی نوشته و نیز عزت و حرمتی که ایشانرا در نزد سلاطین بوده خصوصاً دبیران عالیشان را بیان نموده — واگر ما ملاحظه کنیم در کتب تواریخ و شرح حال بزرگانی که از اهل علام چیزی و اثاری از ایشان بوده و مانده می بینیم که غالباً بلکه تمام قبل از فتنهٔ چنگیز خان بوده اند و چون آن حیوان سبع طبیعت در جهان وجود یافت علم و دانش عرب و عجم معدوم گشت — پس ازین دیگر گاهی علم و دانش در میان عرب و عجم بآن پایه و مایه نرسید و هر که آمد و هر کتبی که باقی ماند بآن پایه و مایه نبود و پیوسته رو بتنزل نهاد تا امروز که بکلی معدوم است و نامی هم از آن اشخاص و از آن علوم باقی نیست گویا که گاهی وجود نداشته اند —

(سوم) این بود که علوم یونانیان در زبان عرب ترجمه شد بواسطهٔ قرب جوار ملک شان و در آن زمان استیلای اسلام و تباهی ممالک یونان و روم نیز موجب گشت که این علوم برین منوال در لغت عرب بماند و باعث شهرت زبان عربی و مایهٔ تقویت و احتیاج دیگر ملل بآن زبان علوم گردد — ولیکن ارادهٔ ما نیست که چیزی هم از کم و کیف علم و دانش مسلمانان بیان کنیم که ترقی آنها معلوم شود که تا بچه حد و اندازه بوده و اگر احیاناً درجهٔ خاصی معین کنیم برای علم ظاهر گردد که علم در میان مسلمانان چند از آن درجه بوده باید دانست که هر چند مسلمانان در علم و ادب باوج کمال رسیدند در زمان و نوبت خود و تا سالهای دراز علم و ادب از ایشان در روی زمین منتشر و مشهور بود مع ذالک علم و ادب آنها ناکامل و ناتمام بود —

اما علم

در اینجا ما علوم را تا ما منقسم میکنیم بر سه قسم هر چه باشد

(۱) علم دین — (۲) علم ادب — (۳) علم حکمت —

(الف) علم دین — چون دین اسلام در میان عرب پیدا شده در یافت معانی و مطالب قران و احادیث و اخبار را بغایت مشکل دانستند چنانچه قران را یکی از جملهٔ معجزات باهرهٔ پیغمبر خود فهمیدند بجهت فصاحت و بلاغتیکه آنرا بود و همچنین احادیث و اخبار را او ابتدای دین داری هم بود لهذا کمال جد و جهد را نمودند در تحصیل و نیز در تکمیل آن و در واقع چندانکه در علم دین مردم زحمت کشیدند و کتب نوشتند و آنرا سرمایهٔ فلاح دنیا و آخرت خود دانستند در هیچ رشتهٔ دیگر علوم چندان محنت نکردند و سعی ننمودند بلکه هیچ علمی را در جنب علم دین علم نشمردند که تا کنون هم بیشتر در ان محنت میکنند و حتی آنکه ابداً نامی از دیگر علوم نمانده است در میان مسلمانان مگر در علم دین و پیروی آن دو نقص کلی بود که اگر صاحبان شریعت بنده را معذور دارند عرض میکنم یکی آنکه چون مسلمانان فرق مختلفه شدند بخصوص شیعه سنی بتعصب و حماقت و عداوت اصول دین را تباه ساختند و همه را مخالفت از یکدیگر نمودند و کتابهای عربی نوشتند همه غیر مهذب و خلاف — دیگر آنکه اکثر و اغلب علمای ما دنیادار بودند و علم دین و شریعت را مایه و اسباب دنیا داری و زور و استیلای خود و بلکه فریب دادن خلق قرار دادند و ابداً خلق را بتهذیب و اخلاق حمیده امر ننمودند و از آنچه که در قرآن نوشته بود و در حدیث رسیده بود آن قسمت را بخلق آموختند که امر بنماز و روزه و زکواة و خمس و از این قبیل چیزها بود که در آنها سود خود شان متصور بود و هم خلق در توهم می ماندند و هم زر بایشان میدادند و تا کنون هم علمای ما انچه دانسته و میدانند نماز و روزه است و تمام عمر خود را صرف میکنند، نوشتن کتابیکه بیش از چهار ورق نیست و در طهارت است و نماز و میگویند که اگر خلق نتوانند مجتهد باشند باید مقلد باشند (یعنی قلادهٔ اطاعت ما را در گردن داشته باشند) و تحصیل سایر علوم را تماماً از خلق ممنوع میدارند خواه مفید و خواه غیر مفید و هیچ چه مفید هم نمیدانند ولی ما امید واریم که این فقرهٔ فوق را بچیز دیگری حمل نکنند زیرا که مقصود ما دیگر است و بسیار عالیشان و فکر و تعمق بسیاری در کار دارد —

(ب) علم ادب — ابتدا ما نوشتیم "علم ادب" پس نوشتیم "علم ادب"

ومراد ما از ادبیات اخلاق است و آنچه که نسبت دارد بمعاشرت خلق با یکدیگر و از علم ادب مقصود ما
آن رشته از علم است که آنرا میخوانند "ادب" وصاحبان آن علم را میگویند "ادیب"
این ادب اشتمال و اجتماع علوم چندی است (که دوازده هستند در عدد) مانند صرف و نحو و معانی
و بیان و لغت و شعر و تاریخ وغیره — در این رشته و شعبهٔ علم جمع کثیری محنت کردند و خود را
تکمیل بخشیدند زیرا که این فرقه غالباً ندماء و مصاحبین سلاطین و بزرگان بودند و سلاطین عرب
و عجم و ترک بی نهایت خوش بودند از شعر و تاریخ و فصاحت و بلاغت و نثر و شعراء و مؤرخین و فصحا
و بلغا را بی نهایت احترام و اعزاز میکردند و نعمت میبخشیدند چنانچه در نظم و نثر عربی اول و فارسی
پس از آن تا کنون مشهور و معروف آفاق اند از حیثیت شیرینی و فصاحت و بلاغت و لطف و
ملاحت و همه عالم مقر اند بر این معنی و شعرا و فصحا و بلغای عرب و عجم پایهٔ سخن را بجائی گذاشتند که
کلام هیچ قومی بآن پایه نرسید و حتی آنکه سایر اهل عالم تقلید از عرب و عجم نمودند و هنوز مینمایند
ولیکن در این رشتهٔ علم یک نقص کلی بود و آن این بود که گاهی در میان عرب و عجم تاریخ کامل و
معتبری یافت نشد و احدی ننوشت و تا امروز هم نیست —

(ت) علم حکمت — علم حکمت در میان عرب و عجم اگرچه بزعم
خودشان باقصی الغایه رسیده بود در واقع آنزمان علم حکمت نیز چون سایر علوم منحصر
بود بعرب و عجم و سایر اهل عالم از عرب و عجم می آموختند مگر گاهی باین پایه و کمال نرسیده بود
که امروز رسیده است در میان اهل فرنگ یعنی نصارا — از علم حکمت مراد ما آن علومی است
که سوای آنها است که قبل ازین نوشتیم و بیان کردیم و این رشتهٔ علم هر چه بود در آنزمانها
(همچنانکه همیشه) بر سه قسم و حالت بود — تحصیل بعضی از آنها را واجب میدانستند تحصیل
بعضی را لازم و تحصیل بعضی را حرام — علمیکه واجب بود تحصیل آن فقط طب بود که ثانی و
تالی علم دین میدانستند و میگفتند العلم علمان علم الادیان و علم الابدان
بعضی دیگر علوم مثل هیأت و ریاضی و حساب و هندسه را لازم میدانستند تحصیل آنها را و

ولی علم حکمت وبخصوص حکمت الٰهی را حرام میدانستند —

بالجمله تحصیل این علوم خواه واجب خواه لازم وخواه حرام گاهی بکمال نرسید وتکمیل آنها ممکن نبود وگاهی هم فایده نبخشید یعنی هر چند که کم وزیاد بدنبال رفتند وبعضی از آنها را تا بیک اندازه بکمال رسانیدند مثل طب ریاضی وهیات وغیره را ودر تمام ممالک عالم همان ها مروج بود تا سالهای دراز مثل اینکه قانون ابوعلی را حتی در ممالک فرنگ هم میخواندند وبآن عمل میکردند — مع ذالک قانون ابوعلی تا کنون هم در ممالک مشرق جاریست وهمان دوائیه که صدها سال قبل از این مستعمل بوده واحدی تجربه نکرده هنوز در استعمال است وهمان امراض وهمان معالجات برخلق معلوم است امروز که نهصدها هزار سال قبل از این معلوم بود وابداً ترقی نکرده چیزی بر آنها نیفزوده واسباب ترقی وآلات امتحان وتجربهٔ این علم بکلی درمیان ما معدوم است وگاهی وجود نداشته واز نطرف همه می بینند وبر همه ظاهر است که پایه وکمال واسباب ترقی وادویه وامتحان این علم (وهمچنانکه تمام علوم) درمیان نصارا تا بچه اندازه وتا کجاست — احدیرا از اطبای ما از اندرون جسم آگهی نیست وفقط آنچه معلوم است برانها انهائی است که ظاهر وهویدا است کسانیکه درمیان ما مسلمانان دعوی میکنند که بقراط وبوعلی اند ودر علم طب پایهٔ خودرا العرش میگذارند وپای خودرا العرش میدانند ما می بینیم که چون مریض میشوند رجوع میکنند بدکتران فرنگی وسلاطین ما که صدها حکیم باشی دارند باز معالجهٔ حکیم فرنگی را میکنند — علاوه برانکه علوم ایشان ناکامل بود از طریقهٔ استعمال آنها نیز واقف وآگه نبودند وآنهارا نه بر وضع وطریقه ودر مقام وقتی آنها استعمال میکردند — مثلاً علم نجوم راکه مردم ممالک یورپ یعنی نصارا هزارها چیز ازان دریافته اند وبهزار طریق وفایده استعمال می کنند واز کم وکیف فلک واجرام فلکیه بخوبی علم حاصل کرده اند مسلمانان چنانچه دانسته اند که اجرام فلکی را اثریست برزمین وانسان وحیوان وشجر ومدر ولهذا فقط استعمال

کردن و بلو میکنند (این علم را) بجهت نیک و بد اوقات ملباس پوشیدن و مسافرت
کردن و نقل مکان نمودن و حمام رفتن و آب خوردن و بیت الخلا رفتن و صد هزار
اوقات و صد هزار کارهای دیگر کردن — هنوز هم ازاین خراب تر و تباه تر ساختند
این علوم را باختلاط دادن آنها بتوهمات ابلهانه یعنی این کار را نه جهلا کردند بلکه علمای
جاهل کردند — دعا و تعویذ را نیز شامل ساختند با دویه و معالجات امراض — هر چند
که دعا در هر حال خوب است ولی حکمت بالغهٔ خداوندی از برای هر مرضی دوائی مقرر
کرده و از کلام و احکام خود و رسولش و نیز حکم عقل سلیم معلوم میشود که باید اول زانوی
شتر را بست و بعد متوکل نشست یعنی اول باید دوا خوردن و بعد دعا کردن — علم نجوم
را با ستعمال در آوردند در جادو و سحر و غیب گوئی و تفئول نیک و بد و دریافت نصیب و
بخت و طالع نیک و بد — اینسان بود علوم حکمیه در میان ما مسلمانان که هنوز هم
اصول آن از میان رفته ولی فروع آن و توهمات ابلهانهٔ ممزوجه آن باقی مانده است
یک بهزار افزون —

امّا ادب

باید دانست که لفظ ادب را چند معنی است — اصل معنی لغوی آن
نگاهداشتن حد چیزیست و یا معنی بیشتر منسوب است بمعاشرت خلق با یکدیگر و در عرف جزیست
از اخلاق — مثلاً در مجلس نشستن و برخاستن بمعقولیت و تواضع کردن و سلام نمودن و
حرمت داشتن از بزرگان و سنگین و باوقار بودن و امثال اینها را ادب میگویند — یکی دیگر از
معانیش همان علم ادب است که ذکر کردیم و دیگری تنبیه نمودن و گوشمال دادن و سزا دادن
است طفلی یا شخصی را که حرکت ناپسند کند — ولیکن در واقع مراد از ادب تهذیب علم اخلاق
است (اگرچه آن معانی دیگر هم همین معنی و عین همین معنی است) — هر چند که اخلاق و
تهذیب بزرگان ما مخلوط کرده و ممزوج ساخته اند بعضی چیزهای دیگر که بیک لحاظ همه

داخل اخلاق اند و بلحاظ دیگر بعضی داخل اند بعضی داخل نیستند و هر فرقهٔ بزبان و اصطلاح خود چیزی گفته اند — مثلاً بعضی از علما دینداری و بندگی را هم جزئی و اصل اصیل اخلاق شمرده اند و در واقع و در نزد رای ما هم باید چنین باشد — فرقهٔ دیگر شعرا یا عرفا اخلاق را این شمرده اند که "با دوستان مروّت با دشمنان مدارا" — مگر ما را هیچ یک ازین فریق کار نیست و ما میگوئیم امکان دارد که شخصی بدین و دهری باشد ولی مهذب باشد و از آن طرف مروّت و مدارا را هم نسبت بدوستان و دشمنان باید حدّی باشد —

بالجمله ما شرح نمیدهیم اخلاق و ادب را کما کان ولی بعد از این میگوئیم که آدم را باید فرقی باشد با حیوان و آن افتراق را آدمیت گویند و اگر کسی بخواهد مختصر معنی آدمیّت را بداند ملاحظه کند در غزلی از سعدی که معنی آدمیّت را مجملا بیان کرده

تن آدمی شریف است بجان آدمیّت — نه همین لباس زیباست نشان آدمیّت
اگر آدمی بچشم است و دهان و گوش و بینی — چه میان نقش دیوار و میان آدمیّت
خور و خواب و خشم و شهوت شغب است و جهل و ظلمت — حیوان خبر ندارد ز نشان آدمیّت
بحقیقت آدمی باش وگرنه مرغ داند — که همین سخن بگوید بزبان آدمیّت
مگر آدمی نبودی که اسیر دیو ماندی — که فرشته ره ندارد بمکان آدمیّت
اگر این درنده خوئی ز طبیعتت بمیرد — همه عمر زنده باشی بروان آدمیّت
طیران مرغ دیدی تو ز پای بند شهوت — بدر آی تا ببینی طیران آدمیّت
نه بیان فضل کردم که نصیحت تو گفتم — هم از آدمی شنیدست بیان آدمیّت

با وجود این نمیتوان در وجود و کلام خود سعدی هم چیزی پیدا کرد که خلاف آدمیّت بوده او خود ملتفت نبوده و مسلمانان گاهی ملتفت نخواهند شد —

اگرچه ما ابتدا نوشته ایم که مسلمانان در علم و ادب وقتی باوج کمال رسیدند ولی به راستی و تحقیق باید دانست که در زمانیکه مسلمانان ترقی یافتند و داشتند در علم و

ادب و در ہماز ما نیکہ آنہا در اوج کمال بودند اہالی ممالک یورپ کہ امروز در ہر امری از امور دنیادا
در اوج کمال اند ہمہ بیہمہ خو بودند بیدانش و موذی و شریر چنانچہ خو بھا از خود و خلق خدا گریختند و
خا بھا از خود و خلق خدا خراب کردند و تباہ ساختند — مع ذالک ما باید بگوئیم کہ گاہی مسلمانان
در تہذیب و ادب ترقی نکردند و با انکہ صاحب علم بودند صاحب تہذیب و ادب نبودند — اعمال و
افعال ایشان ہمہ برخلاف شرایع دین خودشان و اخلاق و ادب خلاف عقل و دانش بود —
ما اصناف خاصۂ را منتخب نمیکنیم و افعال خاصۂ بیان نمیسازیم از سلطان گرفتہ تا ادنای خلق و از
عالم تا جاہل را تمام اعمال و افعال برخلاف تہذیب بود تا کنون ہم ہست — (خوانندگان این
کتاب باید ما را معذور دارند اگر نوادر را استثنا نکردہ ایم و کالمعدوم شمردہ ایم) مثلاً
عدل و نصفت را یکی از اصول اخلاق شمردہ اند اگر بندہ کمر ہمت بر بندم کہ تمام سلاطین اسلام را
در ہر ملکی کہ بودہ اند یکی یکی نقط ظاہر سازم کہ ہر یک چند خون بیگناہ را ریختہ ہست یکی از آنہا
(از سلف گرفتہ تا خلف) مستثنا نخواہد بود از فہرست سلاطین ظالم بیرحم غیر عادل —
اوّل کسیکہ مایۂ علم و دانش و ادب مسلمانان شد ہارون رشید بود یا آنکہ کسی بود کہ علم و دانش
و ادب مسلمانان در زمانش بنقطۂ اوج کمال رسیدہ بود مع ذلک اگر ما در افعال و اعمال او
ملاحظہ کنیم کہ خلق او را خلیفۂ خدا و رسول و مید نستند و فقط ملاحظہ کنیم از رہگذر ملکداری
نہ از رہگذر دینداری می بینیم کہ وزیر خود جعفر برمکی را کشت کہ حتّی مردم فرنگ در تواریخ
خود نوشتہ اند — این فقرۂ ذیل از تاریخی ہست —

"The memory of the great Khalipha is darned by unjust execution of his faithful wazir, his comrade in all the strange edven=tures which are recorded in the Arabian Nights, the famous Jafar-el-Barmaky."

یعنی دفتر شرح حال این خلیفه عظیم الشان سیاه است. کشتن او وزیر
باوفای خود جعفر برمکی را که یار غار و همدم غمگسارش بود [illegible] همه انابت و قربانی که بر او داد
آمد که در کتاب الف لیلا ثبت است — گیبان یکی از بزرگان مورخین مینویسد "بسیار نادر
است که تاریخ یکی از پادشاهان مشرق را کسی بخواند بدون آنکه سیاه نباشد از گناهان بسیار
عظیمه — خونهائیکه بیدریغ ریخته شده کفاره و تلافی کرده اند آنها را بخیرات و عمارات بیهوده
کم قدر یا بفروتنی های یا نمایش" — یعنی خون بیگناه را ریخته اند پس قبر آن مقتول را
زیارتگاه ساخته اند و چراغان کرده و عزاداری نموده اند برای او.

اگر ما از رهگذر دینداری ملاحظه کنیم هارون الرشید امام و فرزند پیغمبر خود
را کشت و بحتمل بموجب قول گیبان مورخ عمل نمود و حال آنکه گناهی عظیم تر از این نمیشود — پسر او
مامون که از پدر خود هم دانشمندتر بود بلکه حکیمی بود و در زمان او بود که کتب یونانیان را ترجمه
کردند امام رضا را زهر خورانید — مگر نویسندگان و مورخین مسلمانان این اعمال را نه خلاف شرع
خود میدانند و نه ظلم میشمارند بلکه عین عدل و نصفت میدانند جز آنکه پای تعصب در میان آید
از روی تعصب چیزها نویسند و خورده ها گیرند — ما می بینیم که در کتب تواریخ ما چنگیز خان و تیمور
را تعریف میکنند و چه انگیز میخوانند و این اشخاص را شجاع و دلیر میگویند و شمشیر زن میدانند از روی
پسندیدگی و اعمال آنها را نیکو میشمارند هر چند که کرورها خلق خدا را کشتند —

این نکته را باید بر خورد و فراموش هم نکرد که هر چند بزرگان بسیاری در میان
ما مسلمانان کتب اخلاق و تهذیب نوشته اند و متعدد هم مگر هیچ یک از آن بزرگان خود خالی از عیب
نبوده اند و هیچ یک از کتب آنها نیز خالی از نقص نبوده و نیست — این عیوب و نقایص معلوم و
ظاهر نمیگردد و مرفوع نمیشود تا هنگامیکه مسلمانان تمامی یا بسیاری از آنها بخوبی علم نیاموزند و تربیت نشوند
این عیوب خوب است تا هنگامیکه خلق در اینحالت هستند که بالفعل هستند و من خود میخواهم عذری آرم
از طرف این بزرگان که اینها نیز ملاحظه زمان و حالت مردم را کرده اند بمقتضای وقت و حالت مردم

نوشته اند کتب خود را ولی یقین دارم که آنها خود ملتفت نبوده اند و در صورتی هم که ملتفت بوده اند خیال و عقل آنها چندان وسعت نداشته است که بخوبی مطالب را درک کنند و غث و ثمین هر حرفی را کماکان بفهمند و امتیاز آرند — ما بسیار دور نمیرویم و کلام را طول نمیدهیم فقط این کلام سعدی را ملاحظه میکنیم که گفته است «دروغ مصلحت آمیز به از راست فتنه انگیز» — شکی نیست که تا زمانیکه در ملکی قانون انصاف و معدلت نیست و پادشاهان را آن اقتدار و استیلا است که خون رعیّت خود را بریزند ولو اینکه بیگناه باشند وزرا آنها یک محضر آنها باید دروغ مصلحت آمیز نگویند — ولی ما میگوئیم ملک باید قانون داشته باشد و پادشاه بر بیگناهی خشم نگیرد و مقصّر را بحکم قضا بفرستند و وزیر هم دروغ نگوید و حضرت سعدی هم این عمل را سرمشق قرار ندهد که پادشاه باید اختیار کامل داشته باشد ولیکن بدروغ مصلحت آمیز هم خشم خود را فروخورد و وزیر یک محضر هم باید دروغ بگوید تا خون بیگناهی ریخته نشود و تمام مسلمانان تا صبح قیامت دروغ گویند و بهانه کنند که مصلحت آمیز است با آنکه واقعاً اعتقاد آنها باشد که مصلحت آمیز است — کلام دیگری هم در میان ما هست که اعتبار آن بیش است از کلام سعدی و عظمت آن بیش است و قائل آن هم عظیم الشّان تر است از سعدی و آن کلام نیست «النّجاة فی الصّدق» چرا مردم باین کلام عمل نمیکنند — مگر مردم غالباً بدنبال سیر و ند انچه را که مقتضی حالت آنهاست و کار را آسان و در را گشاده میسازد که پیروی کنند نفس خود را — اگر اعتمادی بر صدق این کلام اخیر است جز براستی سخن نباید گفت ولو اینکه هم آن باشد که خون بیگناهی ریخته شود — سعدی از ابوبکر سعد زنگی تعریف و تمجید میکند و او را بعدل و نصفت می ستاید و لی شکی نیست که اگر ما تاریخ و شرح حال آن مرد را هم بدقت ملاحظه کنیم او را هم ظالم و ستم گستری یابیم مگر سعدی هر چند که مرد عالیشانی بود نمیدانست معنی ظلم و کیفیّت عدل و داد چه بود و تمیز هم نمی آورد — از قبیل سعدی در عهد ما هم بسیارند و از قبیل اتابک سعد زنگی هم موجودند که ما خود بچشم دیده ایم که گرگ و میش را بر سر یک چشمه آب میخورانند ولی در واقع باندک چیزی خون بیگناهی را میریزند و بیک قران دزدی دو دست شخصی را میبرند

وخلق ہمہ از آنہا خوش اند و تعریف میکنند —

بالجملہ تمام سلاطین و غیر سلاطین ما حتی تا امروز زمان ما غیر مہذب بوده و در اینزمان ہم غیر مہذب اند و من میتوانم براستی وصفا بگویم (ہرچند کہ خود از ہمۂ عالم نامہذب تراستم) کہ با ہر کہ سلام وعلیک کردم و صحبت و آشنائی نمودم او را نامہذب یافتم مثلاً در حیدرآباد دکن شاہ و گدا امیر و وزیر غنی و فقیر مولوی وسید ہمہ دروغ میگویند و گاہی بوعدۂ خود وفا نمیکنند و ابداً بوعدۂ آنہا ایفا و بقول و اقرار آنہا اعتماد و اعتبار نیست — بزرگان عالیشان را من میدانم در اینملک کہ ہزار ہا دروغ گفتہ اند و وعدہا خلاف کرده اند ولی نام بردن در کتاب خلاف است اگرچہ مرا خوفی نیست — اینہا ہمہ بدتبال کلام حضرت سعدی روانند و اینہمہ دروغ و خلاف را مصلحت آمیز میدانند و دروغ مصلحت آمیز ہم ہست فافہم

مراد از تہذیب غایت علم و ادب اینست کہ انسان ومرد نکند آنچہ را کہ اگر حیوان کند ایرادی بران نیست و در جانوران مذموم نباشد ولی اگر انسان ومرد کند در نزد تمام عقلای عالم مذموم است و قبیح — مثلاً مرد آنست کہ چون وعدہ میکند با کسی اگر سرش برود خلف عہد نماید و ہرچہ بر او وارد آید باید بعہد خود وفا کند — مرد آنست کہ اگر سرش برود دروغ نگوید — مرد انست کہ مال و عیال خلق اللہ را از آن خلق اللہ داند و مال و عیال خود را از آن خود — آنچہ را برای نفس خود و اہل خود میخواہد برای نفس و اہل ہمہ خلق اللہ خواہد — مرد آنست کہ اگر زری بدست او دہند اگرچہ مخفی و پوشیدہ باشد و سالہا دراز بران بگذرد تفریط دران روا ندارد و چیزی از ان را از آن خود نشمارد — مرد اینست کہ اگر نوکر دیگری است با مولای خود ہر کہ باشد و بہر مذہب و آئینی کہ باشد بوفاداری قدم زند و خیانت در مال و نظر بد بعیال او نکند و اگر ضرورت دست دہد برای او جان دہد — مرد انست کہ اگر سپاہی باشد و شمشیر زن در میدان شیر باشد و در خانہ و بازار برہ — در میدان یا جان دہد بخصم یا جان گیرد از خصم ولی چون خصم را در چنگ خود اسیر و گرفتار دید بمدارات عمل کند با او و اگر گمان فساد در و

در رهائی و آزادی او خطری ببیند در مراعت و مدارای با او او را حبس کند ولی خون او را به بیرحمی نریزد — اینکه جسم کشته را باتش بسوزند و سرش را در کوچه و بازار بگردانند و بدروازه یا درختی آویزند یا گوی چوگان سازند یا در جائی دفن کنند که مردم از آنجا عبور کنند یا جسم او را از قبر بیرون آرند و با آن اینگونه عمل کنند یا بسوزند و خاکستر آنرا بر باد دهند از نادانی و بلاهت و نامردی و از کمینگی است ولی در میان ما مسلمانان بسیار ازین کارها شده و کرده اند و هنوز می کنند — اینکه چون بر خصمی دست یافتند پرده نشینان و نوامیس او را اسیر کنند و بعصمت نمایند و دست تصرف بر آنها دراز کنند یا آنها را کنیزان خود قرار دهند فعل انسان و مرد مهذب و صاحب انصاف و معدلت و صاحب ایمان نیست ولیکن در میان ما مسلمانان بسیار کردند بلکه همه کردند و هنوز میکنند اگر بتوانند — از نیهمه گذشته مرد باید با فکر و تدبیر باشد و تا ممکن باشد خون خلق را نریزد بلکه بفکر و تدبیر ملک گیرد و بفکر و تدبیر مالک آن اند و بفکر و تدبیر خلق را مطیع و منقاد خود سازد و بتدبیر خصم خود را مغلوب خود سازد — هر کسی میتواند شمشیر زند و هر کسی میتواند خون ریخت اگر میدان خالی و طرف مقابل را دست بسته و بی سلاح ببیند ولی غالباً نامردان چنین کنند و کرده اند — هر چند که مسلمانان تماماً از اعلی گرفته تا ادنی صاحب شمشیر و دلیر و بهادر میدانند و میخوانند کسانیرا که خون بسیاری از خلق را ریخته و میریزند مگر آنگونه اشخاص را صاحبان مروت و انصاف و خردمند نمیدانند بدترین و پست ترین خلق خدا میدانند زیرا که اگر کسی بسر قومی یا قبیله یا جمعیتی زد در حالتیکه آنها در خواب یا بی سلاح یا سر جنگ نداشتند و آنها را بیدریغ از تیغ در گذرانند او را مرد نمیتوان خواند فعل او مردی نیست — مکرر شنیده شده است که مسلمانان گفته اند انگریزان ملک هند را بشمشیر نگرفتند بلکه بخدعه و فریب گرفتند هر چند که آن خدعه و فریب را ما ممدوح میدانیم و نام می نهیم تدبیر و حکمت و خردمندی ولی اگر خدعه هم بود خدعه در جنگ و ملک گیری و ملکرانی جایز است بجهت آنکه خون خلق ریخته نشود — فرق جهانگیری مسلمانان و نصارا (عمدهٔ انگریزان) بیشک همین است که مسلمانان مال خلق را گرفتند و خون خلق را ریختند و زن و فرزند آنها را تباه روزگار ساختند ولی نصارا فقط مال خلق را گرفتند — این مطلب در اینجا باشد تا ما

در جای خود ذکر نیستیم و ظاهر سازیم که چه نعمت عظمائی بوده است فرمانروائی و حکومت قوم انگریز در ملک هند و چه فایده ها بخلق این ملک رسانید و پیوسته میرساند و چه کاری کرد انگریز در این ملک برای رفاه و آسایش و آزادی خلق و برای حفظ و حراست جان و مال و اهل و عیال و دین و مذهب مختلف خلق که در این روز دو صد و پنجاه میلیان اند در عدد هر چند که مسلمانان نسبت بسایر خلق هند خیلی ناسپاس استند و لی نهایت حق ناشناس —

بالجمله اگر نامهذبین عالم را جمع کنند بمختلف فرق و ملل آنها را با یک دیگر بسنجند در فقدان تهذیب از صدی (۸۰) کس مسلمان خواهد بود و از صدی (۲۰) کس سایر ملل — مگر من بنده دشمن و خصم هم مذهبان خود نیستم بلکه افسوس میخورم بر احوال آنها که آنچه کرده و میکنند همه مایهٔ عدم ترقی و باعث بدنامی دین و نقص نام و خوشی و راحت آنها بوده است و همین جهات و اسباب دنیا بلکه آخرت هم آنها را از ندان بوده و دیگر از بهشت هر چند که خود شان بحماقت و نادانی این و بدبختی ما را جهات و بواعث دیگر نسبت میدهند و تاویلات دیگر برای آنها میکنند —

باب چهارم

وضع سلطنت و حالت سلاطین اسلام

وضع سلطنت و حالت سلاطین اسلام مطلقا و لی مجملا از این ان بوده است که ذکر میشود و تا کنون هم بر همان منوال است که هزار و دو صد سال قبل از این بود —

اما وضع سلطنت

تا طلوع نیر اسلام چند ملک بود در روی زمین که هر یک از هزار سال متجاوز صاحب

بود و هرچند که در آن بین ها واقعاتی هم رخ داد و تخت و تاج در میان رشته و سلسلهٔ دیگری افتاد
بازهم زمانهای درازی در میان همان رشته جاری بود — چون محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله
که موسس دین اسلام بود از جهان بشد مسلمانان دین ترویج آنرا تسکی قرار دادند برای امور دنیوی و
حب ریاست خود اول کسیکه اساس سلطنتی برپا کرد معاویه بود اولین سلسلهٔ بنی امیه که یکی از مورخین فرنگ
نوشته «عمر رضی الله عنه لباس سادهٔ خشنی می پوشید و بر در مسجدی می نشست برزگ و خاک و
ایلچیان سلاطین بسیار عظیم الشان بنجدتش می آمدند — ولیکن معاویه این همه را تغییر داد و طریق دیگر
پیش گرفت» هشتاد سال بنی امیه حکومت راندند بر ایران توران و شام و مصر و بسیاری از جاهای
ممالک فرنگ همه را پایمال ظلم و خونریزی — چون دولت قوی و قدیم ایران بدست عربهای جنگلی
در افتاد و پایمال گشت اول در تحت حکومت بنی امیه و پس از آن در تحت حکومت خلفای بنی عباس
ما می بینیم در تاریخ که هر لقمه و بخشی از آن در دست شخصی یا سلسلهٔ بود که پیوسته باهم در جنگ و نزاع بودند
و همواره یکی غالب بود و دیگری مغلوب — مورخ انگریزی مینویسد که چون ضعف و سستی در مزاج خلفای
بغداد بهم رسید و مؤنث طبیعت شدند هر یک از حکام آنها در جائی علم بغاوت برافراشت و دم از
استقلال زد و دعوی فرمانروائی کرد — «آخر در سال (۸۶۸) عیسوی شخصی بنام یعقوب لیث
پسر دواتگری در سیستان بسرکشی برخاست و بلخ و کابل و فارس را گرفت و هنگامیکه بجانب بغداد در وان
بود در راه بمرد» خلاصه سامانیان در خراسان حکومت میراندند دیالمه در فارس و عراق غزنویها
در جای دیگر سلجوقیان در طرف دیگر و اتابکان در طرف دیگر و کان ذالک — و باید دانست که
این فرق مختلفه که در هر گوشهٔ ایران و جاهای دیگر سر بر داشتند و سلطان و حکمروا شدند اکثر در ابتدا
بی سر و پا و بی اصل و نژاد بودند — چنانچه نوشتیم یعقوب لیث پسر دواتگری بود و همچنین ابو البویه
ماهی گیری بود و سبکتگین غلام ترکی بود و کان ذالک — چون چنگیز خان قدم بعرصهٔ وجود و ظهور
گذاشت و دوباره طوفان نوحی شد تمام ممالک مسلمانان خراب و تباه گشت و اوضاع و اوضاع دیگر
شد — پس تیمور آمد و از آن پس فرقهٔ دیگری آمدند و فرقهٔ دیگری آمدند برهمین منوال تا کنون —

خلاصه هرکه و هرچه بودند سلاطین مسلمانان ما را کاری باصل و نسب و نژاد و عظمت و شان و شوکت آنها و ایام بی‌دوام سلطنت آنها نیست بلکه مقصود ما وضع سلطنت و حالت خود شان ست — روضة الصفا و حبیب السیر و ناسخ التواریخ و تاریخ فرشته و تواریخ متعدده ما را اگر کسی از ابتدا تا انتها ملاحظه کند سوای رزم و بزم دیگر چیزی در آنها نخواهد یافت در امور ملکرانی — رزم شان همه خون ریختن از بندگان خدا بوده و بزم شان همه فسق و فجور — چیزیکه ما دیده‌ایم کتابچه ایست که میگویند چنگیز نوشته است در قانون ملکرانی و یک کتاب دیگر هم هست منسوب باکبر بادشاه هند و این هر دو بیهوده و بیمعنی اند — چنگیز خان (که هرچند داخل سلاطین اسلام محسوب نیست ولی مسلمانان بسیار تعریفاز و میکنند) سیزده میلیان بندگان خدا را کشت از ان معلوم میشود که قانون ملکرانیش چه بوده و اگر در احوال اکبر هم کسی ملاحظه کند معلوم میکند که وضع ملکرانی او چه بوده است — سلطنت را هیچ وجه من الوجوه وضع و اصول نبود پیوسته قتل نفس بود و جدال بایکدیگر و تاخت و تاراج و یغما و گرفتن مال و عیال یکدیگر و اسیر کردن زنان و اطفال هر قوم و قبیله که بر آنها تاختند و بر آنها دست یافتند و غلام و کنیز ساختن و فروختن آنها — هیچ ضرورتی ندارد که ما ملاحظه کنیم حالت ملکداری مسلمانان را در آن از زمنه امروز که یکهزار و سیصد سال گذشته است از بدو اسلام و تمام خلق عالم ترقی کرده اند هنوز حالت مسلمانان بهمان منوال است و هزار درجه بدتر — جنگ و جدال و تاختن بممالک دیگر و بعضی دیگر از این قبیل کارها امروز معدوم است در میان مسلمانان از خوف توپ و زور و استیلای نصارا ولیکن در میان خود شان هنوز ظلم و جفا و بی انصافی و بی انتظامی جاریست — سلاطین هر کرا که بخواهند از اهل ملک و رعیت خود می کشند و مال هر کرا که بخواهند میگیرند و اهل و عیال هر کرا که بخواهند در حرم خود میبرند و بی ناموس میکنند — در هیچ امر از امور سلطنت قانونی نیست — فی المثل اگر از مستوفی الممالک ایران بپرسند که آمدنی ملک ایران

و مخارج آن حیثیت نمی تواند بگوید جز آنکه در اخبار و کتب و نوشتجات مردم یورپ ملاحظه
کند زیرا که آنها بخوبی دریافت میکنند و آگهی دارند — آمدنی ممالک مسلمانان گاهی از
فزایش دادن حاصل ملک و پیدایش زمین و جبال و انهار و معادن و تجارت ملک و
دیگر طرق ازاین قبیل نبوده که هم خزینهٔ پادشاه را پر کند و هم ملک را آباد و خلق را
خوش سازد بلکه هرچه رعیت محنت کرده در کیسه و خزینهٔ سلطان رفته چنانچه ما در زمان
خود بچشم خود دیده و می بینیم — اگر گویند که خزینهٔ فلان سلطان مملو از زر
و جواهر بوده چون ما تامل می کنیسم می بینیم که برگردی از خلق ملک خود یا دیگری تاخت آورده
و جمعی را کشته و مال شان را تاراج کرده آورده و خزینهٔ خود را مملو ساخته بوده است
دراین زمانهای اخیر یعنی از دو صد بلکه از صد سال قبل ازاین آنچه مسلمانان مزید کرده
اند بر امور ملکرانی و ترقی خود (که در واقع هیچ نیست) همه از ممالک یورپ و نصارا
و تقلید از نصارا بوده است — هر دهقانی امروز در ایران یک سماور دارد در
خانهٔ خود و هر قعلهٔ چند پارچهٔ چینی و اسباب چراغ دارد در خانهٔ خود — هر کلّه پزی
یک ساعت در بغل دارد و زنجیر آن را انداخته و هر خربوزه فروشی یک لباس طرح تازه پوشیده
در رهند علاوه بر اینها هر آتش پزی یک گاری هم دارد — توپ و تفنگ و نظام
سپاه بلکه سرداران لشکر و تلگراف و گاری آتشی و هرچه که هست مسلمانان را و دارند و اسباب
خوشی و آسایش و جلال آنهاست همه از اهل یورپ و بتقلید اهل یورپ است و الّا
خود هیچ نداشته اند گاهی و ندارند امروز هم — در آن ممالکی از مسلمانان که
زور و استیلای اهل یورپ بیش است یا باج گذارند آنها را یا عهد و پیمانی کرده اند با
آنها یا با واسطهٔ دیگر — بستگی بهم رسانیده اند با آنها قدری از قوانین آنها نیز اخذ
کرده اند یا آنکه نصارا آنها را مجبور کرده اند بنحوی یا بواسطهٔ بند و بست و عهد و پیمان
آنها را بر آن داشته اند که زیاده روی نکنند بخلق خدا مثل اینکه اهل افریقه را بزر میخریدند

وآنچه از جفا وجور بود برآنها روا میداشتند اکنون زور واستیلای نصارا کار را بجائی رسانیده که غالباً جرات نمی کنند بلا این کار را بکنند دلی در خفیه میکنند۔ سالهاسے دراز ترکمانان ایرانیان را بردند وفروختند ولیکن روسیان ترکمانان را ذلیل کردند وایرانیان را آزاد ساختند۔

غرض انچه بنده دراین عمر قلیل خود دیده وشنیده ام در ملک واز ملک خود واز ممالک عثمانی ومصر وافغانستان وترکستان وغیره شنیده ام واکنون پیوسته وهمه روزه در ملک نظام می بینم کافی است که مشتی نمونه خرمنی باشد من وهمه هم مذهبان مرا — مسلمانان از ریاست داری وملک رانی چیزی که میدانستند ومیدانند این بوده وهست که باید لشکری نگاهداشت براے تاخت وتاراج (اگر امروز هم ممکن باشد) ولیکن بی اسباب وبی سلاح وبی مواجب ودراین زمان که تقلید از دیگران میکنند چند توپ زنگ خورده وتفنگ بی سرب وباروت که ضرورتے هم بهم نیرسانند چرا که مسلمانان جنگ نمیکنند و اگر جنگ هم بکنند شکست میخورند — سپاه ایران برای آنند که اگر جنگ حیدر ونعمتی شود تحمیل وجود شان ضرورتے بهم رسانند والا کار دیگر نمیتوانند کرد وهمه بیکارانند وسپاه حیدرآباد دکن اگرچه بقدر نیم سپاه انگریزاند در هند ولیکن هیچ کارے از آنها نمی آید جز آنکه در کوچه وبازار شهر وملک خود بلوا کنند وشب وروز نشست وامیلنده باشند — این است حالت مسلمانان در تمام ملک عالم و بحث بر همه میرود۔

اما حالت سلاطین

حالت سلاطین اسلام این بود (وهست تا کنون) که آنچه از خود دیے

و بیگانه بزور می گرفتند یا به یغما و تاراج از ممالک دیگران به چنگ می آوردند همه را صرف می کردند در اسباب شکوه و جلال ظاهری خود مثل تخت و تاج و غلامان و کنیزکان و خواجه های متعدده و نگاه داشتن زنان بحساب و دادن به مطربان و رقاص و خرج در بزم و نشاط و امثال ذالک —

یکی از اسباب جلال و مایهٔ نام نیک ایشان این بود که شعرای متعدده را در نزد خود نگاه دارند که پیوسته تعریف از معدلت ایشان کنند و حال آنکه همه جابر و ظالم بودند و نیز از سخاوت و جود و کرم ایشان تمجید نمایند که زریکه به ظلم و جور از خلق و فقرا می گرفتند همه را به شاعر و مطرب میدادند و به بسیارے از فساق و فجار یا اینکه برای ظاهرداری و ریا جمع کثیرے را از مطبخ خود غذا میدادند که بخورند و بیکار و بیعار و بے شغل بگردند و بزعم خود شان دعاگو باشند — منجمین متعدده میگذاشتند برای کارهای بیهوده که میکردند که ابدًا فایدهٔ نداشت خلق و ملک ایشان را مثلاً بگویند کدام وقت نیک است که سلطان از حرم قدم بیرون نهد یا به شکار رود یا بفلان و بهمان کار مشغول شود یا اینکه بتاخت و تاراج برود و امثال این اعمال بیهوده — و از آنطرف بسا بود که کارهای اهمه عظیمه ملک غالبًا معطل و معوق بود چراکه ساعت نیک یافت نمیشد که جاری دارند آنها را و اگر خصمے داخل ملک و حصار قلعه یا خانهٔ شان میشد منجم اجازت نمیداد که بدفع او بکوشند —

در بار سلاطین اسلام همواره پر بوده (و امروز بلکه تا قیامت هم هست)

از مردمان متملق چاپلوس درویش و مسخره و فقیر و پیر و مرشد و بذله گو و زنان رقاصه و مطرب و قوال و اگر سند و ستایش بوده حتی کاغذ‌ها و کبوتربازان و خروس باز و بسیارے ازین قبیل اشخاص دیگر — اکثری از آنها بلکه همه را د صد و سته و صد هزار از ربع دهست و شب و روز تمام عمر مشغول نها بوده اند اعمال زنانه هم بجامی آورده اند —

در ممالک عرب و عجم و ترک و غیره غالب این زنان حبشیه و ترکیه بوده اند و در ملک هند از مختلف
ذاتها و غالباً ذاتهای دون و کمین و همه بی عقد و نکاح و بر خلاف شرع خدا و رسول — اکثر
شاهزادگان و امیرزادگان مسلمانان کنیززاده بوده اند و خصوصاً در ملک هند که همه سیه چهره
اند و چون کسی جویا شود از رنگ چهرهٔ امیرزاده مردم در جواب میگویند که مادر این فاحشه یا
رقاصه یا دِرنی بوده و لیکن این چیزها ابداً در میان ما مسلمانان عیب و قباحت ندارد
و بهیچوجه سلاطین و امرای ما گاهی خیال نکرده اند که همخوابه و کفو آنها باید از خاندان سلاطین و
امرا باشند — پادشاه اخیر لکهنو شنیده می شود که لباس زنانه در بر میکرده و با
زنان خود یا دیگر فواحش رقص میکرده و لکها کبوتر داشته و کبوتر بازی و خرس بازی میکرده
و تاکنون هم که در جنگ انگریزان گرفتار است عادات قدیم خود را از کف نداده و ظاهر
ساخته است که در میان سلاطین اسلام غیرت و شرم و حیا بسیار نادر است — اگر اینها
راست باشد کمال بیشرمی و بیحیائی است و خلاف شرع و عقل و آدمیت و ملکرانی — قباحت
این چیزها بر کسانی معلوم میشود که معتاد باین رسوم و عادات نباشند — در تاریخی دیدم که
شخص انگریزی نوشته است فقره را که ترجمه اش اینست "این پادشاه (یعنی واجد علیشاه)
امور سلطنت خود را مختل گذاشته با سارنگی نوازان و زنان رقاصه و مخنثین یا خواجگان بسر میبرد"
در هیچ تاریخی و کتابی دیده نشده است که یکی از سلاطین اسلام را مجلس مشورت و کونسلی بوده باشد
و اگر بوده اجزای آن مجلس همین اشخاص بوده اند که مشاور و مصاحب واجد علیشاه بوده اند —
عوام الناس میگویند که پادشاهان را خدا عقل چهل مرد داده شکی نیست که پادشاهان یورپ یعنی
نصارا چنین هستند مگر سلاطین اسلام غالباً عقل چهل طفل یا یک پیرزن را هم نداشته اند و ندارند —
احتمال کلّی میرود که سلاطین اسلام خود عقل خود را با چهل کرور خلق برابر میدانسته اند و همین پندار
بوده که بدون مشورت با دیگران هر چه از ظلم و اعمال قبیحه را که خواستند کردند و کسی از آنها
پرسش نکرد — احدی از سلاطین اسلام گاهی خیال نکرد که سلطنت باید چون عمارت باشد که

روزکاران بماند و برای دیگران نه آنکه چون خرگاهی چهار روزه برای مسافری که چون کوچ کرد از آن منزل آن خرگاه را هم برهم زنند و بهر حال چون سلطنت را پایه و بنیانی نبود باید چیزی متزلزل شد و هیچ سلطنتی از مسلمانان نبود که چندی را دوام کند —

باب پنجم

درحالت مردم ایران و سلاطین ایران

اوّل — امّا حالت مردم ایران — حالت مردم ایران بعینه حالت سایر اهل مشرق و دیگر مسلمانان عالم است — مگر صفاتیکه خاصهٔ آنهاست اینهاست — اهل ایران مردمانی هستند بسیار شریر و منافق و خودپسند و دروغگو و متعصب بیجا — شرارت آنها منحصر است بخودشان و از میان خودشان تجاوز نمیکند — یکدیگر را میکشند و فتنه و آشوب در ملک خود برپا میکنند ولی اگر دشمنی از خارج آید از دفع آن عاجز استند — نفاق آنها اینست که اهل شهری با اهل شهری دشمن خون آشام اند و همواره در هر جائیکه کس از اهل دو شهر باشند حکماً بجنگ و جدال می افتند و سخنان بد بیکدیگر میگویند و غیبت از یکدیگر میکنند — خودپسندیشان بنحیست که همیشه از خود و هنر خود تعریف میکنند و حال آنکه هیچ هنری ندارند و هیچ کاری در عالم نمیتوانند کرد — تعصب بیجاشان اینست که اگر فی المثل پادشاه اینها که مسلمان هست نصف ملک خود را قتل و غارت کند خوش هستند که مسلمان است و مسلمان چنین کرده و همیشه تعریف از او میکنند — پادشاه خود را فقط ظل الله میدانند در تمام روی زمین و علمای آنها هرچه بکنند خاک پای آنها را بچشم میکشند و هر قوم و هر ملت دیگر را دشمن جان و مال اند دشمن قانون اند و عدل و انصاف — از ظلم خوش اند و تابع ظلم اند — اگر کسی از

ظلم پادشاه و حکومت و اعمال علمای آنها سخنی بگوید میخواهند دراپکشند و خود تعریف و تمجید مینمایند — ولیکن این فقرهٔ اخیر همیشه نیست و این خصال حمیده که در واقع حمیده است همواره در وجود آنها نیست که اگر باشد بینهایت محمود است بلکه در مقامات خاص است و آنمقامات کی و کجاست در زمانی و مقامی است که شخصی از صفات و خصال و کارها و رسوم و قوانین و انصاف و مروّت و تدبیر ملکرانی و سیاست و علم و دانش و سپاه و قوّت و استیلای قوم دیگری سخن راند یعنی نصارا مطلقاً و انگریزان خصوصاً و الا همواره خود بد میگویند از ظلم و جفای پادشاه و حکومت و باهم یک نوع تعصب است در مردم ایران و لیکن تعصبی است که آنها را تا قیامت ذلیل دارد و نمی فهمند — آن شخصی را که چنین سخنان میگوید کافر و مرتد میگویند و میدانند و لیکن نتیجهٔ این بیدانشی و حماقت همین است که این بیچارگان گاهی روی نیکی و ترقّی را ندیده و نخواهند دید — پادشاه و حکومت و وابستگان حکومت همه دشمن علما هستند و علما همه دشمن آنها هستند و آنها را ظالم و غاصب حقوق خود میدانند و میگویند که سلطنت حقّ ماست — و غرض اینست که ابداً از عدل و انصاف و قانون و بعبارهٔ اُخری راحت و آسایش و آزادی خبری ندارند و از بودن و نبودن آن پروا ندارند و طالب آسایش نیستند و قیدی بنظم و نسق و امنیّت ملک ندارند بلکه عدل و انصاف و قانون و نظم و نسق مکروه طبع آنهاست — بعضی ازین صفات مذکوره در وجود تمام خلق ایران هست و بعضی دیگر در وجود معدودی نیست —

دوّم — امّا حالت سلاطین ایران — باید دانست که هرچند سلاطین اسلامی که در ایران فرمانروائی کردند در هر گونه صفات و خصالی مثل سلاطین اسلام های ملکی بودند همه ظالم و همه مختار بر جان و مال رعیت خود مگر ما باید بدرستی و راستی بگوئیم که هر چه را و بزمان ما گذشتند بدتر شدند و لهذا ما بالفعل قناعت میکنیم بشرح حال این خاندانیکه اکنون در ایران فرمانروا هستند — امکان ندارد که ما حرف حق را نگوئیم

ونمنویسیم و بنابراین متوقع هستیم که اگر مردم ایران دانستند و درک نمودند سخن و مطلب ما را که ملک نباید هرج و مرج باشد و خلق ملک نباید بنده و اسیر باشند بدست پادشاه و حکومت و بزرگان و زیردستان خود و شاه و بزرگان ایران را آن انصاف قلبی باشد که خود بصرافت افتند و انصاف دهند که رعیت ملک نباید عبد باشند زیرا که کرورها نقصان در این است و بواسطهٔ همین است که گاهی ملک و خلق ایران ترقی نمیکنند و همواره از دیگران یعنی طوایف خارجه کفش بر سر میخورند شکر ما را بجا آرند و امتنان داشته باشند از ما و سخت دست و تلخ و ترش ما و اگر سخن ما بر مذاق آنها تلخ و ناگوار آید و مکروه طبع آنها باشد هرچه میخواهند بکنند ما را خوفی از کسی نیست ــ

ما بخوبی نمیدانیم که صاحب ناسخ التواریخ و دیگر کسانیکه در این عهد تاریخ نوشته اند شرح حال این خاندان را چگونه نوشته اند و اتفاقی نیفتاده است که ما در تواریخ آنها ملاحظه کنیم و ما نمیدانیم که میرزا حیرت ترجمهٔ تاریخ ملکم را چنانچه بوده نوشته یا چیزی کم و زیاد کرده است از روی خوف و یا از روی تملق ولیکن ما بعضی از فقرات تاریخ ملکم و دیگر مورخین انگریز را در اینجا ترجمه مینویسیم که قوت قول ما باشد ــ در رفتار آقا محمد خان نسبت به لطفعلیخان زند که همه خلق ایران میدانند و ما در طفولیت از پیرزنان می شنیدیم سرجان ملکم عبارتی مینویسد که ترجمهٔ آن این است «خال سیاهی بر اوراق تاریخ خواهد ماند اگر رفتار آقا محمد خان نسبت به فتحعلیخان تکرار شود (یعنی درج تاریخ شود) رفتار بهیمه آسای آن حیوان طبیعت نسبت بآن جوان چندان قبیح است که بیان آن تزلزل در وجود انسان می اندازد و خوانندگان این تاریخ بفتنه و سرکشی برمیخیزند از اعمالیکه روی اولاد آدم را سیاه کرد ــ (مگر ملکم نمیدانسته است که هزارها و لکها بار از این قبیل کارها شده است چه در ایران چه در جاهای دیگر از ممالک مسلمانان مگر مسلمانان فتحها میکنند باینگونه چیزها خصوصاً اهل ملک ما ــ مورخ دیگری در همین مقام مینویسد ــ

« تمام رشته داران و وابستگان لطفعلیخان را آقا محمد خان حکم نمود

که از دم تیغ درگذرانند و آن فاتح بدفعال با یکسان ساس نهاد سلطنت خاندان قاجار را بختن خون نجبا و شرفای ایران زیراکه قاجار از نژاد ترک هستند و نه ایرانی الاصل بودند و هیچ شکی نیست که ملک ایران گاهی معموریت و ترقی بخود ندید در تحت فرمانروائی این خاندان حالیکه در آن فرمانروا هستند —

دقتیکه آقا محمد خان داخل کرمان شد حکم نمود که بیست هزار کس از ساکنان این شهر را از زیر تیغ بیدریغ درگذرانند و هفتاد هزار چشم را از آنها برکنند — پس چون چشمهای مردم را نزد او جمع کردند با سر شمشیر خود شمرد و رو بسوی وزیر خود کرده گفت اگر یکی ازین عدد کم بود چشمهای ترا بر آن مزید میکردم تا عدد آن درست و برابر آید» — آقا محمد خان نه تنها دشمنان خود را کشت بلکه اقربای خود را نیز کشت —

اول کاری که فتحعلی شاه کرد پس از آنکه بر تخت نشست این بود که عموی خود صادق خان را کشت — پس از آن حاجی ابراهیم خان را کشت که موجب اینهمه ظلم آقا محمد خان بود و باعث تخت نشینی او شده بود — چشمانش را برآورد و زبانش را از قفا بیرون کشید و پسران و برادرانش را نیز باو ملحق ساخت — سراسر اعمال و کارهای این پادشاه را در تواریخ ایران میتوان یافت که نویسندگان آنها بان تلخی ننوشته اند که بنده می نویسم بلکه بسیار تعریف و تمجید هم میکنند — سیصد زن داشت و در ناسخ التواریخ نوشته که در حین مرگش دوازده هزار از اولاد او مانده بود بقدر اولاد حضرت آدم — در عهد این پادشاه یعنی خاقان مغفور بود که یک حصهٔ عظیم ایران بدست روسیان افتاد و تا قیامت ایرانیان را ذلیل و کفش خوار روسیان ساخت —

محمد شاه هنوز هزار مرتبه ضعیف تر و سست تر بود در عقل و استعداد ملک رانی و وزیری داشت ملا درویش و در واقع سفیه و مشار الیه مرید بود و وزیر خود را

چون حاجی میرزا آقاسی ترک بود ترکان را زور و استیلا بنهایت شد و آنچه خواستند کردند با ایرانیان بیچاره —

بهتر اینست که ما بیائیم بعهد خود ما و آنچه را که ما خود بچشم دیده ایم بیان کنیم — چون این پادشاه موجود ناصر الدین بر تخت نشست آنچه بنده خود بخاطر دارم اینست که سربازی بابکی از نوکران امام جمعهٔ اصفهان نزاع کرد بسرزنی و بنتیجهٔ آن هزارها خون ریخته شد که من تفصیل نمیدهم — پس ناصر الدین باصفهان آمد و جمعی را کشت که من بخوبی میدانم که شخصی را خواستند بگیرند و بکشند او فرار کرد یا مخفی شد و برادر بیگناه او را گرفته کشتند — پس سالار یاغی شد در مشهد و او را گرفتند و با برادرش کشتند و ما یملک او را تمام غارت کردند پس آمد حکایت بابیها که مذهب جدیدی را اساس نهادند در ایران — سی چهل هزار بلکه بیشتر از اینها را کشتند و هر کرا که تهمت زدند یا بشوخی گفتند بابی است سر از تن جدا کردند که هنوز هم میکنند و در همین اوقات من شنیدم که چند سید را در اصفهان کشتند که بابی بوده اند یا در واقع یا بغیر واقع — مورّخ انگریزی نکتهٔ خوبی گرفته است که چون ملاهای متعدّدی بدنبال سید علی محمّد باب روان شدند از این معلوم میشود که تا بچه اندازه اساس اسلام سست است مگر آن انگریز نمیداند که اساس اسلام سست نیست بلکه ما میدانیم که نقایص کار و معایب امور در ممالک مسلمانان چیست و کجاست و از چه رهگذر است پس از این آمد قتل امیر نظام که همهٔ مردم فرنگ تعریف کرده میکنند از توانائی و استعداد و قابلیت او و از آنطرف افسوس میخورند از قتل او و نوشته اند که در این ازمنهٔ اخیر هیچ وزیری بعقل و کفایت او در ایران نیامده بود — اگر اهل ملک ما را ناخوش بطبع نباشد و شاه و بزرگان ما را خاطر رنجیده نگردد ما فقره را از تاریخ انگریزی ترجمه میکنیم در اینجا و امید عفو داریم — فقرهٔ مذکور اینست "در سال ۱۸۵۱ عیسوی امیر النظام یکی از تواناترین و خردمندترین وزرائیکه در ایران برخاستند در ازمنهٔ اواخر (مقصود از بدو اسلام

است) مورد قهر و کم التفاتی پادشاه خود گشت و بنا مردی اقبل رسید — شاه ایران را
بر اقتدار وزیر مذکور رشک آمد و اراکین دولتش را مکر و طمع واقع گشت بجهت رسانیدنش
که او را بود و سعی و کوششیکه داشت در کفایت خرجی — در ماه نومبر سال (۱۸۵۱) او را
معزول ساختند و چون قیدی بکاشانش فرستادند — زن جوان او که خواهر شاه بود
و در آنوقت هفده ساله بود و بسیار خوبصورت مبالغه نمود که بهمراه شوهر معزولش روان
شود و برفتار نیک عالی همتانهٔ خود ظاهر ساخت که محبّت واقعی در میان زنان ایران
هم وجود دارد — امیر نظام چند ماهی مقیّد بود و دران مدّت همواره زوجه اش ماکول و
مشروب او را امتحان میکرد که مبادا زهر در آنها آمیخته باشند — در روز ۹ جنوری سال
۱۸۵۲ شاه فرّاش باشی خود را فرستاد با جمعی از قاتلین که بقتل رسانند آن مردی را
که او را بر تخت سلطنت نشانده بود — این کار را شاه بحیله و خدعه نمود زیرا که قاتلین
مذکوره را آموخت که آن شاهزاده خانم را بگویند که شوهر تو آزاد است که برود مجاور شود در
کربلا و لهذا اجازت دارد که از حرم بیرون آید و بحمّام برود — باستماع این خبر خوش
امیر نظام بیچاره حرم زوجه خود را رها کرده بیرون شد و آن شاهزاده خانم دیگر او را زنده ندید
هر چند که مقاومت سختی نمود ولی آخر الامر مغلوب شد و فرّاشباشی با همراهیان قبیح اعمال خود
او را کشتند — تمام طهران بزلزله و آشوب در افتاد ازین عمل قبیح و اقباح اعمال
وزیر مذکور همه فراموش گشت از خاطر خلق حالکونی که توانائی و خردمندی و وطن دوستی
و خیر خواهی او از ملک ایران از خاطرها محو نگشت "

پس ازینها واقع شد جنگ ایرانی و انگلیش ها می نویسم ایرانیان
شکست خوردند چرا که مکر و طمع ایشانست — صدر اعظم را وقتی میگفتند شاهزادگان
عظیم الشان پای پسرش را مالش میدادند ولی وقتی دیگر با خاک یکسان شد — آنگاه نوبت رسید
بفتح بسیار عظیمی که ایرانیان نمودند در مرو در تحت سرداری شاهزادهٔ حمزه میرزا که در آن فتح

هزار با نفس و سی توپ را بدست ترکمانان واگذاشتند و در صحرا پراگنده شدند بقیة السیف
آنها — پس از آن هنگامیکه مردم از گرسنگی گوشت سگ و خر و یکدیگر را میخوردند و نیمی از آنها
از قحطی هلاک شدند شاه ایران بکربلا مشرف شد که در مضان مستجابت دعا دفع و رفع آن
بلا را که مردم ایران سزاوار آن بودند از خدا طلب کند بدعا و زر خلعت بسیار بکلیددار و
مفت خوار بسیاری داد که رعیتش تعریف از او کنند و مفاخرت نمایند و حال آنکه بشهید کربلا
قسم است که عدل و نصفت بنسبت خلق خدا و آسایش و ارامش آنها از حج خانهٔ خدا و زیارت
ائمهٔ هدی صد هزار بار بهتر است — پس بممالک فرنگ تشریف برد و در انجا نیز زر بسیار
تلف فرمود و مکانات قشنگ و زنان شوخ و شنگ بسیاری را ملاحظه فرمود و در مراجعت
کتابی نوشت که بینهایت عوام الناس رعیت او را مفید است و مایهٔ ترقی ولیکن پس از همه چه شد
ما که دو ریم و از نیک و بد آنها [illegible] و آن خلق برکنار عوام بازار و سپ فروش و قاطرچی و قصاب
و پنبه دوزی که از ایران می آیند بسیار تعریف میکنند که خوب شده است ایران در زمان ما
اکنون که بنده این کتاب را مرهٔ ثالث مینویسم برابر یکماه است (یعنی ۵ ج ۱ از سال
۱۳۰۲ هجری و ۱۹ فبروری ۱۸۸۵ عیسوی) که در بمبئی گزت دیده شد که مردی در
اصفهان ظرفی از سربازی دزدیده بود بقیمت هفت قران هر دو دست او را بریدند
اینست نتیجهٔ مسافرت شاه ایران بممالک فرنگ — ما که دیگر بملک ایران نخواهیم رفت
تا هنگامیکه برای هفت قران دو دست ببرند و برای پای گوش بقناره میزنند ولیکن
خدا انصاف یا درسد دیگر هموطنان ما را — مگر بعضی از هموطنان ما هستند که بهمین جهات و بعضی
بجهات دیگر بایران نمیروند و همه نان خود را من میدانم که چگونه و از چه رهگذر حلال پیدا
میکنند و اینها هنوز حمایت میکنند و تعصب بخرج میدهند که نمی توانند سخن صدق را
بشنوند و اگر ملک آزادی و انگریزی نباشد قایل این سخنان را میکشند و نمیدانند که آنچاره
از کجا این سخنان را میگوید و از چه کباب است که این دود برمی آید دگاهی نخواهند فهمید بلکه

بزرگان وخردمندان آنها نخواهند فهمید زیرا که کور مادرزاد را چه معلوم میشود از تعریف باغ وبستان یا مکان عالی یا حیوان خوشخرام یا صورت خوب یا تلال وجبالیکه بفلک سر برگذاشته واینگونه چیزها — ما بسیار مختصر کردیم این باب را واز آنچه میدانیم قطرهٔ از محیط را نوشتیم چه از احوالات سلاطین قدیم وچه از احوالات سلاطین جدید ولیکن اگر خوانندگان را میل بدریافت احوالات ایشان باشد کتاب تاریخ بزرگی را بگذارند ومطالعه کنند ولیکن از چشم ما مطالعه کنند نه از چشم کور خود (منسوب با ایران ملاحظه کن در ضمیمهٔ این کتاب) — ما امیدوار هستیم وکمال امیدواری را داریم که از مطالعهٔ این کتاب وعهد همین پادشاه شروع شود آزادی خلق وترقی ایران وجریان قانون در آنملک



باب ششم

در حالت هند ومردم هند وسلاطین هند

آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری — آنچه حالت ممالک دیگر ومردم ممالک دیگر وسلاطین دیگر طوایف مسلمانان بود صد هزار درجه بیشتر است حالتهای هند ومردم وسلاطین مسلمانان هند واراده ما این است که تاریخکی از همه بنویسیم —

اوّل — امّا حالت هند ومردم هند مطلقاً — مخفی نماند که نسبت بسایر ممالک عالم آب وهوای هند چنین است که مردم هند فطرةً کم زور اند وکم طاقت وکم استعداد وخفیف العقل وطالب ومایل لهو ولعب وعیش وعشرت ومسکرات واقسام مختلفه وتن پرور وبزدل وشهوت پرست وچاپلوس وفضول وبیکاره وبیغیرت ومتصف بهزاران ازاینگونه صفات خصال ذمیمه — (ولیکن اکثر این صفات طبیعی وذاتی نیست بلکه کسبی است) — اینها همه بیان واقع

است دازردی غرض و خصومت نیست چراکه ما بچشم می بینیم و خود شان نیز بچشم می بینند وهستند و منکر هم نمیتوانند شد۔ مثلاً یک سپاهی پلیس هزار کس را عزرائیل است۔ یک افغان یا ایرانی پنجاه کس آنها را از میدان میبراند۔ هزارها مرد اینها مخنث هستند که لباس زنانه در بر دارند داعمال زنانه بجا می آرند۔ تمام مشاغل اکثر از اینها روز و شب ناچ وصحبت رندی و استعمال یک گونه مسکری است مانند افیون و چرس و مدک و بنگ و امثال اینها۔ اکثری در خانهای خود بسر میبرند یا در صحبت زنان و رندیها و خواص متعدده یا مشغول هستند باقسام وانواع قمار و بازیهای خلاف و غیر مهذب از جن و دیو و هنومان خایف هستند و تعویذ و فتیله و سحر و جادو و بسیار چیزهای دیگر ازین قبیل مقید و معتقد اند خواه هندو باشند و خواه مسلمان۔ هزارها بلکه لکها کرورها روپیه ازین خلق بربادی میشود برای حصول اسباب و ادویه که قوة باه را بیفزاید و امساک آرد و پیوسته در اخبارها دیده میشود اشتهار حب و معجون برای قوة باه که هر یک سه ساعت و چهار ساعت و پنج ساعت امساک می آرد کرورها روپیه تلف میکنند که کیمیا حاصل کنند و یکروپیه خرچ نمیکنند که علم آموزند و عقل و ادراک حاصل نمایند که کیمیای حقیقی نیست۔ نام حب را کیمیای انسان می نهند که برای قوة باه خوب است ولی غافل اند که این کیمیای حیوان بلکه شیطان است۔ غرض این چیزها چیزهائی هستند که هیچ فردی از اهل هند منکر نمیتواند شد و اگر منکر شود و یا اعتراض افتد بانگشت نشان میدهم بنده باد و در کوچه و بازار۔ چاپلوسی و تملق و دروغگوئی آنها نعوذ بالله۔ کمال مهارت را دارند درین فن (یا فنون) واین علم را بکمال رسانیده اند و پادشاه تصدیق بیجا از گدا میکنند و گدا تصدیق بیجا از پادشاه و همه میدانند و همه خوش اند و بی پروا۔ هزارها جوان و پیر در کوچه و بازار تینگ (کاغذهوائی) هوا میکنند و یا چوبی یا نی بسیار بلند که بر سر آن بوته خارهای تعبیه کرده اند در دست دارند و دکوچهای محلات و صحاب بهام وحتی بازارها میدوند که تینگی را از هوا بگیرند و بر سر هر یک هزارها پیش و پس مادران و خواهران پاره و پامال میشود۔ لکها خلق را در ایام محرم خود را بصورت هزاران سباع و جانوران و دیو و صور دیگر ظاهر میسازند و عزاداری میکنند برای حسین که بسیاری از آنها بلکه تمام نمیدانند حسین کی بود و

هنوز بسیار معایب دیگر و از اینها بدتر هست که بنده را مجال نوشتن نیست و هیچیک خلاف نی و همه بیان واقعست و جای ناخوشی و رنجش نیست - اگر اهل هند را از اینگونه خورده گیریها خاطر آزرده میشود بهتر نیست که این اعمال را ترک کنند و خود را شایستهٔ خورده گیری نسازند زیراکه ما دوست بیجهت ایشانیم و محض از روی دوستی و خیرخواهی آنها مینویسیم - مگر باید دانست که چون مقصود ما از نوشتن این کتاب فقط اظهار اسباب عدم ترقی مسلمانانست و جهات تنزل و نکبت و تباهی این ملت و امت ما را کاری بمطلق مردم هند نیست و در واقع این صفات مذمومهٔ فوق چندانکه در میان مسلمانانست در هر ملکی که باشند و بخصوص در این ملک هند در میان دانهای دیگر نیست - ظاهر و هویداست که هنود و فرق دیگر در کسب و تجارت و زراعت و مشقت کردن و حاصل نمودن زر سرگرم‌تر از مسلمانان و بهر حال ترقی آنها نیز هم در دولت هم در علم و دانش و هنر و عزت و حرمت بیش از مسلمانانست و اکثری از این صفات مذمومهٔ مذکوره در میان هنود وغیره رواج ندارد -

دوم - اما سلاطین هند - مراد ما از سلاطین هند سلاطین مسلمانانست نه سلاطین یا راجگان هنود - و باید دانست که چون ما میخواهیم بیان واقع را نوشته باشیم که از روی غرض تصور نکنند مسلمانان لهذا حالات بعضی از سلاطین مسلمانان هند را ما از تاریخ فرشته نقل میکنیم که معتبرترین تواریخ هندست و نویسندهٔ آن مسلمان هم بوده است و بخصوصه همان عبارات فرشته را می نویسیم که مسلمانان هند بدانند ما نیز با آنها برادریم و هم مذهب و از روی اخوت و غمگساری آنها را بر عیوب آنها آگاه می سازیم - و این را نیز باید دانست که در هر جائیکه ایرادی لازم است ما بالضروره ایرادی خواهیم گرفت که بیهودگی مسلمانان بر آنها ظاهر گردد - مثلاً تعریفات و تمجیداتیکه مورخین اسلام کرده اند از سلاطین خود و اغراقاتیکه در کتب خود درج نموده اند مقصود شان تاریخ نویسی نبوده است بلکه بیهوده نویسی بوده ما فی الجمله بر آنها نکته چینی میکنیم - چون این مطلب قدری مفصل است باب جداگانه قرار دادیم آنرا -

باب ہفتم

در ابتدای حملۂ مسلمانان در ہند از فرشتہ

"در سنہ اربع و اربعین معاویہ زیاد ابن امیہ را والی بصرہ و خراسان و سیستان گردانیدہ و در ہمان سال عبدالرحمن حسب الاستجازۂ زیاد فتح کابل کردہ و در آن دیگی مہلب ابن ابی صفرہ بہ ہندوستان در آمدہ با کفار غزا کردہ دہ دوازدہ ہزار جواری و غلمان اسیر ساخت"

ذکر الپتگین

"و چون نوبت حکومت غزنین بالپتگین رسید سبکتگین کہ سپاہ سالار وی بود اکثر تاخت بر لمغان و ملتان آوردہ غلمان و جواری اسیر بسیار گرفت"

ذکر امیر ناصر الدین

"و در آن محاربات سلطان محمود کہ ہمراہ پدر بود باوجود خردسالی آنچنان آثار شجاعت و مردانگی بظہور رسانید کہ دیدۂ فلک از مشاہدۂ آن خیرہ ماند و چون چند روز در مقابلہ گذشت غالب از مغلوب متمیز نگشت صبحی سلطان محمود خبر رسانید کہ قریب بلشکرگاہ جیپال چشمۂ آبی است کہ ہرگاہ قدری از قاذورات و نجاسات در آن چشمہ افتد باد و صاعقہ و رعد و سرما پیدا میشود۔ سلطان محمود فرمود اندکی از قاذورات در آن چشمہ افگنند خاصیت آن بوجہ اتم بظہور رسید فی الحال ابر پدید آمد و رعد و صاعقہ ظاہر گردید و روز روشن چون شب تاریک و چنان ہوا سرد شد کہ بسیاری از حیوانات تلف شدند و خون در عروق ہندوان منجمد گشتہ شروع در تضرع و زاری نمودند۔ الی آخر"۔ العلم عند اللہ بندہ یقین دارم کہ اینہمہ کذب است و سبب چہ بود کہ

چون در عروق مسلمانان منجمد نشد این هم امر بسیار عجیبی است و در واقع مایهٔ ضحک است۔

" در جامع الحکایات نقل میکنند که در اوایل حال امیر ناصر الدین سبکتگین که در خدمت الپتگین بود یک اسپ بیش نداشت۔ روزی بشکار رفت و آهوئی دید که با بچهٔ خود بچرا مشغول است آن آهو بره را بگرفت و در و بشهر نهاد چون قدری راه طی کرد در باز پس ساخت دید که مادر آن جانور از عقب می آید ناصر الدین ترحم و شفقت کرده آهو بره را رها نمود۔ در آن شب حضرت رسالت پناه را بخواب دید که میفرمایند ای ناصر الدین شفقت و مرحمت در حق جانوری بجا آوردی در درگاه صمدیت عز قبول یافته در دیوان احدیت منشور سلطنت بنام تو نوشته شد" ۔ من بنده سوگند میخورم که این هم کذب است۔

ذکر وقایع ایام دولت امین الملة یمین الدولة سلطان محمود سبکتگین

" حاویان فضایل صوری و معنوی ثبت گردانیده اند که سلطان محمود غزنوی پادشاهی بود که باصناف سعادت دینی و دنیوی فایز گردیده و بمیامن اجتهاد در امر غزا اعلام اسلام مرتفع ساخته" ما اکنون اعمالی را از او مینویسیم که موجب سعادت دنیوی او بود و نیز انچه را که خود محمد قاسم فرشته در دم او نوشته " یکی دو چیز باعث اشتهار آن پادشاه ببخل شد یکی قصهٔ فردوسی دوم در آخر عمر بجهت زر از رعیت و توانگر گرفتی۔ در سال اول جلوس و معدنی زر سرخ بشکل درختی در سیستان برآمد سلطان از پیشاور بقلعهٔ بهنده رفته آنرا مسخر ساخت و چون موسم بهار بود جیپال و دیگر اسیران را بعد از قبول باج و خراج امان داده بگذاشت و بسیاری از بزرگان افغان را کشته بغزنین معاودت فرمود چون شیران بیشه وغا آن گاو پرد غار را (یعنی باجیرا و) در آن بیشه احاطه نمودند هر آئینه خنجر کشیده سینهٔ پرکینهٔ خود را بدست خود شگافت و غازیان عظام سرش را پیش سلطان فرستاده تیغ بیدریغ بتابعان او راندند و خلقی کثیر را بقتل آوردند۔ در سنهٔ اثنی و اربعمائه سلطان محمود را کرت دیگر هوس جهاد بخاطر رسیده طرف تهانیسر توجه نمود چه که بسمع او رسانیده بودند که آن مقام در نزد کفار در عزت و احترام بلاتشبیه همچو کعبهٔ معظمه است و در آنجا بتخانه بسهت " " " اندپال

براد رخود را بسرکردگی دو هزار سوار بخدمت سلطان فرستاده عریضه نوشت که بنده مطیع و منقاد است
وازوفور اخلاص بعرض میرساند که این بتخانه معبد ساکنان این دیار است اگرچه در مذهب شما شکستن اصنام
موجب حصول حسنات و رفع سیات است اکنون این خدمتگار التماس مینماید که اگر سلطان نعل بهائی قرار داده
هر ساله خراج برگردن رعایای آنملک لازم گردانیده مراجعت نماید این کمترین هم هر سال پنجاه زنجیر فیل و
دیگر تحف و هدایا مرسول درگاه خواهد گردانید — سلطان جواب داد که در کیش مسلمانان چنانست که
هر قدر در رواج شریعت غرّا و کسر معابد کفار سعی نمایند یوم الجزا اجر بیشتر یابند" — شکی نیست که
اینهمه محض برای دنیا بود و رواج دین بهانه بود — "سلطان محمود پیش از اجتماع لشکر کفّار به تهانیسر
رسیده چون شهر را خالی دید بخاطر جمع آنرا غارت نمود و تمام اصنام را شکست و جگ سوم را بغزنین
فرستاد تا بر سر راه خلایق انداخته پی سپر سازند و چندان خزاین در بتکدها یافتند که شماران از حد
بیرون بود۔ سلطان بعد ازاین فتح میخواست که بدهلی رفته آنرا مسخر سازد ارکان دولت عرض داشتند
که تسخیر دهلی وقتی میسّر خواهد شد که مملکت پنجاب بحوزهٔ تصرّف دیوانیان در آید۔ سلطان ازاین سخن پسند
افتاده فسخ عزیمت کرد و قریب دویست هزار بنده و برده از ان ولایت بغزنین برد۔ بعد از فراغ این
بسمع شریف سلطانی رسانیدند که درین حدود شهریست موسوم به متهره که در معموری و ابادانی
نظیر ندارد " " " باوجود آنکه آن شهر تعلق براجهٔ دهلی داشت کسی قدم ممانعت پیش
ننهاد بمیز احتی آن بلده را غارت فرمود و بتخانهائی را که در داخل و حوالی آن بلده بود سوخته و شکسته
اموال بینهایتی بدست آورد۔ چون سلطان شنید که دران حوالی کنار آبی هفت قلعه واقع شده متوجه
آن قلاع گشت و چون بران قلعه بر شد بتماشا مشغول گشت — دران اثنا چشم او بر بتخانهٔ چند افتاد که
باعتقاد هنود از تاریخ عمارت آنها چهار هزار سال گذشته بود — اهالی اسلام انچه دران قلاع و
بتخانها یافتند متصرّف شدند — چون محمود بغزنین رسید غنایم سفر قنوج را اشمار کردند بیست هزار
دینار و هزاران هزار درم بشمار در آمد و پنجاه هزار برده و سیصد و پنجاه فیل۔ چون بفتح فیروزی
ازاین سفر مراجعت نمود فرمود تا در غزنین مسجد جامع بنا نهادند و در جوار آن مدرسه بنا نهادند و

بنفایس کتب و غرایب نسخ موشح گردانیدند — و چون سلطان محمود را ذوق بنای مسجد و مدرسه شد بمقتضای اَلنَّاسُ عَلٰی دِیْنِ مُلُوْکِھِمْ هر یکی از امرا و اعیان دولت به بنای مساجد و مدارس و رباطات و خوانق مبادرت نمود" — خلق را تقلید شان بر باد داد که دو همه لعنت براین تقلید باد — در کجای قران خدا امر نموده است که خون خلق را بریزند و در عوض آن مسجد بسازند —

"از جمله چیزهای نفیسی که سلطان این نوبت از هند بدست آورد مرغی بود که هر گاه طعام زهر آلود در مجلس حاضر میشد آنمرغ مضطرب میکرد و بی اختیار اشک از چشم شروع میگشت اینگونه نوادر را باید همواره کرامت شمرد زیرا که شاید قبل از آن و بعد از آن کسی آن مرغ را ندیده باشد — " " "خلیفه القادر بالله فرمود تا آن فتحنامه را بر رؤس منابر پیش خلایق بآواز بلند بخوانند و مردم بواسطه اعلای معالم اسلام و انهدام اساس کفر و ظلام شکرها کرده زبان بستایش سلطان محمود گشودند و نصرت او را از حق مسئلت نمودند چه که آنچه صحابه کرام در بلاد عرب و عجم و روم و شام بجا آوردند محمود در هندوستان بظهور رسانیده دنیا و آخرت خود را معمور گردانیده" در جنگ سومنات قاسم فرشته مینویسد — "لی در پی تو هم آن بود که ضعفی در لشکر اسلام پدید آید سلطان محمود مضطرب گشته بگوشهٔ فرود آمد و خرقهٔ شیخ ابو الحسن خرقانی را بدست گرفته روی نیاز بر خاک نهاده از روی اخلاص فتح و ظفر از درگاه ایزدی مسئلت نمود پس میان افواج خود آمد و حمله بر کفار آورده مظفر و منصور گردید" — من یقین دارم که اگر سلطان محمود امروز بود و چهار فوج و چهار توپ یکی از نصارا در مقابلش بود ابداً خرقهٔ ابو الحسن خرقانی کرامتی نمی بخشید — ولیکن اگر مورخی بحماقت قاسم فرشته آن تاریخ را مینوشت باز همان کرامت را نسبت بخرقهٔ دیگری میداد حکماً — ملک هند را که انگریزان گرفتند و لشکر روسیان که داخل قسطنطنیه شدند و ایران که نیمی روسیان گرفتند و تمام ملک ترکستان و سمرقند و بخارا و خوارزم را که روسیان گرفتند و عربی پاشا را که

انگریزان گرفتند هیچ خرقه کاری نکرد و کرامتی ننمود - ولیکن ما امیدواریم که در جنگ سودان
کرامتی بشود - "سلطان را چون نظر بر آن بت افتاد از روی جذبه گرزی که در دست
داشت چنان بر روی زد که روی او درهم شکست - ارکان دولت این معنی را بسمع سلطان رسانیدند
که از شکستن این سنگ رسم بت پرستی ازین دیار دور نخواهد شد و اگر اینقدر مبلغ از کفار گرفته
بمستحقان مسلمانان عاید سازند انسب مینماید - سلطان فرمود آنچه میگوئید درست است و
مقرون بصواب اما اگر این کار بکنم مرا محمود بت فروش خواهند گفت و اگر بشکنم محمود بت شکن
خوشتر آنکه در دنیا و آخرت مرا محمود بت شکن خوانند" - شکی نیست که این عمل چون
سایر اعمال محض برای نام بود و زری که در جوف آن بت بود بهیچ وجه من الوجوه بر وفق رضای
خالق و خلق نبود - و تا چه اندازه هنود باید در آن زمان از مسلمانان شاکی باشند و برخلاف
در این زمان از قوم انگلیش شاکر که احدی را با دین و مذهب آنها کاری نیست - جای تامل است
محمد قاسم فرشته ده دوازده ورق از کتاب خود را پر کرده است از تعریف و
توصیف محمود سبکتگین و او را یکی از اولیا بلکه انبیا ظاهر کرده و نسبت کشف و کرامات باو داده و
تمام قبایح اعمال او را هم از محسنات شمرده ولیکن ما دو فقره از کرامات آن پادشاه عادل را
ذکر میکنیم و ذکر وقایع او را ختم میسازیم - "منقول است که در آخر عمر وقتی بسمع سلطان
رسید که مردی در نیشاپور زر بسیار دارد سلطان فرمان داد که او را حاضر سازند -
چون آن مرد حاضر شد سلطان باو خطاب کرد که ای فلان بمن خبری چنین رسیده که تو از
قرامطه و ملاحده - آنمرد در جواب گفت که ای پادشاه باانصاف من ملحد و قرمطی نیستم
عیبم همین است که مال فراوان دارم هرچه هست از من بستان و مرا بدنام مکن - سلطان محمود
تمامی اموال را از وی بگرفت و نشانی در باب حسن عقیده او نوشته بدو تسلیم کرد" - اینهم
یکی از آن اعمال حسنه این سلطان بود که او را مورد قرب خدای غیر عادل ساخت - پس
فقره مینویسد محمد قاسم فرشته که سلطان محمود در حدیث العلماء ورثة الانبیاء متردد بود

وفقرهٔ نیز مینویسد در باب عدل و نصفت آن سلطان ظالم که از فقرهٔ فوق بر ما بخوبی معلوم شد
مگر خوانندگان باید رجوع کنند بتاریخ فرشته زیرا که بسیار طویل است هر یک از فقرات آن۔
این فقرهٔ ذیل حالت سلاطین اسلام و اهل اسلام را بخوبی ظاهر میسازد بر خلق عالم که تا قیامت
موجب شرمساری است مسلمانان و مسلمانی را — ولیکن ما میخواهیم بدانیم و ببینیم که هم مذهبان ما
چه میگویند و چگونه عذر می آرند این قباحت را — فقره اینست —

"بعضے از مورخان سبب عزل ابو العباس فضیل را چنین تحریر کرده اند که
سلطان محمود بجمع آوردن غلامان خورشید عذار میل تمام داشت و ابو العباس فضیل
در اینمعنی بمقتضاے الناس علیٰ دین ملوکھم عمل مینمود — نوبتی در بعضی از ولایات
ترکستان خبر غلامی پری پیکر شنیده یکی از معتمدان زاید الوصف گسیل کرد تا آن غلام را
خریده در کسوت عورات بغزنین رساند — سلطان کیفیت واقعه را از غمازی شنیده
کس نزد وزیر فرستاد و غلام را طلب کرد و ابو العباس فضیل بان انکار گشاد —
سلطان محمود بهانه برانگیخته بخیر خانهٔ وی تشریف برد و فضیل بلوازم نیاز و ایثار پرداخت
در آن اثنا آن غلام مشتری سیما بنظرش درآمده آغاز عربده کرده باخذ و نهب وزیر
فرمان داد" — خوب باید در این حکایت تامل نمود و پایهٔ رذالت و فرومایگی و دنائت و
پست فطرتی سلاطین عظیم الشان آشیا و مسلمانان و وزراے ایشان را شناخت که کس
فرستند بترکستان و غلامی را بلباس زنان بیارند و سلطان بخیر خانهٔ وزیر خود رود و براے
غلامی عربده کشد و باخذ و نهب وزیر فرمان دهد — اگرچه در عشق سلطان محمود با ایاز
سعدی میگوید از قول خود محمود که بشخصے گفت "که عشق من ای خواجه بر خوی اوست
نه بر قد و بالاے دلجوی اوست" شکے نیست که سلطان محمود سواے ایاز هم غلامان
داشته و اگر میل تمام بوده است او را در جمع آوردن غلامان خورشید عذار البته صدها
بیشتر غلام داشته و در میان آنها هم خوشخو بوده است و بدخو — از این گذشته من یقین

دارم که اگر مرد پنجاه ساله با ریش درازی خوی ایاز را امید داشت گاهی محمود عاشق خوی او میشد واگر عشق او فقط بخوی ایاز بود نبایستی حریص باشد در جمع آوردن غلامان متعدده —
وانیکه قاسم فرشته نوشته است که شبی سلطان محمود از سرمستی بنوع دیگری بچهرهٔ ایاز نگریست ناگاه برهان شرع بانگ بروی زد که ای محمود عشق را بافسق میامیز اینهم دروغ مینماید —
بنده این معاذیر و تاویلات را قبول نمیکنم واینگونه احتمالات را نمیدهم بلکه میگویم سلطان محمود مردی بوده است رذیل و کمینه و بهتر از این اشخاص نبوده است که با چشم می بینیم زیرا که نگاهداشتن غلام و نظر نمودن بشهوت باو در شرع ما حرام است حضرت علی فرموده است که نظر بشهوت بغلامی اندچنانست که مرا کشته و کسیکه مست هم بشود و خمر هم بخورد و چندین گناهای کبیرهٔ دیگر را نیز مرتکب شده باشد بعید نیست که عشق را بفسق بیامیزد — مسلمانان بجهت آنکه در نظر ملل دیگر سرشکسته و خجل نباشند ازاینگونه قبایح نام آنرا عشق میگذارند واین عشق خاصهٔ مسلمانانست و ما خاطر نداریم که در تاریخی دیده باشیم که پادشاهان کیان و یونان و روم وغیره نیز عشق می ورزیده اند بغلامان ولی سلاطین اسلام غالباً عشق داشته و هنوز هم دارند بغلامان خوش صورت — ولیکن ما میگوئیم چرا قوم دیگر عشق ندارند بغلامان وچرا خدا برای همصحبتی حضرت آدم غلامی را خلق نکرد و او را عاشق بران نساخت و پیغمبران یا حکما و بزرگان جهان گاهی عاشق غلامان نشدند — پس این عذر نزد عقلا پسندیده نیست واین خلاف عادت بشریست — این فعل محمود هم مانند جهاد و شکستن سومنات ش بوده واز جملهٔ سعاداتیکه بجهت آخرت جمع آورده بوده —

سلطان شهاب الدین غوری

" آنگاه سلطان شهاب الدین باجمیر رفته آن حدود را نیز بقبضهٔ اقتدار درآورد و کنیزان و غلامان بیشمار اسیر گرفته در کشتن تقصیری نکرد — ازآنجا به

بنارس رفته قریب یکهزار بتخانه را مسکن مومنان ساخته بتماشای قلعهٔ کول توجه فرمود۔

قطب الدین ایبک لک بخش

قاسم فرشته مینویسد۔ "سلطان قطب الدین ایبک باخلاق حمید و اوصاف پسندیده موصوف بود و در روش شهریاری و قواعد جهانگیری نیکو میدانست"۔

ما اینک تأمل میکنیم و ظاهر میسازیم که آیا واقعاً این تعریف حقیقت داشته است یا نه۔

"این مرد غلام سلطان معز الدین بود و مشار الیه شبی بزمی آراسته با نزدیکان و مقربان خویش صحبت میداشت و دران بزم انعام بسیار بتمامی نزدیکان خود فرمود۔ چون مجلس انصرام یافت ایبک آنچه بانعام یافته بود همه بفراشان و اهل خدمت بداد۔ صبح خبر بسلطان رسید او را خوش آمد و مرتبهٔ امارت باو داد"۔ خدمت و منصب و در واقع حماقت را باید ملاحظه کرد — "در سنه تسع و تسعین و خمسمائة سلطان قطب الدین کمر مجاهدت بر میان بست و بکالنجر رفت " " " قلعه را مع اموال و جواهر ملازمان ایبک سپردند و از آنجا نیز پنجاه هزار غلام و کنیز بقید اسیری در آمده بشرف اسلام مشرف شدند۔ بمستحقان زیاده از آنچه در حوصله گنجد عطا نمودی بدین سبب ملقب به لک بخش گردید

سلطان شمس الدین التمش

این هم غلامی بود ترک از غلامان سلطان معز الدین و شرح حالاتش قابل ملاحظه است و در تاریخ فرشته نوشته است که "در سنه اربع و عشرین و ستمائة لشکر بعزیمت قلعهٔ مندو کشیده آن قلعه را با جملهٔ سوالک بحیطهٔ ضبط در آورد و امیر روحانی که از جملهٔ افاضل آن روزگار بود در تهنیت این فتوحات اشعار بلیغ گفته از آنجمله این ابیات است

نظم

خبر باهل سما برد جبرئیل امین — ز فتحنامهٔ سلطان عهد شمس الدین — که ای ملائکه

قدس آسمانها را۔ بدین بشارت بندید کلہ آئین که از بلاد سوالک شهنشه اسلام کشاد
بار دگر قلعه سپهر آئین شه مجاهد غازی که دست و تیغش را زوان حیدر کرار میکند تحسین"
بنده میتوانم سوگند یاد نمود که گاهی جبریل امین این خبر و این بشارت را بملائکه سما نرسانید
برای گرفتن قلعه پوسیده — اسکندر رومی نصف عالم را گرفت - نپلیان قریب تمام یورپ
را بانقلاب در آورد — لارد کلیو دولت انگلیش را در هند اساس نهاد - نادر دهلی را گرفت و
تاج بخشی نمود - جنرال رابرت در (۴۸) ساعت از کابل بقندهار رفت و قندهار را گرفت و
ایوب خان را شکست داد و صدها هزار جنرال در عرب و عجم و ممالک فرنگ از ابتدای جهان تاکنون
فتوحات نمایان کردند مع ذالک گاهی جبرئیل بشارت بملائک سما نرسانید - تا چه اندازه
شعرا و مورخین ما از پادشاهان ناسزاوار خود تعریف کرده اند جای تامل است و خوانندگان
ملاحظه کنند که پایه شعراخیر این مرد بزرگوار کجاست —

"در سنه احدی و ثلثین و ستمائة بصوب ولایت مالوه یورش فرمود
قلعه بهیلسه را مسخر ساخته شهر اجین را نیز بگرفت و بتخانه مهاکال را که مثل سومنات بود
و در مدت سیصد سال تعمیر یافته از بنیاد برانداخت و تمثال راجه بکرماجیت که پادشاه اجین
بود و چند تمثال دیگر بدهلی آورده پیش درب مسجد جامع در زمین فرو برد که لکدکوب خلائق شود"
باید بخاطر داشت که عربهای جنگلی هم در عهد محمد ابن عبدالله صلی الله علیه و آله بعضی اوقات کارهای
بسیار بد و از این قبیل میکردند مگر همواره رسول الله آنها را منع میفرمود که از اینگونه حرکات نکنند
کاریکه برای خدا و از روی عقل باشد دیگر است و کاریکه برای شیطان و نفس و از روی جهالت باشد دیگر
بعضی کرامات هم در تاریخ فرشته درج است نسبت باین پادشاه که خوانندگان اگر بخواهند باید در آن
تاریخ ملاحظه کنند —

رکن الدین فیروز شاه بن التمش

مثلی هست در ایران که میگویند "چندان شور است که خان هم فهمیده است"

چندان این رکن الدین تبه روزگار بیهوده بوده است اعمال قبیحه از و سر زده است که خود محمد قاسم فرشته هم زعم نموده و مینویسد که "چون سلطان رکن الدین بر تخت نشست بساط عیش و طرب گسترده دست از کار سلطنت باز داشت و خزاین قطبی و شمسی که بود اکثر صرف مطربان و مسخرگان نموده زمام مهام جهانبانی را در قبضهٔ اقتدار والده خود شاه ترکان که کنیزک ترکیه بود گذاشت و چندزن اصیل را که در عقد و نکاح شمس الدین بودند بفضیحتی تمام بکشت و کنیزکان ترک صاحب اعتبار شمسی را رسوائی لاکلام بر سر آورده انتقام رشک چندین ساله را که در دل داشت از آنها کشید" — احوالات این بادشاه را بالتمام باید در تاریخ فرشته دید — پس از او سلطان رضیه سلطنت میکند که محمد قاسم بس از آنکه تعریف بسیاری از او میکند مینویسد "جمال الدین یاقوت حبشی که امیر آخور بود در خدمت سلطان رضیه تقرب تمام پیدا کرده امیر الامرا گشت و بمرتبه صاحب نسب شد که در وقت سواری سلطان رضیه را دست زیر بغل کرده سوار کردی" — در ختام حال سلطان رضیه مینویسد "عارفان و راندیش دانند که این باد ادبار از کدام صحرا برخاست و گل دولت رضیه مرضیه را کدامی تندباد از بیخ بر کند — آری غلام حبشی را با امیر الامرائی دهلی چه نسبت و مردود ان خسیس را به پیشوائی چنان ملکه تاجدار چه کار" — من بنده میگویم — "غلام اگر حبشی باشد و اگر ترکی نشاید آنکه نهد تاج خسروان بر سر" — آن غلامانی که تاج بر سر گذاشتند چه استحقاقی داشتند جز آنکه ملک بی انتظام و سلطنت بی اساس خلق نادان بودند

سلطان علاء الدین مسعود

"سلطان مظفر و منصور بدهلی مراجعت فرمود و بسبب کثرت شرب مدام از طریقه انصاف و معدلت انحراف ورزید روش اخذ و قتل پیش گرفت و اختلال در مملکت پدید آمد" —

سلطان عادل باذل فاضل ناصر الدین محمود

به بینیم که این عادل باذل چه کرده است — چون ولایت بهرایچ یافت

با کفار غزوات بسیار کرده آن خطه را معمور و آباد گردانید و صیت عدالت و رعیت پروری او انتشار یافته طباع خاص و عام خواهان او گشت پادشاهی بود شجاع و متعبد و کریم - اکثر نفقهٔ خاصهٔ خود را از وجه کتابت مصحف مجید ساخته روزگار میگذرانید - صلحا و علما را دوست داشتی و اهل هنر را بنواختی - منصب وزارت بملک غیاث الدین بلبن خورد که بنده و داماد پدر او بود مقرر فرموده او را بخطاب خان اعظم الغخان سرافراز ساخت - در وقت تفویض مهمات بخان اعظم الغخان گفت من امور سلطنت را بتو واگذار نمودم کاری نکنی که در حضرت بی نیاز از جواب برمانی و خود را خجل و شرمسار گردانی" - ملتفت باید بود که خانم صوف چگونه بوصایای او عمل کرده است - " خان اعظم الغخان کوه جود و تمام بلاد آن نواحی را نهب و غارت نمود و کهکران و متمردان آنجا را بقتل رسانید و زنان و دختران ایشان را اسیر کرد - در سنه ثمان و خمسین و ستمائه خان اعظم حسب الحکم سلطان بجانب کوه پایه سوالک لشکر کشید - " " الغخان آتش قهر و غضب در مضاجع ایشان زده دقیقه از خرابی فرو نگذاشت - بدهلی مراجعت کرد جمعی از سرداران کفره را که با طوق و زنجیر همراه داشت بنظر سلطان گذرانید و سلطان اشاره بقتل آن جماعت کرده در رسته و بازار شهر دهلی هر یک بنوعی دیگر در معرض هلاکت در آمدند" - این پادشاه بزعم محمد قاسم فرشته عادل و متعبد بوده است پناه برخدا از دیگران - و معلوم میشود که وصایای او با خان اعظم که کاری نکنی که در حضرت بی نیاز از جواب برمانی همین مراد بوده است که در ریختن خون بندگان خدا کوتاهی نکنی -

" در ماه ربیع الاول سال مذکور ایلچی از جانب هلاکو خان بحوالی دهلی رسید خان اعظم الغخان پنجاه هزار سوار با یراق از عرب و عجم و ترک و افغان و دو لک پیاده تمام صلاح و دو هزار فیل و سه هزار عراده آتشبازی از شهر بیرون برده بر سر راه ایلچی برای عرض اثاثهٔ سلطنت ایستاده کرد و آواز طبل و دهل و کرنا و نفیر و نعرهٔ پیلان و صهیل اسپان و درخشیدن اسلحهٔ بهادران آنچنان در رستخیز ظاهر شده گوش فلک کر گشت"

احتمال کلی میرود که این پادشاه را دو کرور رعیت نبوده ولیکن ملکهٔ انگلستان را امروز سی کرور رعیت است و ملکش بیست چندان ملک عظیم الشان ترین پادشاهان پیشین هند مع ذالک گاهی ازینگونه حماقت کارها و بیهودگیها نمی کند و سه پسرش بهند آمدند و مثل سایر خلق از کوچه و بازار عبور کردند — بلی اگر الیجپئی بملکش وارد شود اوّل جهازات جنگی خود را باو مینماید و توپهای هشتاد تن وزن را و پس از آن مجلس پرلمنت خود را — قاسم فرشته بعضی اعمال زهد و ورع و تقوی نیز نسبت باین پادشاه میدهد و همچنین خصال حمیده و صفات پسندیدهٔ چندی ولی خردمندان دانند که این اعمال همه خلاف عقل و از روی حماقت است —

غیاث الدین بلبن

" سلطان غیاث الدین پادشاهی گشت عظیم الشان (و حال آنکه غلام ترکی بود) چنانچه سلاطین عراق و خراسان و ماوراء النهر با او طریق دوستی می پیمودند و او دانا و صاحب وقار و صاحب تجربه بود و کارها را از روی سنجیدگی و فهمیدگی میکرد — کار ملک را جز با کاربر و مردم دانا نسپردی و اراذل را در کارها دخل ندادی و تا صلاح و تقوی و دیانت کسی مشخص نشدی شغل و عمل نفرمودی — و در تصحیح نسب مبالغه نمودی و تفحص بسیار کردی و اگر بعد از سپردن شغل و عمل در کسی نقص ذاتی و صفاتی گمان بردی فی الحال معزول ساختی و بکفار هرگز عهده و عمل رجوع نکردی که مبادا بمسلمانان بطریق تسلط پیش آیند" — حکومت انگلیش بهمه ذاتی خدمت و عهده داده است و میدهد جز بمسلمانان مبادا که بطریق تسلط با دیگران پیش آید و عمده بسبب آن است که نه علم شان و نه دیانت شان بپایهٔ علم و دیانت سایر ذاتهاست — "گویند رئیسی که سالها خدمت درگاه او کرده بود یکی از مقربان درگاه

التجا آورده تقبل مال بسیار نمود که اگر سلطان یکبار با او همزبانی فرماید مال کثیر از نقد و جنس پیشکش نماید - چون این معنی بعرض سلطان رسید فرمود که او رئیس و امیر بازار است و از همزبانی او با سلطان مهابت پادشاهی در دل عوام کم شود و در عظمت و حشمت نقصان راه یابد" - من یقین دارم که هر یک از سلاطین عظیم الشان ممالک یورپ در این زمان با صدها کس رئیس و امیر بازار هم صحبت میشود و ابداً مهابت او در دل عوام کم نمیشود - کامیشنر پلیس و مجستریت و کامیشنر مینوسیپالتی وغیره اینها (یعنی کوتوال و داروغه و نقیب و بیگلربیگی و امثال این اشخاص) شاید بآن موجب امیر بازار محسوب باشند و حال آنکه یقین است که این اشخاص در مجالس سلاطین یورپ می نشینند و هم کلام میشوند بلکه هم غذا نیز هم میشوند و معذالک شان و مرتبه هر کسی بجای خود است - و لیکن نکته بنظر بنده رسیده است در اینجا که محمد قاسم فرشته در چند سطر بعد مینویسد اگرچه خود ملتفت نیست "و اینکه زبده و نخبه و خلاصهٔ عالم از اصحاب سیف و قلم و سازنده و خواننده و ارباب هنر که در ربع مسکون عدیل و نظیر نداشتند در درگاه او جمع شده بودند هر آئینه درگاه او، بر درگاه محمودی و سنجری ترجیح میدادند - علما و فضلا و مشایخ در منزل پسر بزرگ او خان شهید مجتمع میشدند و اهل ساز و عشرت و قصه خوان و خوش طبع و ظریف و هزال و ضحاک در مجلس پسر دیگرش" - کمال حیرت است که از معاشرت با امیر بازار مهابت بادشاهی در دل عوام کم میشود در میان ما مسلمانان و لیکن از معاشرت با سازنده و خواننده مهابت بادشاهی کم نمیشود در دل عوام - و شکی نیست که آن علما و فضلا هم داخل اهل بازار بوده اند بدلیل اینکه عالم و فاضل اگر مهذب و عاقل باشند در مجلس سازنده و خواننده نمی نشینند بلکه پادشاه خود را هم منع میکنند از داشتن اینگونه اصناف خلق در بساط خود - اگرچه ما چندان خشک هم نیستیم و چندان دور هم نمیرویم که این چیزها را منع کنیم و لیکن غالباً سلاطین مشرق و مردم این طرف عالم غالب اوقات خود را مصروف این کارها کرده و می کنند و چون کار از حد درگذشت

خلاف انسانیت و ملکرانی است و آنگهی ہیگونہ کارہا — درباب عدالت او مینویسید —
"ہیبت خان یکی از غلامان صاحب اعتبار شخصی را در حالت مستی کشت زوجۂ او داد خواہ
گشت سلطان غیاث الدین آن غلام را پانصد درّہ زدہ بآن عورت بخشید" ہمچو نہ
معدلتہا را مسلمانان دیدہ اند کہ امروز از معدلت قوم انگلیش شکایت دارند — این
در واقع عین معدلت و انصاف بود چرا کہ آن زن شوہر کشتہ دیگر یرا لازم داشت —
شرح مفصلے نوشتہ ہست محمد قاسم فرشتہ در خصائل نیک و صفات
پسندیدۂ سلطان غیاث الدین و نصایحیکہ میکردہ ہست پسران خود را در امور
ملک رانی و سیاست و عدالت و نیز اعمال و افعال خودش چہ در امور دینیہ و چہ
در امور دنیویہ ولیکن در ہمان وقت خود کاری میکردہ ہست برخلاف آن اعمال و
نصایح کہ نہ خودش ملتفت بودہ ہست و نہ محمد قاسم فرشتہ — از آنجملہ مینویسید —
" در قہر و سیاست اہل بغی و طغیان از کافر و مسلمان اصلا محابا نکردی و در
کشتن و زدن و بستن آنچہ صلاح ملک داری بود خواہ مشروع و خواہ غیر مشروع
در آن تقصیری نمودی چنانچہ اولاد شمسی را کہ معاندان سلطنت خود مید انست
سرّا و علانیۃ بکشت — و بسیار بودہ ہست کہ برای مصالح ملک بواسطۂ باغیگری
یک کس لشکری و شہری را بر انداخت **مصرع** یار ما این دارد و آن نیز ہم"
در جای دیگر نوشتہ "جمعے میواتی در عہد فرزندان سلطان شمس الدین دست
بغارت و تاراج دراز کردہ بودند سلطان دفع ایشان را بر مہمات دیگر مقدم داشتہ
در آخر سال جلوس بدانطرف سواری کرد و یک لک آدمی را علف تیغ ساختہ بازار
سیاست را گرم نمود" — در جای دیگر نوشتہ ہست کہ "سلطان بانچہر اسوار
انتخابی بولایت کیہر در آمد و بجز از زنان و طفلان حکم قتل عام فرمود کسی را
زندہ نگذاشت" پس بلکہنوتی آمدہ ہنگامۂ سیاست را گرم ساختہ

و فرمود تا دو طرف رستهٔ بازار شهر را دارها نصب کردند و اعوان و انصار طغرل را
که اسیر شده بودند بدارها کشیدند و زنان و فرزندان ایشان را در هر کجا که یافتند
بسیاست غیر مکرر کشتند و تا آن زمان هیچیک از پادشاهان دهلی زنان و مردمان
گنهکار را نکشته بود" — ما مختصر میکنیم شرح حال این سلطان عادل را باین چند
کلمه که اگر ما در این وقت حالت خود را تغییر بدهیم و اندکی گرمی طبیعت خود را ظاهر
سازیم هم مذهبان ما خواهند گفت فلان بسیار تلخ و ترش مینویسد — اندکے
باید تامل کرد که محمد قاسم فرشته مینویسد "یار ما این دارد و آن نیز هم" —
تمام مسلمانان در اینچنین مقامی همین سخن را خواهند گفت و میگویند که در ملکرانی
و سیاست لازم است که یک لک آدمی را مثل گوسفند سر برند و بجهت مصالح
ملک برای یک کس لشکری یا شهری زا بر اندازند و زنان و فرزندان کسی یا فرقهٔ را
بسیاست غیر مکرر بکشند — ولے ما میگوئیم که این سلطان مرد آدم نبوده بلکه
نامرد جانور سبع طینتی بوده و این چنین ظالم بیرحم سنگدل را نمی توان گفت
که کارهای او از روی سنجیدگی و فهمیدگی بود — من یقین دارم که بسیاری از
مسلمانان عالم و خصوصاً مسلمانان هند بی نهایت خشمگین میشوند که بنده چنین
می نویسم و بیشتر خیال میکنند که من ملحد و زندیقم که این چیزها را مینویسم نسبت
بسلاطین مسلمانان یا چون شیعه در فضیم از روی تعصب مینویسم نسبت بسلاطین هند
که همه را اولیا الله میدانند — ولیکن نمیدانند که من از روی کجا مینویسم و کجا را
ملاحظه میکنم — من این ملاحظه را میکنم که همین کارها را کردند سلاطین اسلام
در تمام عالم که دولت شان انقراض یافت و این چند دولت پوسیدهٔ که حالا باقی
مانده اند هم عنقریب انقراض می یابند — مسلمانان هند ذلیل انگریزان اند
مسلمانان ترکستان از روسیان کفش میخورند — افغانان و ایرانیان و ترکان عثمانی

ومصریان وغیرہ حالا از چہار طرف کفش میخورند تا آنکہ ہر یک بجنگ کدام یکی از دولت نصارا در آیند و آنوقت بخط مستقیم تا قیامت از کفش بخورند — ہنوز اینہا از حالت گذشتگان و ذلیل شدگان عبرت نمی گیرند و نصیحت ناصح مشفق نشتر است بر جگر ایشان —

معزّالدین کیقباد

"چون بر تخت سلطنت بر آمد مطلق العنان گشتہ بمقتضای ہوای جوانی داد بی قیدی دادہ چنان بکام ہوا پرستی شدہ کہ در مصاحبت قمر عذاران و مخالطت پری پیکران از خود بتقصیری راضی نشد و بازار مطربان و مسخرگان و نشاط انگیزان و عیش جویان رواج یافت — در ہر کوئی پری پیکری و در ہر گوشہ باقی غزلخوانی و سرودگوئی پدید آمد — و بنا بر آنکہ پادشاہ این شیوہ پیش گرفت ملوک و خوانین و زن و مرد و شیخ و شاب مست در کوچہ و بازار غزلخوان گشتند و یک قلم تکلیف از میان مرتفع گردید و قاضی و محتسب شیوۂ رندان عشرت پیشہ پیش گرفتند و لولی و مسخرہ و مطرب و مطربہ کہ متاع فراوان ہندست از اطراف و جوانب ہندوستان روی بدہلی نہادند — الی آخر" — "معزّالدین از روی کیف شراب فرمان بقتل کیخسرو داد و ملک نظام الدین در بحظہ جمعی از اعوان و انصار خود فرستادہ کیخسرو را در قصبہ رہتک با جمیع تابعان، و دلتخواہان شربت شہادت چشانیدند — " " ملک نظام الدین روزی بسلطان گفت کہ امرای مغل کہ در زمان سلطان بلبن بہندوستان آمدہ نوکر شدہ اند ہمہ یک جنس اند و حشم بسیار دارند اگر متفق شدہ با تو مکری و غدری خیال کنند علاج دشوار شود و بامثال این کلمات مزخرف سلطان را از جا در آوردہ رخصت قتل امرای مغل را حاصل کردہ ہمہ را

یکروز بدست آورده بقتل رسانید" — پس یک صفحہ پرست از تاریخ فرشتہ در بزم و نشاط و شہوت رانی و شراب خواری و مستی این پادشاہ تا آنکہ زمین از لوث وجود خود پاک ساخت

فیروز شاہ خلجی

محمد قاسم فرشتہ ازاین پادشاہ بسیار تعریف و تمجید میکند و میگوید

"حلیم و کریم بود و طبع موزون داشت و بصفت قدرشناسی و راستی موصوف بود و جرائمی کہ از نزدیکان بوقوع آمدی ہرگز ذلت نفرمودی" — " "

"حریفان مجلس شراب سلطان ملک تاج الدین کوچی و ملک فخر الدین کوچی و ملک اعز الدین غوری و ملک قرابیگ بن نعیق مقتول و ملک نصرت صباح و ملک جلیت ملک کمال الدین ابو المعالی و ملک نصیر الدین کہرامی و ملک سعد الدین منطقی بودند" — این اشخاص در واقع مخرب دین بودند ملتفت باید شد —

یک سخن فیروز شاہ بندہ را پسندیدہ ست و آن اینست کہ وقتی مشار الیہ را بسمع گذشت کہ نام اورا در خطبہ مجاہد فی سبیل اللہ گویند و زن خود ملکہ جہان را گفت کہ چون امرا بارگاہش بیایند کس فرستد و از آن ارادہ آنہا را آگاہ سازد کہ در خطبہ نام شوہرش را مجاہد فی سبیل اللہ خوانند — چون زنش چنین کرد و امرا و بزرگان و علما این معنی را پسندیدند مشار الیہ پشیمان شد و آنہا را گفت "با خود اندیشیدم کہ در این مدت این ہمہ جنگ کہ با مغل کردم ہرگز محض برای خدای عزو جل و طمع شہادت و قصد بلند گردانیدن اعلام اسلام نبود بلکہ ہمیشہ غرض آن بود کہ نام و آوازۂ من بلند شود" — ہمین بود حالت و ارادۂ تمام سلاطین مسلمانان در تمام روی زمین ولیکن اگر ہمہ اعتراف میکردند باین نحو بہتر بود آنہا را موجب فلاح شان بود در آخرت —

علاء الدّین خلجی

محمد قاسم فرشته ابتدا باب و تاب تمام مینویسد "ذکر پادشاهی
سلطان فلک بارگاه علاء الدّین والدّنیا پادشاه علاء الدّین خلجی" - اگر ما مینوشتیم
می نوشتیم دوزخ بارگاه دناء الدّنیا والدّین - این ظالم ابتدا پادشاه خود را گشت.
که تفصیل دارد ذکر آن - چون خود بر تخت برشد این اعمال ذیل از او صادر شد که
بنظر محمد قاسم فرشته و تمام مسلمانان بسیار نیک نموده وینماید - "گویند جائیکه
سراپردهٔ او استاده میشد منجنیق مختصری پیش آن نصب کرده هر روز پنج من زر سرخ و سفید
بر آن نهاده صبح و شام بر خلایق میپاشید" - " " در آخر سنه و تسعین و ستمائه
داخل دهلی شده بر تخت پادشاهی نشست و سه روز جشنها کردند شراب در کوچها سبیل شد
کار لهو و لعب رواج گرفت - خلایق را چنان فریفت که همه راغب و مایل گشته قتل پادشاه
جلال الدّین فیروز شاه از دلها محو شد **بیت** سخاوت مس عیب را کیمیاست سخاوت
همه دردها را دواست" - این را باید دانست که سخاوت فقط در میان ما مسلمانان
مس عیب را کیمیاست و دردها را دواست نه در میان قوم دیگر - "استیصال و لاد
سلطان جلال الدّین را پیش نهاد همت ساخت" - " " امرای پادشاهی
زنان رای کرن را که سر آمد ایشان کنولادی بود با خزانه و فیل وغیره بدست آوردند و
بتی را که برهمنان بعوض سومنات معبود خود کرده بودند بدهلی فرستاده تا پی سپر خلایق
کنند - علاء الدّین کنولادی را مسلمان کرده بعقد نکاح خود درآورد - کافور
هزار دیناری را (که غلامی بود) منظور نظر ساخته زنّار محبتش بر میان بست و
زمام دین و دانش از کف بداد - بموجب فرمان سلطان نصرت خان بواسطهٔ
انتقام زنان و طفلان شیرخوارهٔ کسانی را که در قتل برادر او سعی نموده بودند بکناسان

سپرده فرمود تا طفلان شیرخوار را بطریق گرز و سنگ بر سر مادران و خواہران چندان زدند کہ مانند پنبۂ محلوج پاش پاش شدہ ہلاک گشتند و در چار سوی بازار رسوائی تمام بر سر آنہا آوردہ ہندوان بخشیدند" من نمیدانم کہ اجر این مسلمانان پاک در قیامت چیست ـ حقیقت تا قیامت این پادشاہان عاقل عادل موجب افتخار مسلمانان و نیکنامی دین اسلام اند ـ مع ذالک بسیاری از مسلمان ہند ہستند کہ از انگریزان شاکی اند و انگریزان را ظالم و جابر میدانند و حال آنکہ گاہی انگریزان چنین نکردہ و نمیکنند ـ " پادشاہ کہ از فتنہ انگیزی امرا ترسیدہ بود با مردم صاحب رای مشورت کرد ـ ایشان جواب دادند کہ چہار چیز باعث فتنہ انگیزی میشود (۱) بیخبری از معاملات نیک و بد خلق (۲) شراب علانیہ خوردن (۳) خویشی و قرابت امرا و اعیان درگاہ با یکدیگر (۴) کثرت زر و مال چہ ہرگاہ مردم با اصل دون اسباب بزرگی بہم سانید داعیۂ پادشاہی مینمایند ـ سلطان را این سخنان معقول افتادہ جاسوسان بنوعی گماشت کہ آنچہ شب امرا و معارف شہر در خانہای خود با زن و فرزند خویش میگفتند صبح پادشاہ خبر داشت ـ در ہر کجا شراب می یافتند بفیلخانہ میفرستادند کہ بفیلان بخورانند حکم فرمود کہ امرا و مردم روشناس بغیر حکم و رخصت پادشاہ وصلت و خویشی ننمایند و بخانہ یکدیگر بضیافت نروند ـ ہر دہی کہ در وقف یا در انعام یا در ملک کسی بود ہمہ را خالصہ کرد و باعیان شہر و ملک خواہ کافر خواہ مسلمان دست مصادرہ دراز کردہ ہر چہ نزد ایشان یافت بعنف و تعدی بگرفت تا مردم بنوا گشتہ بتحصیل قوت در ماندند" ـ باقی اعمال قبیحۂ این ابلہ ظالم را خوانندگان در تاریخ فرشتہ ملاحظہ کنند ـ مگر این نکتہ را فراموش نکنند کہ مردمان صاحب رای خردمند ما ہموارہ ازین قبیل بودہ و ہستند کہ این پادشاہ با آنہا مشورت کرد و او را طریق صواب

نموده‌اند ولی خردمندان دانند که این اشخاص جاهلان محض و سفّاکی بحت بوده‌اند ـ
ارادهٔ بنده نیست که ازین پیش تا ممکن باشد شرح حال دیگر سلاطین هند را ازین هم مختصر تر
نویسم و فقط ظاهر سازم که همه یکسان جاهل و ظالم بوده‌اند اندکی کم و زیاد ـ

شهاب الدّین

این بادشاه طفل هفت ساله بود و ملک نایب نامی نایب او بود ـ
این مرد هر روز آن بادشاه هفت ساله را بر تخت می نشانید و خود ریاست می کرد
و هر عمل قبیحی را که میخواست بجا می آورد ـ مگر او را کشتند و شهاب الدّین را
برادرش میل در چشم کشیده بقلعهٔ گوالیار فرستاد ـ

قطب فلک عشرت و کامرانی قطب الدّین خلجی

ببینیم این قطب فلک عشرت و کامرانی چه خرابیها کرده است ـ
"حسن نام که از پهلوانان گجرات بود بالتفات خویش سرافراز ساخته خسرو خان
خطاب داد و از بس واله و شیفتهٔ او گشت منصب وزارت هم بی آنکه در او استعداد
آن شغل احساس کند بعهدهٔ او گردانید ـ همچو پدر در مقام تربیت معشوق شده
خسرو خان را چتر دورباش داد و امرای معتبر همراه گردانیده خود در دانهٔ دهلی شد
و در راه بسبب شرب مدام و غفلت بر دوام ملک اسد الدّین عم زادهٔ بادشاه علاء الدین
را داعیهٔ سروری در سر افتاد ـ اکثر اوقات این بادشاه خود را بزیور زنان می آراست
و در مجمع حاضر میشد و زنان هرزاله و مسخره را بر بالای کوشک هزار ستون می طلبید و
می فرمود که با امرای کبار مثل عین الملک ملتانی و قرابیگ و امثال ایشان بول میکردند
و حرکات غیر مکرر مینمودند" ـ چیزهای دیگر هم در تاریخ فرشته نوشته است که مرا

از نوشتن آن شرم می آید و مختصر میکنم - بعضی ازین اعمال امروز هم درینملک وخصوصاً در دکن جاریست - "پس از آن روز بروز عشق او بخسرو خان زیاده میگشت وخسرو خان بفکر دفع او افتاده استعداد سلطنت میکرد وبهاالدین دبیر بواسطهٔ آنکه سلطان قصد منکوحه وناموس او نموده بود. با خسرو خان متفق شد وآخر این سلطان بی وجود را همان خسرو خان کشت -

غیاث الدّین تغلق شاه

"غیاث الدّین تغلق شاه بعد از قتل خسرو خان وکشندگان ولینعمت خود قدم برتخت بادشاهی گذشت ومقبول دلهای خاص وعام گردید واو پادشاهی بود حلیم وکریم وعاقل وسلیم ودر طبیعت او عصمت وپاکیزگی مجبول بود - ملک گل افغان وعبید شاعر وملک کافور ومُقتنان دیگر را گرفته نزد الغخان آوردند ومشار الیه آنها را همچنان مقید بدهلی فرستاده پادشاه غیاث الدّین در شهر سیری همه را زنده درگور کرده خوشطبعی بر اصل فرمود واولاد وحفاد ایشان را زیر پای فیل انداخت -

محمّد تغلق شاه

"چون برتخت نشست بعد از چهل روز از تغلق آباد متوجه دهلی شد ودر شهر کوس شادی زدند - ودر آن روز تنگه های زر سرخ وسفید بر فیلان بار کرده در اثنای عبور سلطان از پس وپیش در کوچها وبازار وپشت بامها بمردم پاشید چنانچه اکثر فقرای دهلی از آن روز مستغنی شدند - پادشاهی بود عالی همت وبپادشاهی هفت اقلیم سرفرود نیاوردی ومیخواست که حکم او بر جن وانس نافذ گردد وربع مسکون رایکی از بندگان اودشته باشد - سخاوتی داشت که

گنج بدرویش دادی و آنرا حقیر پنداشتی" — همین حماقتهائی بوده است که ما همواره
بر سر آنها جنگ و جدال داریم با هم مذهبان خود و بر سر و سینه می زنیم و ما بر احوال آنها
افسوس میخوریم و آنها بر خلاف ما را بد میگویند — پنج وقت نماز گذاردی و نوافل
و مستحبات قیام نمودی و هیچ مسکری نخوردی و از جمیع چیزهائی که اسم حرمت بر آنها جاری
شود اجتناب نمودی مگر در ریختن خون ناحق و تشدید و تعذیب بندگان خدا بیباک بود
و در این باب بخلاف عقل و شرع عمل می نمود و میخواست که جهان را از خلق خدا خالی
سازد و هیچ هفته نبود که موحدان و مشایخ و سادات و صوفی و قلندر و نویسنده و لشکری
را سیاست نفرمودی و خونریزی نکردی" — رحمة الله علیه چون مسلمان پاک
مقدسی بوده افتخار اسلام و مسلمانان — این اول مقامی است که قاسم فرشته
در تاریخ خود می نویسد که پادشاهی از مسلمانان بر خلاف عقل و شرع عمل مینمود
و اگر در جای دیگر هم چنین عبارتی بوده محتمل بنده فراموش کرده باشم —

پادشاه معظم مهذب فیروزشاه الاربجب

در بعضی از کتب مسطور است که سلطان فیروزشاه باربک بتهای
نگرکوٹ را بشکست و باگوشت ماده گاو در توبره کرده بگردن برهمنه بست و درارد و
بگردانید و صورت نوشابه را با یک لک تنکه بمدینه حضرت رسول فرستاد تا آن صورت
را در شارع زایران زیر زمین کردند و زر را بمجاورین و مستحقین قسمت نمودند —
نظام الدین احمد در تاریخ خود مسطور ساخته که از آن پادشاه ضوابط عدل و احسان
و قواعد امن و امان بسیار در میان خلایق مانده و از جمله ضوابط یکی این ضابطه است
که سیاست که جزو اعظم پادشاهی است مطلقا ترک داده هیچ مسلمان و ذمی را سیاست
نکرد و بسبب کثرت انعامات و ادرارات و تالیف قلوب خلایق محتاج سیاست نشد"

در میان ما مسلمانان این اشخاص عادل هستند و این اعمال معدلت است و تالیف قلوب و مورخین ما هم تعریف می کنند — مگر ما با نصاف میگوئیم (اگرچه کافر هستیم در نزد مسلمانان) که امروز در قوم انگلیش در مملکت رحمت حق اند بر خلق این مملکت که گاهی از اینگونه اعمال زمانه نامهذب با نه نمیکنند و این اعمال را موجب فلاح و نجات آخرت خود نمیدانند — افسوس است که احدی در میان ما مسلمانان تامل نمیکنند و بدرا از نیک تمیز نمی آرد — اگر امروز حکومت انگلیش حکم کند که تمام مساجد مسلمانان را خراب کنند و قرآنهارا با آتش بسوزند بر مسلمانان معلوم خواهد شد که در آن زمان چه بوده است حالت هنود و آن براهمه از ظلم و تعدی مسلمانان و این پادشاه عادل مهذب — زیر پایت گر بدانی حال مور همچو حال تست زیر پای پیل — و درین وقت هم که مجدداً این کتاب را می نویسیم نکته بنظر بنده رسیده که همواره گفته ام اگر جنگی واقع شود در میان روسیان و انگریزان احتمال کلی میرود که هندوان یاری کنند انگریزان را بهمین جهت که آنهارا از چنگ ظلم و جفای مسلمانان رهائی بخشیدند و کمال آزادی دادند و حمایت میکنند ولیکن از وفاداری مسلمانان با انگریزان هراسی است هر چند که شخصی در این چند روز آرتیکل طویلی در اخبار بمبئی گزت درج کرده مشعر بر وفاداری مسلمانان —

غیاث الدین تغلق شاه

"بمقتضای جوانی به عیش و کامرانی مشغول شده ظلم و فساد را بنیاد نهاد و برادر حقیقی خود را که سالار رشد نام داشت بزجر تمام مقید گردانید —

سلطان ناصرالدین محمد شاه

"چون از اول تا آخر غلامان فیروز شاهی با ناصرالدین محمد شاه

بدسلوکی کرده بودند حکم کرد که هر کجا ایشان را بیابند بقتل رسانند و بدین سبب بسیاری از غلامان که در ولایت بهمن بودند بدست رعایا وغیره هلاک شدند —

امیر تیمور گورگان صاحبقران

" مورخین ما مسلمانان هر گز میخواهند بسیار تعریف و تمجید و تمدیح کنند او را صاحبقران میخوانند و خوانندگان این کتاب باید ملاحظه کنند که تا بچه اندازه مورخین ما تعریف از تیمور نوشته اند و تا بچه اندازه ظالم بوده است این مرد —

" امیر تیمور صاحبقران گیتی ستان آشوب و فتنهٔ دهلی و جملهٔ هندوستان را شنیده در سنهٔ ۸۰۰ هجری عازم سفر هندوستان گشت — اما چون لشکر به غلّه احتیاج داشت در آخر حکم شد که هر جا که غلّه بیابند بر دارند — همین قدر حکم کافی شد در یکساعت شهر بتاراج رفت و اکثر متوطّنین کشته شدند — روز دیگر کوچ کرده ظاهر موضع شاه نواز مخیم عسکر منصور گردید و در آنجا چون غلّه بود جمیع مردم لشکر غلّه بر داشتند و باقی را حسب الحکم آتش زدند — امیر شاه و ملک شیخ محمد بموجب حکم با آن شهر در آمده در لوازم قهر و غضب تقصیری نکردند و غیر از علما و سادات و مشایخ کسی سالم نماند — پس صاحبقران ایلغار فرموده تمام آن مسافت را بیک منزل قطع نمود — روز اوّل آنهاکه بیرون قلعه بودند همه بقتل رسیده اموال ایشان بتصرّف اولیای دولت قاهره در آمد — صاحبقران راو خلجی را مقیّد ساخته بر شهر جنگ انداخت باز جمعی در میان آمده امان خواستند و امان یافتند — امیر شیخ نور الدّین و امیر الهداد جهت تحصیل مال امانی بشهر در آمدند و مردم شهر از مسلمان و کافر بسبب شدّت مطالبهٔ مال امانی تمام جهات خود را آتش زده زن و فرزند خود را ذبح کرده بجنگ مبادرت نمودند و بسیاری از لشکر منصور را هلاک ساختند و خود نیز کشته شدند

امیر صاحبقران این شهر را با خاک یکسان فرموده از انجا به سرستی آمد و مردم سرستی را که گریخته بودند تعاقب نموده بقتل آورد و اموال آنها را بغارت برد۔ و بسبب فراوانی علف از آب جون گذشته بمیان دوآب در آمد و قلعهٔ لونی را بجنگ گرفته هندوان را بقتل رسانید۔ امیر جهان و دیگر امرا بعرض اقدس رسانیدند که از لب آب سنده تا اینجا زیاده بر صد هزار کس گرفتار عساکر منصور شده اند و در اثر روز که پادشاه ناصر الدین محمود و ملو اقبال خان از شهر بر آمده بودند ایشان بشاشت و خوشحالی میکردند مبادا در جنگ اتفاق نموده بلشکر دهلی ملحق شوند۔ چون اکثر کافر بودند حکم شد که هیچ آفریده اسیری که بپانزده سال رسیده باشد نگاه ندارد و هر کسی که در این امر تغافل نماید او را بکشند و مال او از آن کسی باشد که تقصیر او را گذارش نماید درین صورت بموجب فرمان صد هزار کس بقتل رسید روز جمعه در مسجد جامع دهلی خطبه بنام مبارک آنحضرت خواندند و در شانزدهم ماه مذکور جمعی از اهل قلم بر دروازه ها نشسته توجیه مال امانی میکردند و چند نفر از امرا تفحص باغیانیکه در شهر پنهان بودند مینمودند بدین سبب غوغائی برپا شد لشکریان بجهت غله و دیگر مایحتاج در شهر بودند دست غارت بر آوردند و هر چند امرا منع کردند مفید نیفتاد و چون صاحبقران به عیش بحجره نشسته بود هیچکس را یارای آن نشد که آن معنی را بعرض رساند و هر آینه هندوان فوج فوج زن و فرزند خود را سوخته بجنگ ایستادند و امرا اینقدر کردند که دروازه ها را بستند تا دیگری بشهر در نیاید اما آنقدر لشکریان در شهر بودند که احتیاج بمردم بیرون نشد و تا صبح شهر را تاراج نمودند۔ چون صبح شد مردم بیرونی نیز ضبط خود ننموده تمام بشهر در آمدند و غارت عام شد و اکثر از اهل شهر هر کسی زیاده از صد نفر هندوان را اسیر کرده بودند۔ در تاریخ نظام الدین احمد وغیره مسطور است که جمعی تحصیل مال امانی می نمودند

ومردم شهر از سخت گیری ایشان در مقام ابی شدند وچند نفری از محصلان رکشتند این معنی سبب التهاب نایرهٔ غضب آن حضرت شده غیر از سادات وعلما ومشایخ حکم بغارت وسر اهل دہلی فرمود — صاحبقران بدامن کوه سوالک در آمده تمامی آن ممالک را تاخت وتاراج نمود وعالیها سافلها ساخت" — وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنقَلَبٍ يَنقَلِبُونَ — نتیجهٔ این ظلمها امروز بخشیده شده است که چنانچه درجاهای دیگر هم نوشتیم تمام مسلمانان عالم ذلیل اند بدست دیگران اگرچه خود شان از تقدیر ونصیب وقسمت میدانند وگاهی این مذلت وخواری ونکبت را از آن ظلمها ونتیجهٔ آن جفاکاریها نمیدانند وسوای هندوستان در دیگر جاها هنوز این ظلمها جاریست ومسلمانان هند هم هنوز اگر بتوانند وفرصت یابند این ظلمها را میکنند وابدا فرقی ندارند با مسلمانان آن زمان — این ظالم بدفعال ومردود درگاه عادل حقیقی که خون چندین ملیین خلق خدا را ریخت که از انجمله نود وهفتاد هزار یا بیشتر از خلق اصفهان مسلمانان هند تعریف وتمجید میکنند امروز وبرخلاف از انگریزان شاکی اند واز خدا میخواهند که قوم دیگری بیاید باین ملک وغافل اند که هر که بیاید حالت ایشان به ازاین نمی شود تا حالت پدرانشان در جبلت ایشان هست —

خضر خان

محمد قاسم فرشته می نویسد "اخلاق واطوار خضر خان مثل سخاوت وشجاعت وعلم وتواضع وصلاح وتقوی وصدق ورحم باخلاق واوصاف حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم شباهت تمام داشت" — پس از آن مینویسد "درآن اثنا بعضی از امرا مثل قوام خان واختیار خان لودهی وسایر خانزادان محمود شاهی که از دولت خان لودهی جدا شده به خضر خان پیوسته بودند غدر اندیشیدند

خضر خان از انمعنی واقف شده بجانب دهلی برگشت و در هشتم جمادی الاول ۸۲۲ در کنار آب گنگ همه ایشان را بهانهٔ در یک مجلس جمع آورده بقتل رسانید" اگر صفات حضرت رسالت هم همین صفات بوده جای آن دارد که ملل دیگر اعتراض بر دین ما کنند۔

سلطان معز الدین مبارک شاہ

"در سنه ۸۳۳ سلطان جانب گوالیار رفت و فتنهٔ آن ولایت را تسکین داده بهلکهات شتافت ۔ رای هلکهات هزیمت خورده بکوه پایه در آمد بادشاه ولایت او را تاخته و کنیز و غلام بسیاری اسیر ساخت ۔ امیر شیخ علی از آب ستلج نیز گذشته در قتل و غارت سعی موفور بتقدیم رسانید و صد برابر انچه فولاد غلام داده بود از نقد و جنس بدست آورد و مردم گرسنه چندین سالهٔ خویش را سیر ساخته به لاهور آمد ۔ امیر شیخ علی متوجه دیبالپور شده هر جا که اثر معموری دید بویرانی مبدل گردانید چنانچه سی چهل هزار هندو بقتل رسیدند و هندیان بسیار گرفتار شدند و چون معارضی نداشت در فساد تقصیری نکرد"۔

محمد شاہ بن فرید خان

"در همان روز که سلطان مبارک شاه شربت شهادت چشید محمد شاه بن فرید خان بر مسند فرمانروائی هندوستان متمکن گردید و ملک سرور الملک وزیر کافر نعمت خان جهانی خزانه و فیلخانه و قورخانهٔ پادشاه مبارک را متصرف شده قوی دل گشت و همگی همت مصروف آن گردانید که امرای قدیم را استیصال ساخته امرای جدید پدید آرد و بوقت فرصت سلطان محمد شاه را هم مانند مبارک شاه کشته خود خداوند تاج و تخت گردد ۔ امرا و بندگان مبارک شاهی

بہانۂ بیعت بدیوانخانہ طلبیدہ بعضی راکشت وبعضی رامقید ساخت - این وزیر راآخر کشتند - کمال الملک با جمیع امرا شہر درآمدہ خانۂ باغیان راقبل کردہ جملہ رابدست آوردہ بقتل رسانید - ملک بہلول کہ حاکم سرہند شدہ بود درین وقت دیبالپور ولاہور راتاپانی پت بحکم پادشاہ متصرف شد - پادشاہ لشکر براو فرستادہ بکوہستان گریزانید وبسیاری ازافغانان معتبر رابقتل رسانید۔

سلطان علاء الدین بن سلطان محمد شاہ

درسنۂ ۸۵۱ پادشاہ علاء الدین بہ بداؤن رفت وہوای انجا راخوش کردہ مدتی توقف نمود - دراینوقت تمام ہندوستان ملوک الطوایف شدہ دردکن وگجرات وجونپور ومالواہ وبنگالہ شاہان صاحب سکہ وجود گرفتہ بودند مگرہمین بلدۂ دہلی وچند موضع دیگر درقبضۂ پادشاہ بماند وبہمین قدر پادشاہی میکرد - درسنۂ ۸۵۲ پادشاہ روانۂ بداؤن شد ودرہمان چند روز میان ہردوبرادرزن پادشاہ نزاع بہم رسید ویکی کشتہ شد ودیگر یرا مردم شہر باغوای حسام خان بقصاص رسانیدند - پادشاہ کہ بعیش وعشرت مشغول بود ملتفت نشد - " " چون بہ بداؤن رسید قطب خان درای پرتاپ ملازمت نمودند وعرض کردندکہ امرا از زندہ بودن حمید خان پریشان خاطراند اگرسلطان اوراکشد چہل پرگنہ داخل خالصۂ پادشاہی خواہند شد - سلطان چون عاجز مطلق بود وازعقل چندان بہرۂ نداشت حکم بقتل او کرد - امابرادران وہواخواہان حمید خان برآن معنی اطلاع یافتہ بہرحیلہ وتدبیرکہ توانستند اوراازبند برآوردہ جانب دہلی گریختند - ملک محمد جمال کہ نگہبان او بود آگاہ شدہ بدنبالش بدہلی آمد وبرسربنۂ وخانۂ حمید خان رفتہ

چون جنگ در گرفت ملک محمّد جمال بزخم تیر کشته شد و حمید خان بحرم پادشاه
در آمده زنان و دختران و پسران پادشاه را بیرون کشیده همه را سر و پای برہنه
در غایت اہانت و بیعزتی از حصار شہر بیرون کرد و خزاین و اسباب پادشاہی
را متصرّف شد — بالجمله حمید خان ملک بہلول را که بادشاه نبود طلب داشت
و پادشاه ساخت —

سلطان بہلول لودھی

این بیچاره در حماقت افراط کرده بوده است — چنانچه محمّد قاسم
فرشته مینویسد — "وقتیکه دہلی را گرفت خزانهٔ پادشاہان ماضیه را بر
افغانان لودہی قسمت کرده خود نیز ہمچو سایر النّاس قسمت برادرانه گرفت و
طعام در خانهٔ خود نخوردی و بر اسپان طویلهٔ خاصه سوار نشدی و ہر روز طعام
از خانهٔ یکی از امرا آورده تناول کردی و ہنگام رکوب بر اسپ ایشان سوار گشتی
و گفتی مرا از پادشاہی ہمین نام کافی است" — اینگونه سلاطین احمق و سلطنتہای
بی بند و بست را دیده اند که میگویند روسیان آمدند بسرحد افغانستان و حالا
وقت است که انگریزان بروند گاہی تاب روسیان را نخواہند آورد —

سلطان عادل باذل سکندر لودھی

"باز بطرف شمس آباد توجّه فرمود — در اثنای راه دیوتاری را که
مأوای متمردان بود بقتل و غارت خراب ساخت و بقیّة السّیف گریخته در موضع
وزیر آباد خزیدند — سلطان اہل وزیر آباد را نیز قتیل و اسیر مینمود —"
"و چون پادشاه از سالہا ہن رای پتنه دختر طلبیده و او ابی کرده بود در
سنه ۹۰۴ بجہت انتقام به پتنه رفته از معموری آن اثری نگذاشت" —

تامل باید کرد در عدل و نصفت که برای زنی که بزور و بر خلاف میل خاطر و مذهب او منکوحه است بگیرد پادشاهی که بزعم مورخ مسلمانان عادل است شهری را تباه ساخت —

"نقل است که زناردار بودهن نام در موضع کاتیهن روزی در حضور مسلمانان اقرار کرد که اسلام حق است و دین من نیز درست است این سخن از او شایع شده بگوش علما رسید قاضی پیاره و شیخ بدر که در لکهنوتی بودند و بنقیض یکدیگر فتوی میدادند عظیم بن خواجه بایزید حاکم آن ولایت زناردار را مع قاضی و شیخ مذکور بخدمت پادشاه فرستاد و پادشاه تمام علمای نامی را از اطراف طلبیده مجالس بحث ترتیب داد آخر الامر علما اتفاق بر آن نمودند که آنمرد را محبوس ساخته عرض اسلام باید نمود و اگر ابا کند باید کشت — بودهن ابا نموده کشته شد و پادشاه جمیع علما را انعام داده رخصت اوطان خود فرمود"—

نمیدانم مسلمانان با انصاف این عمل را چگونه میدانند — البته بسیار تعریف میکنند بخصوص علمای ایشان و حسرت میخورند که در آن زمان نبودند که هم فیض دنیا برند و هم فیض آخرت — و بیشک از این عبارات و نکته چینی ها بسیار رنجیده خاطر می شوند و نویسنده را بد میگویند و تف و لعنت می کنند و کافر و ملحد می خوانند و لی من بدرستی و راستی میگویم که مرا از نوشتن این چیزها و تامل در آنها شرم می آید —

سلطان ابراهیم لودهی

"در آن ایام شهزادهٔ جلال خان که پیش سلطان محمود خلجی رفته بود فرار نمود و نزد راجه گدّه شتافت چنانچه جماعت گوندان او را گرفته آوردند و پادشاه ابراهیم او را بقلعهٔ هانسی روان کرده در راه بشهادت رسانید

قطعه شربت سلطنت و جاه چنان شیرین است — که شهان از پی آن
خون برادر ریزند — خون آزرده دلان را ز پی ملک مریز — که ترا نیز همان جرعه

بساغر ریزند - و برادر امیر پدر خود نیز بدگمان شده اکثر ایشان را برانداخت"-

زیبندۂ سریر کشور ہندستانی فردوس مکانی ظہیر الدین محمد بابر

"در سنہ ۹۲۵ تا کنار آب سندہ کہ درین وقت بہ نیلاب شہرت دارد سواری فرمودہ ہر کہ سر از اطاعت پیچید بقتل و اسر او قیام نمود-

" فردوس مکانی قرین فتح و ظفر بہ بلدۂ لاہور در آمد چنانکہ رسم و داب چنگیزیان ہست بازارہا بجہت فال و شگون آتش زد و بعد از سہ چہار روز بر سر قلعۂ دیبالپور رفت و آنرا نیز گرفتہ اہالی آنجا را قتل عام فرمود - " "

فردوس مکانی چون موسم بہار بود در کابل بزم نشاط آراست و تا در آن بلدۂ فردوس قرین بود بشرب می گلفام و مخالطت و مجالست جوانان سیم اندام اشتغال نمود" - اینگونہ ظالمان خدا ناشناس فاسق را فردوس مکانی میخوانند فاعتبروا یا اولی الابصار -

ہمایون بادشاہ و شیر شاہ افغان

چون ہمایون دو بار بر تخت نشست و درین ایام سلطنتش افغانان استیلا بہم رسانیدند و ہمایون با یران رفت و باز مراجعت کرد لہذا ما بدون تجسس چند فقرہ می نویسیم خواہ نسبت بہ یکی داشتہ باشد خواہ بدیگری-

" و محمد سلطان دختر زادۂ سلطان حسین میرزا و نخوت سلطان را کہ از امرای کبار و سلاطین روزگار بودند و با محمد زمان میرزا اتفاق داشتند حکم فرمود کہ ہر دو را میل در چشم کشند - " " و در آن روز غنیمہ از اختیار خان و متعلقان او کہ بقلعۂ ارگ موسوم بہ مولیسہ در آمدہ بودند باقی جملہ

بقتل رسیدند - و درین ایام افیون بر مزاج آنحضرت غالب گشته خلوت نشینی
و دیوان داری کمتر کردن علاوه امور دیگر گشت۔

محمد شاه سوم مشهور بعدلی

"عوام الناس او را بحذف الف و اضافه یاء عدلی خوانند عدلی
بواسطه عدم قابلیت مردم اراذل و دون را دست گرفته مهمات عمده شاهی را
بایشان رجوع کرده هند . وئی هیموی نام را که بقال و ساکن قصبه ریواری بود
صاحب اختیار ملک و مال گردانیده خود بشرب مدام و صحبت نان غنیه دلارام مشغول گشته"

پادشاه جمجاه ابوالمظفر محمد اکبر پادشاه غازی

ما بهتر میدانیم که در اینجا شرح حال سلاطین هند را ختم کنیم و
منحصر سازیم بشرح حال اکبر پادشاه که عظیم ترین پادشاهان هند بود و در عهد او
آئینی هم نوشته شده بود برای نظم و نسق امور ملکرانی و تاکنون مردم هند تعریف میکنند
"در سنه ثلث و ستین و تسعمائه (۹۶۳) محمد اکبر را که سیزده سال و
نه ماه از عمرش گذشته بود بر تخت فرماندهی اجلاس دادند -"

"خانخانان تردی بیگ را بسبب تقصیرات وقتیکه پادشاه بشکار رفته بود
بمنزل طلبیده بی سخن در حضور خود درون سراپرده گردن زد — پادشاه این خبر در
شکارگاه شنیده چون مراجعت نمود بیرمخان معروض داشت که چون بتحقیق میدانستم
که آنحضرت با وجود گناه بس بزرگ که از وی بوجود آمده از غایت مهربانی در قتل او
تامل خواهند فرمود و عفو چنین تقصیری در اینوقت که لشکر مخالف نزدیک رسیده
مناسب نبود لهذا آئینه حکم اقدس صریح در آن باب حاصل نکرده جرات در قتل وی نمودم-

عرش آشیانی زبان تحسین و آفرین گشاده عذرش مسموع داشت"۔ " "
" شاه قلیخان چون هیموی بقال را بنظر پادشاه آورد بیرمخان التماس نمود که پادشاه اگر بقصد غزا شمشیری براین کافر حربی رساند جهاد اکبر خواهد شد آنحضرت سر شمشیر بفرق او رسانیده ملقب بغازی گشت - آنگاه بیرمخان بدست خود گردنش زده سرش را بکابل و جسدش را بدهلی فرستاد" - "خان اعظم شمس الدّین محمّد خان اتکه در امر وکالت استقلال بحد کمال بهم رسانیده بود ادهم خان اتکه براو رشک برد و در سنهٔ ۹۷۰ او را بقتل رسانید - ازین غوغا عرش آشیانی از خواب بیدار شد و سبب آن پرسید و غضب براو مستولی شده با شمشیر خاصه برایوانیکه ادهم خان ایستاده بود آمد - ادهم خان پیش دوید هر دو دست پادشاه را گرفته شروع در تضرّع نمود - پادشاه ازآن بی ادبی بیشتر برآشفت و دستهای خود را خلاص کرده مشتی بر رخسار او زد که بیهوش افتاد - آنگاه بموجب حکم پادشاهی دو بار او را از بالای آن ایوان که دوازده گز ارتفاع داشت پایان انداختند که کارش را تمام ساختند - روز چهارشنبه هفدهم ربیع الاوّل ۹۷۸ کوکب ولادت شاهزاده سلیم بمقام سیکری در منزل شیخ سلیم چشتی از افق جاه و جلال طلوع نمود و خاقان اکبر بشکرانهٔ آن موهبت جمیع زندانیان را خلاص ساخت - عرش آشیانی جهت ایفای نذری که در باب فرزند کرده بود پیاده پا باجمیر شتافت و زیارت خواجه معین الدّین چشتی بجا آورده دست زرافشان بانعام و احسان گشاد " " " مادر چنگیز خان برسر راه آمده از جهازخان حبشی که قاتل پسرش بود شکایت کرد - پادشاه که بهانه طلب بود جهازخان حبشی را زیر پای فیل انداخته بقصاص رسانید" - "پادشاه دختر از راجهٔ کلیان مل گرفته از آنجا شکارکنان بقصبهٔ اجودهن رفت" —

وهم در این سال صبیهٔ راجه بهگوانداس اطوی وجشن عظیم کرده بعقد شاهزاده محمد سلیم در آورد" — در آخر شرح حال این بادشاه محمد قاسم فرشته مینویسد "وعرش آشیانی اگرچه خط وسواد کامل نداشت امّا گاهی شعر گفتی ودر علم تاریخ وقوف تمام داشت" —

هیچ ضرورتی ندارد که ما شرح حال تمام سلاطین را تمام در کمال بنویسیم زیرا که همه یکسان بوده اند واز برای مشتی نمونه خروار بس است اینقدر هم — واگر ما شرح حال تمام سلاطین مسلمانان را در تمام روی زمین ودر بین این یکهزار وسیصد سال فرداً فرداً بنگاریم همه را بهمین دستور می یابیم — بلکه احتمال میرود که اکبر بهترین همهٔ سلاطین مسلمانان بوده است باین دلیل که آئینی هم ازو مانده است — واگر از سلاطین دیگر ممالک بهتر نبوده است بطور یقین درمیان سلاطین مسلمانان هند گل سرسبد بوده است هرچند خط وسواد کامل نداشته — ابوالفضل نامی که گویا وزیر او بوده است ودر هند بمنزلهٔ صاحب وصّاف است تمام اعمال وافعال او را جمع کرده وآئین اکبری نام نهاده وبینهایت تعریف دارد وقابل ملاحظه است — (بعضی میگویند این کتاب را فیضی برادر ابوالفضل نوشته واو بوده است وزیر اکبر هر که نوشته نوشته باشد) — از عبارت آن کتاب که در فارسی نوشته است وآئین های آن دل خواننده بتهوع درمی آید ومیخواهد قی کند — مگر ما در اینوقت کاری بعبارت آن کتاب نداریم بلکه کار با آئینهای اکبر داریم وچیزی از آنها در این کتابچه مینویسیم که کرامات وفضیلت ابوالفضل ظاهر گردد بر اهل ملکش ووضع سلطنت اکبر بادشاه بر خلق عالم معلوم شود —

آئین دار الضرب

"از انجا که آبادی سکه خانه مایهٔ افزائی خزانه باشد و روائی
هر کار راز و رونق پذیرد لختی از آن برمیگذارد و چمن زار گفتار را سیراب میسازد
- شهری و صحرائی را کار راز خواسته برآید و هریکی را باندازهٔ خواهش برستاند
از دوستمایهٔ راه گرداند و دل بستهٔ آنرا سر منزل مراد انگارد ناگزیر همه را
بدان سردکار افتد خرمنش آنرا سرچشمهٔ برآمد آرزوهای دینی و دنیادی برشمارد
و مردم زاد را در پایداری هستی از خورش و پوشش ناگزیر آید و آن بسیانجی
چندین رنج فراهم آمد" - این یک آئین بود ملاحظه باید کرد که این چگونه
آئین ملک داری بوده و چگونه میتوان نام این را آئین نهاد - البتہ کسانیکہ
عبارتش را می فهمند برآنها معلوم ہست کہ چگونہ آئینے بودہ ہست این -

آئین صوفیانه

"گیتی خداوند از کار آگہی کتر میل گوشت فرماید و بیشتری
بر زبان گوهر آمود رود باآنکه گوناگون خورش برای آدمی آماده ہست از بید تیشی
و گرگ خوئی بآزار جانوران دل برنهد و از کشتن و خوردن دست باز نگیرد-
هیچ دیده بر حسن کم آزاری نگشاید و خویشتن را دخمهٔ جانوران گرداند -
اگر نه بار تعلق بر دوش بودی یکبارگی دست از آن برکشیدی و بسیچ لشت که
پایه پایه گذاشته آید واندکی بمزاج روحانیان چالش رود - چندی آدینه
میل نفرمودی و سپس یکشنبه اکنون روز تحویل غرهٔ شمس ماه روز مهر و روز خسوف
و کسوف روز میانه دو صوفیانه دوشنبه رجب جشن الٰہی ہمگی ماه فروردین و ماه
ولادت مقدس که آبان ماه ہست افزوده اند و چون قرار یافت که ایام صوفیانه
آبان ماه بشمارهٔ سال عمر گرامی برسد چندی از آذر ماه نیز صوفیانه شدی

درین ہنگام تمامی صوفیانہ شد و از فزونی حق پژوہی در ہر سال افزایش گیرد کمتر از پنجر و زنباشد — چون تداخل در صوفیانہ راہ یابد کی را بدل برگیرند و بر شہور قسمت رود و چون بزرگ صوفیا نہا سپری گردد نخستین گوشتین خوردنی از خانہ مریم مکانی آمادہ شود — سپس دیگر بیگمان و شاہزادگان و برخی نزدیکان درین کارخانہ امرا واحدیان و دیگر سواران شرف خدمت اندوزند علوفہ پیادہ از صد دام تا چہار صد دام۔

چند عیب را ما درین آئین ظاہر میسازیم کہ خوانندگان ملتفت شوند

(۱) اینکہ این آئین نیست و معنی آئین چیز دیگر ست — (۲) اینکہ این عبارت محاورۂ اہل ایران نیست و مطلب بر کسی معلوم نمیشود جز آنکہ شاگرد ابوالفضل باشد (۳) اینکہ این کارہا جہالت و حماقت اکبر را ظاہر میسازد نہ خردمندی در آن (۴) آنکہ خوردن گوشت جانوران نزد او گرگ خوئی بود ولیکن ریختن خون انسان و بندگان خدا نزد او مباح بود — (۵) اینکہ گرگ خوئی را در آئین شبستان باید ملاحظہ کرد کہ در ذیل می آید — و حرف درین ست کہ نگاہدارندۂ چنین شبستانی باید روزے دہ ران برہ و پنجاہ سینۂ مرغ و صد کبک و تیہو سیخ زدہ بخورد و از آن پس دہ گولی از حب امساکی کہ در اشتہارات کیمیای انسان می بینید کہ "ایک گولی سے پانچ گھنٹے تک بلا تکلیف امساک رہے ساتھ لذت بید کرے"

ما ارادۂ نداریم کہ کتاب خود را بعبارات بی مزۂ ابوالفضل پر کنیم کہ ما خود نمی فہمیم تا چہ رسد بدیگران بلکہ ارادۂ ما اینست کہ آنچہ مقصود ماست ظاہر کنیم بر خوانندگان و حالت سلاطین مسلمانان را بر خود مسلمانان ہویدا سازیم لہذا آئین دیگر را ہم مینویسیم و ایرادی چندی بر آن میگیریم و این باب را ختم میکنیم

آئین شبستان اقبال

" ونیز بزرگ حصاری برسازد و در آن منازل دلگشا آرایش فرماید و هر یکی از پردگیان را که از پنجهزار افزونند جداگانه منزلی نامزد گرداند و جوق جوق برساخته بگزین خدمتها سرگرم دارد — پرستاران پارسا گوهر بداروغگی و دیدبانی هر گروهی باز گزارد و یکی از نیک ذاتان عفت سرشت را اشراف بردهد بسان بیرون کارخانها گردد و روزی هر یک در خور فراخ گرداند — اگرچه اندازهٔ بخشش بنامه درنگنجد لیکن ماهوارهٔ هر کدام مهین بانو از یکهزار و ششصد و دو روپیه تا هشت و هفت و برخی از پرستاران حضور را از پنجاه و یک تا بیست و چندی را از چهل تا ده "—

متوقع هستیم که خوانندگان کمال تعمق و تدقیق را در این فقرهٔ فوق بکار برند و باین نکته چینی های مابعد ملتفت باشند — (۱) چون برما معلوم نیست که مراد از پردگیان فقط زنان اکبر بوده اند یا کنیزان و خدمتگذاران نیز شامل آنها بوده اند لهذا ما همه را زنان او محسوب میداریم — کمال قباحت است که کسی پنجهزار زن داشته باشد و لیکن ابوالفضل باب و تاب تمام تعریف کرده و ابداً القبح آن نظر نکرده — (۲) ماهوار این زنان اگر همه یکهزار و ششصد روپیه و چیزی زیاده بوده است بیش از سی و پنج کرور میشود (جز آنکه روپیهٔ آن زمان از روپیهٔ این زمان کمتر بوده باشد) و از این معلوم میگردد که تمام آمدنی ملک ماهوار زنان بوده چراکه قطعاً آمدنی ملک اکبر از سی کرور زیاده نبوده — امروز که تجارت این ملک قریب بدو صد کرور رسیده فقط هفتاد کرور آمدنی ملک است و از آن فقط بیست کرور از زمین گرفته میشود و حالانکه در آن زمان بحیل تجارت ملک پنج کرور هم نبوده و همه خراج ملک از زمین گرفته میشد و در اینصورت خدا میداند که چه ظلمی بکیر فته است بر بندگان خدا — و اینکه نوشته است تا هشت و هفت

بر ما معلوم نمی شود که آیا بعضی از آن پرستاران فقط هشت و هفت روپیه میگرفتند یا اینکه از هزار و ششصد از دو روپیه الی هشت و هفت روپیه باختلاف زاید بود یا اینکه زوجات خاصهٔ پادشاهی از جملهٔ آن پرستاران هزار و ششصد روپیه میگرفته اند و در خدمتگزاری آنها کسانی هم بوده اند که تا هشت و هفت روپیه میگرفته اند — این مطلب هم بسیار مبهم است - مگر چون پرستاران را جدا نوشته - ماهوار هر یک را مقرر کرده معلوم میشود که تمام پرستاران هر یک یکهزار و ششصد روپیه میگرفته است و فقط اختلاف آنها در میان آن دو و هشت روپیه بوده است - اگر مراد از پرستاران نوکران مرد باشند نه نوکران زن آن هم معلوم نیست — الغرض هر چه بوده خلاف معقولیت و آدمیت و ملکرانی بوده است و ابداً پسند ما و هیچ آدم معقولی نیست — چهار جلد کتاب آئین اکبری همه پر است از اینگونه خرافات که یکی از آن آئین نیست و ما سراسر همه را گشتیم که ببینیم در باب عدل و نصفت و نظم و نسق چه نوشته است در آنها هیچ نیافتیم — این اعظم و اکبر سلاطین اسلام هند بوده و این آئینش بوده که مسلمانان هند فخر می کنند —

از اینگونه بوده حالت مسلمانان و سلطنت مسلمانان در تمام ربع مسکون از بدو اسلام که همه برخلاف همان آئین و شریعتی بود که خود آنها پیروی میکردند و خلاف طریقی بود که همان پیغمبر آنها نموده بود که دعوی میکردند امت او بودند و نیز برخلاف قول هر نبی مرسلی بود که قبل از او آمده بود و هر کتابی که قبل از قرآن نازل شده بود و برخلاف قول هر حکیمی که تا آن زمان آمده بود و تا این زمان آمده است در میان هر قوم و ملت دیگری در عالم جز مسلمانان - عددی تا معینی که در کتب تواریخ اسلام نوشته اند که هر یک از پادشاهان در عهد خود

یا از اهل ملّت خود یا از اهل ملل دیگر خون از بندگان خدا ریخته یا اسیر و تباه ساخته
اگر همه را برروی هم جمع کنند و تخمین نمایند احتمال کلّی میرود که هزار کرور بشود و این
همه برخلاف مرضی خدا و شرط آدمیت و انسانیت بود و هنوز در افغانستان و
ایران و روم و مصر برهمین منوال جاری است — و این است و جز این نیست
که همین ظلمها مسلمانان را باین روز و حالت انداخت — تا یکسال یا چند سال
قبل از این در وسط ایشیا همین حال بود و حمد خدا را که روسیان آن ملک را
گرفتند و خلق خدا را آزاد کردند و چندان زمانی نمانده است که افغانستان و ایران
و ملک روم و مصر را هم نصارا بگیرند و آن وقت خلق خدا یکلی از چنگ جفای این
اشخاص بی قانون خود رای آزاد شوند — و باید دانست که تمام تواریخ اهل اسلام
پر است و منحصر است باین خرافاتیکه در صفحات ماقبل ذکر شد دیگر چیزی نیست

ملک نظام

اگرچه اراده ما نبود که شرح حال هند را بیش از این اطناب
دهیم یا یکی از صوبجات آن نیز ذکری بکنیم چه از ماضی و چه از حال آن لیکن چون
امروز ریاستی از مسلمانان هند باقی نمانده است جز حیدرآباد و در واقع
بزرگترین ریاستهای شاهزادگان هند است و آنچه منسوب بآن باشد بسیار
مفید و عبرت انگیز است بسیاری از خلق این ملک را بنابراین ما مناسب
میدانیم که شمهٔ هم از این ریاست بنویسیم — و عمده سبب آنست که
وعدهٔ ما داده اند که پنجصد روپیه بدهند بر سبیل مدد بجهت مخارج این کتاب
و ما باید شکر آنرا بجا آریم و بهترین صور و طرق شکر احسان همین است که ذمائمی را
که در وجود محسن است باو ظاهر سازند و او را از آنها ممنوع دارند بنصایح و

و مواعظ نیک — این زرها هنوز بما نرسیده است ولی چون فهرست نام عطیه دهندگان بعد از اتمام کتاب طبع و با بتدای آن ملحق خواهد شد اگر زر مذکور برسد ذکر خواهد شد —

ما ابداً چیزی از حیدرآباد یکهزار و دو صد هجری نمی نویسیم بلکه از حیدرآباد امروز که یکهزار و سیصد سنه هجری است می نویسیم که صد سال است این ریاست با ریاست انگلیش سروکار داشته و اکثری از قواعد و قوانین آن هم انگریزی است و بعضی از اهلش هم بانگلند رفته اند و هر دو پادشاه و وزیر موجود حالش نیز تربیت انگریزی شده اند — حالت مسلمانان هزار سال یا پانصد سال پیش ازین از حالت مسلمانان امروز معلوم میشود در حالیکه آنها تربیت انگریزی نشده بودند و امروز شده اند — هیچ وجه من الوجوه ضرورتی ندارد که ما یک حرف فقط یک حرف بر قلم آریم زیرا که بر هر زبانی در هر کوچه و بازار جاری است و در هر اخباری و هر روزنامه درج است حالت این ریاست — با وجود این ما می نویسیم و بر ما واجب است که بنویسیم و مسلمانان را مطلقاً متنبه سازیم از آنچه که محتمل آنها نمیدانند از بس بخواب غفلت در اند و آگهی بخشیم آنها را از آفاتیکه بر آنها وارد می آید ولی آنها مست بادهٔ بیخودی اند و احدی دیگر باین جرأت و آزادی نمیگوید و نمی نویسد — اگرچه مسلمانان عالم همه چنین اند و اگرچه پادشاهان و پادشاهزادگان و امرا و امیرزادگان و بزرگان و بزرگزادگان همهٔ ممالک و ریاستهای مسلمانان چنین هستند ایران و ترکی و مصر و ترکستان و افغانستان و هر جای دیگر ولی بنظر بنده میرسد که حیدرآباد امروز گوی سبقت ربوده و مقدم است در خرابی بر تمام ممالک مسلمانان و خلق حیدرآباد پیش رو اند در تباه کاری بر خلق سایر ممالک مسلمانان — هر یک از امرا و بزرگان این ملک

جمعی از اطفال خورد سال و نادان و جاهل جمعی از مردمان بید نش کم تجربه بلکه اوباش و ارذال را بگرد و پیرامون خود جمع کرده اند و نام گذاشته اند مصاحبین هر جوان علقه مضغه را که شخص می بیند کوتی پس گشاده پوشیده و پتلونی تنگ بپا کرده و کالری بگردن سیاه دارد و میگویند این مصاحب فلان امیر یا فلان امیرزاده است — یک درجه از اینها که بالا میرود جوانان بیست ساله و بیست و پنجساله و سی ساله مشاهده میشوند که همین لباس است زیبا دکی زیر لنگی که وسط آنرا تراشیده اند و دو طرف آنرا گذاشته و اینها هم جاهل و نادان و بدفعال و اقیونی و مدکی و امثال اینها — اینها نیز داخل مصاحبین اند و مصاحب یعنی چه یعنی اجزای مجلس لهو و لعب و شرب و رقص و طرب — جمعی دیگر هستند موذی و مکار و آب زیرکاه و خوش آمدگو و متملق ولی اینها بوضع دیگر اند طالب زر و رشوت و ماهوار زیاد اند — برخی دیگر هستند حریص در طلب جاه و جلال و صاحبان حقد و حسد که پیوسته فتنها می انگیزند و کارها میکنند نسبت بدیگران و یکدیگر و میخواهند عهدهٔ دیگری بگیرند یا دیوان ملک شوند و امثال ذالک — این فرقه پیوسته زر میدهند باخبار نویسان انگریز و غیر انگریز که از یکی تعریف کنند و از دیگری مذمت — معدودی دیگر هستند که بدمر دمانی نیستند ولیکن اینها نیز بیکاره و سست عنصر و کم تجربه و بعبارهٔ اخری وجود شان کالعدم است — غرض هیچیک ازین فرق مختلفه شایستهٔ مصاحبت نیستند بزرگان را و ازین است خرابی و تباهی ملک و احدی ملتفت نیست

پادشاهان و شاهزادگان و امرا و امرازادگان ما گمان میکنند که چنانچه باید و شاید حظ و نشاط از بزم و طرب و شراب و قمار و شکار و گوی بازی و امثال اینگونه ملاهی و ملاعب حاصل نمیشود و امکان ندارد

جز بمصاحبت و مرافقت جوانان بیدانش شوخ چشم و مردمان کمین رذیل و حال آنکه در مصاحبت و مرافقت صاحبان دانش و بینش و اہل علم و کمال ممکن ہست حظ آن ہم بیشتر ہست زیرا که صاحبان دانش گاہگاہی سخنان شیرین و کلمات رنگین و شعر و حکایات و شرح حال بزرگان جهان محفل را زیب و آئین ہم میدهند و این رسم جهانبانان و بزرگان بود ہمیشه و الآن ہست در میان دیگر طوایف عالم جز مردم ایشیا و خصوصاً مسلمانان و خصوصاً مسلمانان ہند و امروز اہل حیدرآباد —

اطفال و جوانان علقه مضغه را که یک دو سال یا چہار سال پیش ازین ما می دیدیم ہر کسی که از خود شان بزرگتر بود سلام میکردند و کرنش بجا می آوردند حالا بعضی مصاحبان شاه ہستند و برخی مصاحبان وزیر و برخی مصاحبان برادر وزیر و دیگران و باین سبب ابداً اعتنائی بکسی ندارند و جواب سلام را ہم نمیدهند و در صورت و چشم دیگران مینگرند و متوقع آداب و بندگی اند — ولیکن این مصاحبین لایق چه میکنند و چه ہنر دارند و کدام شعر را میدانند و کدام تاریخ را میدانند و کدام یک ادیب ہستند و ابداً ہیچکدام — بیشک اینها ہمه مسخره اند و مسخرگی میکنند و گاہگاہی سخنان لغوی طفلانه میگویند و دیگر جوانان و مصاحبین نیز برہمین نہج و تا کسی ہرزه گو و ہرزه خند و ہرزه گرد و ہرزه درای نباشد قابل مصاحبت ہم نیست و او را مصاحب نمی کنند در این شهر مینو بہر — ما بخوبی از حالت ہمه یک و صاحبان دولت و بزرگان و امرای اینملک آگہی داریم سوای صحبت رندی (و درین زمان برندی) و رندی صحبت دیگری نیست در مجالس و محافل ایشان و بوضع و صورتیکه ما ذکر نمی کنیم درانیجا —

شاہزادگان و بزرگ زادگان ما چنین میدانند که ایا میکه میگذرد در میان پانزده سالگی و سی سالگی (نه بلکه چہل سالگی و حتی

تا وقت مردن) ایامی ست که جوانان نباید هیچ کار دیگری کنند جز خوردن شراب و باختن قمار و صحبت داشتن با کمینگان — ولی بکلّی غافل اند که این همان ایامی است که بزرگان نامی جهان در این ایام خود را بزرگ ساختند و هنوز بزرگان و نام آوران ممالک یورپ در همین ایام نامی میشوند و مردم حیدرآباد بخوبی میدانند که جوانان دیگر ملت تا بیست سالگی فارغ التحصیل میشوند و در سیویل سرویس و درجات یونیورسیتی کامیاب می گردند و آنگاه مرد جهان اند و خود را نامی می سازند اگر کتاب ما بزرگ و حجیم نمیشد اقلاً شرح احوال صد کس از بزرگان عالم را مینوشتیم تا بدانند که عمر گرانمایه و ایام شباب را نباید ببطالت و هرزگی صرف کردن — یک چند کس را مختصر اذکر می کنیم بجهت آگهی این جوانان —

جنرال واشنگتن رئیس اوّل جمهوری امریکا در ۱۶ سالگی ریاضی تحصیل میکرد و بزودی مقوّم حکومتی شد و در ۱۹ سالگی اجوتنت جنرال شد و دو سال بعد ایلچی شد یا اینکه مقرر گشت بجهت انفصال امراهمی منسوب به تعدی فرنس در اراضی ویرجینیا و بخوبی آن مهم را صورت داد — پس از آنکه جنگهای عظیمی را کرد و در همه فاتح و منصور شد و ملک امریکا را جمهوری نمود در سال ۱۷۸۹ رئیس مجلس جمهوری گشت و در آن وقت ۵۱ سال از عمر او گذشته بود جان ادمس رئیس ششم امریکا بزاد در سال ۱۷۶۹ ع و وقتیکه ۱۴ ساله بود منشی خانگی ایلچی امریکا شد در پیطرزبرگ — در سال ۱۷۸۷ درجهٔ عزت یافت از یونیورسیتی هروَرد — پس از خدمات بسیار نمایانی در سال ۱۸۲۵ رئیس مجلس جمهوری شد — جُزِف اَدیسن یکی از نویسندگان عظیم الشان بزاد در سال ۱۶۷۲ و در سن ۱۵ سالگی داخل دار الفنون شد و بزودی خود را در شعر لاتین نامی ساخت و بالجمله کتابهای بسیار مفید نوشت —

اسکندر رومی تربیت یافت در زیر دست لیسی مکس و ارسیططل و در بیست سالگی بجای پدر نشست و در بیست و دو سالگی بعالمگیری روان شد و جهان را هرچه در آن زمان بر خلق عالم معلوم بود مسخر ساخت — الفرد بزرگ پادشاه انگلت ۲۲ ساله بود که بر تخت نشست — خوانندگان در شرح حال او ملاحظه کنند که چه کارها کرد در ایام سلطنت خود که او را بزرگ خوانند ارسیططل (یعنی ارسطو) در سن ۱۷ سالگی شاگرد پلیطه (فلاطون) شد و فلاطون او را میخواند خیال یا مغز مدرسهٔ خود — چنان نامی شد که خبر دانشمندیش گوش زد فلیپ پدر سکندر شد و مشار الیه او را استاد پسر خود ساخت — اوسینا در میان خود مان یکی از مردمان جلیل القدر بود و در اوایل ایام جوانی خود را در دانش و علوم زمان خود کامل نمود — بیکن یکی از جملهٔ عظمای حکمای جهان در سن ۱۲ سالگی داخل محکمهٔ قضا شد لارد بیکن بزاد در سال ۱۵۶۱ و در سال ۱۶۱۷ لارد چنسلر گشت و کتبی نوشت منسوخ کرد حکمت تمام حکمای قدیم را — پیطر گسندی یکی از حکمای عالیشان فرنس بود و در سن چهار سالگی بر کرسی بر شد و موعظه کرد برادران و خواهران خود را و در سن هفت سالگی چندان بمشاهدهٔ ستارگان مایل بود که نیم شب برمیخاست از بستر بجهت ملاحظهٔ ستارگان و در بیست سالگی معلم علم حکمت شد — میلتان شاعر معروف بزاد در سال ۱۶۰۸ و در سال ۱۶۳۱ از کالج بیرون رفت با درجهٔ ام ای (اگرچه آن درجه را نگرفت) — نپلیان بزاد در سال ۱۷۶۹ و در سن بیست سالگی یکی از سپهبدان سپاه فرنس شد و در واقع همان فردی گشت که نامش در جهان باقی است تا قیامت — نیوتان یکی از حکمای عظیم الشان انگلند بسن ۲۲ سالگی درجهٔ بی ای یافت و از

همین زمان بود که کارهای بسیار عجیب و غریب را شروع باختراع کردن نمود۔
در ملک هند اکبر نیز یکی از نام آوران جهان بود و شد که نامش در کتب اهل یورپ
بعظمت ذکر شده۔۔ اکبر بزاد در سال ۱۵۴۲ع و در سن ۱۴ سالگی (بموجب
کتب مردم یورپ) بجای پدر نشست — چندی را مهام تمام امور ملک او
در قبضهٔ بهرام خان بود و پس از آن در سال ۱۵۶۰ع عنان حکومت را در
قبضهٔ خود گرفت و بسیار نامی گشت در هر خصوص۔

الغرض از اینگونه اشخاص هزارها کس در کتاب بیگرافی
مذکور اند و از این قبیل امروز صدها هزار در جهان موجود اند یعنی در ممالک
نصارا بلکه در میان بعضی از هنود و فارسیان هند نیز هستند (بحسب دانش)
بی‌خبر از شرح احوالات آنها نداریم — اگر در شرح حال پرنس بسمارک
هر کسی ملاحظه کند البته از قبیل این اشخاص مذکوره است — ولیکن در میان
مسلمانان شاهزادگان و امیرزادگان ما در این ایام از عمر خود هنوز طفل
اند و هنوز کارهای بچگانه از آنها بظهور میرسد نی بلکه غرق هستند در دریای
لهو و لعب و شهوت پرستی و مشغول صحبت مطرب و رقاص و از علم و دانش
بکلی بی بهره اند — در تربیت هیچیک از این بزرگان عظیم الشانی که ذکر رفت
چندان زر خرج نشد در تربیت سکندر و اکبر و هیچیک از سلاطین جهان
چندان زر خرج نشد که در تربیت نظام حال حیدرآباد — البته یک کرور خرج
شد در تربیت او و کسانیکه در ملک ماده روپیه ماهوار نمی یافتند در این ملک
پنجصد و هزار روپیه ماهوار یافتند و لیکن هنوز نظام حیدرآباد فارسی
گفتن بلکه خواندن هم نمی تواند و البته در انگریزی هم چنین است —
بکمال افسوس است و صد هزار افسوس که این زر را صرف نکردند که صدها

هزار کس دیگر با فضل و دانش بر آیند - هیچکس مخالفت نخواهد کرد و مجادلت نخواهد نمود با ما بجهت نوشتن این چیز ما جز مردمان بیدانش و ما محض از روی دولتخواهی و دوستی مینویسیم و مقصود ما آبادی ملک و رفاه خلق و خوشی پادشاه و رعیت است از این نصایح که بعضی دان تلخ و سخت میدانند - پادشاهان و شاهزادگان و امرا و امیرزادگان اسلام خواه کهن سال باشند و خواه خورد سال چه در ایران چه در ترکستان و چه در هندوستان ما همه را نصیحت میکنیم منحصر بحضور حیدر آباد و امرا و امیرزادگان حیدر آباد نیست - همه باید بدانند که هر شخصیکه در جهان نامی دارد و باقی نهاده است چه از سلف و چه از خلف یا بدانش بوده و است یا بشمشیر - اسکندر بشمشیر نام خود را در جهان گذاشت و افلاطون بدانش - از برای هیچ مرد عالی شان و خصوصا پادشاه و پادشاهزاده اسپ سواری خوب چوگان بازی خوب لانتینس بازی کردن خوب و قمار بازی خوب و از این قبیل اعمال و افعال اگر خوب هم باشد و اگر بطور کمال هم باشد گاهی سبب نام نمی شود در جهان - هیچ سلطانی را ما نشنیده ایم که نام او در جهان مانده باشد که چوگان باز خوبی بوده و هیچ پادشاهی نام نخواهد گذاشت در جهان که گاری دو اسپه یا چهار اسپه یا هشت اسپه را خوب میراند و در آن هنر کمالی دارد بلکه اگر نام بماند بعلم خواهد بود و بشمشیر - هیچیک از رعایای حضور حیدر آباد را ما نشنیده ایم که تعریف کند که حضور پر نور خوب گاری میراند بلکه همه سخنهای بد میگویند - البته هر گونه بازئی که در آن حرکت باشد تا بیک اندازه برای صحت جسم و سلامتی مزاج نیک است و ممنوع نیست - و بلشک هنر هر چه باشد در جهان برای مرد نیک است و پسندیده و وقتی بکار آید - ما در اینمقام ضرورتی ندارد که قول بعضی حکما را بنویسیم که بی گفتگو هر گونه هنری نیک است

قابوس شمگیر یکی از سلاطین و حکمای عالیشان پسر خود را امر میکند بآموختن اقسام مختلفهٔ پیشه و هنر وحتی مطربی و میگوید پدر من مرا فرستاد که با ماهی گیران شنا کنم و شناگری آموزم و این کمال را من حاصل کردم بکمال اکراه زیرا که پادشاهزاده بودم و این کار را کار پستی می شمردم ولی پس از چهل سال فایدهٔ آنرا دیدم که از غرق خلاصی یافتم و آنگاه پدر خود را برحمت یاد نمودم — و دیگر حکما گفته اند مضمون این قطعه سعدی را "گر بغریبی رود از شهر خویش محنت و سختی نبرد پاره دوز ور بخرابی فتد از ملک خویش گرسنه خسپد ملک نیمروز" بطور یقین اگر من هنر کوچبانی میدانستم در ملکی که شان کوچبانان بیش است از صاحبان کمال در این مدت دراز اقامت در حیدرآباد کوچبان امیری شده بودم — مگر امید هست که هنر من نیز وقتی در جای دیگری که قدردان آن باشد بکار آید و مفید باشد بحال من — با اینهمه هر هنری در جنب دانش هیچ و معدوم است — اگر پادشاهان و شاهزادگان و امرا و امیرزادگان ما چه در حیدرآباد و چه در تمام روی زمین بدانند این مطلب را دنا صحی مشفقی بایشان بگوید بهتر آن است که هر روز اقلا سه ساعت اوقات خود را در تحصیل علم و دانش خراب کنند ولی با اُستادان و آموزگاران دانشمند و اقلاً سه ساعت را هم در صحبت دانشمندان و فضلا بسر برند اگر بر لاتینس و سواری و لهو و لعب ایشان خللی و هرجی وارد آید باکی نیست — تحصیل علم و دانش بوقت و زمان و جوانی و کمسالی را بسته نیست و لهذا کسی خیال نکند که در این زمان که در اینحالت من نمیتوانم تحصیل علم و دانش کنم — و نیز هیچکس نباید تصور کند که من در این وقت فارغ التحصیل و عالم و فاضل استم نه چنین است دامنهٔ علم و دانش چندان وسیع است که هزار سال هم کافی نیست برای تحصیل آن —

الغرض این بود حالت بزم و امور خارجهٔ از حکومت این ریاست
و مصاحبین و رؤسا و بزرگان این ریاست - ما چیزی نوشتیم از مصاحبین و
چاکران انگریزی که در این ریاست هستند مختصر می نویسیم که اینها اکثر جاسوس
هستند و هر یک از اینها کار سپاند یعنی وقایع نگاری است اخباری را در کمپنی و
کلکته و مدراس و آله آباد و لندن و از اینها باید غافل باشند - اکنون چیزی هم
از حکومت و ملکرانی این ریاست مینویسیم ولی مختصر - تمام خلق ریاست
شاکی اند و بد میگویند ظلم می بینند و از سستی و کاهلی دربار شکوه دارند و از
تعلل و درنگ در جریان احکام حکومت و انفصال عدالت و ایفای بوعده گله
میکنند و پیوسته میگویند ملک برباد است و خلق تباه و ملک بدست اطفال
افتاده و بازیچهٔ طفلان شده و همه عمال و عهده داران این ریاست خود رئیسی
هستند و مداخلت در امور و حک و اصلاح از امور و احکام حکومت میکنند -
در این ریاست ما با بسیار بسیار کم کسی ملاقات کرده ایم و بسیار کم کسی را شناخته
ایم از ده سال پیش از این تا کنون که دروغ نگوید و وعده خلافی نکند و هر یک
از اینها صد و هزار و ده هزار بار - اگر فی المثل یکروپیه باید بدهند و آنکس از
سکندرآباد باید پای پیاده برود بحیدرآباد و آن روپیه دهنده هم بداند مع ذالک
صد بار عذر می آرد و صد بار وعدهٔ فردا و پس فردا با آن بیچاره میدهد و اگر
آنکس هزارها شکایت هم از وعده خلافی آن دهنده بکند آن ناجوانمرد میخندد
و برُوی مبارک خود نمی آرد - ولیکن اینها همه هیچ قصوری ندارند و همه مجبور
اند و همه میگویند ما مجبور ایم - سبب چیست - سبب اینست که این ماهی از سر
گنده شده و این عمارت از بنیاد خراب است و این درخت را از ریشه کرم خورده
است - آب و هوای این ملک را اقتضا این است و بعبارهٔ اُخری حاکم و

حکومت و رئیس ریاست چنین استند — اگر کسی بصدق قول ما اعتمادی داشته باشد و ما را بغرض داند بصداقت و راستی میگوئیم و می نویسیم که در هر مجلس هر محفل و هر گوشه و هر کنار و هر برزن و هر بازار که دو کس با هم صحبت میدارند اگر کسی گوش فرا دارد می شنود که یا شکایت است از رشوت خواری یا تعویق تعلل در حساب کتاب و روبکار و جریان احکام یا جاری نداشتن یا مداخلت کردن عهده داران در احکام حکومتی و مدت های دراز بلکه بعضی شکایتهای خود را بما کرده اند و گفته اند که در این کتاب بنویس ولی ما در جواب گفته ایم که در این کتاب از مطالب و مقدمات عامهٔ خلایق سخن میرود و ابداً نسبتی به اشخاص خاصی ندارد —

چون شرح حال و بیان امور حیدرآباد رفته رفته باطناب کشید و بقول سعدی «در معنی باز بود و سلسلهٔ سخن دراز» لهذا مناسب میدانیم ما که چیزی هم بنویسیم در خصوص این شکرآبی که در این ایام واقع شده است در میان شاه و وزیر حیدرآباد — انچه ما از خلق شنیده ایم و انچه در دکن تمیز دیده ایم مگر تند کار آنها ابداً دخلی بما و کتاب ما ندارد و ما ابداً طرفدار احدی نیستیم در این ریاست همچنانکه در هر ریاستی و در نظر ما شاه و وزیر و تمام امرای این ریاست یکسان می نمایند و بنابراین ما چیزی مینویسیم محققانه که در واقع مناسب حال ما و کتاب ما و مقصود ما باشد که بی انتظامی ممالک مسلمانان است —

بقول دکن تمیز غالباً از صد سال پیش از این تا کنون در میان پادشاهان و وزرای این ریاست نا اتفاقی بوده و سبب را دکن تمیز مداخلت حکومت هند و رزیدنت انگلیش نوشته ولیکن این سبب آن نیست و سبب آن چیز دیگر است — ما بخوبی میدانیم که این باد مخالف از کدام طرف می وزد و این آتش از کدام نسیم مشتعل است ولیکن ما را امو کاری نیست بلکه به هیچ شی کار است

بعبارة أخرى ما اميدانيم كه آن رسم قديمي كه سعدي ميگويد " در سايهٔ دولت خداوندي همگنان را راضي كردم مگر حسود را كه راضي نميشود " هنوز در دربار حيدرآباد وجود دارد مگر ما را كاري بآن نيست بلكه كار ما ست باصل و مادهٔ آن — سر سالار جنگ اگرچه با ما بدي كرد و ما را از و شكايت باقي خواهد بود تا نفس آخرين وليكن بيشك خدمت بسياري كرد باين رياست و اين خاندان و نيز بدولت انگليش بيش از هر كسي و در وقت مردنش اقلاً دو ثلث خلق از او راضي بودند و از مرگش غمگين — حكومت انگليش كه امروز مالك تمام ممالك هندوستان است بملاحظهٔ آن خدمات كه در واقع بجا و بسزا بود فرزند سر سالار جنگ را بجاي پدرش نشانيد و بحق نشانيد — وليكن هر دو شاه و وزير جوان بودند بهم افتادند و امر رياست را مهمل و مختل گذاشتند و فرصت و قابوي خوبي بدست مخالفين دادند — البتّه اختلال امور رياست را كسي از چشم پادشاه نمي بيند ولي از چشم ديوان ادمي بيند — بيشك اين عيوب ذيل در سير لايق عليخان هست و مدّعيان او هم همين عيوب را مستمسك خود قرار داده اند و ظاهر ميكنند ولي ما سوال مي نمائيم كه كدام كس و امير در اين ملك از اين عيوب پاك و مبرّا است —

بيشك سير لايق عليخان سست و كاهل است در جريان امور رياست ولي كدام يك از ساير امراي اين رياست چالاك و محنتي است — سير لايق عليخان بلهو و لعب مشغول است كدام كس در اين رياست بلهو و لعب مشغول نيست سير لايق عليخان جمعي از نيچريان را بگرد خود جمع كرده ديگران كدام مسلمانان پاك و زاهد و پرهيزگار را گرد خود دارند — نيچريان و هندستانيان رهزن و رشوت خوار اند كدام فرقهٔ ديگر در اين رياست رهزن و رشوت خوار نيستند و كدام با ايمان و با اعتبار اند — سير لايق عليخان جوان است و جاهل و كم تجربه ولي كدام يك از ساير امراي اين رياست پير است و كامل و آزموده كار و تجربه يافته — دكن تميز را ايراد اين است

که هر امری از امور داخله و خارجهٔ این ریاست رجوع می شود بصاحب عالیشان (وکیل انگلیش) ما می پرسیم که کدام کس در این ریاست هست که آن عقل سلیم را داشته باشد که بدون رجوع به رزیدنت انگلیش امور ریاست را جاری دارد و حکماً پالیسی حکومت انگلیش مبنی بر این است که چون اجزای حکومتی را از ریاستهای شاهزادگان هندی بیند کم کارد کم تجربه مداخلت نماید در امور آن ریاست و حکومت نماید و بنا بر این هر که امروز دیوان باشد یا هر که فردا دیوان بشود در این ریاست حکماً باید رزیدنت انگلیش را مداخلت باشد در این ریاست پس برای دی نیست بر میر لایق علیخان — دکن تیمز مینویسد که حکومت انگلیش باید موقوف کند مداخلت خود را در امور داخلهٔ این ریاست — (۱) اینکه این امکان ندارد در این حالتی که امروز این ریاست هست و (۲) اینکه خرابی و تباهی آن یک هزار میشود اگر جز این باشد — زیرا که مدعیان میر لایق علیخان اراده دارند تمام اهل هندوستان که آنها را نیچری میخوانند از این ریاست برانند خود محیط شوند تمام ریاست و امور ریاست را دلی تا هنگامیکه حکومت انگلیش و رزیدنت انگلیش را مداخلت است در این ریاست اولاد سر سالار جنگ نیز باید بر مسند دیوانی این ریاست متمکن باشند و تا آنزمان هندوستانیها و نیچریها هم در این پای تخت خواهند بود — مگر ما میگوئیم که فی الحقیقه هندوستانیان بمراتب هشیارتر اند از اهل دکن و لهذا از بیرون شدن آنها بیشتر امور ریاست مختل و هرج و مرج می ماند — و لیکن ما چیز دیگر هم میگوئیم — ما میگوئیم ابداً از بودن ده هزار هندوستانی در حیدرآباد و از بودن صد هزار هندی یا انگریز یا روسی یا فرانسیس در طهران و لکها افغان و ایرانی در کلکته و بمبئی و مدراس یا در شهر لندن و لکها جرمن و روسی و فرانسیس و انگریز در قسطنطنیه امور ریاست و حکومت مختل نمی ماند و

و ملک تباه و خراب نمی شود اگر اساس حکومت مستحکم و با قوام باشد و اساس این حکومت یا هر حکومتی مستحکم نمیشود جز آنکه مجلس کونسل و شوراٸی در آن باشد —
و بدرستی و راستی باید دانست که این مجلس کونسل آف اسٹیٹ هم که الآن در حیدرآباد تقرر یافته است بکلی مهمل و بازیچه اطفال است و پسندیدهٔ هیچ خردمندی نیست زیرا که ما یک دو فقره از مجاری آنرا در دکن ٹیمز ۱۴ نومبر دیدیم و بر ما معلوم شد که این چگونه مجلسی است — اجزای این کونسل غالباً کم تجربه اند و از وضع حکومت و رای دادن در امور حکومت آگه نیستند دیگر آنکه اجزای آن بسیار معدود هستند —
ما اول چیزی در خصوص مجلس کونسل این ریاست و وضع آن نوشته بودیم ولی کسی بآن عمل نکرد — ولی گاهی امکان ندارد که انتظام در این ریاست یا هر ریاست دیگری جز بآن صورتیکه ما نوشتیم — اگر بآن صورت بشود تمام گفتگوها و شکایتها و هرج و مرج ها و بی انتظامی ها مرفوع میشود و اختیار و استیلای همه معدوم میگردد و هر کاری بر وفق قانون و ضابطه جاری میشود و صورت می پذیرد —
"هر که نصیحت نشنود سر ملامت شنیدن دارد" — هر ریاستی که اینسان بی انتظام میشود مایهٔ زور و استیلای دولتی قویتر میگردد و هر قدر که مردم این ریاست چنین میکنند زور و اختیار و مداخلت انگلیش رزیدنت بهادر بیش میشود و بنوشتجات دکن ٹیمز هم کسی را اعتنائی نیست و محررین آن اخبار هم همه مایوس میشوند و مرا دخود نمیرسند —
اکنون ما چیزی هم از حالت نصارا و حکومت و وضع ملک رانی نصارا مینویسیم و امید داریم که هم مذهبان ما بغرض حمل نکنند فعل ما را —

باب هشتم

حالت و حکومت نصارا

مخفی نماند که امور عالم بر دو قسم اند — **اول** آن اموری هستند که نسبت دارند بخدا چون معبود و بخلق چون عبد و فرمانبر — **دوم** آن اموری هستند که نسبت دارند بخلق بنسبت یکدیگر و نیز بخدا چون حاکم حقیقی در میان خلق — اوّلین این دو قسم از مقصود ما خارج هست در این کتاب زیراکه آن امور بقلوب و عقاید افراد بشر وابسته هستند — اگر کسی را اعتقاد باشد که معبودی هست تکلیف او آن هست که عبادت او را کند و فرمان او را برد — و اگر در خدائی او یا وجود یک خالقی حرفی داشته باشد یا منکر عبادت او باشد یا بقسم دیگری نافرمانی او را کند یا بقسم دیگری نافرمانی او را کند یا معتقد وجود او باشد ولی در عبادت و بندگی او در رسالت رسولان و تنزیل کتب و عقیدهٔ دیگری داشته باشد و امثال اینها او تنها جواب ده است خدا را چراکه خداوند علیٰ اعلیٰ خود فرموده هست ولا تزر وازرة وزر اُخریٰ — درینصورت ما (یعنی من بنده و فقط من) ابداً کاری و ایرادی نداریم بمذهب و ملت و عقاید و وضع عبادات دیگری یا دیگران — نه در مذهب نصارا حرف میزنیم نه در مذهب یهود نه در مذهب گبر نه در مذهب شیعه یا سنّی و نه در مذهب بت پرست — هر کرا هر عقیدهٔ که هست باشد — امّا قسم دوّم — این امور اموری هستند که غالبًا ما در آنها گفتگو میکنیم و مقصود ما در آنهاست و این کتاب مشتمل هست بر ان امور و مطالب — مگر این امور اموری هستند که اعم از آنکه بخط مستقیم یا بخط غیر مستقیم نسبتی بخدا داشته باشند یا نداشته باشند و خواه در ارتکاب یا عدم ارتکاب آنها جوابده

باشند خدا را یا جوابده نباشند فقط انتظام یا عدم انتظام عالم وارتباط یا عدم ارتباط اولاد آدم به بودن یا نبودن یا نیکی یا بدی آنها وابسته است — (و باید دانست که این امور را تماما و بعضاً خواه نسبت بدین دهند و خواه نسبت به تهذیب مقصود ما هر دو یکی است) — آنکسانی که در عالم آمدند و دعوی پیغامبری کردند و کتبی آوردند و دعوی نمودند که آن کتب کتب آسمانی بود خواه پیغامبر بودند واقعاً و خواه نبودند و کتب آنها خواه کتب آسمانی بود واقعاً و خواه نبود و نیز کسانیکه حکیم بودند ولی مانند فرقهٔ اولین دعوی پیغمبری نکردند انچه گفتند و نوشتند از ابتدای خلقت جهان در میان هر قومی و در هر کجائی از صفحهٔ ارض در میان یهود و نصاری و مجوس و هنود و مسلمان و غیر اینها همه از این دو قسم سابق الذکر خارج نبود و عمده قسم اخیر بود و باعتقاد بنده اولین نیز عین آخری بود و انهمه قواعد و قوانینی بود بجهت نظام عالم و ارتباط خلق بیکدیگر — تورات و انجیل و دیگر صحف زند و اوستا و شاستر و غیر اینها همه بجهت انتظام عالم آورده شد و تمام پیغامبران و حکما و علما بجهت بند و بست جهان و خلق جهان آمدند...

باالجمله امور قسم اول را ما امور دینیه میخوانیم (چنانچه خلق عالم همه خوانده اند) و امور قسم اخیر را امور دنیویه — این همه تمهید برای آن بود که خوانندگان این کتاب بدانند که چنانچه سابقاً عرض کردیم بحث ما بر امور دینیه هیچ قوم و فرقه و ملتی نیست بلکه بحث ما بر امور دنیویه است — لهذا ما امروز و در این زمان تمام امور دنیویه نصارا را نیک میدانیم و نیک میشماریم بدون استثنا ولیکن شکی نیست که اگر ما کلام و دعوی خود را بهمین جا ختم کنیم و مهمل گذاریم و نگذاریم مورد گفتگوی خلق خواهیم شد و خوانندگان این کتاب را فرصت بدست میدهیم که بر ما ایراد گیرند و زبان اعتراض بر ما گشایند — پس قبل از آنکه دیگران

بر ما ایراد گیرند ما خود از طرف آنها ایراد میگیریم و جواب هم میدهیم از طرف خود-
ولیکن ما جواب کرورها خلق را نمیدهیم و نمیتوانیم داد فرداً فرداً که هیچ دو کس از آنها را پایهٔ
دانش عقل و همچنین اندازهٔ حالت رای و عقیده یکسان نیست و اکثر و اغلب آنها یعنی
۹۹ از صد آنها بکلی بیدانش و مردم بازارانند و ما با هزارها از آنها گفتگو کرده ایم و
هر یک فراخور حال دانش خود چیزی گفته - مثلاً یکی میگوید نصارا صد سال
یا پنجصد سال پیش ازین جانور بودند دیگری میگوید اینها به سه خدا قایلند دیگری
میگوید اینها بی دین اند دیگری میگوید اینها گوشت خنزیر میخورند دیگری میگوید
اینها با کاغذ خود را پاک میکنند دیگری میگوید زنان اینها پرده نمیکنند دیگری
میگوید زنان اینها با مردان غیر در گاری می نشینند و با مردان غیر میرقصند
دیگری میگوید اینها سگ می پرورند و با سگ غذا میخورند دیگری میگوید بدن اینها
بدبو است دیگری میگوید اینها غسل نمیکنند دیگری میگوید اینها هفته یکبار به معبد خود
میروند دیگری میگوید زنان اینها مردان را می بینند قبل از آنکه عروسی کنند
غالباً بکر نیستند- دیگری میگوید اینها ظلم را نام نهاده اند عدل دیگری میگوید اینها
دروغ و مکر و فریب و عهدشکنی را میخوانند پلتیک و امثال ذالک کرورها کرورها
ازین چیزها میگویند- پس ما جواب همه را نمیگوئیم بلکه جواب مختصری میدهیم همه را
علی العموم و فقط بطور مثال که خود دریافت کنند امور دیگر این ملت را - اگر کسی
فرضاً بگوید که همه اعمال و افعال نصارا نیک نیست ما میگوئیم این درست است
ولی علم و ادب در میان نصارا کارهای بد را نیک ساخته و برخلاف جهل و نادانی
و بی ادبی کارهای نیک را در میان ما مسلمانان بد نموده - اینک ما مثالی
میدهیم اگر گوش و هوش و ادراک درست باشد - زنان نصارا را علم و
ادب چنان ساخته است که بی پردگی آنها مایهٔ ترقی آنها شده و برعکس جهل و

نادانی و بی ادبی زنان مسلمانان را چنان کرده است که پرده نشینی آنها را باعث تنزل و صد هزار نقص دیگر شده — در اینصورت اگر کسی از ما سؤال کند که بی پردگی خوب است یا پرده نشینی ما در جواب میگوئیم برای زنان نصارا بی پردگی و برای زنان مسلمانان پرده نشینی — و اگر کسی از ما پرسد که چون تو همه اعمال نصارا را نیک میدانی رای تو چیست اگر زنان مسلمانان بی پرده از خانه بیرون آیند جواب میگوئیم تا زمانیکه زنان مسلمانان بی علم و دانش اند کمال قباحت را دارد که از خانهٔ خود بی پرده بر آیند چراکه این فعل فی نفسه فعل قبیحی است بلکه اسباب و جهات آن چنان هستند که این فعل را قبیح میسازند و نتایج بد از آنها ناشی میکند — پس کارها بسته بوضع استعمال و جریان آنهاست چنانچه زهر وقتی شفا میدهد و وقتی میکشد و این هر دو خاصیت بسته بطریق استعمال آن است —

اما باید دانست که هر چند ما همهٔ امور دنیویه نصارا را نیک میدانیم مع ذالک امر نمیکنیم که مسلمانان در همه کاری بآنها تاسی کنند بلکه ما میگوئیم که در اینمقام باز امور بر دو قسم هستند بعضی از آنها هستند که فوراً باید اخذ و تاسی نمود و بعضی از آنها هستند که بتدریج و لیکن این قسم اخیر غالباً این است که اگر گاهی کسی اخذ نکند آنها را و تاسی بدیگری هم نکند نقصانی وارد نمی آید — قسم اول مثل همین تربیت زنان است که ما میگوئیم فوراً باید اخذ و تاسی نمود و در ارتکاب آن فواید کلی متصور است و در عدم ارتکاب آن نقایص کلی مضمر — قسم دوم مثل پرده نشینی است که اگر زنان مسلمانان تاسی بقوم و ملت دیگری نکنند ابداً در آن نقصانی متصور نیست و اگر پس از تربیت پرده نشینی را موقوف سازند هم نقصانی ندارد — و لیکن ما در جای دیگر مفصلاً در خصوص رای خود را اظهار میسازیم و در اینجا فقط مثالی آوردیم که معلوم شود بر خوانندگان این کتاب

یا مسلمانان که کدام اعمال را میتوان و باید اخذ نمود و کدام اعمال را نمیتوان و نباید اخذ نمود — ما میخواهیم ظاهر سازیم که مثال امور دنیوی مثال صدها قسم اطعمه و اشربه است که بر سفره چیده باشند هر چند که همه برای خوردن هستند ولی هر کسی باید بداند که کدام طعام و شراب بمزاج او سازگار است و تا چه اندازه و مقدار آنها نقصانی ندارد او را ضرری نمیرساند باو — بسیاری از اعمال و رسوم و عادات نصارا را بالفعل بسیاری از مسلمانان اخذ کرده و تاسّی نموده اند که ابداً پسندیده و مطبوع نیستند و در واقع نقصان دارند برای آنها و ما میخواهیم که مسلمانان چیزهائی را اخذ کنند که مفید است برای آنها — از انجمله مثلاً تغییر لباس است که همین گورنر جنرال جدید را مطبوع و پسندیده نیامد تغییر لباس اهل هند و خصوصاً در دربار عام بآنها گفت که لباس خودشان بسیار خوب و خوش وضع و مرغوب است — ولیکن انگریزان چندانکه سعی دارند که مردم هند علم بیاموزند و آدم معقول شوند آنقدر سعی ندارند که آنها لباس انگریزی پوشند و جاهل باشند —

از همه بالاتر و آنچه اصل اصیل است مقصود ما را حکومت نیک است و قانون و معدلت — همه هنرها و کمالات در میان هر قومی از ابتدای عالم تاکنون در تحت این سه چیز بوده است و تا قیامت هم خواهد بود و بنا برای ما امروز نصارا در این سه چیز ثانی ندارند (از دو صد سال و پنجصد سال پیش سخن نمیگوئیم ما) یعنی آنچه نصارا هستند همه امروز این سه چیز را کم و زیاد دارند و آنچه ملل و طوایف دیگر هستند در عالم ابدا این سه چیز را ندارند بخصوص مسلمانان و بهمین سه چیز است که نصارا عالم را گرفته اند و پیوسته میگیرند و خود خوش هستند و رعیتشان هم خوش اند — ولے

کمال افسوس است که مسلمانان بوسطهٔ چند چیز و صفت بسیار بد نیک را از بد نمیشناسند وخوب را از زشت فرق و امتیاز نمیگذارند — (۱) صفت تعصب که لعنت براین تعصب باد — از ابتدا مردمان صاحب غرض دنیادار آنها را آموختند و دلالت و راهنمائی کردند که ملل دیگر و اهل مذاهب دیگر را دشمن و مکروه دارند و از آنها کناره جویند و آنها را نجس دانند و کارهای آنها را بد دانند و تاسی بآنها و اخذ هنر و کمال را از آنها حرام شمارند و این حالات وخیالات رفته رفته جبلی آنها شد — مثلاً چه بسیاری هستند که مرگ را برخود هموار میکنند و مرض را میگذارند که طول بکشد و کهنه بشود و عاقبت با صد هزار مرارت خود میکشند بجهت آنکه دوا از دست نصارا نمیخورند و معالجه از دست داکتر نمیکنند و آن دوا را نجس میدانند — (۲) بیغیرتی است — اکثر از مسلمانان چندان بیغیرت اند که گاهی بخیال نمی افتند که هر صفتی را که در ملل دیگر هست که نیک و مایهٔ ترقی است اخذ کنند و خود را با آنها مساوی سازند و چندان اشتغال باموردیگر دارند و بی خیال ولاابالی اند که اندک زمانی فکر خود را صرف نمیکنند که به بینند کدام صفت در سایر ملل نیک و موجب ترقی و آسایش است و آنرا اخذ کنند و پیروی نمایند — (۳) چندان اکثر احمق و نادان اند و از ابتدا آنها را احمق و نادان ساخته اند که بدنبال میروند هرگونه خرافاتی را و بهرگونه خرافاتی معتقد اند و بزودی معتقد میشوند و تعصب جهلی که جبلی آنها است هیچ حکیمی نتواند آنها را از خیال آن خرافات و از عقیدهٔ و پیروی آن خرافات باز دارد — مثلاً اگر داکتری که پنجاه سال داکتر و با علم و تجربه باشد گونین بآنها بدهد نمیخورند و بر خلاف اگر حجامی یا پیرزنی پشکل گوسفندی بآنها بدهد میخورند و در اولین شفا و فایده نمی بینند ولی در دومین

شفا و فایده می بینند — اگر قصابی بگوید من تعوید و فتیله میدهم برای رفع فلان مرض فوراً اعتقاد می کنند که از ان شفا می یابند و بسحر و جادو و دعا و امثال این چیزها کمال اعتقاد را دارند —

بهر حال از زمانی که نصارا رو بترقی گذشتند روز بروز خود را اعلا بخشیدند و عمده بوسطه حکومت نیک و قوانین نیک و عدل و انصاف که آنها را بود و همیشه خود خوش بودند و رعیتشان نیز خوش بودند و ترقی خود را در همین چیزها دیدند و دانستند — برخلاف مسلمانان که از ابتدا حکومت نیک و قانون نیک و عدلت نداشتند و بهر درجه که بودند از آنها هم روز بروز فروتر شدند تا باینجا رسیدند که اکنون ما در همه جای عالم آنها را ذلیل و خوار و منقاد دیگران می بینیم و از این هم روز بروز فروتر خواهند شد اگر بخیال ترقی خود نیفتند و سعی و جهد در ترقی خود نکنند —

باب نهم

حکومت انگلیش در هند

بر صاحبان عقل و دانش پوشیده نیست که احدی در این عالم مالک و وارث زمین نبوده است هرگز و نخواهد بود و ملک ملک خدا بوده و خواهد بود تا قیامت — ولی بحسب ظاهر در ابتدای خلقت یعنی پس از طوفان نوح چون اولاد آدم که اول همه در یکجا جمع بودند کثرت بهم رسانیدند

هر جوقه و جماعتی از آنها بیک زمینی رفتند و آن زمین را مسکن ساختند هنگامیکه
آن زمین خالی افتاده بود — در واقع این جماعات مالکان واقعی آن اراضی بودند
بحسب ظاهر — پس از آن چون خلق عالم فزایش و کثرت یافتند باز فرق مختلفه
بمرور ایام و بنوبت حمله بزدند و آن اراضی را از چنگ ساکنین نخستین آن اراضی
گرفتند و مالک شدند آنها را اگر زور دستیلا هم داشتند مالکین نخستین را تابع
و منقاد خود ساختند و بر آنها حکومت راندند — از همان زمان ما باید بگوئیم
این رسم ظلم جاری شده در واقع هر جماعتی یا قومی که بر سر زمینی رفتند و ساکنان
نخستین آنرا تابع و منقاد خود ساختند بناحق و ظلم این کار را کردند —
ولیکن چون مدتی اینها در آن زمینها سکونت گزیدند اینها نیز بظاهر مالکان واقعی
آن زمینها شدند و باز روزگار چندی که گذشت فرقه یا جماعت یا قوم دیگری
آمدند و بر آنها استیلا یافتند و برهمین منوال حالت جهان باقی بوده است
تا کنون و باقی خواهد بود تا قیامت —
تا روزگاری دراز ملک ایران را باشنده قومی بودند
بحسب ظاهر قدیمی و باشندگان نخستین آن زمین و سلطنت از خود داشتند
و کمتر کسی از ممالک دیگر و طوایف دیگر آمده بود و بر آنها حکومت رانده بود اگرچه
در آن بین ها چند کسی و قومی آمدند — ولیکن پس از آن عربها حمله آوردند و ملک
ایران را گرفتند و مالک شدند — چندی نگذشت که جماعت و قوم دیگری
آمدند مثلاً تورانیان و از اینها یک قبیله و شعبهٔ اول آمدند و قبیله و شعبهٔ
دیگری از آن پس و قبیله و شعبهٔ از آن پس تا بامروز — هندوستان ابتدا
مسکون گشت با همان جوقهائی از خلق که بواسطهٔ خرابی و تباهی ملک بابل یا
بواسطهٔ کثرت عدد شان پراگنده شدند بر روی زمین و اینها همان قبائلی

هستند که اکنون در کوهستانها و جنگلها سکونت دارند — پس از آن جماعت دیگر آمدند
از کوهستان هندوکش و طرف شمال و مغرب هند و فرمانروائی کردند بر آن باشندگان
اول و قدیم — پس از آن عربها آمدند و از آن پس ترکان و افغانان و تورانیان
آمدند و آخر از همه نصارا آمدند از مختلف قومها و از میان نصارا قوم انگلیش غالب
آمدند و این ملک را مالک شدند و امروز یکصد سال یا بیشتر است که این قوم
مالک این ملک اند — همچنین بود حالت ملک قوم انگلیش که مختلف طوایف و قبایل
بآن تاختند و هر یک سالهای درازی سکونت و استیلا داشتند در آن تا
عاقبت باهمین قوم انگلیش مسکون شد که تاکنون هم حکومت دارند اگرچه در اصل
باشندهٔ انگلند نیستند بلکه قبیلهٔ بودند که از اراضی شمالی ملک جرمنی آمدند —
دراینصورت ما مسلمانان مالک واقعی ملک هند نبودند بلکه حمله آوردند و بزور
و ظلم این ملک را گرفتند از قبضهٔ دیگران و بهمان نحو انگلیش آمدند و ملک مذکور
را گرفتند از مسلمانان — پس همانقدر که مسلمانان را حق مالکیت بر این ملک
بود در آن زمان قوم انگلیش راست در این زمان و اگر باز قوم قوی تری آید
ملک او خواهد شد — باین ملاحظات مسلمانان نمی توانند گفت که انگلیش آمدند
و ملک ما را گرفتند و این ملک مال ما بود چرا که مسلمانان نیز غاصب و فاتح بودند
دراین ملک همچنانکه انگلیش —

ولیکن باید دانست که این ملک گیری را چون از ابتدای
خلقت جهان عموم داشته و رسم جهان بر آن جاری بوده و جاری شده ما ظلم
نمیخوانیم و ظلم نمیدانیم و اگر ظلم هم بوده همه خلق و طوایف یکسان ظالم بوده
اند — مطلب و سخن ما بر این بخش حالت مختلف طوایفی که هر یک بر ملکی حمله
بردند و آن ملک را مالک شدند نیست بلکه مطلب و سخن ما بر آن بخش حالت

آن طوایف است که نسبت دارد بسلوک و رفتار آنها با خلق و باشندگان
آن ممالکی که گرفتند هنگامیکه مالک آن ممالک بودند بظاهر و خلق آن ممالک
تابع و رعیت آنها بودند — اگر در این بحث حالت این طوایف جهانگیر ما بدی
بینیم بد میگوئیم و اگر نیکی بینیم نیک میگوئیم — چنانچه قبل از این نوشتیم بعضی از
مسلمانان را ابدًا از ملک گیری خیال و ارادهٔ ملک رانی نبود بلکه قتل و غارت و
بردن غلام و کنیز بود — بعضی دیگر که مقصود شان ملک رانی بود یعنی ملکی را
که گرفتند در آن اساس سلطنت نهادند و بساط فرمانروائی گستردند چون
غرق دریای هوس و حب جاه و استیلا و پیروی خواهشهای نفس خود بودند و
گرفتار در دست خشم و غضب و شهوت پرستی و تن پروری و امراض بیشماری
همه از این قبیل ابدًا خیال نکردند که همچنانکه مسلمانان رعیت آنها بودند
سایر خلق خدا هم که در مذاهب مختلفهٔ دیگر بودند رعیت آنها بودند یا آنکه یک نفس
یا صد هزار نفس خواه مسلم و خواه کافر کشته میشد همان عدد از رعیت آنها کم
میشد و همان مقدار نقص بر آبادی و معموری و دولت و آمدنی ملک آنها وارد
می آمد — یا آنکه اگر ظلم میکردند بخلق خدا بسا بود که خلق ملک شان بممالک دیگر
میگریختند و پناه بقوم دیگر می بردند یا در صدد خصومت و استیصال آنها
بر می آمدند یا تن در میدادند که قوم دیگری قوی تر بیایند و آنها را از چنگ ظلم
اینها نجات دهند و بهر حال همه نقص دولت و مایهٔ زوال آنها بود — و کسی
گمان نکند که مسلمانان از مسلمانان و هنود و از هنود ظلم نمی بینند چون از همان ذات
است و مسلمانان هر چه ظلم کردند بملل دیگر کردند — نه چنین نیست بلکه برادران
دینی خود هم ظلم و جفا کردند چون قانونی در کار نبود — هفتاد و دو ملت در میان
مسلمانان هم ظلم بیکدیگر بودند از حیثیت تعصب مذهب و طرز تقیه — و خصومت

عداوت آنهارا اساس بر عقیده بود که هر که دیگری را خارج از طریقهٔ خود بکشد بهشت رود و نزاع و گفتگوی هر دو کس از مسلمانان جز بریختن خون یکی از دو انفصال نمی یافت — پادشاه و وزیر و امیر و فقیر مجبول بودند و صورت یافته از حرص و شهوت و قهر و غضب — همه حریص مال دیگری — زن هر بیچاره را شاه و وزیر و امیر مالک بودند و اگر فقرا هم پیروی دین ملوک خود را میکردند هیچ فریادرس و داوری نبود زیرا که فریادرس و داور خود آن رسم را جاری داشته بودند جز این نبود که اگر برهٔ را از چنگ گرگی میگرفتند طعمهٔ خویش میکردند — بالجمله مال خلق را گرفتند و خلق را کشتند و زن و اطفال آنهارا اسیر و پامال کردند و بلاد و امصار و قلاع و اراضی و خانها و معابد آنهارا که در واقع اسباب آبادی ممالک خود شان بود تباه و ویران ساختند — گاهی بخیال نیفتادند که خلق را آزاد دارند و بعلم و هنر ترغیب دهند و طرق و شوارع را هموار کنند و بلاد و امصار یا ممالک دیگر باز کنند بجهت آمد و شد و تجارت و فلاحت و محنت را در میان خلق ملکشان مشوّق شوند که بر معموری و دولت ملکشان بیفزاید و هم خود شان براحت زیند و هم رعیّت شان — مگر از آنطرف نصارا چنین نبودند و در هر حال بکلّی برخلاف مسلمانان بودند — پس ما میگوئیم این قوم اخیر بهتر از آن قوم اول بودند و بحقیقت سزاوار و شایسته بودند که آن ممالک را بگیرند و مالک آنها باشند —

باین وجوهی که ذکر شد ما میگوئیم که استحقاق انگلیش بر مالکیت ملک هند بیش بود از مسلمانان و در واقع اینها رحمت بودند از جانب حق بخلق هند و حال آنکه آنها بلا و آفت بودند برای خلق هند — مسلمانان همیشه میگویند که انگریزان ملک هند را بشمشیر نگرفتند بلکه بفریب گرفتند —

ما فی نفسه بسیار خوش هستیم و همین خصلت را در قوم انگریز تعریف و تحسین میکنیم و
همین قوت کلام ماست که حالکونی که مسلمانان اگر دریاها خون خلق را ریخته اند از
زمانی که این قوم قدم در اینملک نهاده اند کسی نمیتواند بگوید و یاد ندارد که یک
نفس واحد را این قوم بناحق یا برای ترویج مذهب شان یا برای گرفتن مال او
یا برای گرفتن زن یا دختر او کشته باشند — بجز معدودی از هندو
مسلمان و بخصوص مسلمانان هیچکس بخوبی نمیداند که انگریزان چه کرده اند در
ملک هند و برای آسایش خلق و حرست و حفاظت جان و مال و اهل و
عیال مردم و فزایش دولت و آبادی هند — در این وقت بیهوده و بیفایده
است که ما تمام نیکیهای فرمانروائی و ملکرانی انگریزان را در اینملک بیان
نمائیم و جواب دهیم هر فردی از مسلمانان را که اعتراض کند بر ما و بر رفتار
انگریزان در این ملک و با خلق اینملک — تا مردم اینملک بخوبی علم نیاموزند
و حالات و خصال و عادات جبلی خود را از دست ندهند نخواهند دانست که
فرق میان نیک و بد چیست — ما کاری نداریم بصد یا پنجاه سال قبل از این
که مردم اینملک دلیل و برهان و تمسک از ما طلب کنند ما همین روز را ملاحظه
میکنیم که لارد رپن (و امروز که لارد دفرین) در اینملک فرمانرواست بر
بیست و پنج کرور خلق — اگر لارد رپن (یا دفرین) ده روپیه از کسی برشوت
یا بزور بگیرد و ظاهر شود فوراً او را معزول میکنند و سزای سخت میدهند
و اگر خون بیگناهی را بریزد فوراً او را بقتل میرسانند — کسی هست که منکر
این چیزها بشود جز جاهل متعصب بی انصاف و نادان؟ — شاید بعضی حمقای
بیدانش ما را بگویند که تو خبر نداری که انگریزان ظلمها هم کرده و میکنند و خلق هند
را محتاج بنان کرده و چنین و چنان کرده ما جواب اینها را نمیدهیم تا وقتیکه بخوبی

علم بیاموزند و از کارهای انگریزان خبردار شوند و آنوقت خود درک کنند که مقصود ما از نوشتن این چیزها چیست ـ آنچه را که اکثری از مسلمانان یا مردم هند مطلقاً ظلم میدانند از انگریزان ما عین معدلت و انصاف میدانیم و عین حکمت و تدبیر ملکرانی میشماریم چرا که آنها علم ندارند که بخوبی بفهمند ظلم چیست و عدل و نصفت چه ـ مثلاً حکومت شخصی را میگوید چهار آنه بده من حفظ میکنم خانهٔ ترا و تو شب بکمال آسودگی و راحت و خاطر جمعی در بستر خود بخواب و از هیچکس اندیشه مدار ـ اگر واقعاً حکومت حفاظت میکند جان و مال آنکس را این ظلم نیست بلکه آن ظلم است که حکومت آن چهار آنه را بگیرد و حفاظت نکند جان و مال آنکس را ـ مثلاً بعضی از مردم گاری و اسپ دارند و سوار شده براحت میروند و سرکار همه روز زمین ها را صاف و هموار میکند برای آنها و اسپ و گاری آنها لیکن ماهی یکبار یک چپراسی می آید و کاغذی می آرد که یکروپیه تکس بده هزارها دشنام میگوید بسرکار و این را ظلم سرکار میداند ـ ولیکن این مرد از هیچ چیزی در جهان آگهی ندارد نه قانون میداند نه در اخبار ملاحظه میکند و نه انصاف دارد که اگر بشنود تصدیق کند که حتی فرمانفرمای هند (گورنر جنرال) هم این تکس را میدهد منحصر باین مرد جاهل نیست ـ و چنان جهل در جبلت اینها مخمر است و بنای کار آنها بر مخالفت و مناقضت و ضدیت است که هیچ دلیل و برهان و کتاب و قانون و اخبار آنها را ساکت نمیسازد ـ از آنجمله ما خلاف گویان را تاکید میکنیم که در بمبئی گزت تاریخ ۲۲ جنوری (۱۸۸۵) ملاحظه کنند در گفتگو و سوال و جواب میونسپالیتی و حاکم بمبئی ـ یحتمل هیچکس در ملک هند چه هندی و چه ایرانی چندان از انگریزان راضی نباشد که من هستم بعلت آنکه بیست و دو سال است در این ملک هستم و گاهی عرادهٔ پلیس نبرده اند و پیش مجیستریت نکشیده اند و

بکورت و عدالت حضار نکرده اند وگاهی بیش از دو یا سه آنه نکس از من نگرفته اند —
زیرا که «کس نیاید بخانهٔ درویش که خراج زمین و باغ بده» و برخلاف همین حالتیکه
هستم یعنی بینوا و بی آزار و همیشه چنین بوده ام کتابی میتوانم نوشت در آنچه دیده ام
از هم مذهبان خود که اقلاً صد کس از بیگانه و آشنا در هند و ایران میدانند و این
عدد ده کس بشک میدانند آنچه که برمن رفته است در حیدرآباد دکن — ولے
کسی خیال نکند که من از انگریزان فایدهٔ دیده یا می‌بینم حاشا و کلا — بالجمله این
فقط یک مثال بود اگر اداراک کامل باشد لکها فعل دیگر هم بر همین نهج ملاحظه میشود و الا فلا
در عهد حکومت و دارائی مسلمانان (و سایر ملل و
خلق اشیا) پادشاه را قدرت کامل بود که مال و جان و زن و فرزند خلق را
بگیرد — حاکم را این اقتدار بود و زیر را این اقتدار بود امیر را این اقتدار بود
وکان ذالک — علما را بخود واگذاشته بودند که هر چه میخواستند میکردند
مسلمانان خود را بهتر از سایر ملل میدانستند و فرقی که در میان خلق بود فقط
دولت بود و فقر آ همه ذلیل اغنیا بودند — ذاتهائی که دیر و چمار میخوانند آنها را
در این ملک پست ترین ذاتها بودند هر چند که بندهٔ خدا بودند مثل دیگران —
مردمان رذیل و بدفعل بنام پدر و جدّ و خاندان نان مفت میخوردند و زر مفت
میگرفتند — سید و ملّا و برهمن و درویش و شاعر و منجّم و رمّال و رقاص
و قوّال و هزال و کبوتر باز و پهلوان و قصه گو و فقیر و هزاران گروه دیگر بیکار
بودند و زر مفت میگرفتند و نان مفت میخوردند — جرایم بسیاری عفو
میشد و بسیاری از مردم خراج ملک و خانه وغیره بحکومت خود نمیدادند —
خدمتیکه در نزد پادشاهان حرمت و مزد داشت غالباً قتل نفس بود یا
آوردن زن و دختر بیچاره یا دشمنی و بدگفتن از ملل دیگر و دشنام گفتن از

مذاهب دیگر یا خراب کردن بتخانه یا شکستن بتی — تعریف پادشاهان در ریختن
خون اهل مذهب یا مذاهب دیگر بود به بهانهٔ ترویج دین و برای جود و بخشش و عفو گناه
گناهکاران و خیرات و مبرات و نذر و نیاز بیهودهٔ بیمعنی — خصال نیک
پادشاهان و مردم دشمنی و عداوت بود از سایر ملل و تعصب مذهبی و عبادات
بیمعنی و حرمت داشتن از فقرای چرسی و بنگی و افیونی یا درادیش هرزه گرد
یا مطربهٔ رقاص و زیارت قبور اولیا — شجاعت و بهادری این بود که کسی
خون بیگناهی را بریزد و شمشیر کشیده بندگان خدا را بیدریغ بکشد و خود ملقب
بغازی — ولیکن در عهد حکومت انگلیش اکثر این اعمال و عادات برخلاف
اینهاست و در میان این قوم اصول و قوانین و ضوابط ملکرانی دیگر است.
انگریزان فرقی در میان مسلم و هنود و نصارا و سیاه و سفید و برهمن و دیر
و رومی و حبشی نمیگذارند — حرمت خلق نزد این قوم بعلم و دانش و رفتار و
اعمال نیک است — نان مفت بکسی نمیدهند و قاعدهٔ اینها براین است که
همهٔ خلق باید محنت کنند و لوازم انسانیت و شرط تمدن که معنی آن ارتباط
و احتیاج خلق است بیکدیگر بجا آرند و زر بکسی میدهند که خدمت با اینها کند.
دشمن هیچ ملتی نیستند و کاری بدین و مذهب و آئین و رسوم مذهبیهٔ کسی
ندارند تا هنگامیکه فساد در ملک نمیشود — هزارها ذات و گروه بهزارها
طریقه و صورت و شکل بیرون می آیند بنام مذهب و تابوت و شیر و ببر و
پلنگ و علم و بت های رنگارنگ و هیاکل بسیار مختلف دیو و شیطان
و فرشته و پهلوان بیرون می آرند و در کوچه و بازار هر فعلی را که بخواهند
بجا آرند بحسب علم و دانش و تهذیب یا عدم تهذیب بموجب رسوم و عادات
نیک یا بد خود بجا می آرند و ابداً نه حکومت مانع اینها میشود و نه یکی میتواند دیگری را

مانع شود و سخنی در ذم و قدح او و مذهب او و فعل او گوید — مقصر را سزا میدهند هر که باشد و قاتل را قصاص میکنند هر که باشد — پادشاه و گدا را در اصول ملکرانی این قوم حقوق یکی است هر چند یکی پادشاه باشد و دیگری گدا — آنچه میکنند همه را بروفق عقل و حکمت و قانون و آرای خلق میکنند و هندوستانی و انگلیش (یعنی اهل ملک خودشان) را بیک چشم می نگرند — هر هندوستانی بهر درجه و مرتبه که باشد بکمال آزادی میتواند بگوید و در اخبار بنویسد هر چه را که بخواهد بر خلاف پادشاه و حکومت اگر موجب فساد در مدینه نشود ولیکن در ترکی و ایران و افغانستان فقط یک سخن بزبان یا قلم کسی برود سرش را از تن جدا میکنند و ملک و مال و عیالش را ضبط میکنند و خانمان و خاندان و قبیله اش را بر می اندازند حتی در حیدرآباد دکن هیچکس نمیتواند آزادانه چیزی بگوید و بنویسد و حال آنکه در کلکته کرورها میگویند و کرورها مینویسند — اگر خلاف اینهائیکه نوشتیم بشود آن نادر است و آن هم بنابر مصلحتی خواهد بود — اگر از آحاد ناس کاری بشود در بیان این قوم که ظلم باشد در حق کسی مانند کسی را بگیرند یا خلاف انصاف دیگری کنند این هیچ نسبتی با اصول و قوانین ملکرانی آنها ندارد و دلالت نمیکند بر بدی اصول و قوانین ملکرانی آنها بلکه در اصول و قوانین ملکرانی آنها همه خلق یکسانند و هر که ظلم و تعدی بدیگران کند هر که باشد بسزای خود میرسد در صورتیکه جرم او ثابت و ظاهر شود —

آنچه قوم انگلیش در این ملک کرده اند خوبیهای پیوسته و همه روزه میکنند در آزادی خلق و تربیت خلق و حفاظت و حراست جان و مال و عیال خلق و افزایش دولت و تجارت و فلاحت و آبادی ملک

درساختن طرق وشوارع وجاری نمودن ریلوی وجهازات آتشی وتلگراف
درساختن پلها وعمارات و جاری کردن نهرها درحفاظت وحراست مساجد
ومعابد هر مذهب وملتی درنگاهداری عمارات قدیمه درجاری ساختن وآموختن
علوم ولغات قدیمهٔ اهل ملک درفراهم آوردن اسباب صحت وسلامتی خلق
درفزایش دادن واختراع کردن ومروج داشتن اسباب آسایش وراحت
وخوشی خلق واز همه بالاتر درآموختن علم وحکمت وهنر وکمال وتربیت نمودن
خلق اینملک ودرصدها وهزارها امور وکارهای کلی وجزئی دیگر اکثر از مردم
اینملک تاکنون ندانسته ونخواهند دانست تا هنگامیکه بخوبی از زبان و
علوم وقوانین آنها آگهی نداشته باشند واقلاً ده هزار جلد کتابها هم نداشته
باشند — در بمبئی گزت ۲ اپریل (۱۸۸۵) فقط چند روز قبل نوشته که در
سال ۱۸۸۳ و ۱۸۸۴ کم از ۷۰۰۰۰ هم دختر (یا زن مطلقاً) در مدرسه وتحصیل
علم مشغول نبودند که از انجمله ۳۱۰۰۰ هندو بودند و ۲۰۰۰۰ مسلمان — ودر
تاریخ ۶ اپریل (۱۸۸۵) در رپرت یونیورسیتی کلکته از بابت سال مذکور فوق
نوشته که در ۱۰۰۰۰ مدرسه یا مقام تعلیم وتربیت (انسٹی ٹیوشن) قریب
یک میلیان ونیم نفس تحصیل علم میکرده اند — این اشخاص بایستی که همه جانور
وجنگلی باشند ولیکن سعی واهتمام انگریزان اینها را آدم کرده اگرچه بعقیدهٔ
مسلمانان خصوصاً بعضی از دوستان ما اینها همه بیدین وملحد شده اند
وحکومت انگلیش اینها را همه بی نان کرده — این چیزها را کسی بعوام بگوید
وبرای عوام وکسانیکه نقیض میگویند بنویسد بکلی بیفایده است ومانیز
این چیزها را برای آن فرق نمی نویسیم بلکه برای آن معدودی می نویسیم
که فی الجمله ترقی کرده اند در علم ودانش وقلب تصدیق کننده دارند و

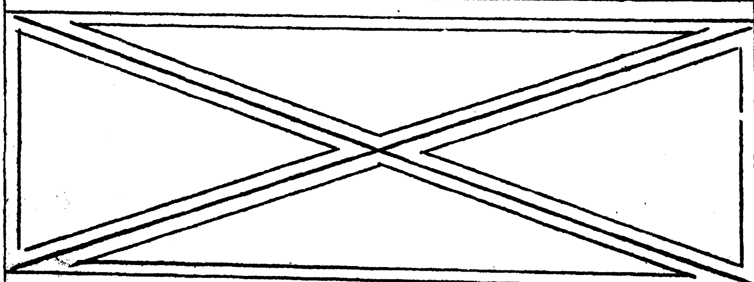
از نوشتن این چیزها برای آن صنف از خلق مقصود ما این است که چون آنها امیدوار
در صدد آن بر آیند که مهما امکن سعی و اهتمام کنند که عوام و جهلای آنها علم
بیاموزند و رفته رفته این چیزها را خود بفهمند و تمیز آرند و درک کنند —
منصوبه که در این سال نوجه لارد دفرین (کونتس آف دفرین) اندیشید که واکتران
زن طلب کنند از یورپ یا امریکا بجهت زنان پرده نشین هند و تربیت زنان هند
در این علم و هنر چه نعمت عظمائی است و هیچکس تا کنون نه اندیشیده بود و چه بسیاری
که از اهل هند نمیدانند و شکر آنرا بجا نمی آرند — بنده بخوبی فایدهٔ این کار
را امیدوارم زیرا که هزارها مرد و زن طفل می میرند بجهالت خود آنکه نیستند از سبب آن
و نسبت بسحر و جادو میدهند —

اشتهاری که ملکهٔ انگلستان داد در سال ۱۸۵۸ع

هنگامیکه فرمانروائی ملک هند را بخط مستقیم در قبضهٔ خود گرفت بر اکثری از
اهل این ملک هند و مسلمان معلوم نیست و آنهائیکه شنیده اند و بر آنها معلوم است
هم بیشتر باور نمیکنند که ملکه و حکومت ثابت بقدم و استوار هستند یا باشند
در آنچه که وعده نموده اند و قول داده اند باهل هند — ولیکن ما باور میکنیم و
کمال اعتماد را داریم بر صداقت و راستی وعده ها و قول و قرار آنها — بعضی
از فقرات آن اشتهار اینها است که ما در ذیل بخط و عبارت انگریزی مینویسیم و
ترجمه میکنیم در فارسی برای خوانندگان این کتاب

"We declare it to be our royal will and pleasure, that none be in anywise favoured, none molested or disquieted by reason of their religious faith or obser-

ances, but that all shall alike enjoy the equal and impartial protection of the law; and we do strictly charge and enjoin all those who may be in authority under us, that they abstain from all interference with the religious belief or worship of any of our subject, on pain of our displeasure. And it is our further will that, so far as may be, our subjects, of whatever race or creed, be frely and impartialy admitted to offices in our service, the duties of which they may be qualified, by their education, ability and integrity, duly to discharge.



یعنی "ما ظاهر میسازیم که میل و خوشی ما نیست که هیچکس
(از مردم ما هند) بهیچوجه مورد التفات نباشد و هیچکس مورد شکنجه و دردسر و ایذا

واقع نشود برای مذهبیکه معتقد آن هست و پیروی آنرا میکند و مراسم آنرا بعمل می آرد ولیکن همه یکسان و بدون طرفداری در تحت و در حمایت قانون باشند و مابکمال سخت گیری تاکید میکنیم و امر مینمائیم تمام کسانی را که در تحت ما اقتدار و حکومت دارند که بکلّی کناره جویند از مداخلت در امور مذهبیّه هر یک از رعایای ما و در خلاف آن و انحراف از آن وعید قهر و ناخوشی خود را بآنها داده ایم — و علاوه بر این میل خاطر ما این هست که تا ممکن باشد رعایای ما هر ذات و هر ملّت و مذهبی که باشند بازادی و بدون طرفداری داخل شوند در هر خدمت و عملی در چاکری ما مشروط بر آنکه قابلیّت داشته باشند که از عهده بر آیند یا واسطهٔ علم و توانائی (یعنی خردمندی) و درستبازی خود در کار" —

در سال ۱۸۸۴ (سال گذشته بود) حکومت هند خواست که چیزی از آن وعدها را فاکند یعنی مجیستریت های هندوستانی را همان اقتدار دهد در سزا دادن به مقصرین انگریز که مجیستریت های خود آنقوم راست و بر سر این مطلب آشوب ها و فتنها شد که در میان ما مسلمانان بر سر قتل صد نفر از کس نمیشود — انگریزان راضی نمیشدند که حقوق خود را از دست بدهند و حکومت میخواست ایفا به وعدهای ملکه خود کند و بر سر این مطلب مجلسها شد و نطقها داده شد و عریضها به لندن نوشته شد که لکها خلق از موافق و مخالف دستخط کردند و آن نطقها و نوشتجات کتابی گشت مشتمل بر سه هزار صفحه — مگر مردم هند یکی از هزار اطلاع از آن ندارد هر چند عالم همه آگه شدند — ولیکن خطا کردم زیرا که هنگامیکه لارد رپن وارد کلکته میشد و جمعی از انگریزان آوازها بلند کردند تا به هزار آوا و در هر اخباری چاپ شد و بر سر زبان هر کسی بود بیشک تمام مردم هند شنیدند و فهمیدند همین قدر هست که از هزار بلکه لک یکی اعتنا نکرد و غالبا مسلمانان —

و در این مطلب و هر یک از اینگونه مطالب که نسبتی داشته باشد بملکداری
انگریزان چندان باریکی و حکمتها هست که مردم هند غالباً نمی دانند و نمی فهمند
یا بخوبی درک نمیکنند تا آنکه بخوبی عالم نباشند و انصاف قلبی نداشته باشند
و هر جزئی و کلی را بنظر غور و تحقیق ملاحظه نکنند — اقتدار سه ماه قید و
یکهزار روپیه جریمانه بیش نداده اند به مجستریت های هندی که قبل از این هم
همین مقدار اقتدار داشتند و اکنون اقتدار آنها شش ماه و دو هزار روپیه
جریمانه شد ولی مساوی با مجستریتهای انگریز شدند — مردم این سوی
زمین یعنی مشرق بخصوص مسلمانان که از ریختن خون صد هزار نفس از مرد و نسا و دله
گرفته تا طفل شیرخواره پروائی ندارند و از غارت کردن شهری و ملکی بناحق و
ظلم چه اعتنائی خواهند کرد به اقتدار سه ماه قید و هزار روپیه جریمانه که یکسال
بر سر آن گفتگو شود — بلی آنها نمی فهمند و نخواهند فهمید تا آنکه صاحب دانش
نشوند و قلب منصف بهم نرسانند — همین مقدار اقتدار خیلی اقتدار است و
بی نهایت عزت و مرتبه دارد در نزد عقل و قانون ولی بیدانشان اینمملکت
نمیدانند که این جزئی اقتدار بچه اشخاصی داده شده است — این اقتدار
باشخاصی داده شده است که نمبر اول یعنی در درجه نخستین هستند در علم و
دانش و لغت دانی و تهذیب و انصاف قلبی و سالهای دراز خدمت از حکومت
خود کرده اند و در ملک انگلستان سالهای چندی بوده اند و از عادات و رسوم
اهل آن ملک کم و بیش آگاه هستند . معذالک حکومت را هنوز کمال خاطر جمعی
بر آنها نیست و از قلوب شان آگاهی جز آنکه فقط بظاهر شان نظر میکنند —
نه چنین است که ظالمان چندی را بگمارند خونخوار و بآنها بگویند که شما را اختیار
کامل است خون خلق را بریزید و مال خلق را غارت کنید و هر چه نفوس اماره شما

امر میکنند با نها عمل کنند — من یقین دارم که هر زمانیکه مردم هند خود را
تکمیل دهند در علم و دانش و تهذیب و مروت و هوا خواهی دولت و حکومت و
راستبازی و ایمانداری همه خدمات لایقه عظیمه حکومت هند را انگریزان
با نها واگذارند و آنها نیز شریک شوند در امور حکومت و ملکرانی بیش از آنچه
بالفعل هستند — البتّه اهل هند عموماً و مسلمانان خصوصاً شکایت هم دارند
و بعضے از شکایتهای آنها هم معقول است یعنی آنچه را که علما و دانشمندان آنها
میگویند و در اخبارها مینویسند و ما مکرر می بینیم — ولی رفع شکایت آنها
نمیشود جز آنکه خود را از عملهای نکوهیده بری دارند و علم آموزند و باسلاح
واسباب دانش رفع شکایتهای خود را طلب کنند از حکومت خود —

در خاتمه این بخش از این کتاب ما عرض میکنیم بخدمت
هم مذهبان خود که بتامّل و غور نظر براین کتاب و تعصب و بی انصافی را کنار
گذارند و بکمال خاطر جمعی بدانند که ما نیز مسلمان هستیم و برادر با آنها مگر صاحب
انصاف و مروتیم و با قلب صاف و نیّت خالص و بیغرض و از روی غمگساری
و خیرخواهی و درد و حسرت و بدون طرفداری نوشته ایم این کتاب را محض
بجهت آنکه هم مذهبان ما ترقی کنند و در دنیا خوش باشند و در آخرت
نیز خوش باشند — اگر ما دعوی کنیم که از بدو اسلام تا کنون احدی
درمیان ما مسلمانان نیامده است که باین درجه خیرخواه اسلام و مسلمانان باشد
که ما هستیم و تا باین حد بیغرض و بی تعصب و خیرخواه همه فرق و شعب
مسلمانان مطلقاً و در ظاهر و باطن ساعی در ترقی و خوشی و راحت
هم مذهبان خود باشد که ما هستیم احتمال کلّی میرود که ما در دعوی خود
صادقیم و سرموئی خلاف و اغراق نباشد — کسانیکه آمدند و رفتند

ودر هر گوشهٔ از عالم زیستند و هنوز لکها از آنها هستند در هر شهر و بلدے
از ممالک مسلمانان همه از قبیل این مهدی کاذب بوده هستند که امروز
در سودان هست وچند لک جاهل پیرو دارد و سایر مسلمانان او را کاذب
میخوانند همه باین نحو خلق را بضلالت درانداختند و حیوان ساختند ولیکن
سعی ما این هست که خلق آدم و انسان شوند و حال آنکه دعوی پیغمبری و ولایت
و امامت و پیری و مرشدی و حکمت و اجتهاد و فضل هم نمیکنیم — اینها همه
سعی داشتند وکردند که گلیم خویش را از آب بیرون کشند ولی ما سعی داریم
که غریق را رهائی بخشیم — آنچه ما نوشتیم فی الجمله بود از امراض مسلمانان و
اکنون ما را اراده آن هست که ادویهٔ این امراض را هم بنویسیم و امید داریم که
امراض مسلمانان با دویه هائیکه ما نسخهٔ آنها را می نویسیم و دستور العمل میدهیم
این ملت را که بکار برند کم و زیاد شفا یابند و چیزی رو به بهبودی نهند —
ما خواب و آرامش را بر خود حرام کرده ایم و امید داریم که بتوفیق الٰهی همواره در
سعی و کوشش و محنت خود ثابت قدم باشیم بلکه از خون خود هم میگذاریم
اگر اهل مذهب ما ترقی کنند و صورت بهبودی و امید بهبودی باشد برای
آنها — مبادا هم مذهبان ما از نوشتجات ما چیز دیگری معلوم کنند بر خلاف
اراده و نیت ما و خیالات ما را بچیز دیگر حمل و تاویل نمایند و تمام سعی و
کوشش ما باطل شود — بیشک سنی ها بنحوی از ما ناخوش خواهند شد و شیعه ها
بنحوی و هندی ها بنحوی و ایرانی ها بنحوی ولی این هست و جز این نیست که
جز نادان و احمق دیگری از آنچه ما نوشتیم ناخوش نمیشود چرا که ما سنی و شیعه و
هندی و ایرانی را بیک چشم دیده ایم — اگر مسلمانان مطلقا از ما شکایت
کنند باید تامل کنند که ما نیک و بد ملل دیگر و نصارا را هم نوشته ایم اگر سنی ها

شکایت کنند تامل نمایند که ما از شیعها ابداً طرفداری نکرده ایم اگر شیعها
شکایت کنند تامل کنند که ما خود شیعه ایم اگر هندی ها (مطلقاً) شکایت
کنند تامل نمایند که ما از ایران خود هم تعریف نکرده ایم و ایرانی و هندی و
ترک و افغان و همه مسلمانان عالم را یکسان دانسته ایم و آنچه را که نسبت
با آنها و سلاطین و بزرگان آنها داده ایم همه بیان واقع است و هیچ تهمت
نیست و نتیجهٔ این همه بهبودی و خیرخواهی آنهاست — ما از آن در جوش
و خروشیم و از آن چون ماهی بیرون از آب در التهابیم و از آن در آتش
حسرت و اندوه کبابیم و از آن بر سر و سینه میزنیم و خواب و آرام را بر
خود حرام کرده ایم که می بینیم هند رفت و ترکستان رفت و ملک ترکی
و ایران و مصر هم قریب برفتن است و فقط یک هفتهٔ دیگر یا کمتر یا زیادتر
باقی مانده است که معلوم شود آیا افغانستان بدست افغانان خواهد ماند
یا بدست روسیان (زیرا که امروز که بنده مینویسیم این فقرات را این
مرتهٔ چهارم است که این کتاب را مینویسیم ۱۲ اپریل ۱۸۸۵ عیسوی است
و ۲۶ جمادی الثانی ۱۳۰۲ هجری) ولیکن مسلمانان هنوز در خواب
غفلت در زند و بصحبت زنان ولهو ولعب گرفتار ند و گفتگوها و پلتیک ها
در میان دارند از آمدن روسیان و مهدی کاذب —

اَللّٰهُمَّ وَفِّقْنَا تَوْفِیْقَ الْخَیْرِ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَّآلِهٖ

حصّۂ دوّم

ادویّۂ امراض مسلمانان

مقدمہ

قبل از آنکه شروع کنیم در بیان ادویۂ امراض مسلمانان (یعنی رفع نقایص و قبایح ایشان) باید دانست که مسلمانان درین زمان بر دو قسم و صنف اند۔

اوّل آنکسانیکه از خود پادشاه و دولتی دارند با لاستقلال

دوّم آنکسانی اند که از خود پادشاه ندارند و در تحت حکومت و انقیاد ملل دیگر اند — صنف اول را امراض بیش است از صنف دوم و هرچند که امراض مسلمانان لا تعد ولا تحصی است مگر ما فقط معدودی را بیش درین کتاب ننوشتیم و آن معدود را ما اصل صیل و ماده همۂ امراض ایشان دانستیم و اکنون نیز از جملۂ امراض مسلمانان ما فقط معدودی را که اصل اصیل آنهاست بقلم می آریم —

بنزد رای ما صنف اول مسلمانان را هشت مرض است که روی هم رفته دهشت دوا هم درکار دارند — صنف دوم مسلمانان چهار مرض است

وچهار دوا در کار است — امراض صنف اوّل مسلمانان چهار از طرف حکومت
است وچهار از طرف رعیّت ولیکن در صنف اخیر چهار مرضی که آنها راست فقط
از طرف رعیّت است و دوای آنها نیز چهار و بدست خود رعیّت است —
مگر یک فرق کلّی دارد که در صنف اوّل چون امراض حکومت سخت تر است و
در واقع امراض رعیّت نیز عین امراض حکومت و از اثر امراض حکومت است
لهذا معالجهٔ آنها هم سخت تر و مشکل تر است — ولیکن در صنف اخیر چون در
وجود حکومت مرض نیست بلکه مرض فقط در وجود رعیّت است معالجهٔ آن هم
آسان تر است اگر رعیّت در صدد آن باشد که رفع کند آن امراض را از خود
مسلمانانیکه پادشاه یا حکومت از خود دارند وبحسب ظاهر هم پادشاه و
حکومت آنها مستقل هستند چهار طایفه اند مصریان و ترکمان عثمانی
وایرانیان وافغانان — بقیهٔ مسلمانان عالم غالباً بلکه تماماً پادشاه و
حکومت بالاستقلال از خود ندارند و رعیّت یا مطیع ملل و طوایف دیگر هستند
(اگرچه آنها نیز که حکومت از خود دارند در واقع تابع ملل دیگر هستند) از انجمله
مسلمانان هندوستان اند و در این کتاب مقصود ما از مسلمانانیکه تابع
و رعیّت دیگران اند فقط مسلمانان هند هستند که ما میخواهیم امراض آنها را
دوا کنیم اگر میل و خواهش داشته باشند —

امراض صنف اوّل مسلمانان اینهاست از طرف حکومت

(۱) مطلق العنان بودن حکومت (۲) فقدان مجلس شورا
(۳) نبودن قانون و (۴) عدم معدلت و انصاف — و اینهاست
از طرف رعیّت (۱) عدم تربیت نیک (۲) عدم سپاسداری
(۳) عدم امانت داری و (۴) عدم محنت و مشقّت کشی — ولیکن

امراض مسلمانان صنف دوم فقط همان چهار مرض اخیر است که در صنف اول بود
هر چند که در واقع این هشت مرض دو مرض است و دوای آنها هم دو است —
یکی مطلق العنان بودن حکومت و ضدّ آن و دیگری عدم تربیت خلق و ضدّ آن
ولی ما بجهت بیان کم و کیف و تشریح هر یک را چند شعبه و قسمت قرار میدهیم —
و علاوه براین بالضروره این شعب در هر چیزی هست و بیان هر یک نیز
لازم است و ارتباط هر یک بدیگری لازم و ملزوم است و این جمله روی هم رفته
آن چیزی میشود که مقصود ماست چرا که احتمال کلّی میرود که یکی را کمال باشد و
دیگری را نقص و بالجمله آخر آنرا ناقص میخوانند خردمندان — مثال آن مثال
عمارتی است که مشتمل است از بنیان و ارکان و سقف ولیکن هر چند که این همه
را روی هم عمارت میگویند اگر یکی را نقص باشد چنان است که همهٔ عمارت را
نقص باشد — مثلاً جسم انسان مشتمل است از سر و گردن و صورت و دو گوش
و دو چشم و یک دماغ و دو دست و دو پا و اجزای دیگر همه متناسب اگر یکی
ازاین اجزا را نقص باشد تمام آن جسم ناقص و ناکامل است — دراین صورت
احتمال کلّی میرود که در حکومت اگر مجلس شورائی نباشد بکلّی ناقص باشد —
اگر معدلت نباشد بکلّی ناقص باشد — و در تربیت بسا هست که در علم و
دانش نقص باشد یا در تهذیب اخلاق و بهر حال باز ناقص است —
پس ضرورست که وضع و طریق و کم و کیف هر یک بیان شود — ولیکن بنزد
رای ما آنچه را که ارادهٔ ماست دراین کتاب درج شود اگر یک نقطه در تمام آن
نقص باشد ابداً امید ترقّی برای مسلمانان نیست و تا قیامت بهمان منوال
خواهند بود که تاکنون بوده اند و برخلاف اگر بر آنها عمل شود بطور کمالیت
امید است که باوج ترقّی و کمال رسند — و باید دانست که این امراض و

ادویه در واقع یک چیز هستند و از یک جنس اند مثل اینکه معده از پرخوردن خراب شود و بهبودی آن به کم خوری باشد و لهذا ما امراض مسلمانان را در واقع ابتدا ذکر کردیم و اکنون معالجات و ادویه آنها را ذکر میکنیم که همان اصلاح آنها باشد و دیگر آن امراض را تکرار نمیکنیم بلکه اصلاح آنها را بیان میکنیم۔

باب اوّل

در اصلاح حکومت مسلمانان

باید دانست که در حقیقت معنی حکومت و مفهوم آن در ممالک مسلمانان گاهی و هرگز نبوده است و آن معنی و مفهوم که مقصود ملل دیگر است از لفظ حکومت آن معنی و مفهوم نیست که مقصود مسلمانان بوده است و تاکنون هست از لفظ حکومت — در میان مسلمانان همیشه تمام امور ملک باختیار پادشاه بوده و قول و فعل او قانون ملک بوده و پادشاه مطلق العنان بوده و اگرچند کسی هم گرد اگرد او بوده اند هیچ من الوجوه اختیاری نداشته اند که مداخلتی در کار او کنند و هرگز این اشخاص مشاور پادشاه نبوده اند در ملکرانی — ولی حکومت در میان طوایف یا ملل دیگر مخصوص در این زمان یا پادشاه است و چند وزیر که روی هم رفته و متفقا حکومت مراد از آن است یا پادشاه هم نیست بلکه فقط جمعی هستند که همه امور بکف آنها واگذار است و یک شخص واحد را تا آن اندازه اقتدار بیش است از سایر اجزای آن جمع و آن هم از طرف خلق — بالجمله درینصورت ما

در هر کجا یکه لازم شود در این کتاب پادشاه میگوئیم و پادشاه خطاب میکنیم حکومت مسلمانان را –

پادشاهان اسلام را باید بدانند که انچه تاکنون

مردمان نادان بنحو خوشامد گوی متملق در کتب نوشته اند یا بزبان گفته اند نسبت به پادشاهان (یعنی پادشاهان اسلام) که ظل الله هستند و مالک جان و مال خلق خدا اند بر خلاف و غلط نوشته و گفته اند و ابداً بصدقت و انصاف ننوشته و نگفته اند و آنچه از این قبیل چیزها نوشته و گفته اند همه بر خلاف عقل و دانش بوده و مایهٔ تباهی آنها و سلطنت و ملک و رعیت آنها (یعنی پادشاهان) – ابداً پادشاهان را اختیاری بر جان و مال خلق خدا نیست – پادشاهان چاکر و خدمتگزار خلق اند و مواجب خوار همچنانکه مزدوران – اینها را خلق گزیده اند و مزد میدهند که حفاظت و حراست کنند جان و مال و اهل و عیال آنها را و فراهم آرند اسباب آسایش و راحت آنها را – و خلق هم باید بدانند که پادشاهان هیچ حق برتری بر آنها ندارند جز آنکه آنها را گزیده اند که مانند شبان حفاظت از جان و مال ایشان کنند و در این صورت میتوانند و حق دارند که یکی را از تخت فرود آرند و دیگری را بجای او بنشانند – پس تا هنگامیکه پادشاهان اختیار کامل دارند و مطلق العنان هستند و جان و مال خلق را ملک خالص خاص خود میدانند و حقوق خود را نمی شناسند و حدی برای حقوق خود مقرر نمیدانند و از اختیار و اقتدار خود نمی کاهند همواره ملک آنها خراب و تباه است و خلق ملک آنها در شکنجهٔ عذاب اند و بنده و برده اند و تمام آفتهای هر ملکی از مسلمانان (غیر مسلمانان) بواسطهٔ همین اختیار کامل پادشاهست و عدم آزادی خلق

البته هیچ پادشاهی درمیان ما مسلمانان میل قلبی ندارد که اختیار خود را کم کند و از هوا و هوس نفسانی و شهواتی خود دست بدارد و آنچه ما از سلطان حال ملک عثمانی شنیده ایم که در اخبار تیمز لندن بود و ما خود ترجمه کردیم و نیز از پادشاه حال ایران که بعضی از جهلا از زبان و حالت او نقل و بیان میکنند بطور یقین کذب بوده است و اینها گاهی شوق و خواهش ندارند که از اختیار کامل خود دست بدارند و چنانکه گفته اند مستی حکومت از مستی شراب بیشتر است نمی توانند بر خود هموار کرد که چیزی از اختیار آنها بکاهد مگر این بواسطه آن است که اینها بطور واقع نمیدانند خوشی و آسایش و بزرگی و جلال و عظمت و زور آنها و ملک و رعیت آنها بچه چیز است و وابسته بچه چیز باید باشد — اینها نمیدانند که زور و عظمت دولت روس و جرمنی و فرنس و انگلند و امریکا بآزادی خلق این ممالک مذکوره است نه بلشکر و توپ و جهازات آتشی و تار بریدهٔ آنها — سلاطین اسلام زور و استیلا را بپنجصد زن میدانند و پنجهزار غلام و خواجه و پیشخدمت و فراش و باینکه توپچیان و فراشان و سرباز آنها بزنند و دشنام گویند هر کرا و هر که بخواهند از رعیت بدبخت مملکت زدهٔ آنها و حتی امروز که از ایران و نظم و نسق فعلی آن و بهمدان تعریف می کنند بی دانشان باز همان آش است و همان کاسه و ما بخوبی میدانیم که « خوی بد در طبیعتی که نشست نرود تا بوقت مرگ از دست » در حیدرآباد چوبدار حضور و نواب و هر یک از امرای پوسیده و نوکر کوتوال و غیره هر کرا بخواهند دشنام میگویند و اگر سخنی بر لب برد بطور یقین سر و مغز او را خورد میکنند — در ممالک اشیا همواره چنین بوده است (و امروز هم چنین است) که اگر قومی بر آنها حمله میبرده اند فقط لشکری جنگ میکرده است

ولیکن در ممالک فرنگ خلق ملکی جنگ میکرده اند بخصوص از چهار صد پنجصد سال
قبل از این — مثلاً اگر امروز یکی از دولتهای مسلمانان با یکی از دول نصارا
بجنگند اولین با سی چهل هزار لشکر جنگ میکند و دومین با تمام اهل ملکش
شفقا زیرا که دولت اولین را رعیت آزاد نیستند و مالک جان و مال خود
نیستند در برای آزادی و جان و مال خود جنگ نمیکنند مگر دومین را رعیت
آزاد اند و برای حفظ آزادی و جان و مال خود می جنگند — در همین چند روز
(اپریل ۱۸۸۵) رعیت فرنس دو صد و پنجاه میلیان فرنس دادند برای
جنگ دولت خود با چین ولیکن اگر حکومت ما دو صد و پنجاه قران بخواهد
کسی نمیدهد جز آنکه او را طناب بیندازند — اخبار و روزنامجات وغیره
که در ممالک محروسهٔ انگلیش که یکی از دول نصارا است همه روزه چاپ میشود
اگر کسی بخواهد بداند که چه قدر کتابت دارند یا ترجمه در فارسی وارد بشوند
احتمال دارد بقدر هزار جلد روضة الصفا بشوند و در سال سیصد و شصت
هزار جلد روضة الصفا گردند — این همه در پلیتیک نوشته میشوند و
نطقهای مختلف اشخاص و اصناف خلق و هر فردی از افراد خلق که بخواهد
و چیزی بخاطرش رسد که بنویسد در پلیتیک و در امور حکومت و دولت
خود مینویسد و همه بطور آزادی و سختی — اینها لشکر و زور انگلیش هست —
مگر در ملک ایران یکی دو اخبار هست که اگر پارچه آنها را جمع کنند تا ده سال
بقدر یک جلد روضة الصفا کتابت ندارند و همه مطالب آنها سواری و
شکار رفتن شاه یا شاهزادگان او و بعضی از این قبیل اشخاص و ثلث
از هر آرتیکلی خطابات و القاب این اشخاص هست — در حیدرآباد هم یکی
دو اخبار هست که بعضی از عقلا و جهلا بهم افتاده چاپ میکنند اینها هم همین صورت

اند بلکه اندکی بدتر اگرچه گاه گاهی اظهار حیات کرده چیزی در پلتیک هم می نویسند و آرای خود را هم ظاهر میکنند — بهر حال هیچکس نمیداند مقصود من از پلتیک و مقصود و اراده مرا نمی فهمد جز آنکسانیکه بخوبی علم آموخته باشند و از اوضاع عالم خبر دار و آگه باشند —

اگر بنده بخواهم فقرات چندی را از کتب تواریخ و پلتیک و اخبار بیرون آورده در این کتابچه بنویسم و گواه دعوی خود گذرانم از حالت سلاطین یورپ و وضع سلطنت آنها این کتاب صد مرتبه ازان حجیم تر میشود که مقصود من است و آخر هم شکی نیست که بیفایده خواهد بود چراکه این کارها امروز بر احدی پوشیده و مخفی نیست کم و زیاد و طرق و شوارع باز است و گاری و جهازات آتشی غدوها شهر و رواحها شهر حرکت می کنند و در یک دو هفته مردم از اشیا را لممالک یورپ میرسانند و پادشاهان مسلمانان بیورپ میروند و با پادشاهان یورپ نشست و برخاست می کنند و صحبت میدارند و وضع حکومت و سکنات و حرکات آنها را ملاحظه مینمایند (ولی در این فقره اخیر بنده برخطا هستم) و غالبًا با بسیاری از آنها آمد و شد دارند و گاه گاهی چیزها در اخبار می بینند یا از اخبار می شنوند — مگر چون طبیعت شان مایل است بظلم و تعدی کردن بخلق خدا و از طفولیت عادت کرده اند بدشنام گفتن و به خشم گرفتن و حکم بقتل دادن و بخوبی هم تربیت نشده اند و کسانیکه مربی آنها بوده اند همه مردمان بی دانش بوده اند و همه ترسیده بوده اند که آنها را منع کنند ازان اعمال خلاف تهذیب و از طفولیت با زنان یا پسران یا مردمان مسخره و هزال و رقاص و مطرب و مردمان شهوت پرست قباحت نفهم بسر برده اند و نصیحت گویان آنها همه امر کرده اند آنها را سجود سری و

از کبکبه و تاب و جاه و جلال تعریف کرده اند و از قهر و غضب و ریختن خون خلق و گرفتن مال خلق آفرین گفته اند و اینها را بمدرسه نفرستاده اند که علم آموزند و بپایه سایر ناس و اطفال آحاد ناس باستند بلکه اشخاص چندی را گذاشته اند (که غالباً نامهذب بوده اند) درخانه یا حرم و زرهای بسیاری خرج کرده اند فقط برای چند دقیقه که این شاهزادگان از اندرون حرم بیرون آیند و از بازیهای دیگر دست کشیده باین بازی مشغول شوند و آموختن علم و خط هم اگر علم و خط بوده فقط جزئی از بازی بوده است آنها را - اگر در ایران بوده اند پیرامون آنها را گرفته اند پسران جوان امرد و هر یک از مصاحبین و استاد و معلم و پیشخدمت و فراش آنها یکی دو پسر جوان با خود داشته و قصاید حکیم قاآنی و اشعار یغما را در حضور آنها خوانده اند و قصاید حکیم قاآنی همه در مدح جد و پدر آنها بوده و ابداً شنیدن و خواندن اینگونه کتب و اشعار و قصص در پیش هیچ صنفی از اصناف خلق قبیح و مذموم نبوده است و از طفولیت بقمار باختن و مختلف بازیهای بد مشغول بوده اند - اگر در هندوستان بوده به پتنگ هوا کردن و بلبل پر دردن و کبوتر پرانی و خروس بازی و رندی بازی و خوردن افیون و کشیدن چرس و خوردن بنگ یا پان و صحبت سارنگی نواز و ستار زن و طوایف رقاص و خواص متعدده عمر خود را گذرانیده اند - گاهی اینها را در چاکریهای پست تر از شان ایشان مشغول نساخته اند و اینگونه چاکری و خدمت ها را منافی شان و مرتبه آنها شمرده اند و هر فعل و عملی را که در میان طوایف یورپ نیک بوده و نیک است از اینها منع کرده اند و هر فعل و عملی را که در میان همه خلق عالم ممنوع بوده بآنها آموخته اند و تعلیم کرده اند - گاهی اینها بممالک دیگر نرفته اند و در سیتی و اجتماعات

طوایف دیگر نبوده اند ولهذا چون بزرگ شده اند خود را مطلق العنان دیده اند
و خلق را بنده و عبید خود و تابع ظلم یافته اند نتوانسته اند که آن بهبودگیهی را
از دست بدهند —

پادشاهان عظیم الشان یورپ در مجالس کونسل و در
پرلمنت می نشینند و نطقها میدهند و در دربارها و کلب ها و سُسیتی ها
و دعوت ها نطق میدهند و در یونیورسیتی ها و کالج ها و مدرسها و نمایشگاهها
سیر میروند و نطق میدهند و جواب ادرسهای مختلفه را میدهند و با خلق آمد و شد
می کنند و بدعوت ها میروند و خود مؤسس و بانی سُسیتیها و اینستیتیوشن ها و
انجمن ها و اجتماعات و مجالس میشوند و بسیار کارهای دیگر می کنند برای
تشویق و ترقی رعیت خود — ولیکن پادشاهان ما همیشه اینگونه چیزها را
خلاف شان و مرتبهٔ خود دانسته اند و کمال حقارت و ذلت شمرده اند که
در مجلسیکه صدها یا هزارها کس جمع باشند و همه را آنها بنده و عبید خود
دانسته اند برخیزند و بر سر پا ایستاده نطق بدهند حالکولی که دیگران یعنی
آن بندگان نشسته اند — هیچکس را قابل نشستن در مجلس خود نمیدانسته اند
و اگر کسی را هم قابل نشستن میدانسته اند هرگاه آنها سرپا ایستاده میشده اند
آن اشخاص هم بایستی سرپا بایستند (ولیکن گاهی چنین نشده و هیچ
پادشاهی در میان ما نطق نداده است تاکنون) — احدی از سلاطین ما
را آن زبان و آن ذهن و علم و دانش نبوده است تاکنون که بتواند پنجاه یا
ده کلمه پلتیک در مجلسی سخن بگوید و احدی از ایشان تاکنون ندانسته
بوده و نه دانسته است که معنی پلتیک چیست — در دربار سلاطین یورپ
و در مجالس عشرت آنها و در مجالس دعوت و بر سر میز آنها یا بر سر میز دیگر جاها

که آنها دعوت داشته اند کسانیکه اهل دربار یا مجلس شورا یا مهمان بوده اند همه را اجازت نشستن برکرسی بوده هست ولی درمیان پادشاهان مسلمانان و مردم اشیا گاهی این رسوم نبوده هست که با آنها بر سر یک سفره یا میز غذا بخورند این گونه اشخاص — درمیان سلاطین یورپ همیشه رسم است که هر کسی را که مخاطب می سازند او را بنام نمی خوانند بلکه بلقب یا خطاب اول پس لیدیان (یعنی خانمها) و ازان پس جنتلمنان را (یعنی شرفا و نجبا) که همه حاضر اند و پس ازان نطقی که میخواهند بدهند میدهند مگر این رسم گاهی درمیان مسلمانان و مردم اشیا مطلقاً جاری نبوده است و پادشاهان اشیا همه را بنام میخوانده اند و بهمان درجه و مقام چاکری با آنها خطاب میکرده اند و اگر بلقب یا خطاب هم مخاطب میکرده اند تحقیر و تعبد بوده — در مجلس پادشاهان یورپ کسانی که قابل نشستن در مجلس ایشان هستند و هر که در مجلس ایشان موجود و حاضر باشد همه را اجازت است که با یکدیگر بگویند و بشنوند و بخندند و این اعمال را کسر شان و مرتبهٔ خود نمیدانند اگر بمعقولیت باشد و همهٔ خلق آزاد هستند اگر بخواهند در مجلس آنها نطق بدهند و بر سر امری از امور ریاست و غیر ریاست رای خود را ظاهر سازند و اینها را مایهٔ ترقی خود و اهل ملک خود میدانند برخلاف درمیان مردم اشیا و مسلمانان خصوصاً گاهی این رسوم و اینگونه چیزها جاری نبوده هست هرچند که مردمان هزال و مطرب و رقاص و ارذال قوم را در مجالس آنها راه بوده ولیکن مردمان عزیز القدر و صاحبان ذهن را اجازت سخن گفتن نبوده هست — دو ماه قبل ازین شخصی از اصفهان آمده بود و تعریف زیادی میکرد از اصفهان میگفت

امروز هزار درجه حالت ایران بد از بیست سال پیش است که تو از اصفهان بیرون آمدی و تاکید داشت مرا که بروم بایران — گفتم از جملهٔ نیکی ها و محسنات ایران چیزی بیان کن پنجاه آوازه خوان و سنطور زن و کمانچه زن و رقاص را نام برد که حالا ترقی کرده اند و چه لباسهای فاخره می پوشند و چه دستگاهی حرکت میکنند — گفتم هنوز چندی زود است که ما بایران بیائیم — این است حالت مسلمانان — در حیدرآباد آنچه میشود ما خود بچشم می بینیم و هیچ ضرورتی ندارد که دیگری بیان و حکایت کند برای ما — مثلاً پسرهٔ ارمنی اول نزد اسمیت صاحب نوکر بود و اقبال الدوله او را ندیم و مصاحب خود قرار داد چندی را و اکنون مصاحب و ندیم پادشاه دکن است و پنجصد روپیه ماهوار دارد —

پادشاهان یورپ زر یکه از رعیت خود میگیرند برای حفاظت و حراست جان و مال و فراهم آوردن اسباب آسایش و راحت آنهاست و برای نگاهداری حدود ملک آنها از دست برد و تاخت و تاراج بیگانگان و فراهم آوردن اسباب صحت و سلامتی مزاج آنها و حراست زراعت و فلاحت و تجارت آنها و فراهم کردن اسباب ترقی و زور و استیلا و علم و دانش آنها — خود بیچاره اند و مواجب خوار و اندازهٔ معینی هست برای مخارج ذاتی آنها که یک دینار زیاده از آن نمی توانند گرفت و خرج کرد جز باجازت مجلس پرلمنت و وکلای خلق ملک خود — لشکری لازم است مع لوازم و اسباب برای حفظ و نگاهداری ملک و حدود و ثغور ملک از حملهٔ تاخت و تاز طوایف بیگانه یا فتنه و آشوب در خود ملک — پلیس لازم است برای نگاهداری

وحفظ شهر و ده و بندکردن و منع نمودن زبردستی زبردستان بر زیردستان
و دزدی اموال خلق و ریختن خون و بردن زن و بچه خلق و حفظ خانه و زمین
و باغ خلق — مینوسیپال لازم است در هر شهر و بلدی برای نگاهداشتن
و حفاظت شهر از کثافات و غلاظات و آنچه که سلامتی و صحت مزاج خلق را
نقصان دارد یا آماده ساختن و فراهم کردن آنچه که صحت مزاج خلق را فایده
میرساند و خلق را در راحت و آسایش دارد — صاف و پاک کردن و درست داشتن
طرق و شوارع برای آسایش خلق و برای آمد و شد خلق بسهولت و کندن
جداول و انهار و سیراب کردن زمین ملک و آباد نمودن اراضی لم یزرع لازم
است — ساختن پلها و آبگیرها و مساجد و مدارس و شفاخانها و سراها
و کندن چاهها در طرق و شوارع و برای آسایش و ترقی خلق لازم است —
مواجب و مزد و انعام دادن بکسانی که یا بخط مستقیم یا بخط غیر مستقیم خدمت آن
خلق میکنند لازم است — چون این کارها شد از آنچه خلق میدهند بسلطان
یا بحکومت سلطان یا حکومت نیز مزد خود را باندازهٔ مخارج لازمی خود میگیرند
و اگر چیزی فاضل آید در خزانهٔ حکومت میماند باز برای یکی از اینگونه کارها
نه برای پادشاه یا حکومت — مگر سلاطین ایشیا و بخصوص مسلمانان همیشه
میدانسته اند که آنچه از خلق میگرفته اند محض برای وجود و آسایش آنها بوده
و برای آن بوده است که بخواهش نفس خود تلف کنند و برباد دهند یا بکسانی
بدهند که بهیچ وجه مستحق نبوده اند و بخط مستقیم و خط غیر مستقیم خدمت نمیکرده اند
یا عمارات عالیه بسازند برای خود شان و یا بزنان متعدده بدهند که هر یکی
در حرم خود نگاه میداشته اند یا بفواحش بدهند یا بمطرب و رقاص و شاعر
دهند و یا داد و باش بازار بدهند یا جواهر بسیاری خریده خود را زینت دهند

یا در اسباب جاه و جلال و شکوه خود صرف کنند و امثال اینها - بعضی اوقات
که ما چیزی در اخبار مینویسیم بسیاری از مردم خصوصاً اهل حیدراباد از ما رنجیده
میشوند - در مذمت اسراف و مدح کفایت خرجی که مینویسیم از همه وقتی بیشتر
خشمگین میشوند و حال آنکه ماهی نگذشته است (از همین روز و همین سال ۱۸۸۵)
که در بمبئی گزت نوشته بود پرنس بسمارک خواست مددگاری در افیس خود نگاهدارد
بماهی هزار روپیه و مجلس شورای جرمنی قبول نکردند - ولیکن در حیدراباد
خداداد خود حکومت میدانند (اگرچه حکومت ابداً نمیدانند) که چه قدر زر تلف
میشود و کسانی میگیرند که هیچ حق و استحقاقی نمیدارند -

الغرض آن رسومی که در میان قوم نصارا بوده است
همیشه موجب آسایش و ترقی آنها و خلق و ملک آنها بوده و آن رسومی که در میان
مسلمانان بوده همیشه موجب نکبت و ذلت و عدم آسایش و عدم ترقی آنها
و خلق و ملک آنها بوده است - در این صورت سلاطین مسلمانان را باید بدانند
که تا هنگامیکه بر همین منوال استند روز بروز خود در تنزل اند و خلق ملک شان
در تنزل و نکبت و ملک شان در زیر لطمه و زد و دستیلای دیگران است -
اگرچه مانمی توانیم بزور آنها را ایران بداریم که این رسوم و عادات بد را معدوم
موقوف سازند ولی ما فقط راه را با آنها می نمائیم و همچنین خلق ملک آنها را می آموزیم
که آنها همواره باید آزاد باشند و در راحت زیند و آزادی و راحت حقوق آنهاست
و باید در حفظ حقوق خود بکوشند -

در این زمان یک اسباب زور و دستیلائی که هست
مردم و طوایف یورپ را که زور هیچ لشکر و توپی با آن نمیرسد - آن چیست -
آن آزادی خلق است که بواسطهٔ اخبارهای آزاد ظاهر میسازند و عموم خلق در هر امری

از امور حکومت و ریاست آرای خود را ظاهر میکنند – مگر این گاهی در میان باسلمانان نبوده و هیچکس آزاد نیست که رای خود را ظاهر سازد و اخبار آزادی نیست – چندی بیش نگذشته است که ما بچشم خود دیدیم دو کس را از حیدرآباد بیرون کردند (که هر دو موجود اند امروز) که برخلاف چند اریلوی رای داده بودند و مخالفت کرده بودند جریان آنرا و حال آنکه خلق را حق بود که آرای خود را ظاهر سازند در کاریکه برای آنها نقصان داشت یا آنکه آنها چنان دانسته بودند که این کار برای آنها و ملک آنها نقصان دارد – واز آنطرف همه روزه می شنیدند که انگریزان بر سر حقوق خود چه کوششها میکردند در مخالفت ایلبرت بیل مگر چون آزاد نبودند هیچ نتوانستند کرد – حکومت ایران (امراد پادشاه است چراکه حکومت واقعی نیست در ایران) هر روز زمینی را بروس وامیگذارد و روسیان را در ملک خود استیلا میدهد و خود مطیع و منقاد آن دولت است و رعیتش همه ذلیل رعیت آن دولت استند و پیوسته میشوند ولیکن خلق آزاد نیستند که سخنی بگویند و نگذارند حقوق آنها پایمال شود و ملک خود را از حمله و دست اندازی و زور و استیلای دیگران رهائی بخشند و حراست کنند – چنانچه مرو را گرفتند روسیان چندی نخواهد گذشت که خراسان راهم میگیرند – مگر عمده تقصیر رعیت است نه حکومت چراکه رعیت مطیع ظلم استند و ظلم را بر خود روا میدارند و حقوق خود را نمی شناسند و خود را مستحق هیچ حقی نمیدانند در ملک خود – افسوس است که ما نمی توانیم کتاب خود را حجیم سازیم بعبارات و ترجمهٔ نقراتیکه در اخبار و کتب انگریزی نوشته برای کسانیکه انگریزی نمیدانند در اخبار اردو هم کسی درج نمیکند که بخوانند و بدانند جز اخبار هزار داستان یا اخبار آصفی – دیروز شام چند خبر بما دادند

که درج بوده است در اخبار آصفی (۱۳ ماه اپریل ۱۸۸۵) العُهدة علی الرّاوی تا ما در اخبار خود ملاحظه نکنیم معلوم نخواهد شد صدق و کذب آن یا صداقت و کذب راوی آن — بالجمله این مرض را همان معالجه بود که عرض کردیم اگر بخواهند رفع آن را نمایند و آن را اصلاح دهند —

بابُ دُوّم

دَر مجلِس شُوریٰ دَر میان مُسلمانان

همواره ما را رای این بوده است و هنوز هست و خواهد بود و همه جا گفته ایم و نیز نوشته ایم که حکومت را مجلس شورائی در کار است و مجلس شورا و مشاورت در امور سلطنت اصل و بنیان اساس سلطنت است و تا هنگامیکه مجلس شورائی و مشورتی در حکومت نباشد حکومت را استقامت و دوامی نیست و همیشه عمارت سلطنت متزلزل است —

بهترین مجالس شورای عالم مجلس شورای انگلیش است که ما را بسیار پسندیده است اگرچه در تمام ممالک یورپ مجالس شورا هست و همه باندک کم و زیادی یکسان استند مگر نزد رای ما پرلمنت انگلیش از همه بهتر است — هرچند که مسلمانان این کارها و هر کاری را که ازین قبیل باشد تقلید میدانند و مذمت میکنند چراکه تشابه بکفار میشود مگر نزد رای ما ابداً تقلید نیست و ابداً تشابه بکفار نمیشود بلکه تشابه بملکرانی و حکومت واقعی باصول طوایف تربیت

یافته میشود — و فوایدیکه در مشورت هست بی نهایت و بیحساب است
چراکه شکی نیست که یک شخص واحد را چندان خیال وسعت ندارد که ده کس را
و ده کس را خیال چندان وسعت ندارد که صد کس را — و چون بنای کارها
بر مشورت شد دیگر شکی نیست که غالبًا بلکه همواره انچه میشود بر وفق صداد و
صواب میشود و دیگر جای شکایت و پشیمانی نیست و اگر مشیت الله تعالی
قرار نگیرد که کاری صورت گیرد بر وفق دلخواه و تدبیر کسی را خاطر رنجیده
نمیشود که چرا بی تدبیر قدم دران کار نهادم و چرا بموجب قول بزرگان عمل
نکردم نه بلکه بموجب فرمان الهی که امر فرموده است بمشورت —

درمیان سلاطین اشیا گاهی رسم مشاورت
نبوده و ماکمتر در شرح حال پادشاهی دیده ایم که در امور سلطنت و ملکرانی
مشاورت نموده و بر وفق رای جمعی از بزرگان و دانشمندان عمل کرده باشد
یحتمل که قبل از اسلام گاه گاهی پادشاهان مشاورتی میکرده اند در امور ملکرانی
خود ولی بنظر ما چنین میرسد که مشاورت فقط دران گونه اموری بوده است
که مربوط بوده اند بجنگ کردن با دیگر طوایف و این هم بواسطهٔ آن بوده است
که دران ازمنه طوایف قویهٔ دیگر هم بوده اند و جنگ با آنها صعب و مشکل بوده
است ولهذا فی الجمله در مشاورت فایدهٔ می دیده اند — یعنی سبب آن بوده
است که جنگ با آنها صعب می نموده است و پادشاهان را اشکال عظیمی بنظر می آمده
است جنگ با دیگران و در کار خود حیران بوده اند — چون نوبت بمسلمانان
رسید از حسن اتفاق دران زمان دولت های قوی یونان و روم روی
بتنزل و تباهی داشتند و از آنطرف مسلمانان هم بگرمی و حرارت و تیغ میکشیدند
و در میدان قدم می نهادند بعقیدهٔ اینکه اگر کشته شدند بهشت میرفتند و اگر

میگشتند نیز بهشت میرفتند رسم مشاورت از میان برداشته شد — ولیکن گاهی در میان مردم اشیا چه قبل از اسلام وچه پس از اسلام رسم نبوده است که در امور داخلهٔ ومصالح خاصهٔ ملکی خود مشاورت کنند وانچه برای سلاطین درست می آمده بر وفق همان عمل میکرده اند وتاکنون هم در تمام ممالک مسلمانان همین رسم جاری است وگویا که پادشاهان را عقل ودانش چندان بکفایت است که دیگر مشورتی درکار ندارند وامور ملکرانی همیشه بریک نهج جاری بوده است گاهی کمتر وگاهی زیاده تر نبوده — فتح ونصرت همواره بدست قضا وقدر واگذار بوده ودولت بتیغ میسر میشده وهر که ضعیف بازو بوده واز تیغ زدن عاجز بوده است مغلوب میشده — آمدنی ملک همواره بریک تویر جاری بوده ومخارج آن نیز بریک حال بوده گاهی در افزایش آن یک مشورتی نمیشده وگاهی در زدایش این یک تدبیری نمیرفته — سایر امور ملکرانی چه آبادی ومعموری وچه خرابی وتباهی بدون مشاورت ورای دادن مشاوران چندی صورت وجود میگرفته وبالجمله مجلس شوری ومشاورت گاهی در میان سلاطین اسلام درکار نبوده است وابداً آنهارا بمشاورت ضرورتی دست نمیداده است —

ولیکن اگر کسی در تواریخ مردم اشیا ملاحظه کند وبخوبی غور نماید معلوم خواهد کرد که کم وزیاد حالت وطبیعت خلق وسلاطین اشیا انچه فی المثل در ایران بوده اند از زمانی که کیومرث تاج بر سر نهاد تا امروز که غرهٔ رجب سال ۱۳۰۲ هجری است وآنچه در هند بوده اند نیز از همان آغاز جهان تا زمانیکه نصارا استیلا یافتند براین ملک یکسان بوده — البته چیزی بلکه کلی افتراقی بوده است حالت وطبیعت آنها را در

از منهٔ مختلفه بواسطهٔ اختلاف مذهب ولیکن عموماً یکسان بوده اند — و همان حالات که در خلق و سلاطین عظیم الشان قدیم بوده در خلق و سلاطین حقیر این زمان ایران و هند امروز ملاحظه میشود — اگر گلستان و بوستان سعدی رکسی ملاحظه کند بخوبی حالت سلاطین قدیم و نیز سلاطین اسلام برا و معلوم میشود — از جملهٔ ما را حکایتی و نیز تمسکی هست در گلستان سعدی که از مشاورت نوشیروان بیان نموده است با حکمای مجلس خود در مصالح مملکت — این حکایت ظاهر میسازد که اگر بندرت سلاطین مشرق زمین مشورتی هم میکرده اند در مصالح امور مملکت بچه صورت و وضع بوده است — آن حکایت این است "در رای نوشیروان در مهمی از مصالح مملکت اندیشه همیکردند و هر یک بر وفق دانش خود رای همی زدند ملک همچنین تدبیری اندیشه کرد — بوزرجمهر را رای ملک اختیار افتاد وزیران در نهانش گفتند که رای ملک را چه مزیت دیدی بر فکر چندین حکیم گفت بموجب آنکه انجام کار معلوم نیست و رای همگنان در مشیت الٰهی است که صواب آید یا خطا پس موافقت رای ملک اولی تر تا آنکه اگر خلاف صواب آید بعلت متابعت از معاتبت او ایمن باشم **بیت** خلاف رای سلطان رای جستن ✤ بخون خویش باشد دست شستن ✤ اگر شه روز را گوید شب است این ✤ بباید گفت اینک ماه و پروین"—

از همین حکایت فوق بر ما معلوم میشود حالت سلاطین اشیا و وضع سلطنت آنها و حالت وزرای آنها و پایهٔ معدلت آنها و طریق مشاورت آنها در امور سلطنت — این پادشاه اعدل و محتمل اعقل سلاطین جهان بوده است و تمام مردم اشیا و مسلمانان که تا امروز نام او بعدل باقیست و همان سعدی که معنی معدلت را نیز فهمیده میگویند

«نوشیروان نمرد که نام نکو گذاشت» ولیکن چندین ایراد هست در این حکایت که هیچ خردمندی انکار نخواهد و نتواند کرد — (۱) آنکه رای همگنان بر مشیت الٰهی بوده (۲) آنکه بوزرجمهر میترسیده است که اگر خطا شود نوشیروان گردن او را بزند (۳) آنکه نوشیروان هم معلوم میشود عادل نبوده — (۴) آنکه مشاورت آن زمان هم مثل همین زمان بوده و هر یک از مشاوران یک رائی بوده (۵) آنکه آن زمان هم بایستی از سلطان تملق گفتن و برای خوش آمدن پادشاه دروغ گفتن (۶) آنکه وجود بوزرجمهر نیز در رای پادشاه درکار نبوده است برای مشورت با نوشیروان و او هم در واقع بیکار محض بوده و محض برای دنیا و زر خدمت نوشیروان را قبول کرده بوده است و نوشیروان هم محض برای نام او را حاشیه نشین مجلس خود قرار داده بوده (۷) اینکه بیچاره حکما از خوف جان خود در نهانی از بوزرجمهر پرسیدند آن مطلب (۸) آنکه حکمت بوزرجمهر در همین بوده است که در زمانه سازی مهارت کامل داشته مثل همین خردمندان و حکمائیکه امروز هستند در استنبول و مصر و طهران و حیدرآباد — سلسلهٔ اخیر را که ما می‌بینیم همه روزه که یک حی تقصیری میگویند و گاریهای دو اسپه سوار میشوند و ماهواره‌های گزافی میگیرند (۹) اینکه سعدی این حکایت را نوشته است که سر مشق دیگران باشد و رای او هم همین بوده است — هنگامیکه اعدل پادشاهان را سلطنت و وضع حکومت این باشد دیگران را چه خواهد بود — اگر در این زمان مجلس شورائی برپا شود همه روزه شخصی بجنون خویش دست میشوید و گاهی دو شخص را قول و رای موافق نمی‌آید — در ممالکیکه پادشاه در استقلال هست مثل ملک عثمانی و ایران حکما اگر کسی رای خود را ظاهر

تا ظاهر سازد او را از شهر بدر میکنند — بعضی از مردم را پروائی نیست که
ملک تباه باشد — برخی را آن جرأت نیست که رای خود را ظاهر سازند
فرقهٔ را طبیعت طبیعت آبا و اجداد آنهاست — جماعتی را بیم آن هست که
اگر نیک گویند بخیال ایشان را از نوکری و چاکری خارج سازند و گردهی را
نفسانیت نمیگذارد که سخن نیک را بگویند بخیال که از مرتبهٔ خود شان کاسته
میشود و نمیخواهند استیلای خود را از دست بدهند — و حق آنست که
اگر معدودی هم باشند مثل من که بخواهند حق را بگویند کسی را اعتنائی
بر سخن آنها نیست و عالم دشمن آنها میشوند و نتیجهٔ آن همواره باید گرسنه و
مردود باشند — بیشک بیسمارک و گلدستن از بوزرجمهر هزار مرتبه
خردمند تر هستند ولیکن گاهی جرأت ندارند که رای امپراطر جرمنی و ملکهٔ انگلند
را بر رای چند صد کس عزیت و ترجیح دهند زیرا که اگر چنین کنند نه تنها این
اشخاص میرسند و در تنهائی بلکه لکها میرسند و در اخبارها و تیمز لندن
مینویسد که اگر مستر گلدستن و لارد گرنویل و دیگر اجزای کبینت سست هستند
در رفتار در چنین اشکال سختی (یعنی جنگ سودان) جای خود را بکسانی
واگذارند که از آنها چالاک تر و توانا ترند برای تعمیل امور ملک رانی —
(بمبئی گزت ۲۹ جنوری ۱۸۸۵) — ایرانیان ما میگویند شاه ایران میخواهد
انتظامی دهد در ملک خود مگر کسانیکه پیرامون او هستند نمیگذارند — اگر
ازان اشخاص کسی سؤال کند که چرا نمیگذارید خواهند گفت فراموش کرده
حکایت امیر اتابک را — در حیدرآباد مردم بازار و خارجه میگویند
هستند بوستانها و نیچ بها نمیگذارند لیکن اگر کسی از این اشخاص بپرسد در جواب
خواهند گفت فراموش کرده که مولوی سمیع الزمان و دیگران را از شهر بدر

کردند — بالجمله حالت مردم شما عموماً و مسلمانان خصوصاً چنین است و از آن است که گاهی و ابداً ترقی نمیکنند —

مجلس شورائی که در مد نظر ماست و آن را ما

مجلس شورا میخوانیم و مشاورتی که ما مشاورت میگوئیم وضع آن از اینگونه است که بدنبال می آید — اولاً کسانی را که در رشتههای معظم امور سلطنت رئیس هستند یعنی کارهای عظیمه اهمه ملک بکف آنها واگذار است مثل کسانی که امور خزینه وامور دول خارجه وامور وظایف ولعور مال وقاف وامور علوم وتجارت وزراعت ومعادن وخرج ومالیات وتعمیرات ونظم ونسق شهر وشرع وعرف ومحکمه قضا ولشکر وشفاخانه وامثال اینها واگذار بآنهاست واقلاً از هر شهری هم یک کس را انتخاب کنند که وکلای خلق باشند بنشانند و در کلی وجزئی امور داخله وخارجه ملک سخن رانند وهمه بازادی سخن گویند وارای خود را ظاهر سازند — در این مجلس باید اعلی وادنی یکسان باشند وهمه بر وفق رای خود سخن گویند وبدنبال سخن دیگران نروند جز انکه سخن دیگری یا دیگرانی را بصلاح مقرون ببینند واگر سخن دیگری یا دیگرانی بنظر آنها مقرون بصلاح باشد طرف ادرا یا آنها را بگیرند و دیگر خود مخالفت وضدیت نکنند — هیچ ضرورتی ندارد که همه فرداً فرداً سخن گویند ورای خود را ظاهر سازند — همواره باید رای اکثر مُمضی ومقبول باشد اول قانونی که در این مجلس وضع میشود باید اصول حکومت باشد که بمنزله بنیان وبیخ آن است — هرچند که ما نمی توانیم در این وقت و در این کتابچه درج کنیم انچه را که میخواهیم و در نظر ماست و نیز از کتب قوانین دول نصاری چیزی بگیریم یکان یکان انچه هست لی المثل در آئین پرلمنت وحکومت انگلیس همه را

در این کتابچه نقل کنیم مع ذالک بعضی از ان چیزهائی که لازم است در این اصول باشد می نویسیم بطور اختصار — قانون مجلس شورا که بعبارة اخری اصول سلطنت است و فقط منحصر بخود آن مجلس نیست بلکه محتوی است بر تمام کلیات و معظمات امور حکومت اقلاً باید بموجب ذیل باشد —

۱ اختیار و اقتدار سلطان باید معین باشد —

۲ مداخلت و عمل سلطان و حد آن در امور سلطنت باید معین باشد —

۳ اجزای مجلس شورا چند عدد و از کدام اصناف خلق باشند —

۴ انچه از آمدنی ملک بخشش و حصه سلطان است برای مخارج او باید معین باشد —

۵ پادشاه را در حین جلوس او باید بکتاب یا بطور دیگر سوگند دهند که انچه میکند برای رفاه خلق و آسایش و صلاح رعیت خود کند —

۶ در بخشیدن زر خزانهٔ ملک و در گردن زری برای مخارج زایدهٔ سلطان و وابستگان سلطان و در گذشتن از جرم مجرمی حد اختیار و اقتدار سلطان باید معین باشد و اگر ضرورت بهم رسد بدون امضای مجلس شورا نباشد —

۷ اجزای مجلس شورا باید همه سوگند خورند در زمانیکه معین میشوند که جزء مجلس باشند یا وقتیکه ابتدا میخواهند بنشینند در مجلس

۸ کسانیکه آنها عهده و عملی دارند در امور مملکت

وجاری کنندگان امور سلطنت چقدر اقتدار و اختیار هر یک باید
معیّن شود و هر یک باید جوابده باشد در انچه میکند اگر صواب نباشد —

۹ رئیس مجلس شوراکه وزیر اعظم پادشاه
است باید اختیار و اقتدارش معلوم باشد که چگونه آن مجلس را نگاهداری
کند و چگونه امور سلطنت را جاری سازد —

۱۰ جنگ و صلح باختیار سلطان است
بمشورت معدودی از خواص وزراء و مشاورین او یا بامام اجزای مجلس او

۱۱ خطاب و لقب دادن و خلعت و انعام
بخشیدن بهر یک از ارکین دولت یا بهر یک از احاد رعیّت که خدمتی کرده
باشد باختیار سلطان است — منصوب ساختن رؤسا و ارکین
سلطنت نیز باسلطان است —

۱۲ گزیدن و انتخاب کردن هر یک از اجزای
مجلس شورا باید بر وفق ضابطه و قانونی باشد —

۱۳ کسانیکه مداخلت در امور سلطنت دارند
باید معیّن باشد —

۱۴ هر زمانیکه مجلس شورا منعقد میشود اقلّاً
از چند کس کمتر نباشند و اگر کمتر باشند آن مجلس برهم میخورد و به مجلس دیگر
می افتد گفتگو کردن بر سر مطلبی این نیز باید معیّن باشد —

۱۵ بر سر کدام مطالب باید تمام اجزای مجلس
حاضر باشند و گفتگو کنند و بر سر کدام مطالب لازم نیست که تماماً حاضر
باشند یا آنکه اگر مطالب هم اهمّ و عظیم باشند اقلاً چند کس از اجزای مجلس اگر

حاضر باشند ممکن است که گفتگو شود و آن مطالب امضی یابد یا رد شود —

۱۶ طریق قوانینی که در نمجلس وضع میشود
باید معین و مقرر شود —

۱۷ هرگاه اجزای انجلس بخواهند عریضه بسلطان
بنویسند در خصوصی چگونه باید بنویسند و چگونه باید برسانند —

۱۸ اقتدار و اختیار هر یک از حکام بلاد باید
معین باشد که چگونه کارها را میتوانند کرد در عزل و نصب و گرفتن و
بخشیدن مالیات و جاری کردن قوانین و خرج کردن مالیات در
امور ملکیه و امثال اینها —

۱۹ حکام بلاد نیز در زمانیکه بشهری میروند و
بحکومت خود منصوب میشوند یعنی زمانیکه مهام حکومت و حکمرانی
بکف آنها در می آید باید سوگند خورند —

۲۰ زمان نشستن هر مجلس شورائی باید معین شود
یعنی پس از چند مدت یا چند سال باید یک مجلس شورا موقوف شود
و تغییر و تبدیل یابد و باز تجدید شود و اجزای دیگر مقرر شوند —

۲۱ معزول ساختن و خارج کردن هر یک از
اجزای مجلس شورا باید با مضای سایر اجزای انجلس باشد اگر خلاف
قانون انجلس کرده باشد و اگر استعفا دهد خود میداند مختار است —

۲۲ آن بخش از اجزای مجلس شورا که از بلاد
و امصار می آیند و شامل این مجلس میشوند باید گزیده شوند با خلق
و کلای خلق باشند —

۲۳ عرایضی که هر شخصی از هر صنفی از اصناف
خلق مینویسند بپادشاه یا وزیر اعظم یا مجلس شورا یا هر یک از وزرا
و ارکین دولت باید بموجب ضابطه و قانونی باشد و بواسطهٔ و ذریعهٔ
خاصی ارسال شود و از همان واسطه و ذریعه جواب طلب شود و
انتظار رود در رسید آن جواب —

۲۴ در هر ملکی که ذاتهای مختلفه هستند بالضروره
باید از هر ذاتی شخصی بوکالت از طرف آن ذات در مجلس شورا حاضر باشد

۲۵ حاکم هر ولایتی باید یک مجلس شورا داشته باشد
که مشتمل باشد از چند شخص معدودی —

۲۶ حکام ولایات را باید خود پادشاه تعیین کند

۲۷ ریاستهائیکه مانند حیدرآباد دکن هستند
باید بر همان منوالی باشند (یعنی بحسب آن مجلس شورا) که بنده وقتی در
اخبار شفق و بعد از ان در کتابچه موسوم بانتظام ملک نظام نوشته بودم
صورت آنرا —

۲۸ طریق وراثت ملک نیز باید معلوم باشد
بعبارهٔ اخری در مرگ پادشاهی تاج و تخت حق کیست یا کدام یک از
اولادش محق است و محق باید باشد —

۲۹ تمام کسانیکه بخط مستقیم و بخط غیر مستقیم چاکر
حکومت اند از وزیر اعظم گرفته تا سرباز و فراش باید مواجب خوار
باشند و مواجب هر شخصی بحسب خدمت و درجه و لیاقت او معین باشد
ولیکن تمام کسانی که بیک پایه و درجه و یک منصب هستند و در تحت

یک نام یا خدمت خوانده میشوند باید مواجب آنها هم یکسان باشد
مثلاً خواهش و پسر باز و میرزا و غیره مالک با یه همه یکسان مواجبی یا جهد
جز آنکه خدمتی کنند و سزاوار انعام و جایزه شوند یا بعهده یاالتمری
منصوب گردند —

۳۰ احدی را نباید اجازت باشد که یک دینار از
دیگری جبه بخورد و ببرد و یا از خلق بگیرد زیاده از انچه مواجب و حق اوست

۳۱ انچه در جنگ بچنگ هر شخصی می افتد و انچه
جریمانهٔ مجرمین است در هر شهر و بلد و دهی و انچه حاصل میشود از فروختن
اراضی ملک و انچه حاصل میشود از اراضی ملک مثل معدنیات و نباتات
و خاک و آب و غیره تماماً باید مال دیوان باشد و داخل خزینهٔ حکومت
شود و استثنای آن هم باید بر وفق قانون باشد —

۳۲ هر شخصی از اعلی و ادنی انچه بطور پیشکش یا
تعارف بگیرد مال حکومت است و باید داخل خزینهٔ حکومت شود (ولی
باید دانست که ازین عبارت چنین مستفاد میشود که این هر دو رسم موقوف
باید بشود زیرا که چون هیچکس را اجازت نباشد که پیشکش و تعارف بگیرد برای
خود موقوف خواهد شد و مقصود ما هم این است که موقوف شود) ولی تا یک
اندازه باید اجازت داده شود اگر بصورت و نمایش رشوت نباشد و مقدار
آن قلیل باشد — هر چند که رای ما این است که مطلقاً تعارف هم موقوف
شود زیرا که در ممالک اشیا و خصوصاً در ریاستهای مسلمانان اسلام
دوستانی جز غرض نیست" و باید حقی باطل شود و خلافی بهر صورت
نیست بشود —

۳۳ اگر کسی از ملک دیگری چیزی بطور تعارف و تحفه و ارمغان بیارد برای سلطان گرفتن آن جایز هست ولیکن برای حاکم ولایتی یا وزیری بیارد باید داخل خزانه شود — ولی اینهم بصور مختلفه میشود و در مقامات چندی استثنا و جایز هست و باید ضابطهٔ برای آن مقرر باشد

۳۴ اگر مردم مطلقاً یا صنفی از اصناف آنها بطور اجتماع تحفهٔ برای حاکم بیارند و اظهار شکرگذاری از کارهای نیک او کنند در صورتیکه کار نیکی برای عموم خلایق و فایدهٔ عام کرده باشد و بطور اختیار باشد نه بجبر و زور و وعید باید این استثنا باشد ولیکن زر نقد نباشد بلکه تحفهٔ باشد —

۳۵ هر کاری و رشتهٔ از امور حکومت باید واگذار بشخصی و یا باشخاص خاصی باشد و هیچیک را بدیگری کار و مداخلتی نباشد در امور جز آنکه بخط مستقیم یا بخط غیر مستقیم رابطهٔ بدیگر داشته باشند — مثلاً داروغهٔ شهر را مداخلتی بکار مینوسیپال نیست — علمای ایران مداخلت در کار حکومت میکنند و فرآش دارند و مردم را چوب میزنند و هرچه میخواهند میکنند — امرای حیدرآباد هم غالباً چنین کارها میکنند — چنین نباید باشد بلکه کار هرکسی باید معین باشد —

اینها که نوشتیم فقط بعضی و بسیار جزئی از اصول حکومت استند و هنوز بسیار اند که چون مجلسی منعقد شود بنحویکه عرض کردیم و اجزای آن مجلس وکلای خلق و آزاد باشند میتوانند به افکار زیاد دیگر اصول هم مقرر سازند — و باید دانست که فرقی هست میان این قوانین و قوانینی که بعد ذکر می کنیم در جای خود و این قوانین را ما میخواهیم

اصول حکومت که در لغت مردم یوروپ (کانستیتیوشن) میخوانند زیرا که
در واقع اصل اصیل حکومت است و مانند بنیان عمارت و نیز بجهت آنکه اینها بنایی
باشد اینها را یا آنچه ما قوانین ملک میخوانیم و مردم یوروپ (لا) میخوانند
که بمنزلهٔ سایر اجزای عمارت هستند مثل ارکین و دیوار و سقف و غیره —
ولیکن باید دانست که چون افتراق کلی هست در میان امزجه و طبایع و
مشارب و عادات و رسوم و مذاهب مختلفهٔ عالم اصول و قوانین هیچ قومی
را نمی توان در میان قوم دیگری جاری ساخت کما کان و مقصود ما نیز این
نیست که در میان مسلمانان اصول حکومت نصارا جاری شود یا در
ملک روم و ایران اصول و قوانین فرنس یا انگلند یا جرمنی یا امریکا جاری
شود بلکه مقصود ما این هست که صورت و شکل آنها اینسان باشد و در
قواعد کلیه از آن طوایف اخذ کنند آنچه را که تا کنون ندانسته اند و عمده
مقصود استواری این اساس یا اصول هست بعبارة اخری پیروی کردن آنها است
این مجلس شورا را چند فایدهٔ عظیم است و آن
افتراق کلیی که هست در میان دول مملکت یوروپ و دول مملکت آشیا
که از زمین تا آسمان هست و طوایف ممالک یوروپ را اینهمه زر و تیلا
و دولت هست بواسطهٔ همین مجلس شورا است — **فایدهٔ اول آنکه**
اهل فرانس یکهزار و صد کرور بحکومت خود قرض داده اند و اهل انگلستان
نهصد کرور و اهل سایر ممالک یوروپ هفتصد و پنجصد یا کمتر یا بیشتر کرور
بحکومتهای خود قرض داده اند همه بخاطر جمعی مجالس شورای خود —
در ممالک اشیا مثل ایران و ترکی و مطلقاً ممالک مسلمانان اگر حکومت
یک پول سیاه بخواهد کسی قرض نمیدهد آنها را — **فایدهٔ دوم آنکه**

وسعت تجارت و زراعت و فلاحت و جاری کردن ریلوی و تلگراف و کندن معادن و جریان بنک های متعدده و اجتماع کمپنی های متعدده همه بخاطرجمعی مجلس شوراست — در امریکا لکها میل مربع زمین در زیر زراعت است و یکصد و بیست هزار میل ریلوی دارد که ۹۰ میل مسافت را در هشتاد دقیقه طی میکند هر انجینی و بیش از سی میل مسافت در هر روزی ریلوی کشیده میشود در ملک انگلند که یک زمین بسیار کوچکی است اکنون در سال پنجصد کرور حاصل زمین است و در اخبار بمبئی گزت (۶ اپریل ۱۸۸۵) چند روز پیش از این نوشته که مالیات این سال گذشته (۱۸۸۴) ۸۸۰۰۶۲۵۰۰ پوند بوده است یعنی بیش از هشتاد و هشت کرور ۸۴۳۷۵۰ پوند بیش بوده است از سال قبل از ان — در بمبئی گزت ۱۶ مارچ (یکماه بیش از این) نوشته که تجارت داخله یعنی آمدنی انگلند سال گذشته ۳۲۷۳۳۰۰۰۰ پوند بوده است و تجارت خارجه اش ۲۳۲۹۲۸۰۰۰ پوند — و می نویسد که بجهات چندی از هر دو کرورها زدوده و کمتر شده است از سال قبل از ان اینهمه بواسطهٔ و بخاطرجمعی مجلس شوراست — **فائدهٔ سوم** آنکه آزادی خلق و آسایش و راحت ایشان و ایمن بودن از شر اشرار و ظلم ظالمان و پادشاه و امراو زبردستان و حکام ولایات بواسطهٔ همین مجلس شوراست — **فائدهٔ چهارم** آنکه یک پارچه کاغذی که یک پول سیاه ارزش ندارد و بسا باشد که واسطهٔ ده لک داد و ستد است و ازین قبیل کاغذها کرورهاست که هر کسی میگیرد و زر نقد میدهد — اینها بخاطرجمعی همین مجلس شوراست — **فائدهٔ پنجم** آنکه مردم ممالک یوروپ در تمام ملک عالم تجارت جاری میکنند و جاری دارند

حکومت های آنها ضامن هستند اگر نقصانی وارد آید آنها را —

فایدهٔ ششم انکه مردم ممالک یوروپ علمها می آموزند و هنرها تحصیل می کنند و همه روزه کتابها می نویسند و اختراعات می کنند و هرکه هرچه رابکند و موجب و مُبدع شود تمام فایدهٔ آنرا خود و اولادِ او میبرند و دنیا بهشت آنهاست و دوزخ دیگران — اینهمه بخاطرجمعی مجلس شوراست غرض فواید این مجلس شورا در ممالک یوروپ بسیارست وکسانیکه فی الجمله عقل و هوش دارند خود درمی یابند ضرورتی ندارد که مابیش ازین تفصیل بدهیم ولی ازآنطرف این حالات درمیان مردم اشیا همه بخلاف اینهاست که عرض کردیم و همه بنتیجهٔ نبودن این مجلس شوراست و مطلق العنان بودن پادشاه و ارکین دولت او و زبردستی زبردستان و عدم خاطرجمعی خلق بحکومت خود —

(اصول ملکرانی انگلیش)

چون بسیاری از مردم و عمدهٔ مسلمانان دراین ملک از اصول حکومت انگلیش آگه نیستند و نه معنی معدلت را میدانند چیست و علاوه از معدلت انگلیش هم شکایت دارند بلکه حکومت انگلیش را حکومت زور و ظلم میدانند و اهل ملک ما ابداً از حالت ممالک یوروپ و معدلت و اصول قوانین آنها خبر ندارند نه پادشاه میتواند از مناعت و بزرگی و استیلای خود دست بدارد و معدلت پیشه کند و نه رعیت او میتوانند خود را آزاد سازند و از چنگ ظلم حکومت خود رهائی یابند و بخیال آسایش و راحت و حقوق خود افتند هرچند پادشاه ما خود به یوروپ رفته است و بسیاری از رعیتش نیز رفته اند و مع ذالک هیچ ندانسته و

نیافته اند بنابراین بنده مناسب می بینم که در این مقام چیزی بطور اختصار بنویسیم از حکومت و اصول حکومت انگلیش تا مسلمانان مطلقا هندی و ایرانی و ترک وغیره بدانند که قوام و دوام سلطنت و استیلا و زور و قوت و فزایش دولت و ترقی ملت بچیست —

واضح باد که وضع حکومتهای عالم بر چند قسمست

قسمی آنست که پادشاهی هست و پادشاه را اختیار و اقتدار نامحدود است و قولش قانون ملک هست و ظالم است — قسم دیگر آن است که پادشاهی هم هست و مجلس شورائی هم هست مگر هنوز تا بیک اندازه پادشاه را اختیار و اقتدار بیحد است — قسم دیگر آن است که پادشاهی هست مگر پادشاه را اختیار و اقتدار محدود است — قسم چهارم آن است که سلطنت را پادشاهی نیست و حکومت جمهوری است — سلطنت های آشیا و مسلمانان همیشه از قسم اول بوده اند و امروز هم چنین هستند — بعضی از سلطنتهای یورپ (یعنی انگلستان) از قسم دوم هستند — بعضی سلطنت های یورپ از قسم سوم هستند و برخی دیگر جمهوری هستند — ملک فرنس و امریکا جمهوری اند و چنین مینماید که اصول و قانون و رسم آزادی امریکا از فرنس بهتر است ولیکن چندانکه حکومت انگلیش باقاعده و اسلوب می نماید هیچ حکومتی باقاعده نیست و ما نیز وضع حکومت انگلیش را بهترین وضعهای حکومت عالم میدانیم و بی نهایت تعلق خاطر داریم که حکومت ما نیز از این قبیل باشد و ما الکنون فی الجملهٔ از وضع آن و ضوابط آن را بیان می کنیم — ولیکن چنانچه قبل ازین نوشته ایم ما نمیخواهیم که بموجب این وضع حرکت کنند مسلمانان یا ایرانیان بلکه میخواهیم که این وضع را سرمشق قرار دهند

وچیزی باین نحو جاری سازند مناسب حالت ملک و ملت خود —
اگر مابخواهیم تاریخ اصول ملک انگلند را بیان
کنیم بسیار طویل میشود و کتاب حجیم میگردد ولی مختصر می نویسیم که تاریخ
ملک انگلستان شروع میشود از ۵۵ سال قبل از تولد حضرت مسیح که تاریخ
تمام ممالک نصارا است و امروز یکهزار و هشتصد و هشتاد و چهار از آن
میگذرد و بالجمله تاریخ ملک انگلستان شروع میشود از قریب دو هزار
سال قبل از این — اول کسیکه باین ملک قدم نهاد و این ملک را
مسخر ساخت جولیس سیسر یکی از عظیم الشان ترین قیاصرهٔ روم بود که هم او
حالت مردم اینملک را ابتدا نوشته است و اکنون بر مورخین ظاهر است
چهارصد سال اینملک در دست رومیان بود و پس از آن طوایف و
قبایل مختلفه آمدند و حکومت راندند — از انجمله قومی آمدند که آنها را
سلکسن میخوانند که قبیلهٔ بوند از باشندگان جرمنی — رسم اینها از همان
ازمنه چنین بود که خردمندان و بزرگان خود را جمع آورده در امور خود
مشاورت میکردند و آن خردمندان برای آنها قوانین وضع میکردند
پس از آن ولیم که یکی از باشندگان نارمندی بود که ضلعی است از ملک
فرنس آمد و انگلند را مسخر ساخت و او نیز رسوم چندی در ان قرار داد —
این ولیم وارد خاک انگلند شد در سال ۱۰۶۶ عیسوی و از زمان او
شروع می شود سلسلهٔ سلاطین و سلطنت و تاریخ واقعی ملک انگلستان —
مگر آغاز واقعی اصول حکومت و پرلمنت
انگلیش از زمان سلطنت پادشاه جان شد — برادر جان که نام او
ریچرد بود از جان بشد و قانون آن زمان انگلستان نیز بموجب قانون

این زمان بود که پسر آن پادشاه متوفی وارث حقیقی تخت و تاج بود و پسر
که ازاین پادشاه مانده بود که جانشین پدر شود دوازده ساله بود۔
جان مردی بود بیمروت و ظالم و مردود و مکروه طبیع خلایق و می دانست که
خلق نخواهند گذاشت او را که بر تخت نشیند و لهذا حکمتی اندیشید که
آن طفل را بکشد و آخر ارادهٔ خود در العمل آورد — باین جهت وجہات
دیگری ازاین قبیل خلق همیشه بر سر بغی و سرکشی بودند با این پادشاه
بهرحال خلق از زبردستی وظلم این پادشاه تنگ آمدند و بزرگانشان
که آنها را می نامیدند (برن ها) سلاح برتن آراستند و ملاقی شدند
با جان در میدان وسیعی و او را مجبور نمودند که نوشته بدهد مشتمل بر حقوق خلق
این نوشته را جان بداد در سال ۱۲۱۵ عیسوی دوسوم بود به
"عهدنامهٔ عظیم" که قوم انگلیش آن را حصن حصین یا پشتبان آزادی
خود میدانند تاکنون —
دراین عهدنامه چنین مقرر گشت که علمای بزرگ
و برن ها و زمینداران عظیم الشان جمع شوند و انفصال دهند یعنی
مقرر سازند مبلغ خراجی را که باید پادشاه بگیرد از رعیت — در عهد
هنری ۳ در سال ۱۲۶۵ مجلس وکلای خلق مقرر گشت و پس از او
پادشاه ادورد اول قبول نمود اقتدار پرلمنت را و قانونی جاری کرد
که بدون اجازت لاردها و کامن ها (یعنی اعاظم ملک و وکلای خلق)
پادشاه را اجازت نباشد که زری از رعیت بگیرد۔
بهرحال کانستیتوشن یعنی اصول حکومت انگلیشیه
بر دو قسم است یکی ایجاد قانون است و دیگری جریان قانون و این فقرهٔ اخیر

یعنی جریان قانون حق پادشاه ہست و اگذار ہست بپادشاه۔ اختیار ایجاد قانون متعلق ہست بمجلس پرلمنت که محتوی ہست بر پادشاه و لارد ہا و کامن ہا۔ این پرلمنت دو مجلس ہست که یکی از آنہا مجلس اعاظم است باشتمال ۲۶ ملا و دیگری مجلس کامن ہاست که مشتمل است بر ۵۸۶ کس که وکلای خلق ہستند۔ قاعدهٔ گزیدن این وکلا این است که کسانیکه خراج زمین و خانه میدہند بحکومت این اشخاص را باید بگزینند۔ ہر یک ازین مجلس را شخصی رئیس ہست۔ مجلس اعاظم را وزیر اعظم که مہر دولتی در دست اوست رئیس ہست و متکلم ولیکن رئیس و متکلم مجلس وکلا ہر شخصی ہست که اجزای آن مجلس از میان خود اختیار کنند و باید بامضای پادشاه باشد۔ اختیار اجتماع و تعطیل و موقوف ساختن و تجدید نمودن پرلمنت خاص ہست مر پادشاه را۔ و نیز ہر قانونی که ایجاد شود در پرلمنت پادشاه را اختیار ہست که اگر بخواہد باطل سازد۔ و ہر یک ازین دو مجلس پرلمنت را اختیار ہست که رد سازد آنچه را که در مجلس دیگری امضی شده است۔

تمام مطالب ملزومهٔ سلطنت و امور ملک را از یکی ازین دو مجلس آغاز و انشا میشود جز آنکه گرفتن مالیات یا خراج بالضروره باید در مجلس وکلای خلق شروع شود یا انفصال یابد ہر بیلی (یعنی مسودهٔ قانونی) باید سه بار خوانده شود در ہر یک از مجالس پرلمنت و چون ہر دو مجلس امضا داشتند و پادشاه مہر خود را بر آن نہاده جاری میشود و قانون ملک میگردد۔ ولیکن اگر بیلی را یکی ازین دو مجلس امضا ندارد یا ہر دو امضا دارند و پادشاه امضا

ندارد باطل و منسوخ است —

تمام اختیار و اقتدار جریان کلی و جزئی امور

حکومت و ملک رانی واگذار است بپادشاه — مثلاً (۱) معدلت و انصاف است که باید نشر یابد از پادشاه یا واسطهٔ حاکمان قضائی که از طرف او مامور هستند در تمام ممالک محروسهٔ او — سزای جرایم و عفو گناه یا تعویق در فتوای سزا همه باختیار پادشاه است — (۲) دادن و بخشیدن خطاب و لقب و عزت و مرتبه و منصوب ساختن هر کسی در ملک با پادشاه است — (۳) جریان تجارت و انضباط وزن و پیمانه هر چیزی و ضرب زر و سیم با پادشاه است — (۴) حکومت کلیسای انگلند با پادشاه است و علما را او باید منصوب کند (۵) حکومت دریا و لشکر و جهازات آتشی با پادشاه است — (۶) جنگ و صلح و دوستی کردن و اتحاد و یکجهتی نمودن با دول دیگر و فرستادن ایلچی از دول خارجه با پادشاه است — (۷) حکم هیچ محکمهٔ عدالت و قضائی بر پادشاه جاری نیست و گاهی پادشاه جوابده نیست کسی را در هر چه که میکند اگر صواب نیاید —

با وجود این همه اقتدار و اختیار پادشاه تابع پرلمنت خود است و بدون اجازت و امضای پرلمنت خود هیچ نمیتواند کرد پرلمنت مبلغ معینی قرار میدهد برای مخارج پادشاه هنگامیکه پادشاه بر تخت می نشیند ولیکن این مبلغ فقط برای مخارج اوست و نگاهداری و حفظ رتبه و بزرگی و جلال او و بس و چون باید که دادن این نذر تجدید شود هنگامی که پادشاهی فوت می شود یا قسمی دیگر واقعه رخ میدهد که باید پادشاه جدیدی

بر تخت نشیند لهذا پرلمنت را اختیار هست که مبلغ مذکور را ندهد تا هنگامی
که بر خلاف و گفتگوئیکه باشد یا اگر باشد مرفوع شود یا چاره در آن اندیشیده
گردد — (و باید دانست که مخارج هر یک از اولاد و اولاد زادگان پادشاه
انگلند را نیز باید پرلمنت مقرر سازد هنگامیکه بحد تمیز می رسند) —
بالجمله پادشاه انگلند گاهی نمیتواند سلطنت کند بدون پرلمنتی و آن
پرلمنت باید در هر هفت سال یکبار جمع شود (یعنی تجدید شود) پس از آنچه
چهل روز پیشتر اطلاع داده میشود باجرای آن بر وفق قانون —
هر چند که پادشاه رئیس کلیسا است هیچ نمیتواند تغییر و تبدیلی بدهد
در امور و رسوم ملزومهٔ مذهب بلکه این امور باید صورت یابد با جمعی از
علمای ملک — پادشاه نمی تواند در قانون ملک و جریان آن مداخلتی
نماید و نیز نمی تواند سر باز زند از امضا داشتن سزا دادن جرم را —
هر چند پادشاه می تواند گناه مجرمی را معاف کند که بدیگری ایذائی
نموده باشد ولی در صورتی چنین اقتدار را دارد که دادخواه یعنی
ستمدیده درگذرد از جرم آن مجرم و یا بنحوی دیگر از او راضی شود —
پادشاه نمیتواند مقدار زر و وزن و پیمانه را تغییر دهد و نمیتواند لشکری
جمع آرد جز بامضای پرلمنت خود — و در ختم کلام باید دانست که
هر چند پادشاه جوابده نیست در آنچه میکند و او را در معرض باز خواست
و جوابدهی و محکمهٔ قضائی آرند (یا نمیتوانند آورد بموجب قانون) وزرای او
جوابده هستند و مورد خطاب و عتاب و حکم قضائی میشوند و وکلای خلق
در مجلس لاردها آمده می ایستند و مطالبه و باز خواست می کنند از وزراء
از جوابدهی ایشان را در آنچه کرده اند و رای داده اند پادشاه خود را آ

(ولیکن خوانندگان این کتاب بدانند که تمام لاردها وزرای پادشاه نیستند بلکه معدودی وزرای پادشاه‌اند که بخط مستقیم امور ملکرانی بکف آنها واگذاشت)
اجزای پرلمنت همه آزاد هستند و هر شخصی میتواند سوال کند از دیگری در آنچه او رای داده است یا میدهد و هر کلامی که گفته و میگوید ولیکن اجزای هر مجلسی (از اعاظم و وکلا) فقط در مجلس خود می توانند سؤال و جواب کنند —

سه چیز دیگر خاص مقرر است برای حفاظت و حریت آزادی خلق (۱). آنکه حکماً باید مقصر را بمحکمهٔ عدالت حاضر آرند وجرم او را معلوم کنند قبل از آنکه او را مقید می سازند والا سالهای دراز در قید خواهد ماند و معلوم نخواهد شد که جرم او چیست — (۲). جرم مجرمین باید دریافت شود با جوری یعنی دوازده کس که آنها را از میان تمام خلق انتخاب میکنند که بی غرض باشند جز آنکه مجرم یکی را یا چند کس از آن دوازده کس را نخواهد یا همه را نخواهد پس جوری دیگر طلب شود —
(۳) آنکه اخبار آزاد است و هر کسی میتواند در اخبار درج کند هر چه را که میخواهد و رای خود را ظاهر سازد در امور حکومت و غیر حکومت و آنچه که کرده و گفته می شود با هر یک از وزراء و اراکین دولت و شاه و گدا — مگر در صورتی که کسی را متهم سازد یا بدی در حق او درج کند در اخبار که موجب بیعزتی و بیحرمتی و بدنامی او شود او را میگیرند و دریافت کرده سزا میدهند

یک فقرهٔ در جائی دیدم نوشته بود که هر عبدی بمجرد یکه در خاک انگلیش قدم می نهد آزاد می شود و هر دهقانی بهمان پایهٔ در حمایت قانون است که شاهزادهٔ و اگر همه شاهزادهٔ آزاری کند آن

آن بیچاره دهقان را همان سزا آرامی یا بد کمه دیگران — و در همین مقام
یعنی جمله بعد از این جمله یا فقره ماقبل این جمله است که بخط انگریزی ذیل نوشته میشود

"His dwelling may be miserable cottage open to every wind of heavens, but it is also a castle which the sovereign can not enter without consent."

یعنی اگرچه کلبهٔ آن دهقان چنان محقّر و مفلوث
باشد که هر نسیم بادی را در آن راه باشد مع ذالک حصن حصینی است که
سلطان هم نمیتواند در آن قدم گذارد بی اجازت —
غرض چنانچه گفتیم مجلس شورا در عمارت سلطنت
بمنزلهٔ بنیان است و بنیان عمارتی چون با بنیسان که عرض کردیم ریخته شود مثل
آن است که از آهن آن اساس را نهاده باشند و هزارها سال دوام دارد
و از هیچ طوفانی آسیبی نمیرسد آنرا — برخلاف اگر چنانچه باین وضع
ماقبل الذکر باشد مثل آن است که آن اساس فقط از گل باشد و سست که
اگر اندک آبی را ملاقات کند یا نسیمی بران وزد در اندک زمانی منهدم شود
این همه آفات و بلیّاتیکه دولت های اشیا و عمده مسلمانان می بینند از
دست دول یورپ و آن هم باندک آبی و نسیم بادی از آن است که اساس
حکومتهای اینها از آب و گل است و بر روی آب و حال آنکه دول یورپ را
اساس حکومت از آهن و روی است و بر سنگ سخت — اینک

سخن را در اینجا ختم می کنیم و امر میفهمانیم خوانندگان را که خود تامل کنند و چاره برای تباهی روزگار خود بیندیشند — افسوس است که این کتاب را گنجایش آن نیست که ما چیزی بیش ازین بنویسیم در این مطلب خصوصاً در اصول حکومت انگلیش — اگر هم مذهبان ما طالب ترقی خود باشند این قدر هم کفایت می کند و اگر نظام حیدرآباد بخواهد کونسل آف استیت قرار دهد بایکسان باید قرار دهد نه با آنسان که بازیچه اطفال است —

باب سوم

در جریان قانون در میان مسلمانان

واضح باد که ریاست را اگر ما عمارتی فرض کنیم مجلس شورا بمنزله بنیان آن باشد پس قانون بمنزله سایر اجزای آن عمارت است مثل دیوار و ستون و سقف و در و اتاق و چاه و مطبخ و امثال اینها — شکی نیست که استواری و استحکام بنیان اصل اصیل است ولی شکی هم نیست که تمام اجزای عمارتی لازم و ضرور هستند زیرا که هر که میخواهد عمارتی بسازد مقصودش این نیست که فقط بنیانی را بسازد و بالا آورده با زمین همواره مسطح کند بلکه مقصودش آن است که آن عمارتی شود و جائی باشد که او را از سرما و گرما و باران و باد حفظ کند و مکانی داشته باشد که در سرما و گرما در آن بسر برد و ملاذی باشد که در گرما بر آن راحت کند

مطبخی باشد که در آن طبخ نماید ما بقال فالمث ... نکه ... هم ... است مثلی از آن قبیل است که مردمان جنگلی صحرا نشین یا دهاتین در گوشه صحرا یا در دهات یا در کنارهای شهرها می سازند که فقط یک قبر ... زمین را می کنند و بنیانی از گل درست می کنند و آنگاه دیواری گلی بر آن بنا می نهند و آن را میخوانند عمارت و جای اقامت — قسم دیگر آن است که مردمان شهر نشین خردمند و صاحب دولت می سازند که چند گز از زمین را کنده از سنگ و آهک پایهٔ آن را بکمال استحکام می نهند و دیوار و ارکین و سقف و لوازم بسیاری دیگر هم برای آن مقرر میکنند و در نهایت استحکام و استواری هر جزوی از آن را فراخور حال آن بنیان می سازند — آن فرقهٔ اولین بحسب بی علمی و بیدانشی و عدم اسباب آسایش خود مکانی را میسازند و این فرقهٔ اخیر بحسب علم و دانش و خوش سلیقگی و فراهم داشتن اسباب آسایش و راحت خود مکانی را میسازند — ولیکن هیچ عاقل خردمندی که عالم و عاقل و صاحب سلیقه باشد گاهی چنان نشده است که بنیان عمارت خود را در کمال استحکام گذارد ولی سایر اجزای آن را سست و از گل و خشت بسازد، اگر چنین شخصی یافت شود در جهان احمق ترین خلق عالم هم اوست — بهر حال عمارتی را بنیان استواری لازم است و در همان وقت لوازم چندی هم در کار است که بدون آنها آن عمارت ناکامل است و بموجب استحکام و استواری بنیان آن اجزای دیگر آن هم باید استوار و محکم باشند —

تا دران سال ۱۳۰۲ هجری است بتعلیم

سلطنت های طوایف آشیا و بخصوصه مسلمانان از قبیل آن عماراتی بوده
که مردم صحرانشین و دهاقین در صحراها و دهات می سازند که هر دو بنیان و دیگر
اجزای آنها ناقص بوده اند — تا بامروز در بسیاری بلکه تقریبا در هیچیک در
ممالک مسلمانان قانون و معنی قانون معلوم نیست — تمام کسانیکه از
ایران باین ملک آمده و سی چهل سال مانده اند از قانون خبر ندارند و از مردم
هند فقط یکی از هزار میداند که قانون چیست و چه معنی دارد — آنچه من شنیده ام
در ایران و از مردم ایران و در دکن و از اهل دکن و از مردم تمام آشیا
نظم و نسق میگویند و گاهی قانون نگفته و نمی گویند — مثلاً اگر شخصی امروز
از ایران وارد خاک هند شود و از او بپرسند که حالت ایران چگونه است
در جواب میگوید "خوب نظمی گرفته است و شاه یا فلان شاهزاده یا فلان
حاکم خوب نظمی داده است در طهران یا اصفهان یا شیراز و راهها همه امن و
امان است" — اگر از یکی از مردم حیدرآباد سؤال شود از حالت حیدرآباد
در جواب خواهد گفت که خوب نظمی گرفته است — پس اگر سؤال کنند که این
چه نظمی است که عین بی نظامی است در جواب میگوید سی سال قبل از این را
ندیده بودید حالا هزار درجه نظم این ملک بیش شده — بنظر بنده
می آید فرق کلی است در میان مفهوم نظم و قانون و اگر در نزد دیگران
این هر دو لفظ را معنی یکی باشد در نزد بنده دو است — آن انتظامی که
اهل ایران میگویند و انتظام میخوانند و حکومت آنها باراده آن انتظام
کار را می کنند و مردم آن کار را انتظام یا اسباب انتظام میدانند
عین بی انتظامی و خلاف قانون شرع و خلاف قانون ملک رانی و معدلت
و عین ظلم و بیرحمی و سنگدلی است — مثلاً صد دزد را دم توپ می گذارند

و شکم پاره می کنند یا دست میبرند و هزار کس بی جرم و باجرم را بدون دریافت
و تحقیق و دیدن تمیز و محض بیک حکم حاکم گردن میزنند — اگر خبازان نان را
کم فروشند چند کس از آنها را در تنور انگنده می سوزند و اگر قصابان گوشت
را کم فروشند گوش و بینی چند کس را از آنها بقناره میزنند یا قطع می کنند —
اگر در شهری چند کس از اوباش بی اعتدالی کنند چند کس بیگناه را در عوض
میکشند — اینها را همه نظم و نسق میگویند و از قدیم الایام اینگونه
چیزها و اعمال خلاف را نظم و نسق دانسته اند و تا کنون هم میدانند —
در حیدرآباد که می گویند امروز هزار درجه بهتر است
از بیست یا سی سال پیش ازاین و کمال نظم را گرفته لکها بی نظمی دران
هست که بنده نمیخواهم در این وقت بیان کنم — مردم اشیا ابدًا نمیدانند
معنی نظم و نسق چیست و اگر کسی نام نظم و نسق را بر زبان راند یا او را
دشنام می گویند یا عذرهای بسیاری می آرند همه ناموجه یا امور را مرهون
اوقات و وابسته بقضا و قدر می دانند یا میگویند رفته رفته (یعنی روز
قیامت) بهتر می شود — مثلًا معلوم نیست که حکومت و مردم حیدرآباد
چه چیز را ظلم میدانند اگر مقدمهٔ سلطان نواز جنگ و کشتن سی چهل قیدی
و تخفیف و تضعیف ماهوار صدها بیچاره و چند شخص بی استحقاق و معطل
داشتن هزارها بیچاره و هزارها وعدهٔ خلاف را ظلم نمیدانند — اینها همه
ظلم است و عین بی انتظامی و بی بند و بستی — غرض آنچه مقصود ماست
ازاین شعر سعدی معلوم می شود «بی حکم شرع آب خوردن خطاست
وگر خون بفتوی بریزی رواست» — ولیکن در واقع در اینجا مقصود
ما حکم شرع نیست بلکه قانون و معدلت ست —

بالجمله ملک بی قانون عمارتی است که سقف و در
و مطبخ و بیت الخلا و دیوار و ستون و لوازم دیگر از این قبیل را نداشته باشد
قانون چه چیز است و مقصود ما از قانون چیست — بسیاری از جهلا در
هر زمانی که ما بیان و ذکر قانون کرده و میکنیم و می گوئیم قانون در ملک ضرور
است ما را انگریزی می خوانند (یعنی عیسوی) باین لحاظ که ما تقلید از انگریز
می کنیم و مذهب نصارا را اختیار کرده ایم و از آنرو است که اعمال و رفتار
و کردار و کارهای نصارا ما را خوش می آید و خوش می نماید — پس دشنام
داده و لعنت کرده اند بر قوم انگلیش و مقلدین آن قوم (قانون) آن قوم و آنگاه
گفته اند قانون ما شرع محمّدی است — شکّی نیست که قانون ما شرع ما است
و من هم اعتراض بر آن ندارم مگر یکهزار و سیصد سال میگذرد که مسلمانان
مسلمان اند من میتوانم سوگند خوردن که آن همه خونی که مسلمانان ریختند
که شاید از هزار میلیان بلکه هزار کرور زیاده بوده و آن همه ظلم و جفائی که
بمردم عالم کرده اند و آنچه کرده اند در ملک رانی و در زندگی و خانه داری
و تجارت و کسب و تمام امور دنیا داری یکی بر وفق قانون شرع نبوده و
همه برخلاف قانون شرع بوده است — سبب آن چه بوده ؟ —
سبب آن این بوده که قانون در ملک نبوده — شاید کسی بگوید بنده را
که آن قانونی که مقصود تو است و تو میخواهی در ملک مسلمانان جاری نشود
در این صورت از قانون شرع مسلمانان بالاتر است و چیزی است که
مقدّم است بر قانون شرع اسلام در جواب میگویم آری چنین است و
تا هنگامی که آن قانون جاری نشود کسی به قانون شرع عمل نمی کند و
قانون شرع فایده نداده — پس آن قانون چیست و طریق آن چه

اینک ما بیان می کنیم —

قبل از آنکه ما بیان کنیم قانون وطریق جریان قانون
را اعمّ از اینکه شرعی باشد یا عرفی ما بیان می کنیم حالت خلق عالم و سلطنت
و دین یا و انتظام عالم را — باید دانست که وضع جهان از همان آغاز جهان
چنان وضعی بوده است که خلق عالم و هر قومی در باطن و ظاهر بموجب هوا و هوس
نفس خود عمل نکنند و خواهشهای نفس هر کسی را حدّی باشد که از آن حدّ
تجاوز نکنند و اگر چنین نمی بودی عالم انتظام نمی پذیرفته و خلق عالم باعتدال
حرکت نمیکردند نسبت بیکدیگر — لهذا یا در یک زمان و عهد واحدی
یا در زمان و عهد مختلفی هر دو سلطنتی و دینی برای هر قومی صورت وجود
یافت — خواه این هر دو را خدا وجود داده بوده یا یکی را خدا و دیگری را
خلق خدا هر دو از ابتدای جهان بوده است و همواره باید باشد چنانچه
بزرگان هم گفته اند که دین و دولت توامان اند — دین برای این بوده
است که خلق در باطن از قهر و غضب پادشاه حقیقی بترسند و سلطنت برای
آنکه خلق در ظاهر از قهر و غضب پادشاه مجازی بترسند — تا هنگامی که
این هر دو باهم توام بوده اند در میان هر قومی آن قوم ترقّی داشته اند و
بخصوصه دین و هرگاه اختلاف این هر دو از یکدیگر بسیار بوده و بخصوصه
اولین بسیار آشوب و فتنه بوده است در میان هر قومی — سبب
آن بوده است که از پیدایش آدم تاکنون در میان هر قوم وملّتی و هر شعبه
و فرقهٔ و هر طایفهٔ از اهل عالم جهلا بیش از عقلا بوده اند و کسانیکه در باطن
از خدا و قهر و غضب او میترسیده اند نسبت بآنکسانیکه از خدا نمیترسیده
اند و از قهر و غضب او پروائی نداشته اند یک بهزار بوده اند بلکه یک

بکرده — مثلاً آنچه خلق عالم امروز و بیشتر از هر زمانی هم ترقی دارند
کسانیکه از اینها در خانهٔ خود یا در جائیکه هیچ گواهی نباشد و هیچ نوشته
نداهند و نگیرند مال دیگری را بطور امانت بگیرند و پس از چندی محض از خوف
خدا و قهر و غضب او و قیامت و حساب آن مال را بصاحبش رد کنند بسیار
بسیار معدود باشند — کسانیکه در خلوت یا در صحرا یا در مغاره که هیچکس دیگر
نباشد زن شخصی را ببینند و از خوف خدا نظر بشهوت بر او نکنند بسیار معدود
بوده اند — اگر دین و جریان دین در دست صنفی از اصناف خلق عالم بوده
است که همه مطلق العنان بوده اند و بموجب همان طبیعت هوسناک و نفس
سرکشی که غالب بلکه همهٔ خلق عالم را بوده و خواهد بود عمل میکرده اند و دین را
مایهٔ استیلا و ذریعهٔ اقتدار خود قرار داده بوده اند هنوز فساد عالم بیش بوده
است و گاهی امکان ندارد که در چنین حالتی عالم از فساد خالی باشد
در این صورت سلطنت و حکومتی لازم بوده است که بظاهر خلق را از بی عهدی
باز دارد — ولیکن اگر نعوذ بالله سلطنت هم تابع آن صنف نخستین از
خلق بوده و این هر دو برای حظ نفس خود و عمل نمودن بر وفق خواهشهای
نفس خود باهم ممزوج شده اند و آن فرقه این فرقه را راهنما بوده اند که
ضمناً خود براحت و انبساط زیند نتیجهٔ آن همان بوده است که گرد دمار
خلق عالم را چون ریخته شده بوده — از اینسان بود حالت مسلمانان
در هر زمانی و نتایج آن هم بر خلق عالم و بر خودشان نیز پوشیده نیست —
شریعت ما بر قومی وارد شد یا در میان قومی
وجود بهم رسانید که هزاران سال صحرانشین و بهیمه طبیعت بودند —
در مملکت آنها متعدد بلاد و امصار نبود — تجارت و فلاحت و زرعت

درمیان آنها نبود — گاهی از خود و درمیان خود سلطنت و حکومتی نداشتند — حکومت هر قبیله که مشتمل بود بر صد یا هزار کس یا شیخی بود مستقل و هیچ قبیله مر قبیلهٔ دیگری را تابع و فرمانبر نبود یا شیخ قبیلهٔ دیگری را — غالباً این قوم یا قبایل را چندان با طوایف دیگر آمد و شد و معاشرت نبود و جز معدودی یا عدد محدودی که در سواحل دریاها سکونت داشتند چندان این قوم را آگهی از حالت و سیستی قوم یا اقوام دیگر نبود — در این صورت شریعت ما برای آن قوم و آن حالتی که آن قوم در آن بودند کفایت میکرد ولیکن پس از آن برای اقوام و طوایف دیگر کافی نبود — مثلاً خدا امر فرمود بر رسول خود که مشورت کن در امور — اگر ما از مفسرین و علمای خود سؤال کنیم یا در تفاسیر و نوشتجات خود ملاحظه نمائیم که در چه مقامی آیهٔ مشاورت بر پیغمبر ما نازل شد و پیغمبر ما در چند مقام با اصحاب خود مشورت کرد و مشاورین آنحضرت چند کس بودند و طریق مشاورتشان چگونه بود معلوم خواهد شد که بحتمل یکبار پیغمبر مشورت کرده بوده است و آن هم با یکی از صحابهٔ خود — دیگر ما ابداً از طریق مشورت و مشاورت آگهی نداریم و نمی توانیم گفت که چگونه باید در امور مشورت نمود و بخصوصه سلاطین چگونه باید مشورت کنند — و اگر تمام علمای ما را جمع کنند و بخواهند که آنها قانونی مقرر سازند یا بطریق شرع یا بطریق عقل برای مشورت کردن نمی توانند بلکه باندازهٔ بنده هم نمی دانند و نمی توانند قانونی صورت دهند — اگر قانونی هم صورت دهند بهمان طریقی خواهد بود که ما صورت دادیم و آن وقت آن خارج خواهد بود از طریق شرع و لهذا

مشورت کردن همین شرایط را که ما ذکر کردیم بلکه ده هزار شرایط دیگر هم
لازم دارد قبل از آنکه مشورت شود و بالجمله این شرایط قانون است و این
شرایط مقدم است بر قانون شرع — دیگی از این جنگهائیکه امروزه
و در این زمان می شود در میان نصارا با صدها و هزارها توپ که بعضی از آنها
در یکساعت سی و شش هزار گلوله می بارند و در پنج و ده میل مسافت خصم را
مانند برگ درختان بخاک میریزند اگر پادشاهی با سپاه بی نظامی و با چند
شمشیر زنگ خورده و چند نیزهٔ شکسته در مقابل آنها بایستد و از علمای
ملت ما مشورت کند احتمال میرود بلکه یقین است که آیهٔ کم من فئة قلیلة را
باو بخوانند در مشورت یا نماز و دعائی باو بیاموزند که بخواند و فاتح گردد
ولیکن تا هنگامی که مهدی کاذب در بر سودان وجود دارد باد و یا سه
لک سپاه و انگریزان با ده هزار سپاه با او جنگ می کنند ما نمی توانیم این
فقرات را بنویسیم چرا که مدعیان ما بسیارند ولی چون مهدی بدست
انگریزان گرفتار آمد آن وقت ما ظاهر میسازیم که فئهٔ کثیر هم در مقابل
سپاه قلیل با نظام تاب ایستادگی ندارد آن زمان و حالت جهان گذشت
بالفعل مهدی کاذب فاتح است و دشمنان ما بر کلام ما میخندند ولیکن
عاقلان دانند که گاهی مهدی کاذب بمعجزه و کرامت بر انگریز غالب نمی آید
و غلبهٔ او را اسباب و جهات دیگر است —

شاید هنوز کسی بر مطلب ما بر نخورده باشد و
مقصود ما را معلوم نکرده باشد و لهذا اما اندکی واضح تر بنویسیم که معلوم شود
مثلاً هرگاه پادشاهی یا حکومتی زبانی حکم کند که از غرهٔ محرم ۱۳۰۱ در تمام
ممالک محروسهٔ ما باید قانون شرع جاری شود مگر جاری کنندهٔ آن باید

یا قاضی باشد یا مفتی یا شیخ الاسلام (یکی از این سه یا هر سه) و در هر شهری
یک قاضی باشد یا آنکه در هر محلّهٔ از هر شهری یک قاضی باشد همین حکم را ما
قانون میدانیم و قانون میخوانیم - مگر بالضروره این حکم تا بر کاغذی
نوشته نشود یا در دفتری ثبت نگردد و بهمه بلاد ممالک محروسه اذکرد و در همه
بلاد بر آن عمل نشود ما آن را قانون نمیدانیم - چون این قانون جاری
شود آن وقت ما میگوییم که این قانون مقدم است بر قانون شرع
چرا که بدون این حکم یا قانون قانون شرع جاری و پیروی نمیشود و نمیتواند
شد و اگر محض قولی باشد آن وقت در جریان آن دوامی نیست -

چون اینهمه معلوم شد (و ما امید داریم
با این دلایل و حجج بر همه معلوم شود و همه تصدیق کنند قول ما را) الحال
با کمال فروتنی و ملایمت عرض می کنیم بخدمت همهٔ مسلمانان که قانون
شرع در امور دینی یا در این زمان و در این حالت جهان کافی نیست برای
انتظام ملک بلکه فقط کافی نیست در امور شرعیه و هزار تفصیل و تشریح
و تفسیر لازم دارد که آنها نیز قوانین جداگانه خواهد بود بلکه در امور
عرفیه هزارها کتاب قانون ما در کار است که ابداً نسبتی بدین و شرع
ندارند - مثلاً در صورتیکه قانون شرع جاری بشود و حکم هر مجرمی
با قاضی شهر باشد بموجب شرع هنوز گیرندهٔ مجرمین کدام اشخاص و جاری
داشتن احکام قاضی چگونه باشد و اگر مجرم را حبس کنند چگونه حبس کنند
و حبس کننده که باشد و اگر مجرم را جریمانه کنند زر جریمانه را که باید بگیرد و
آن زر را چه باید کرد و در کیسهٔ که باید برود و اگر مجرم را بالقتل رسانند
چگونه و بچه ضابطه و امثال اینها معلوم نیست و بالضروره باید معلوم باشد

اینها همه قانون است و باید باشد و اگر نباشد مملکت هنوز هرج و مرج است هرچند که قانون شرعی باشد — تا بیست سال قبل از این که بنده از ایران بیرون آمدم در هر شهری صد کس یا بیشتر بودند که میتوانستند مجرمین را بزنند و جریمه کنند و زر جریمانه را گرفته در جیب و کیسه خود اندازند — امام جمعه و شیخ الاسلام و کلانتر و داروغه و فراش باشی دیاد ره و سرهنگ و میرآخور و پیشخدمت و سرتیپ و بیگلربیگی و ملک التجار و امین التجار و ناظم التجار و صدها کس دیگر حاکم یعنی دیوان قضا بودند در هر شهری از شهرهای ایران و همه را اقتدار بود و از جانب خود که هر شخصی را خواه گنهگار و خواه بیگناه بگیرند و بزنند و جریمانه کنند و آنچه جریمانه می کردند در کیسه خود بریزند و ابداً آن زر دخلی بحکومت و ریاست نداشت — در این اوقات مکرر ایرانیان مرا میگویند که حالا هیچ نسبتی ندارد حالت ایران به بیست سال پیش از این مگر بنده بخوبی میدانم که مملکه چهار یا پنج هزار سال باشد که بیک حالت باشد و بیست سال قبل از این که بنده می دیدم ظلم و هرج و مرج آن بنقطهٔ کمال رسیده بود در بین بیست سال چندان تفاوتی نخواهد کرد و مسلم است که بیک روز شخصی بیمار می شود و بیک سال علاج می پذیرد و بیکساعت طوفان شهری را ویران میسازد ولیکن قرنها باید که آن شهر بار دیگر آباد شود — ظلم کردن در کمال آسانی می شود ولی رفع ظلم کردن در کمال دشواری — همین حال که در ایران است در تمام ممالک و ریاستهای مسلمانان است در همهٔ روی زمین چنانچه ما در حیدرآباد دکن همه روزه مشاهده می کنیم و از هر بابتی بکمال بی انتظامی است در این مملکت — تمام امراء بزرگان و نوابها

وجنگ ها و بهادران سید را باد صاحب زور و استیلا و اقتدار اند
و پیوسته میکنند هر چه را که میخواهند چنانچه دیروز مغربی بنده در مکانی
بسیار چیز ها شنیدم ولیکن مناسب نیدانم که در این کتابچه آنها را
درج کنم و کتاب را حجیم سازم —

غرض اینست که در تمام امور کلّی و جزئی ملک

قانونی درکار است — مجلس شورا — اقتدار هر یک از ارکین دولت
اقتدار هر یک از حکام — گرفتن مالیات از زمین — گرفتن مالیات و
خراج از مال التجارة — نگاهداشتن لشکر — لشکرکشی و جنگ —
ساختن عمارات — ساختن طرق و شوارع — جاری کردن ریلوی و
جاری ساختن جوی وغیره — اقتدار علما و عمل آنها — مال اوقاف —
خراج امام زاده ها و مساجد و مقابر — منصب و لقب و خطاب و خلعت
و انعام — وظیفه یا منصب — تجارت — زراعت — بازار و
نرخ اجناس و وزن و کیل — شفاخانه — مدارس و مکتبها — تحصیل علم و
امتحان در علم — پلیس — مینوسیپالیتی — پستخانه یا چاپارخانه
صرّافی — ضرابخانه — گمرک خانه — و هر کار و هر چیز دیگر که هزارها
قلم می شود اگر کسی بخواهد بنویسد همه قانونی لازم دارند جداگانه و همه
خارج هستند از قانون شرع و تا هنگامیکه قانون جاری نشود
ملک با نظام نمی شود و خلق ترقّی نمیکنند —

طریق صورت دادن و جاری ساختن قانون

این است که یکی از اجزای مجلس شورا در یک مجلسی سابق اجزای مجلس را
خبر میدهد که چون مجلس دیگر منعقد می شود من مسودّه یا صورت قانونی را

در مجلس حاضر میکنم (فی المثل) برای بندوبست پلیس — پس آن مسوده را بموجب رای خود نوشته در مجلس دیگر حاضر میکند و مرهٔ اول آنرا میخوانند سایر اجزای مجلس و هر جزئی و فقره و جمله و لفظ آن تامل میکنند — در مجلس ثانی مرهٔ ثانی آن مسودّه را همان شخص که بانی آن بوده میخواند و هر یک از اجزای مجلس آنچه رای او است در حکّ و اصلاح آن ظاهر میکند و در مجلس ثالث پس از حکّ و اصلاح بموجب رای تمام اجزای مجلس یا اکثر اجزای مجلس آن قانون امضا میشود و میر مجلس را هم اختیار است که رای خود را ظاهر سازد و بهر حال آن قانون شده میر مجلس خواه پادشاه و خواه حاکم آن قانون را دستخط میکند و مهر دولتی بر آن زده میشود و تاریخ جریان آن هم در متن آن نوشته و معلوم است پس آنرا چاپ میکنند در دفتر احکام حکومتی و اشتهار میدهند بهمهٔ بلاد و امصار که در فلان تاریخ فلان قانون جاری می شود یعنی بآن باید عمل شود — فرضاً بموجب آنچه که در صفحهٔ بعد ذیل می آید قانون جاری می شود —

(۱) چونکه لازم بود برای بندوبست پلیس لهذا این قانون ذیل که موسوم است به "قانون نمبر (۱) برای بهتری بندوبست یا انتظام و نسق پلیس" صورت وجود یافت با امضای حاکم شهر اصفهان جاری خواهد شد از غرّهٔ ماه محرم سال یکهزار و سیصد و یک هجری

(۲) معنی پلیس و عملهٔ پلیس در این قانون چیست و کدام اشخاص مراد هستند (در اینجا شرح باید که معلوم شود و غیر عملهٔ پلیس استثنا گردد)

(۳) حاکم قضا یا حاکم عرف یا دیوان یا داروغه کدام شخص

یا اشخاص مراد است (در اینجا باید تشریح نمود)-

فقرهٔ ۱ — تکلیف این است که چنین و چنان کنند-

(تکلیف یا تکالیف پلیس و اجزاء عملهٔ پلیس را در اینجا بنویسند و اگر لازم باشد فقرهٔ یا فقرات دیگر هم مزید کنند و لیکن هر مطلب یا فعل یا حکم یا تکلیف هر چه باشد و نام نهند یک فقرهٔ جداگانه لازم دارد)-

فقرهٔ ۲ — سوای پلیس هیچیک را آن اختیار نیست که کسی را بگیرد (نه شاه را آن اختیار است نه حاکم را نه امام جمعه را و نه هیچکس دیگر را) —

فقرهٔ ۳ — هر که سوای پلیس کسی را بگیرد یا نگاه دارد یا حبس کند باید فلان مبلغ جریمانه شود یا فلان زمان مقید بماند یا هر دو جریمانه شود و مقید بماند (مبلغ جریمانه و زمان قید را مقرر سازند)

فقرهٔ ۴ — عملهٔ پلیس نباید بخانهٔ کسی داخل شوند (اشروط برآنکه — اگر شرط و استثنائی لازم باشد در اینجا بیان کنند)-

فقرهٔ ۵ — عملهٔ پلیس نباید دشنام گویند مجرمی را و نباید او را بکشند در راه و دست در کمر او زنند و نباید آن مجرم را ایذا دهند (جز آنکه)

فقرهٔ ۶ — داروغه را اختیار نیست که حکم کند مجرم را چوب بزنند یا جریمانه کنند تا حکم نشود در حق آن مجرم از محکمهٔ یا دیوانِ قضا — (عدد ضربت و مبلغ جریمانه باید معین باشد)-

فقرهٔ ۷ — سوای قاضی (یا هر که معین باشد) هیچکس را اختیار نیست که حکم قید یا جریمانه کند یا فتوی ضربت چوب یا تازیانه دهد-

فقرهٔ ۸ — هر قاضی را بحسب درجه و عهدهٔ او اختیار است
که تا یک زمان معینی حکم قید دهد و تا یک مبلغ معینی حکم جریمانه دهد —

فقرهٔ ۹ — مجرم را باید از فلان روز تا فلان روز قید کنند
و شام آن روز اخیر رها کنند (یا باید بنویسند دو ماه هلالی یا شصت روز
از روزیکه حکم قید او می‌شود) —

فقرهٔ ۱۰ — مجرم هر که باشد و نوکر هر که باشد و وابسته و
رشته دار هر که باشد و از هر خاندانیکه باشد و بهر درجه و پایهٔ که
باشد مجرم است (جز کسانیکه بموجب فلان قانون مستثنا باشند)

فقرهٔ ۱۱ — وساطت و التماس و توقّع و درخواست مسموع
نیست و مجرم باید حکماً سزا یابد —

فقرهٔ ۱۲ — پدر و مادر و هیچکس دیگری از اقرباء و خویشان
مجرمی جوابده نیستند مجرمی را عقوبت نمی‌بینند بعوض او جز آنکه
ضمین او باشند یا در صورتیکه صغیر باشد مجرم حافظ و والی و
بزرگ او باشند یا طور دیگری —

فقرهٔ ۱۳ — در هر خانه که مجرمی پنهان شود صاحب آن خانه
نیز مجرم است و سزای او فلان است و نیز هر که بداند که مجرم
پنهان است و خبر ندهد سزای او فلان است —

فقرهٔ ۱۴ — حاکم را اختیار است که هر گونه تغییر و تبدیلی
که بخواهد در یکی یا بعضی از فقرات این قانون یا شرایط یا مطالب آن
در هر وقت و زمانیکه مناسب داند یا اگر مناسب بیند در تخفیف
یا تضعیف عقوبت جرایم و غیره و غیره —

مسایل دیگر امتزاج داشت بجهت آنکه غالباً اکثری از قوانین را کم و زیاد
بایکدیگر ارتباطی هست — و نیز باید دانست که هرچه می شود بموجب یا
برخلاف یکی از فقرات یک قانونی می شود پس باید آن فقره از آن
قانون نیز ذکر بشود و اشاره بآن رود — مثلاً در قانون مینوسیپالیتی
در فقره مینویسد که اگر شخصی خلاف کرد نسبت بآن جماعت و عمل آنها
او را به پلیس بسپارند بموجب فقره ۲ قانون پلیس نمبر ۱ اصفهان سال ۱۳۰۱
پس چون عمله مینوسیپالیتی خلاف این کردند و کسیکه مجرم باشد از اینها
وجواب ده دیگران باشد در معرض خطاب و جوابدهی در آرند در کاغذیکه
جرم او را نوشته اند باید اشاره کنند که این فعل را نموده است برخلاف
فقره ۲ قانون پلیس نمبر ۱ اصفهان سال ۱۳۰۱ — و همچنین باید دانست
که قانون بر چند قسم است — بیشک در این ملک بسیاری از مردم
میدانند ولیکن باعتقاد بنده احدی در ایران نمیدانند و اگر بدانند
معدودی خواهند بود و لهذا ما را باید از هر چیزی اندکی بنویسیم —
قانونی نشر می شود یا وجود و صورت می یابد در مجلس شورای عامه
که حکومت واقعی آنست و کم و زیاد محیط است آن قانون بر تمام امور
کلیه ملک و تمام ملک — یکی دیگر آنست که حکام ولایات جاری
می کنند مناسب حال قلمرو خود — در اینصورت حاکم هر ولایتی
در تحت حکم مجلس شورای عامه است و بآن موجب مختار میشود که تغییر و
تبدیلی بدهد بقوانین قلمرو خود اگر مناسب داند و الّا او خود نمی تواند
خود را مختار سازد — بعبارت اخری از پرلمنت پادشاهی ضابطه
خاص وضع می شود بجهت اختیار و اقتدار حکام ولایات —

کتابها لازم است - آنچه ما در این کتابچه نوشته و مینویسیم فقط شرحی است-

باب چهارم

در معدلت میان مسلمانان

هر چند که قانون خود مشتمل است بر معدلت
و عین معدلت است و لازمهٔ قانون افتاده است معدلت و بسیاری
که وضع جریان قانون را دریافتند چنان خواهند دانست که اگر
در معدلت گفتگوئی رود پس از قانون و بابی خاص گردد برای
معدلت هیچ نیست جز تکرار مطلب و اطالت بیجا — مگر بنظر بنده
چنین میرسد که تکرار مطلب برای کسانیکه مبتدی هستند لازم
است و هر قدر که مطالب تکرار شود بیشتر خاطر نشان آنها می شود
تا این زمان در میان ما مسلمانان و اهل آشیا عموماً کسی معدلت را
چنانچه باید و شاید ندانسته بود و ندانسته است چیست و معنی واقعی آن
چه چیز است — یا آنکه تخیل دانسته اند مگر در محل آن چنانچه باید و
شاید استعمال نکرده اند — اگر ما در تمام کتب اخلاق و تهذیبی
که در میان ما هست و حکما و بزرگان ما نوشته اند در معدلت و
انصاف وامر نموده اند بعدلت و انصاف و رفتار و گفتار و کردار

مردم از منۀ ماضیه را بیان نموده اند برای مردمان حال و استقبال ملاحظه کنیم معلوم خواهیم کرد که از معنی واقعی و طریق حقیقی آن خارج بوده و ان معدلت و انصافی نبوده ست که بنده در نظر دارم — قبل ازین ما گفتیم که اگر ما سلطنت را عمارتی فرض کنیم مجلس شورا بمنزلۀ بنیان آن ست و قانون بمنزلۀ سایر اجزا و لوازم آن عمارت — درینصورت بسیاری خواهند گفت که اگر بنیان عمارتی درست باشد و سایر اجزا و لوازم آن برقرار باشد معدلت بمنزلۀ چه خواهد بود و احتمال کلی میرود اگر ما بگوئیم معدلت نیز یکی از لوازم ست در عمارت سلطنت و لی ما خواهش داریم که دیگری بیان کند که کدام یک از اجزا ست بسیاری نتوانند (بلکه احدی نتواند) بیان نمود و خیال نکنند که آن عمارت چیزی دیگر درکار و لازم دارد — ما میگوئیم که معدلت در عمارت سلطنت بمنزلۀ تساوی و تناسب ست — مثلاً اگر ستونی کم زور باشد و سقف و زینتی را بر آن نهند احتمال دارد که تاب استقامت نیارد و اگر وزن کمتری را بر ستون قوی تری و وزن زیادتری را بر ستون سست تری بگذارند نیز همین ست در آن — اگر بیت الخلا یا مطبخ یا چاه آب را در قرب مکان خفتن قرار دهند باز احتمال نقصان دارد — پس بهر حال همۀ اجزاء و لوازم هر عمارتی را باید تساوی و تناسب باشد اگر دوام و قوام آن در نظر است — تا این زمان که قلم بنده بر کاغذ ست گاهی در سلطنت مسلمانان و مطلقاً اهل آسیا بتساوی و تناسب نبوده ست و این بواسطۀ آن بوده ست که کمتر کسی دانسته ست تساوی و تناسب چه چیز ست — معنی معدلت تعادل ست

و تعادل اگر واقعی باشد از اینستان است که هرگاه چوبی را که یک ذراع طول دارد ولیکن یک سر آن ثقیل تر است و یک سر آن خفیف تر آن وسط حقیقی آنرا بگیرند که مساوی واقعی است یعنی بحسب وزن نه بحسب طول مگر این رسم در میان عام مردم گاهی ملاحظه نشده بلکه همیشه ملاحظهٔ وسط شده است بحسب طول نه بحسب وزن — میزان را که میگذارند وزن میخواهند از آن نه حجم — چنانچه اگر یک گلولهٔ پنبه و یک گلوله آهن را که هر دو یک حجم داشته باشند در ترازو گذارند محتمل که وزن این آهن صد برابر آن پنبه باشد و این در صورتی است که هر دو به بزرگی یعنی حجم گلولهٔ توپی باشند احتمال میرود که آن وقت اختلاف وزن میان این دو پنجهزار بار باشد پس وزن در کار است نه حجم — شارع عام هم معبر پادشاه است و هم معبر گدا و همین چیز ما سکت معنی معدلت که بنده فقط نمونهٔ از آن را ظاهر نمودم در این وقت و صاحبان ادراک باید خود درک بکنند که مطلب و مقصود بنده چیست —

تا این زمان اگر عدل میشده است پادشاه میکرده است و اگر ظلم میشده است پادشاه میکرده است یعنی بخط مستقیم و باختیار خود و بزرگان ما نیز آنچه تعریف کرده اند از عدل و انصاف پادشاهان کرده اند و آنچه امر نموده اند بمعدلت و انصاف بپادشاهان نموده اند — مگر سخن ما این است که پادشاه نیز باید در تحت قانون و معدلت باشد و او هم نباید استثنا باشد از قانون جز آنکه خلق او را استثنا کرده باشند و برضای خلق مستثنی باشد — و این در صورتیست که قانون غیر قانون شرع و نه برفتوای اهل شرع باشد و الا محتمل

پادشاه هم ابداً بموجب قانون شرع مستثنا نباشد جز آنکه بموجب شرع و
فتوای اهل شرع در بعضی از مقامات پادشاه مستثنا گردد — پس اگر
پادشاه خود ظلم کند هر چند که قانون معدلت در میان رعیتش جاری باشد
هنوز خودش هم مورد سزا و عقوبت خواهد بود — دیگر آنکه غالباً بزرگان ما
بواسطهٔ خاندان یا بملاحظهٔ دولت یا بملاحظهٔ علم و دیگر ملاحظات معاف
بوده اند چه در یافتن عقوبت و سزا و چه در دادن خراج بحکومت و این
هر دو عین ظلم است در حق سایر خلق — بلکه بزرگان و صاحبان حرمت
و دانش هم همان سان سزاوار عقوبت اند اگر مجرم واقع شوند که فقرا و
ارذال قوم و بلکه سخت تر و نیز همان سان آنها نیز باید خراج بحکومت
بدهند که فقرا و ضعفا و آنهم بحسب طاقتشان نه باندازهٔ فقرا — کسی که
یک جریب زمین و زراعت دارد اگر یک روپیه یا یک قران بدهد آنکه
صد جریب دارد باید صد روپیه یا صد قران بدهد بلکه رای ما اینست که
اگر بخواهند ملاحظهٔ تساوی را بکنند همیشه باید طرف فقرا بگیرند —
یعنی هر چند که گرفتن یک روپیه از آن شخصی که یک جریب زمین دارد
و صد روپیه از آن کسیکه صد جریب دارد تساوی واقعی است مع ذالک
آن شخص اول را باید تخفیف بدهند اگر میدهند بلکه چیزی از او نگیرند
و از شخص دوم بالضروره باید گرفتن — اگر مرد بیحرمتی یک روپیه
بدزدد و او را یک ماه حبس نمایند شخص با حرمتی که چنین کند او را باید
یک سال حبس کنند — مگر غالباً خیالات مردم اشیا بر خلاف این
است و میگویند آن شخص محترم (و بعبارة اخرى صاحب دولت و زبردستی)
را باید عزت و حرمت بر خاک نریخت چرا که آبرو دارد مگر ما بر آن هستیم که

سزای این اشخاص باید بیش باشد چرا که اینها غالباً بد را از نیک می شناسند یا آنکه مجبور نیستند خلافی را بکنند برعکس فقرا و ارذال که نه بد را از نیک می شناسند و غالباً مجبور هم هستند — اگر مردی صاحب دولت باشد هیچ سببی ندارد که دزدی کند یا برای زر قمار بازد، اگر بتواند زن بگیرد و از عهدهٔ خرج زن برآید هیچ سببی ندارد که زنا کند یا عمل خلاف دیگری نماید مگر احتمال دارد که مرد فقیر بهر حال ناچار باشد و از روی اجبار مرتکب عصیانی شود — و دیگر آنکه فعل ارذال چون از مردمان محترم سرزد آنها نیز در زمرهٔ ارذال محسوب میشوند و بیشک هستند — آنچه را که ما میدانیم از بی اعتدالی های بزرگان ملک خود که گاهی یکی از آنها در معرض باز خواست و عقوبت در نمی آید اگر نوشته شود صد جلد کتاب می شود ولی غالباً مردم بی دانش ملک ما بطور نصیحت ما را میگویند ای فلان ما همه میدانیم که چه بی اعتدالی می شود و میرود در ملک ما مگر خوب نیست که تو در اخبار یا کتابها می نویسی — ولیکن ما می نویسیم که این اعمال را موقوف سازند و اگر نسازند هم نساخته اند ما تکلیف خود را بعمل می آریم — بچشم خود دیده ام در حیدرآباد که برای دو پیسه محصول پیرزنی را معطل داشته اند در چوکی ولیکن امراء بزرگان غالباً بلکه تماماً محصول نمیدهند و معاف اند — مردم حیدرآباد مرا میگویند شما چرا چنین و چنان مینویسید و حال آنکه این بی اعتدالیها معدوم نمی شوند و خلق دشمن شما میشوند ولیکن ما همین اراده مینویسیم که این بی اعتدالیها معدوم نشوند و خلق هم دشمن ما شوند — بهر حال همیشه باید تساوی و تعادل ملاحظه شود در میان شاه و گدا و امیر و فقیر

وشاه وگدا و امیر و فقیر همه باید در تحت قانون باشند جز آنکه بملاحظات دیگر و بر وفق عقل و بموجب قانون استثنائی رود نسبت بآنها ـــ

اینها بود معالجات امراض حکومت و سلطنت مسلمانان که جز باستعمال این ادویه آن امراض رفع نمیشوند و تا قیامت آن امراض بحال خود باقی هستند و همیشه ممالک مسلمانان و مسلمانان لطمه خور دیگر طوایف هستند ـــ اکنون ما شروع می کنیم در بیان معالجات امراض خلق یعنی رعیت هر حکومتی از مسلمانان یا مسلمانانیکه رعیت هستند حکومتی را خواه آن حکومت مسلمان باشد و خواه قوم و ملت دیگر ـــ و هر چند که حکومت و رعیت هر دو دست بگریبان و لازم و ملزوم یکدیگر و ممزوج هستند چون ما را مقصودی در مد نظر بود و هست اینها را از یکدیگر جدا ساختیم و در ابواب مابعد ظاهر میسازیم که مقصود ما چه بوده و چیست ـــ

باب پنجم

در بیان تربیت مسلمانان

فضیلت علم

قبل ازآنکه ما شروع کنیم در بیان تربیت
و آموختن مسلمانان خوانندگان و ناظرین این کتاب را خاطر جمع میسازیم
که در نوشتن این کتاب اصل اصیل مقصود ما این باب و مطلب است و
در واقع سبب تصنیف این کتاب همین است و این باب در میان سایر
ابواب این کتاب بمنزلهٔ یاسین است در کتاب مجید و در آیه که خدا فرموده
است "وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونَ" ما
لیعبدون را تاویل می کنیم به یعلمون و میگوئیم مقصود خداوند علی اعلی
از آفرینش انسان تحصیل علم بوده است وبس ـ دلیل اینکه خدای تعالی
آدم را فضیلت بر ملک داد برای علم او بود چنان آدم را خلق کرد که او را
قابل آموختن علم ساخت و هیچ ملک مقرّبی نیاموخت اسمای خود را
ولی با آدم آموخت و او را بواسطهٔ علم بر تمام ماسوی الله برگزید و خلعت
نبوّت و اصطفا در بر پوشید ـ و اینکه آدم را اشرف مخلوقات گفته اند
بواسطهٔ علم او ست نه بدیگر صفات نیکی که در وجود او باشد و هیچ شکی
نیست که کمالیت انسان در علم او ست و اگر بمرتبهٔ رسد چه در دنیا و
چه در آخرت بواسطهٔ علم خواهد بود ـ اگر مقرب درگاه احدیت شود
انسان محض بواسطهٔ علم او ست نه بواسطهٔ صفات دیگر او و آنچه که گفته اند
که " آدمی زاده طرفه معجونی است از فرشته سرشته و ز شیطان
گر کند میل این شود به ازین ور کند میل آن شود به از آن "
مفهوم همین مطلب ما ست یعنی انسان قابل تحصیل علم هم هست و قابل
تحصیل جهل هم هست اگر میل بعلم کند فرشته میشود و اگر میل بجهل کند
شیطان می شود ـ " که بی علم نتوان خدا را شناخت " ـ شکی نیست

که مراد علم با عمل است ولی مطلقاً علم نیک است و غالباً علم صاحب خود را
با عمل هم می کند اگر بطور نیک آموخته شود — اگر ما هزار کتاب بنویسیم
در تعریف علم هنوز کم است و بنهایت و غایت تعریف آن نمی رسیم و در این
وقت مختصر می کنیم که از علم انسان خالق و معبود خود را می شناسد و
بعلم بندگی او را میکند از روی معرفت و بعلم خلاف مرضی او عمل نمیکند
و بعلم در دنیا ترقی میکند و خود را مردی می سازد بسیار قوی بازو و هر چند
که بحسب جسم و قوای جسمانی از دیگر همجنسان خود و نیز دیگر حیوانات کمتر باشد
بواسطهٔ علم خوش میخورد و خوش میزید و بر همه استیلا دارد و صاحب دولت
می شود و اسباب آسایش خود را فراهم می آرد — ولی باید دانست که
در این وقت و در این مقام مقصود ما تعریف خود علم است نه اینکه در وجود
بعضی اثر کیمیا دارد و در وجود برخی تاثیر آتش سوزان و زهر هلاک
فرقهٔ را انسان کامل می سازد و فرقهٔ را حیوان جاهل — هیچ سلطنتی
برای حظ نفس انسان به از سلطنت دارائی علم نیست — هیچ غذای
لذیذی بلذت علم نیست — هیچ جمالی برای حظ نفس خوشتر از جمال آن
نیست — این همه چیزهائی که دیده میشود و اسباب آسایش و راحت
و خوشی و حظ است همه برای حظ جسم است ولی علم برای آسایش و حظ
روح است — بنزد رای و میلان خاطر من اگر شخصی در باغی نشسته
باشد و گلعذاری را در کنار داشته باشد چندان مسرت نمی اندوزد
از اینکه در جنگل یا کلبهٔ نشسته باشد و کتابی در کنار داشته باشد
مگر البته این گوهر نایاب گرانبها را بسیاری از خلق و بخصوص مسلمانان
هیچ در نمی شمارند و با خاک راه یکسان می دانند و هیچکس قدر آنرا نمیداند

چنانکه بتوفیقی که یا غیر جبری باشد یا غالباً جبری باشد تحصیل آنرا کرده باشد
و از حقیقت آن آگهی یافته باشد — من خود سوگند میخورم بخدای
زمین و آسمان که "هرگز حسد نبردم بر منصبی و مالی الّا بر آنکه دارد با
دلبری وصالی" — بر هیچ شخصی حسد نمیبرم که جاهل و بازاری باشد
و بر فیل سوار باشد یا گاری دو اسپه و چهار اسپه در زیر داشته باشد
یا ساعت هزار روپیه بر خود آویخته باشد یا مصاحب و ندیم فلان پادشاه
و بهمدان شاهزاده و وزیر و امیر و نواب و جنگ و بهادر باشد یا
پنجهزار روپیه ماهوار داشته باشد یا زنان متعدده صاحب جمال
داشته باشد یا صدها رندی رفیق و آشنای او باشند و این همه
را داخل انسان نمی شمارم بلکه از حیوانات هم پست تر میدانم — دلی
رشک میبرم بر کسانیکه اقلاً سر موئی از من در علم و هنر بیش و پیش اند
و یک درجه از من بالاتر اند و حال آنکه کسانی هم هستند که در علم و دانش
لک درجه از من بالاتر اند و من خود را خاکپای آنها میدانم و خود را در
نزد آنها کمتر از ذره در نزد آفتاب میشمارم — ولیکن چه بسیار کسانی
در جهان هستند بخصوص در ایران و هندوستان و بخصوص در میان
مسلمانان که شصت و هفتاد سال عمر عزیز خود را صرف می کنند در عشق
و پرورش بلبلیکه قیمت آن یک پول سیاه بیش نیست — اکثر و اغلب
مردم ایران بیک جام عرق و یک نیم تیاه روزگار خود را تباه
دارند و اکثر و اغلب مردم هند و دکن خود را بیک جام افیون و
بیک غلیان مدک و صحبت کنیز سیاهی یا دِرنئی یا یک لوطه سندی یا
پرورش چند کبوتری یا چند خروسی خود را خوش دارند و عمر خود را می گذرانند

واحتمال کلی میرود که اگر دیگری (یا دیگرانی) کتابخانهٔ درست کرده و کتاب چندی بخون جگر جمع آورده باشد در بین سالهای درازی همه را باندک بهائی بفروشند و زر آنرا باینگونه چیزها و درانگونه طرق و اعمال تلف سازند

موانع تربیت وتحصیل علم درمیان مسلمانان

غرض نیست که اگر در دنیا چیزی باشد که در آن حظی باشد و مایهٔ کمال و ترقی انسان باشد علم است وبس — مگر احتمال کلی میرود که در هر عهد و زمانی وبخصوصه امروز هیچ ملتی در تمام ربع مسکون چندان بعلم وبیدانش نبوده وعلم را مکروه نشمرده و بقید نداشته اند که مسلمانان — ولی هیچ چیزی و هیچ کاری در عالم بی سبب و جهتی نیست واین بیدانشی و کره از علم و دانش را در میان ما مسلمانان چندین (بلکه هزارها) سبب وجهت عظیم هست که بحتمل بوسطهٔ این اسباب وجهات بکلی امید قطع باشد که گاهی در عالم تا قیامت مسلمانان صاحب علم و دانش بشوند فراخور ترقی کون وطوایف وملل دیگر جهان —

اوّل — اعظم سد و دیکه در راه ترقی مسلمانان است وازابتدا گذاشته شده یا گذاشته اند در هر خصوصی بخصوص علم و دانش وتحصیل هنر و کمال این است که این ملت را بیش از هر ملتی تکیه بر تقدیر است و نصیب و قسمت — و عجب این است و غایت حماقت را این است که اگر فی المثل در هر یک از کتب آسمانی یک آیه یا آیهٔ معدودی رسیده باشد در یک خصوصی مثل تقدیر یا توکل وامثال اینها آیاتِ متعدده دیگری وارد شده است بخلاف آنها — واگر انبیا و اولیا و

وصلحا وعرفا و بزرگان ما در مقامی از این قبیل چیزی گفته باشند در مقامات متعدده خلاف آنرا گفته اند مگر مسلمانان را آن ادراک نیست وچندان در دریای جهل و نادانی غریق هستند که نمی توانند حقیقت کار را دریافت — هر چند خداوند علیٰ اعلیٰ فرموده هست "وفی السماء رزقکم وما توعدون" در جای دیگر فرموده ست لیس للانسان الا ما سعیٰ — ما میگوئیم که این سعی وکوششی که خدا در این آیه فرموده هست شامل دارد تمام امور دنیا و آخرت را ولهذا خلق باید سعی وکوشش بکنند در هر امری از امور عالم — محمد ابن عبد الله باواز بلند فرمود با توکل زانوی اشتر ببند — نیز فرمود کاسب حبیب خدا است ونیز فرمود تحصیل علم کنید اگر همه در چین باشد — حضرت امیر المؤمنین علیٰ فرمود اگر من سنگ خسل و نقل کنم از قلهای جبال و در روزیکه افتاب نباشد پشم از پوست جدا سازم و هر کار بسیار سختی را بکنم بهتر است مرا از اینکه دست پیش خلق دراز کنم و گدائی نمایم — دیگری گفته ست رزق هر چند بیگمان برسد شرط عقلست جستن از درها وکاذلک هزارها ازاینگونه کلمات هست که دلیل قول ماست که نباید بکلی تکیه بر تقدیر کرد — ولی عجب تر اینهاکه بکمال حماقت در این هست که یک شخص واحد در میان مسلمانان از بدو اسلام تا کنون نیامده است ونیست که بکلی تکیه اش بر تقدیر بوده یا هست — هر فردی از افراد این ملت صبح که سر از بستر بر میدارد اول خیالی که میکند این هست که امروز بکجا بروم وچه بکنم برای تحصیل نان خود — پس

نعلین تکاپو در پا کرده این خانهٔ حسن و آن خانهٔ حسین میدود و باقسام
حیل و تدابیر و تزاویر و سعی و کوشش تحصیل میکند آنچه را که شکم او را پر
کند و آنچه را که بدن او را بپوشد — و هر یک از افراد ایشان را پنج حس
باطنی است و پنج حس ظاهری و اسباب بسیاری برای احساس و همه
میدانند که اینهمه اشیائیکه در جهان با واسطهٔ حسهای آنها محسوس میشوند
در زمانیکه حضرت آدم خلق شد هیچیک نبود و وجود نداشت و هیچیک از آنها
بتقدیر صورت وجود نگرفت بدون میانجی گری و تدابیر انسان و اگر فکر و
تدبیر انسان نبود یکی از اینها صورت وجود نمی یافت مع ذالک ملتیکه بر
تقدیر دارند و هر چیزی را از تقدیر و نصیب میدانند — در همین جا است
که ما فرصت خوبی بدست بعضی از حمقا میدهیم که ما را بیدین بخوانند و
بگویند بتقدیر معتقد نیست ولی ماخود دانستیم که چه نوشتیم — بیشک
زمین بود ولی آنچه امروز بر روی زمین موجود است انسان نهاد بتدبیر —
بیشک در زیر زمین بسیار چیزها بود ولی انسان بیرون آورد آنها را
بتدبیر — بیشک جبال بود ولی آنچه در جوف جبال بود انسان ظاهر کرد
بتدبیر — بیشک رزق خلق در آسمان بود ولی بجنت انسان حاصل
شد — بیشک حیوان و نبات و جماد در جهان موجود بود ولی برای
آسایش و راحت انسان آماده نشد هیچیک جز بتدبیر انسان — یکی
از این ملت گاهی بدون سعی و زحمت و بدون فکر و خیال و حیله و تزویر
و مکر و فریب و تدبیری هیچ چیز را حاصل نکرده است و همه را معلوم
است که چه کرده اند در تمام عمر خود و پیوسته شب و روز میکنند —
علمای این ملت پیوسته نصیحت و موعظه میکنند جهلای خود را که

متوکل باشند و تکیه بر تقدیر کنند و حال انکه خود شان در تمام روز و شب در فکر مکر و حیله هستند که نانی بچنگ آرند و زری حاصل کنند —

مگر بآن لغت و زبانی که دارند که همه مشتمل ست بر الفاظ عربیه و آیات قرانی و احادیث و اخبار چنان آب و تاب بیان می کنند کیفیت تقدیر و نصیب و قسمت را و چنان میگویند کارها همه بدست و اختیار دیگری هست و همه امور وابسته بتقدیر ست و بمشیت الٰهی تعلق دارد که جهال را غرق کرده اند در محیط جهل و نادانی — و معلوم نمیشود که سبب چیست که تقدیر در میان هر ملت دیگری همه خوب ست و در میان ما مسلمانان همه بد — از معدلت خدا دور ست که غالب مسلمانان را جاهل و بدمعاش و بدفعال و بیکار و تن پرور و دروغگو و وعده خلاف و نامهذب و متصف بهزاران صفت نامحمود خلق فرموده باشد و سایر ملل عالم را غالبًا نیکوکار و کاسب و محنتی و هنرمند و راستباز و مهذب — چرا که این افعال و خصال را مسلمانان غالبًا بلکه تمامًا نسبت میدهند بتقدیر و نصیب و لهذا باید همه از تقدیر و نصیب هم باشند —

اگر مسلمانان دانستند که انچه می کنند برای تحصیل اسباب معاش و خوشی خود هیچیک و هیچ کاری خالی از تدبیر نخواهد بود و همه تدبیر ست پس ما میگوئیم که فرق میان سخن ما و اعتقاد آنها بسیار نیست اگر درک بتوانند کرد — مثلًا ما میگوئیم که مسلمانان بیشک تدبیری بکار میبرند که نان جو یا جوار را بپزند بهتر این ست که اندکی سعی کنند و کمر همت بربندند که نان گندم را هم بپزند و در ایام مستقبل تا ... گندم هم بخورند یا سعی کنند که پلاو بپزند و پلاو بخورند — مگر غالبًا مسلمانان ا

اعتقاد این است که پختن نان جو و گندم و پلاو یا تحصیل علم پختن این هر دو قسم از نان بسته بسر نوشت و تقدیر و نصیب است — ما میگوئیم که چون بناچار شما ها محنتی را می کنید در گدائی و هزار ها عمل و فعل خلاف دیگر که نانی بچنگ آرید این محنت را بکنید در کاسبی — شما ها حکما تدبیر می کنید که کلاه دیگری را بر دارید و مال دیگری را بدزدید و بخورید یا نان خود را بطربی در رقاصی و اعمال دیگر ازین قبیل حاصل کنید همان تدبیر را بکنید که بطریق نیک تری پسندیده و محمود نان خود را حاصل کنید — معذالک مسلمانان هم تکیه بر تقدیر و نصیب دارند و هم از اعمال خلاف خود دست بر نمیدارند و پیوسته سعی و کوشش دارند که نان خود را بچنگ آرند از ممر بیعزتانه خلافی و هم قایل چنین سخنان را کافر و بیدین و دهری و عیسوی میخوانند و میدانند — باعتقاد بنده در این مقام یعنی در این عقیده که اینک ما ذکر می کنیم حماقت و جهالت ختم است بر مسلمانان یعنی بر ۹۹۹ از هزار ایشان — آن کدام عقیده است این است که نان را باید بطربی بچنگ آورد ولی بر زبان نباید نام تدبیر را برد بلکه تقدیر باید گفت چرا که کفر و شرک می شود — تقدیر سطرب این است که سطرب باشد و تقدیر قواد این است که قواد باشد۔

رضا بقضاء الله وتسليماً لامره —

چون وضع زندگی و زیست در دنیا و طریق معاش همیشه در ممالک اشیا وضع و طریق دیگر بوده است خلاف انچه ما امروز می بینیم و وضع و طریق زندگی نصارا و مردم یورپ لهذا اکثر بلکه تمام کسانی که قلم بر گرفته کتابی نوشته اند و لب گشوده

سخنی گفته اند در میان ما مسلمانان چون خود نیز در میان همان خلق دغرق در محیط همان عادات و رسوم بد و بهمان عقاید و آراء بوده اند غالباً نوشته و گفته اند " اگر روزی بدانش بر فزودی ز نادان تنگ تر روزی نبودی "
"بخت و دولت بکاردانی نیست جز بتائید آسمانی نیست اذ چنانچه است در جهان بسیار بی تمیز ارجمند و عاقل خوار" - "جوی طالع ز خرواری هنر به" - "اگر بهر سر موییت دو صد هنر باشد هنر بکار نیاید چو بخت بد باشد" - مگر این همه خلاف عقل سلیم است و ما هیچ چه اینگونه سخنان را قبول نمیکنیم و صاحبان اینگونه اقوال را نادان میشماریم سعدی خود در جائی گفته است " تو بر سر قدر خویشتن باش و وقار بازی و ظرافت بندیمان بگذار" - مگر این بیت را هم سعدی ندانسته گفته است و بخاطر او نگذشته بوده است که امروز قول او میشود کلام ما را - دیگری هم گفته است " رو مسخرگی پیشه کن و مطربی آموز تا داد خود از کهتر و مهتر بستانی" - عزیزان من این نکته را باید بر خورد که هر که قدر و قار خویشتن را نگاه داشت گاهی در میان ما مسلمانان نان نیافت و هر که بازی و ظرافت و مسخرگی پیشه نمود صاحب بخت و خوش نصیب شد در تمام ممالک مسلمانان بی هنر ارجمند است و عاقل خوار ولی در تمام ممالک نصارا خردمند ارجمند است و بی هنر خوار و این بواسطه آن است که در میان آن ملت مسخرگی طالب دارد و در میان اینها خردمندی و هنر - در میان آنها قانون نیست و در میان اینها قانون هست - میان آنها کسی را در علم و دانش امتحان نمیکنند و در میان اینها امتحان می کنند - بسیار دو نمیرویم در بمبئی و کلکته و مدراس بی امتحان در

علم و هنر کسی را پنجاه روپیه خدمت نمیدهند و بهمان جهت است که
هر بازی کننده و ظرافت کننده و مسخره از بمبئی و کلکته و مدراس میدود
بحیدرآباد و هزار روپیه بیشتر ماهوار میخورد — رندی بی سر و پائی
بی اجازت پیش امیری میرود و ابداً حاجب و چوبدار او را مانع نمیشود مگر
هر شخص عاقل خردمندی که بخواهد آن امیر را ملاقات کند یا سلام و
آداب بجا آرد باید دو یا چهار ساعت بیکار بنشیند روی پای خود و
بحتمل چوبدار یا جوانی آمده میگوید امروز ملاقات نمیشود — امرای
حیدرآباد در خانهٔ خود و تا استیشن حیدرآباد خلاق زمین و آسمان اند
ولیکن بمجرد یکه در گاری آتشی نشستند دیگر کسی نمی پرسد که شما امیر استید
یا مزدور — مخنث را من بچشم خود دیده ام و بگوش خود شنیده ام
که در مجلسی بچندین زن که همه خود را عفیفه و شریفه پنداشته اند
دشنامهای بسیار قبیح داده است یعنی بطور مزاح و ظرافت و همه خندیده
اند و همین سان از هر یک دو آنه و چهار آنه و یکروپیه گرفته و همه داده اند
و چون بنده از قباحت آن کار تعجب نموده ام مرا گفته اند که رسم این
ملک چنین است و این مخنثین بزنان امرای این ملک اینگونه دشنامها
میدهند و زر میگیرند — در این صورت اگر مخنثی پازیب طلا و
دستبند طلا و گلوبند طلا داشته باشد و تنبان کمخاب پوشیده
باشد و چولی ابریشمین در تن داشته باشد و عفیفهٔ نجیبهٔ هنرمندی را
یک لباس نوی میسر نشود این تائید یا عدم تائید آسمانی است حاشا
و کلا — آنچه من میدانم از این ملک و اهل این ملک خود میدانند
صد هزار مرتبه بیش از من همه تائید آسمانی است خلاف آن بغضب آسمانی نه باید

اینک در حیدرآباد هر صاحب وقاری که تائید آسمانی را دریافت زیست تخفیف
می‌یابد و هر بازی کننده و ظرافت کننده را که تائید آسمانی یا رست ما هوار
مضاعف میشود — بهرحال ارادهٔ بنده این نیست که اشخاص را ذکر
کنم بلکه مقصود من وضع و حالت مسلمانان است مطلقاً و طریق اصلاح تقاصیر
کار آنها و الا بنده اشخاص بسیاری را می شناسم که قدر و وقار خود را
نگاه داشته اند و گرسنگی میخورند و اشخاص بسیاری را می شناسم که
بمسخرگی نان میخورند — ولی از دروازهٔ فضلگنج حیدرآباد اگر کسے
بیرون شود و یک میل مسافت طی کرده به چادرگات برود یا شش میل
مسافت طی کرده بسکندرآباد برود که در تحت حکومت انگریز است
افتراق تائید و عدم تائید آسمانی را خواهد یافت —

ما ازین بیشتر میر دیم تمام شعرای ما خوش آمد گو
و مسخره بوده اند — خود سعدی خوش آمد گو بود و قلاش — انوری و
فرخی و فلان و بهمدان همه متملق و لاابالی بودند و قلاش — دربارگاه
سلاطین اسلام تماماً مسخره و هزال و قواد و رقاص بوده و همه خوش بخت
بوده اند و برخلاف هنرمندان عهد آنها نیز شکایت داشته اند و گرسنه بوده اند
امکان نداشته و ندارد که عالمی و فاضلی و فقیری و درویشی و هر که
بهر لباسی که بوده و بهر اراده که با سلاطین و امراء و بزرگان ما آمد و شد
داشته و کرده دروغ نگوید و خوش آمد گوئی و چاپلوسی نکند — اوّل درجهٔ
دروغ لفظ "بجا" است و احدی نیست در حیدرآباد و من سوگند میخورم
و عقیدهٔ من نیست که احدی نیست در حیدرآباد که اگر امیری یا شخصے
که اندکی مرتبه و ماهوارش از او زیاده باشد سخنی بگوید و او نگوید "بجا"

همین تصدیق دروغ و محض دروغ است و محض بامید نان است یا بیم جان
ولیکن چه بسیار اشخاصی هستند که در هر مجلس و هر محفلی هزارها دروغ
میگویند و هزارها صورت و شکل خوش آمد گوئی میکنند و اینها همه
صاحب بخت و خوش نصیب اند — در ملک ما هر بسیار امردی و هر مطربی
صاحب بخت است و هر فاضل و هنرمندی بدبخت — در حیدرآباد
هر سارنگی والا و مخنثی صاحب بخت است و هر صاحب کمالی بدبخت و
فلک زده — اگر من مسخرگی پیشه کرده بودم از ایران نمیگذاشتند بیرون
آیم و از بمبئی نمیگذاشتند پیشتر قدم نهم و در حیدرآباد بایستی
حالا گاری دو اسپه و میانه داشته باشم و اثر در جنگ خطابم باشد
و در آفتاب و بارش و باد دیگر ما و سرما پای پیاده راه نروم و در باره دری
یا باغ جهان نما اقامت گزینم و بر ندی نمبر اول بخورم و مصاحب و ندیم
امیری باشم — ولیکن دوستان مشفق من میگویند که اگر شما بخواهید
اینگونه کتب را چاپ کنید این عبارات و الفاظ را خارج کنید و دیگر
نمیدانند که این کتابها محض برای این عبارات و الفاظ نوشته شده
و بهر طریقیکه هست وقتی چاپ خواهد شد — و باعتقاد بنده کسانی که
سخت بخواب درستند بمالش پا و لمس بدن و نرم نرم حرکت بیدار نشوند
و آنها را باید بیدار کرد بمشت و لگد —

بهر حال یکی از موانع و سد عظیمه در راه
ترقی مسلمانان در هر امر و بخصوص در علم و دانش و هنرمندی تکیه کردن
است بر تقدیر و توکل و از آن طرف حاصل آوردن اسباب زندگی
است کم و زیاد به بازی و ظرافت و مسخرگی —

دوّم — آنست که از ابتدا و همواره و تا کنون
سلاطین و بزرگان مسلمانان از بازی و ظرافت خوش بوده و هستند و بلهو
ولعب مایل ولهذا ندما و مصاحبین و رفقای آنها همه اهل ظرافت و
بازی ولهو ولعب بوده و هستند — مثلاً اگر کسی ده روپیه خرج کند
پنجصد چهدار یا نوکر را سندی بخورانند برا و معلوم خواهند کرد که مصاحبین
امرای حیدرآباد کدام اصناف از خلق اند و مشاغل آنها روز و شب
چیست — کسانیکه از هندوستان و دیگر جاهای هند که در قبضهٔ
انگریز است بواسطهٔ سخت گیری انگریز گریخته اند و بدکن آمده اند غالباً
بازی کنندگان و ظرفا هستند و غالباً مصاحبین امرای این ملک اند و
بکمال خوشی میگذرانند و ماهوارهای خوب دارند و تائید آسمانی آنها را
یار است — مگر ما بر سر این فقره سخن را طول نمیدهیم و تکرار نمی کنیم
آنچه را که در فقرهٔ اوّل نوشتیم —

سوّم — آنست که از ابتدا مسلمانان را
آموختند و اعتقاد نی آنها کردند که خداوند علیّ اعلیٰ همواره فرقهٔ را
صاحب دولت ساخته و فرقهٔ را گدا و فقیر نموده است و در این کار مصلحت
آن بوده است که اغنیا را آزمایش کند و کفالت حال فقرا را با غنیا
واگذاشته و سخاوت را کلید در جنّت قرار داده و سخاوت درختی است در
جنّت و هیچ کاری در دنیا بهتر از سخاوت نیست برای نجات و فلاح آخرت
و هر که نام خدا را بر زبان جاری کند اگر همه فاسق باشد باید او را نا امید
نکنود و بهترین طرق برای صرف و خرج زریکه از خلق بزور و ظلم گرفته میشود
و غارت و یغما می گردد این است که مجمعی از اوباش کوچه گرد بدهند و جمعی از

کلاشان بیکار را بخورانند و بپوشانند زیرا که باوجود فسق و هزاران اعمال خلاف شرع اینها مستجاب الدعواة اند و دعای اینها برای دوام عمر و دولت و یافتن عزت و حصول ماهوار و طفل و شفا و علاج امراض و نیز رحمت و مغفرت اغنیا بسیار مفید است — لهذا پادشاهان اسلام انچه بظلم و زور گرفتند از بیچارگان باد باش پاشیدند و بار ذال خورانیدند — هرچه امرای ما ببازی و مسخرگی و تملق و خوش آمد گوئی حاصل آوردند بکوچه گردان بذل کردند و آنچه را که تجار و بازرگانان بدروغ و سوگند و حرام و حلال کردن و تقلب و بی امانتی و بی دیانتی بچنگ آوردند براه خدا بخشیدند و نیاز اولیاء نمودند و سفره و خوان ضیافت درویشان نهادند — بالجمله نیمی یا دو ثلث از خلق باین سان بیکار و بی پیشه ماندند و شغل و کاسبی را مکروه شمردند و کلاشی را هنر و مکتسب بزرگان و آبا و اجداد خود دانستند و موجب افتخار خود شمردند — و چون چنین دانستند که آنها را حقی است در مال خلق بزور و دشنام و هرزگی گرفتند و خوردند و تحمل که قباحت این کار را در هیچ جای دیگر بیشتر معلوم نمی توان کرد از حیدرآباد دکن — اکثری از فقرای این بلد قوی باز داند و فاسق و بد معاش و شارب الخمر — بعضی بدر خانها میروند و بیگم صاحبه را مخاطب میسازند باوازهای خشن و بسیاری بر در دکانهای مردم می ایستند و باقسام صور و اشکال یا دو حلقه در دست دارند یا گرزی دارند یا زنجیرها با اطراف آن یا کارد و خنجر دارند و بچشم و گوش و پهلو و بازو و ران خود فرو برده خون بر می آرند یا اعمال بسیار قبیح دیگری از اینها قبیح تر بجا می آرند و از مردم زر میگیرند — این سلسله بهمین مشاغل خوش هستند و خلق هم باینها زر میدهند و از طرف

حکومت هم ابداً ممانعتی نیست و معلوم نیست که سیویلیزیشن کی جاری میشود در مملکت
چهارم ـ آنست که ملاها و اهل شرع ما مسلمانان
از ابتدا مسلمانان را موعظه کردند همه روزه و هر ساعتی که دنیا دو روز است
و در دنیا باید کاری کرد برای آخرت ـ باید همه را شب و روز عبادت نمود
و تضرع و زاری کرد در دنیا آسایش نیست و آسایش را خدا خلق نکرده
حرص نباید زد و هنر و کمال بکار نمی آید در قیامت و دنیا زندان مومنین است
و بهشت کفار و در ملک کفار نباید رفت و از دست کفار چیزی نباید خورد
و معاشرت با کفار و خدمت و چاکری کفار حرام است و من تشبه بقوم فهو منه
اگر شما بهمه لوازم زیست و زندگی خود بکفار محتاج باشید مضایقه نیست
ولی هنر و کمال از خدا نکنید زیرا که تشبه بآنها میشود ـ اسباب آسایش را
نباید مانند کفار فراهم کرد که تشبه میشود ـ نباید تکیه بر تدبیر کرد این عقیده
کفار و ملاحده است که بخدا و روز قیامت و تقدیر معتقد نیستند ـ قانون
و انتظام دادن ملک و محنت کردن بلکه نان خوردن هم تقلید از کفار است و
نباید پیروی کرد که تشبه میشود ـ هر کرا خدا شکم داده است رزق هم میدهد
حرص نباید زد خدای زن و فرزند هم بزرگ است ـ آموختن
لغت کفار حرام است ـ کارها را بخدا واگذارید دیوان و مظالم خود را
بقیامت اندازید ـ و چون اکثر آنها دنیا دار اند و میدانند که تا هنگامی که
خلق بنادانی اند آنها را سلطنت و استیلا هست و بینهایت منبسط
و خوش میشوند که ببینند بیست صف یا پنجاه صف از جهلا در عقب آنها
بنماز جماعت ایستاده اند ولی نهایت مسرور میگردند که ببینند این همه
جاهل دست آنها را می بوسند و در قدم آنها می افتند و در عقب آنها

روان اند و در هر مجلسی در صدر می نشینند و چون پای دین در میان ست شاه و گدا را از آنها حرمت بلکه خوف ست و باین ملاحظات وجهات بی پرواهستند و هرچه میخواهند میگویند و میکنند و پیوسته سعی دارند که مردم را در حالت بیدانشی بدارند یا اینکه بتحصیل علم دین امر و ترغیب کنند که آنهم بهر حال فایده دارد بحال خود شان چرا که تا هنگامیکه مردم طالب العلم هستند نزد آنها میروند و در نزد آنها تحصیل علم میکنند و چون علم دین را بنهایت درجه رسانیدند آن وقت حواشی مجلس و مایهٔ اقتدار آنها می شوند. اگر بحدّ اجتهاد رسیدند و آنها نیز علمای قوم شدند آن وقت بر اقتدار و استیلای آن سلسله می افزاید — ولیکن اگر کسی علوم دیگر را تحصیل نماید مثل ریاضی و حکمت وغیره ابدًا اعتنائی بآنها نمی کنند و در هر مجلسی معارضه با آنها می کنند و ایرادی بر آنها میگیرند و حکما در تندگا و محاجه گوئی سبقت از آنها می برد — لهذا تحصیل سایر علوم را حرام میدانند و بد می گویند —

مگر کسی سخن مارا بر ما ایراد نکند یعنی تیر مارا

بر ما رها نسازد که این نصایح علما مفید بوده ست خلق را پس جای نکته گیری نیست — شکی نیست که اگر این نصایح را شخصی مانند ما می کرد که نیت او خالص لله بود شکر را با سم که می آمیخت و زهر را با تریاق عجین میکرد یعنی خلق را امر میکرد که با توکل زانوی شتر ببندند و با وجود قناعت کاسب باشند البتّه خوب و مفید بودند خلق را — و این هم در ازمنهٔ قدیم و آغاز اسلام بود و اکنون معدوم ست خصوصا در هند — باز در ایران چیزی بود قبل از آنکه ما از آن بیرون آمدیم ولی حالا می شنویم

که در انجام هم روز بروز معدوم میشود — مختصر می کنیم که گاهی درمیان
مسلمانان گون در ترقی نبوده و همیشه در تنزل بوده — نماز مسلمانان
با ریاست و به از زنا نیست و ترک آن نعوذ بالله ست —

پنجم — آنست که معدودی که درمیان ما
دیگر علوم را کم و بیش تحصیل کرده اند یا لغت قوم دیگر را فی الجمله آموخته اند
آنچه ما تجربه نموده ایم در عمر خود این ست که این فرقه برخلاف فرقهٔ اولین که
غالباً آنچه میکنند از روی ریا و ظاهر داری ست ریا و ظاهر داری را بر کنار
گذاشته اند و در ایران کمتر ولی در هندوستان که ملک آزادی ست
بسیار بیشتر و بکثرت چادر را یک شاخ انداخته اند و آنچه میخواهند میکنند —
ولیکن من کمال حیرت را دارم که چگونه بنویسم که مردم ایران و هند را
از یکدیگر افتراقی باشد و ضمناً مطلب خود را هم بیان کنم (مردم سایر
ممالک مسلمانان را بنده ندیده ام و از احوالات آنها بخوبی آگهی ندارم) —
همین قدر می نویسم که چون در ایران هنوز ملک هرج و مرج ست و آزادی
نیست و علمای ریاکار و ظاهردار هم هستند و غالباً عوام الناس تابع آنها
میباشند و احتمال دارد که از روی تعصب و نادانی کسی را بکشند یا کسی را
اذیت کنند فی الجمله مردمان لاابالی خایف هستند و بظاهر باطن خود را
بروز نمیدهند و اگر عملی میکنند و سخنی میگویند در خفیه ست جز آنکه زور
و استیلا داشته باشند و چاکران حکومت باشند — ولیکن در ممالک
دیگر که میروند آن وقت آنچه را که خلاف مذهب خود شان و تهذیب
جهانیان ست مرتکب میشوند — مسلمانان هند آنچه در این زمان علم
دیگر می آموزند اول کاری که میکنند این ست که لباس و اسباب و لوازم

سکان خود را انگریزی میکنند و کار را بجائی میرسانند که دیگران اگرچه
خود بیدین ستند اینها را بیدین میشمارند — این فرقه از دیگر هم ذاتهای
خود کناره میجویند و خود را مکروه طبع دیگران می سازند و چنان رفتار
می کنند که دیگران بیزار میشوند از تحصیل نمودن علم و ادب هنگامیکه رفتار
و کردار اینها می بینند — اگرچه مسلمانان هند از صدی ۹۹ بیدین
استند و از صوم و صلواة و خدا و رسول و قیامت و حساب چیزی نامی
نشنیده و نمی دانند معذالک این فرقه را نیچری و دهری و نهر و هری هند
میخوانند — مختصر میکنیم در این فرقهٔ اخیر بعضی از ایرانیان هم
شامل اند و اکثر یا تمام ایشان دین را بد میگویند و حتی اینکه بعضی از اینها
را عقیده این است که تا دین اسلام را از میان بر ندارند و تمام علمای ملت
را گردن نزنند ملک قوام و انتظام نمیگیرد — مگر اینهمه خلاف رای
سلیم و حکمت است و هیچیک از طوائفیکه امروز خردمند و صاحب دانش
اند چنین کاری را نکرده و نخواهند کرد و این هم یکی از جملهٔ نادانی های
مسلمانان است بلکه حماقت این عقیده و رای از هر چه بیش است زیرا که
بنزد رای ما (فقط رای ناقص ما) اگر مسلمانان یا هر ملت دیگری در عالم
همه عالم و فاضل و حکیم باشند ولی بیدین دولت آنها قوام و دوام ندارد
اگر همه جاهل باشند ولی دیندار و متعصب دولت آنها قوام و دوام ندارد
اگر همه عالم و حکیم باشند و دیندار ولی ملک آنها بی قانون باشد باز دولت اینها
قوام و دوام ندارد پس قوام و دوام هر دولت و ملتی وابسته باین است که
خلق دیندار باشند و بخوبی تربیت شده باشند و قانون در ملک خود
داشته باشند — بعضی از این فرقه بر آنند که در دین محمدی و اسلام

بعضی اصول ہست کہ منافی ترقی اند و در واقع سد در راه ترقی اند ولی این
بنزد ما خلاف ہست بلکہ فقط چیزی کہ ہست نیست کہ مسلمانان طالب و راغب
ترقی نیستند و سعی ندارند و جہد نمیکنند کہ ترقی کنند —

ششم — فرقۂ کوچکی دیگر ہم تازه پیدا شده اند
و دعوی خیرخواہی اسلام و اہل مذہب و ملک خود را میکنند ولے
دعوی آنہا باطل ہست — این فرقہ کسانی ہستند کہ در این زمان و ایام
اخبار چاپ میکنند — آنہا خود بنہایت نامہذب ہستند و اخبار آنہا
پر ہست از خرافات و تملق گفتن از بزرگان و امراء و پادشاه و شاہزادگان
و اشعار بیمعنی و اشتہار ادویہ جات بسیاری ہمہ برای قوۂ باه —
در واقع اخبار اینہا ذریعۂ خوبی ہست اخذ زر را برای اینہا چون نمی توانند
راه ہای بعید و مسافات دور را طی کرده بنزد امراء و بزرگان بروند و
یحتمل آن چیزی را کہ ممکن ہست بقلم بنویسند ممکن نیست کہ بزبان بگویند لہذا
در اخبار چاپ میکنند و با واسطۂ پستہ روان میکنند و کسانیکہ طالب
نام ہستند زر برای آنہا می فرستند بدون زحمت — از جملہ یکی اخبار شفیق
ہست کہ ہنگامیکہ ما تازه در آن ارتیکل می نوشتیم مکرر مدیر آنرا نصیحت
کردیم کہ خود را از عملہای نکوہیده بری دارد و نیز اخبار خود را آزادانہ
بیغرضانہ بنویسد ولی بیفایده بود "خوی بد در طبیعتیکہ نشست
نرود تا قیامتش از دست" نہ آنرا از دست داد و نہ این را چنانچہ
در ضمیمۂ این کتاب اشارۂ بآن شده — یکی دیگر اخبار مفرح القلوب
ہست کہ شرح طویلی درمیان ما گذشت کہ در ضمیمہ درج ہست —

ہفتم — تلون مزاجی کہ درمیان مسلمانان ہست

بینهایت عجیب و حیرت انگیز است که وقتی از دروازه بیرون نمیروند و
وقتی از سوراخ سوزنی بیرون میشوند — هرچه میکنند بی اندیشه و
بی تامل میکنند — عمارتی را بهزار شوق میسازند و بیک خواب و
خیالی ناتمام میگذارند — لشکری را ملکی میکشند و چون نیمی ازان
برباد و یا پامال شد جنگ نکرده باز میگردند — ریلوی جاری میکنند
و چندین بار بخیال خود تغییر و تبدیل میدهند — تلگراف می کشند
بهمان تلون مزاج — ملک خود را میخواهند انتظام بدهند بهمان تلون مزاج
جهاز آتشی روان میکنند بهمان تلون مزاج — مصالحه و معاهده و جنگ می کنند
بهمان تلون مزاج — مذهبی را شایع میسازند و پیغمبر و امام و پیشوا
و پیر و پیر و مرید میشوند بهمان تلون مزاج — انجمن و کلب و مدرسه و
کالج برپا می کنند بهمان تلون مزاج — یونیورسیتی یا دار الفنون جاری
می کنند یا میخواهند بکنند بهمان تلون مزاج — و بهرحال در تمام کلی
و جزئی امور مسلمانان تلون مزاج را مداخلتی هست — مثلا اگر در میان
و از میان خودشان کسی جان فشاند در خیرخواهی آنها و از روی صدق
و اخلاص جدی را اعتنائی نیست و حال آنکه اگر غیری کاری کند آنرا
نیک میدانند و اظهار شکرگذاری میکنند — بعضی از جمله چیزهائی
را چندین سال قبل ازین ما گفتیم و می نوشتیم یا فی الحقیقت صورت
گرفت یا مشهور گشت که صورت گرفت و بعضی از کسانیکه نقیض ما
می گفتند اول خود بیان میکردند با پسندیدگی و تعریف که دیگری از
غیر مسلمانان جاری کرده بوده است (از انجمله در اینوقت باید بنویسیم که
سال گذشته در ماه شعبان بنده در کتابچه نوشتم که اگر پنجاه هزار سپاه ایرانی

در تحت فهران انگلیش باشد بسیار مفید است ولی شرایط بسیار دیگری هم
در آن بود — در اخبار بمبئی گزت سه روز پیشتر ۶ رجب که امروز ۹ است
ملاحظه شد که شاه ایران قول داده است که اگر جنگ میان روس و انگلند
وقوع یابد پنجاه هزار سپاه بگذارد در قبضه انگریزان — علم از اینکه
این کیفیت حقیقت داشته باشد یا نداشته باشد چیزی است که ثلیسال پیشتر
من رای داده ام و منصوبه من بود اگر چنین بشود همه ایرانیان خوش
خواهند شد و تعریف خواهند کرد بدون آنکه ذکری کنند از منصوبه
من — ازاین قبیل است منصوبه مستر بلنت و یونیورسیتی براے
مسلمانان هند که ما سال گذشته در این کتاب نوشتیم ولی کتاب ما
چاپ نشد و در این وقت ما چیزی و فقراتی بر آن مزید میکنیم ۹ رجب ۱۳۰۲
چندی نگذشته است که مستر بلنت نامی باین ملک آمد و دعوی خیرخواهی
مسلمانان نمود و در واقع خیرخواه هم بود و خدمت و تحریک نمود که
دار العلومی برای مسلمانان برپا کنند همه تعریف از او کردند و تمجید
نمودند — ولیکن بنده قریب دو سال پیش از این در این باب شرح
مفصلی در اخبار شفق نوشتم و احدی اعتنائی بر او نکرد — کتابیکه
بنده نوشته ام سه سال قبل از این موسوم بتحفه محبوبعلیشاهی و دو سال
در خدمت اقبال الدوله بهادر افتاده بود که وعده بمن داده بود و آخر
پس از دو سال وعده او هم مثل وعده تمام مسلمانان عالم و تمام امرای
حیدرآباد بی وفا بود در هر بابت از امور ملکرانی و همچنین در تربیت
مسلمانان سبقتی در آن درج است ولی کسی را اعتنائی بآن نیست —
بهر نحو ما امیدواریم که بسعی و کوشش انگریزان یا بسعی و کوشش فرنسیسان یا

بسعی وکوشش روسیان یا بسعی وکوشش مستر بلنت یا بسعی وکوشش دیگری
واز هر ملتیکه باشد مسلمانان تربیت شوند ومهذب گردند وترقی کنند
این هم از خوش نصیبی نصارا است که هر یک از آنها باید در کاری نامی کند
وهمه خلق عالم را پسند آید وچون خود آن قوم قدر وقیمت این کار را میشناسند
واینگونه اشخاص را حرمت وعزت می نهند ونام آنها را در تاریخ روزگار
به نیکی یادگار می نهند لهذا اکنون باید یکی از آن ملت موجب ترقی مسلمانان
شود در هند بلکه در عالم — این فقرهٔ ذیل ملاحظه شد در اخبار بمبئی گزت
تاریخ ۱۹ فبروری ۱۸۸۴ که از اخبار کلکتیه تار گرفته ونقل کرده بود —

"We understand that an elaborate scheme has been drawn by this sincere friend of Islam for the establishment of a central University with collegiate institutions in different parts of the country affiliated to it —"

یعنی "چنین معلوم میشود بر ما که تدبیر بسیار نیکی اندیشیده
است این دوست واقعی ومخلص اسلام (مستر بلنت) که یونیورسیتی برپا شود
در وسط ملک هند مع کالج های متعددی در مختلف جاهای این ملک که منسوب
ومربوط باشند با آن یونیورسیتی" — مدیر اخبار مذکور مستر بلنت را
خیرخواه اسلام خوانده است — در تاریخ ۱۲ همان فبروری در بمبئی گزت

بود که جمعی از بزرگان پتنه مثل نواب ولایت علیخان سی آی ای وغیره
خطی نوشته بودند به مستر بلنت و اظهار تشکر و امتنان نموده بودند از او
که خیرخواهی نموده بوده است از مسلمانان — در تاریخ ۲۶ همان فبروری
درج بود در سل و رسایل مستر بلنت و نواب سالار جنگ حال — نواب
معظم الیه پس از آنکه اظهار امتنان و تشکر میناید از مستر بلنت و مینویسد
که حضور بندگان عالی بنهایت شایق آن است که این یونیورسیتی در
در حیدرآباد برپا شود این فقرهٔ ذیل را مینویسد —

" As, however, the scheme has originated with you, and you have taken the trouble of ascertaining the views of the leading Mohammedans in all parts of India, His Highness would have wished that you had prolonged your stay in this country so as to see it carried out."

یعنی " چون مبدع و بانی این کار از ابتدا تو بودی
تو شدی و چندان زحمت بر خود قرار دادی که آرا و میلان خاطر سایر
بزرگان و روسای مسلمانان را ظاهر و معلوم کنی در تمام هند لهذا
بندگان عالی (نظام دکن) را خواهش آن است که اگر تو توانی زمان اقامت
خود را در این ملک چندان طویل می‌نمودی تا این شیوه را بچشم خود می‌دیدی

هفتهٔ گذشته (یعنی سلخ جمادی الثانی همین
سال ۱۳۰۲) پس از یک سال از تاریخ فوق ما شنیدیم که باز میخواهند
مجلسی برپا کنند و منصوبهٔ مستر بلنت را در میان گذارند و در آن روز
بنده نیز مصمم شدم که بروم با لمجلس و ملاحظه کنم مجاری حالات این منصوبه را
ولی شنیدم موقوف شد و بروز دیگری افتاد و عاقبت معلوم نگشت که
چه شد و چه رفت — اگر ما زنده بمانیم سال دیگر بلکه پنجسال دیگر در همین
ایام و تواریخ هم خواهیم دید که این منصوبه معوق و معطل است جز آنکه مستر بلنت
باز بهندوستان تشریف آورد — (در چند صفحهٔ بعد ملاحظه کن)
بنده هم مذهبان خود را خاطر جمع می سازم که
من در خیر خواهی اسلام و مسلمانان سرگرم ترم از مستر بلنت و تحتیل که
مبدع اول من باشم — ولی افسوس که من مستر بلنت و ممبر پارلمنت انگلند
نیستم و شخصی ام گمنام هر چند که این مرهٔ چهارم است که این کتاب را مینویسیم
و بدست خود و شب و روز عرق میریزم — قریب سه سال پیش از این بنده
این مطلب را در اخبار شفق نوشتم و در آن روزی که رسل و رسایل مستر بلنت
و نواب سالار جنگ را ملاحظه کردم در بمبئی گزت به بزرگواری که یکی از
سرجنبانان حیدر آباد است امروز نوشتم و دو روز بعد هم از جناب موصوف
ملاقات کردم مشارالیه در جواب اینمطلب فرمود "فایدهٔ این کار چیست" —
این آب سرد اول بود که بر آتش تیز ما ریخته شد باید دید که غایت این کار بکجا
میرسد — خدا مسلمانان را آن ادراک دهد که بدانند و بفهمند که
مقصود و مطلب ما از نوشتن این چیزها چیست و مطلب ما مبنی بر چیست و
از روی کدام عزم و اراده و چه نیت و قلب نوشته ایم و همه خیال ما این است

که هم مذهبان ما مطلقاً در امور دنیا و آخرت خود خطّ اوسط را از دست ندهند و از جادّهٔ خَيْرُ الْاُمُوْرِ اَوْسَطُهَا قدم بیرون نگذارند چه در عبادت و چه در عصیان یعنی در همهٔ امور —

مخفی نماند که قبل از آنکه مسترپلنبت این نهال را در زمین خاطر خود نشاند ما آن را آب میدادیم و بخون جگر پرورش مینمودیم جز آنکه زمین آن سنگلاخ و شوره زار بود — چندین سال است که ما پیوسته چیزی مینویسیم پس از نوشتن محنت خود را بخاک نهان میکنیم و یار و غمگساری نداریم که از ما یاری کند — در این مدّت هرچه اخبار از هرجا یافتیم نگاه داشتیم باین اراده که چیزی از آنها اخذ کنیم و در کتابچه درج نمائیم و بسیاری از آنها هم بجا افتاده و که برده معلوم نیست — بهرحال چهار سال پیش از این هنگامیکه طالب العلمان مدرسه که تعلّق دارد به انجمن اسلام بمبئی امتحان داده بودند و در مجلس امتحان با جایزهٔ آنها میر مجلس ما نرابل اشبر نر بود مشار الیه اسپیچی داده بود مشتمل بر نصایح بسیاری بمسلمانان و ناخدا محمّد علی رگی نیز در آن مجلس نطقی داده و عدم ترقی مسلمانان را بعدم التفات حکومت انگلیش نسبت داده بود بنده چیزی در آن باب نوشتم در واقع بمخالفت ناخدای مذکور — در آن کتابچه هم که چند ورقی بیش نبود باز عدم ترقی مسلمانان را بنده نسبت داده بودم بحالت خصال و عادات و افعال ذمیمهٔ خود شان مگر آن اوراق نزد بزرگواری ماند و چاپ نشد در ۵ ماه ذیحجّه ۱۲۹۹ هجری مراسله باخبار شفق فرستادم و صورتی نوشته رای خود را آنجا هم نمودم که اگر یا آن موجب و صورت مسلمانان سعی کنند در ترقی خود مناسب است و در آن چنین رای دادم که بهتر از همه این است که

در هند مؤسس و بانی این کار نواب مختار الملک (سر سالار جنگ) باشد — اینک هم ارادهٔ بنده این است که همان طریق و صورت را بنویسم در این کتاب ولی مؤسس و بانی آن را مقرر نمیکنم هر که میخواهد مؤسس آن باشد باشد و در هر جائی از ملک هند — در حیدرآباد اینگونه امور از هر جای هند مشکل تر است زیرا که کسی طالب نیست و مردم حیدرآباد را دیگر مشاغل بسیار و بیشمار است و گاهی امید نیست که اهل این سرزمین بیش ترقی کنند از آنچه که بالفعل کرده اند — و ماکه با این ملک سروکاری نداریم و از ترقی و تنزل آن بی پروا هستیم هیچ تفاوتی نمیکند ما را که این کار از این سرزمین آغاز شود یا از جای دیگر هند ولی اینقدر می نویسیم که بنظر ما هیچ طریقی برای علم و تربیت مسلمانان از این طریق نیست که ما در این کتاب مینویسیم —

حالت علم در میان مسلمانان درین زمان

قبل از آنکه شروع کنیم ببیان وضعیکه رای ماست که مسلمانان اجتماع نموده با آن وضع و بآن موجب خود را تربیت کنند و ترقی دهند حالت علم و تحصیل علم را در میان مسلمانان ایران و هندوستان فی الجمله بیان می کنیم (دیگر جاها بر ما معلوم نیست) ولیکن این بیان از روی تحقیق نیست بلکه از روی تخمین و قیاس خود ماست —

اما ایران — حالت علم و تحصیل آن در ایران مطلقاً از اینسان است — از هزار کس (۱) ۹۰۰ کس بکلی لا یعلم هستند — (۲) ۹۰ کس بمکتب میروند و علم آنها از خواندن کتاب خدا و یک کتاب قصهٔ بمعنی و امثال اینها تجاوز نمیکند و اگر تجاوز کند یک صرف میر و عوامل

هم در عربی است و بس — (۳) ۶ کس فی الجمله مقدمات عربی میدانند و طبیب هستند و منجم و شاعر و منشی دفاتر و میرزا و ریاضی دان و مهندس و حکیم و از این قبیل اشخاص — (۴) ۳ کس طالب العلم هستند در عربی یعنی تحصیل فقه می کنند — (۵) ۱ کس ملای فاضل است که گویا علم را (یعنی فقه و علم مذهب را) بحد کمال رسانیده و مجتهد شده است ولیکن باید دانست که اگر کسی در فن ادب یا علوم غریبه کمالی داشته باشد و فاضل باشد در همان صنف سوم است —

مکتب خانه مکانی است که غالباً جزو یا حجره ایست از مدرسه یا گوشه ایست از مسجدی — در این مکتب خانه صد طفل است و یک معلم و این یک معلم آن صد طفل را بدون مدد و همدستی دیگری می آموزد تا بآن حدی که عرض شد بخدمت خوانندگان غایت علم آنهاست — گاهی رسم امتحان نبوده است در ایران — گاهی رسم کلاس یعنی درجه نبوده است در ایران — رسم تهذیب لشکری معدوم است در مکتب های ایران و معلمین هم غالباً نامهذب هستند این اطفال از هفت سالگی و هشت سالگی غالباً میروند بمکتب و تحصیل در پانزده و شانزده سالگی بیرون می آیند و در این تحصیل آن مقدار علم را تحصیل کرده اند که عرض شد اگر نه کمتر از آن —

مدرسه مشتمل است بر چند حجره و در هر حجره طالب العلمی یا دو سه اقامت دارد یا دارند و در آن مدرسه فقط یک ملا یا دو ملا هم هست و این طالب العلمان نزد آن ملاها تحصیل علم می کنند — علم اینها بسته است بمطالعه و مباحثه ولیکن چونکه پای امتحان در میان نیست

واین تحصیل محض دل بخواه است مطالعه و مباحثه بکنند و نکنند علی التسویه است
بندرت اتفاق می افتد که معدودی را شوق و سرگرمی بر آن دارد که سعی
و اهتمام کنند در تحصیل و الّا غالباً مباحثهٔ آنها منجر میشود بسخنان ناهنجار
ناباییست و بیشتر این طلّاب اوقات خود را در لهو و لعب اعمال خلاف
صرف میکنند تحصیل علم فقط نامی است و برای شهرت است —

ملّا های ما که در علم بمرتبهٔ قاب قوسین رسیده
اند غالب بلکه تماماً سوای فقه و اصول علم دیگری نمیدانند و جز علم دین هر
علمی را حرام و بیهوده و بیفایده میشمارند — مگر البته معدودی در میان
این فرقه و فرقهٔ اوّلین که طالب العلم باشند یعنی آنها که در این فقه و اصول
بتدی اند ذکا میکنند و اراده دارند که بنهایت و کمال رسانند آن را
بمنهایت زحمت میکشند بلکه خور و آرام هم از آنها قطع است بکمال
تکلیف و حسرت هم میگذرانند —

اصنافیکه در میان جهل و علم واقع شده
اند که گفته طبیب و منجّم و مهندس و ریاضی دان وغیره هستند گاهی در
فن یا فنون خود بحد کمال نرسیده اند و هر صنفی که ادعا میکنند که در فن خود
کامل است ابداً نباید قبول کرد و دلیل ما این است که ابتدای تحصیل آن علم
یا فن را نمیدانند و اسباب تکمیل و تجربهٔ آن را ندارند و هیچوجه ترقی نمیکنند و
همیشه بدنبال علم یا علوم ناکامل قدم میزنند — و بهر حال آنچه نتیجهٔ علم است
گاهی حاصل نمیشود و نشده است و نخواهد شد در میان مردم ایران مطلقاً و
هر چند که همواره در تمام عالم کون در ترقّی بوده است در ایران گاهی کون در
ترقّی نبوده است و مردم گاهی از این بیش ترقی نمی کنند تا هنگامیکه اینسان است

حالت علم و تربیت در میان ایشان — چون ما نمیخواهیم که کتاب خود را حجیم سازیم لهذا بیش از این تفصیل نمیدهیم حالات این اصناف مختلفه را ولی اینقدر میگوئیم که در این حالتیکه بالفعل علم هست در میان تمام مسلمانان بعضی از این اصناف وسط تا یک اندازه ترقی و کمال دارند — مثلاً بعضی از اطبای ما بپایه بوعلی هستند و قانون بوعلی را خوب میدانند هرچند که بوعلی بیچاره هیچ نمیدانسته —

مدرسه هست در طهران که میخوانندش معلم خانه که از برای بزرگ زادگان و شاهزادگان هست که لغات والسنه دیگر را بیاموزند و هنر و کمالات مردم یوروپ را تحصیل کنند — هرچند که ما آن معلم خانه را ندیده ایم ولی شنیده ایم البعر تدل علی البعیر این هم چون سایر چیزهای ملک ما ست — در واقع این دارالفنون نیست از برای تحصیل علم و هنر نیست بلکه از برای اجتماع بعضی بزرگ زادگان هست که بملاهی و مناهی اوقات خود را در آن بگذرانند —

اما هندوستان — هرچند که ارادهٔ ما ابتدا این بود که بیک طریقی معلوم کنیم و ظاهر سازیم که حالت علم و تربیت در میان مسلمانان هند تا چه اندازه است مطلقاً و اگر ریورت صاحبانیکه در سال (دو سال) گذشته مقرر شدند از طرف حکومت هند برای دریافت حالت علم و تربیت در تمام ملک هند بدست ما می آمد تحمل چیزی کما کان بر ما معلوم میشد ولی افسوس هست که آن ریورت هنوز بدست ما نیفتاده هست — مع ذالک ما تخمینی میتوانیم کرد بیش خود از تجربه که خود ما را حاصل شده هست از شوق و سرگرمی

مسلمانان هند در تحصیل علم و کمال و نیز بعضی از نوشتجات و اخبارهای انگریزی را ما نزد خود نگاه داشته ایم که تمسکات قویی هستند ما را زیرا که در آنها بعضی چیزها در خصوص تربیت مسلمانان درج است و امتحاناتیکه داده اند در یونیورسیتی بمبئی و همچنین در جاهای دیگر —

بالجمله اگر ما بخواهیم مقابله کنیم عدد تربیت یافتگان و صاحبان علم مسلمانان را در هند و درجهٔ علم و کمال آنها را با اهل ایران بسنجیم بنظر ما چنین میرسد که اعلم مسلمانان هند از عدد فقرهٔ (۱) مردم ایران بیش باشد و درجهٔ علم و دانش در فقرات (۲) و (۳) و (۴) و (۵) گاهی بدرجهٔ علم و دانش مردم ایران نمیرسد — ولیکن یک فرق هست در میان مسلمانان هند و ایران در این زمان و آن اینست که در عهد فرمانروائی قوم انگلیش زبان و علوم انگریزی را معدودی مسلمانان هند آموخته اند و در آن کم و بیش کمالی دارند ولی مردم ایران باین پایه نیستند در علوم مردم مغرب یعنی اهل یورپ و بنظر نمی آید چند صد کسی بیش باشند در ایران که علوم مغربیه کم و زیاد بدانند و آن هم نه بکمال واقعی — اما حرف در اینجا سخن ما بر این است که اگر ما بخواهیم تخمین کنیم که آیا این فرقه [illegible] از مسلمانان هند نسبت بتمام مسلمانانیکه در هند هستند از هزار کس چند کس خواهند بود ما یقین داریم که از هزار ربع یک عدد اینها بیش صاحب این علوم نباشند یعنی بعبارة اخری از چهار هزار کس یک کس یا از یک میلین ۲۵۰ کس — و در این صورت اگر فرضاً چهل میلین مسلمان در هند باشد بتخمین بیش از ده هزار از آنها [illegible]

و علوم انگریزی کمال نداشته باشند بلکه ازاین هم کمتر بنظر می آیند — شاید بعضی از مسلمانان هند این تخمین مارا معقول ندانند یا حمل بر غرض کنند و گویند که چون تو تمام هند را ندیده و از بنگال و پنجاب و مدراس و بمبئی خبر نداری این تخمین درست نیست — شاید من برخطا باشم و سے از روی غرض نیست آنچه مینویسم زیراکه بنده میخواهم مسلمانان هند را از حالت خود شان خبردار و آگه سازم و لهذا بعضی فقرات اخبار وغیره بنده را دست هست که بجهت اثبات این مدعا متمسک و گواه خوبی هستند و اینک می نویسم و امید دارم که مسلمانان هند حالت خود را به بینند و بدانند و در صدد تلافی مافات باشند و علاج عدم ترقی خود را بکنند و سعی نمایند که خود را با دیگر ذاتها و هم وطنان و اهل ملک خود یکسان و برابر سازند و بیک پایه رسانند —

متریکیولیشن اگزمینیشن بمبئی سال ۱۸۸۰

"No. of successful candidates 436 317 were Hindus, 96 Parsis, 11 Europeans and Indo-Europeans, 11 Portuguese, and 1 Mohammedan."

یعنی در امتحان متریکیولیشن (که پست ترین همه امتحانات است) در سال مذکور فوق ۴۳۶ طالب العلم کامیاب شدند — ازاین عدد ۳۱۷ هندو بودند ۹۶ فارسی ۱۱ یوروپین و یوروپی هندوستانی زائیده شده

انجنئیر – فقط یک مسلمان –

کلنڈر سال ۱۸۸۱

دراین کلنڈر یا روزنامہ درج ہست نام کسانیکہ در درجات عالیہ کامیاب شدہ بودند در قلمرو بمبئی –

از سال ۱۸۶۵ الی ۱۸۸۰ در درجۂ ام ای یک مسلمان نیست –

از سال ۱۸۶۲ الی ۱۸۸۰ در درجۂ بی ای اشخاص ذیل کامیاب شدہ بودہ اند –

درسال ۱۸۷۱ ابراہیم محمد سیانی –

درسال ۱۸۷۲ میرزا صادق علی فریدون –

درسال ۱۸۷۶ مولا فیضل بہائی لقمان جی – عبداللطیف – قمرالدین – میرزا عباس علی بیگ –

درسال ۱۸۷۹ آخوند علی محمد حسن علی –

(در درجۂ ال ال بی)

از سال ۱۸۶۶ الی ۱۸۸۰ یک مسلمان کامیاب شدہ بودہ ست (درسال ۱۸۶۹) محمد رحمت اللہ سیانی –

(در درجۂ ال ام)

از سال ۱۸۶۲ الی ۱۸۸۰ این اشخاص کامیاب شدہ بودہ اند شیخ عبدالکریم – حکیم شیخ سلطان – حکیم عبدالرحیم حکیم عبدالغنی – شمس الدین سلیمانی –

(اندر گروه ایت که در امتحان اوّل ارکان میباشند)

از سال ۱۸۶۱ الی ۱۸۸۰ این چند کس مسلمان بودند که در ذیل اند
سال ۱۸۷۱ حکیم محمد حسین — سال ۱۸۷۴ میرزا غلام خان
فریدون بیگ — و عبد العلی معزّ الدین — سال ۱۸۸۰ اخوند محمد حسن علی
باید دانست که این معدود مسلمانان در مقابل هزارها هنود
و ذاتهای دیگر بوده اند —

اندر وکلای انجمن اسلام بمبئی اوّل نمبر ۱۸۸۲

هنگامیکه وکلای انجمن اسلام بمبئی عرضداشت خود در گذرانیدند
بنزد کامشنی که مقرر شده بود در سال ۱۸۸۲ برای دریافت حال تعلیم
و تربیت مردم هند قمر الدین طیب جی آن عرضداشت را برخواند —
در آن عرضداشت بعضی فقرات اینها بود —

فقره ۲ — " " " " "هنگامیکه هندو و پارسی
و نصارا و ذاتهای دیگر درین ملک حظ و بهره برده اند از علم و دانش و
تهذیب و ترقی عامی که تمام خلایق را علی السویه هست فقط مسلمانان
محروم مانده اند که چندان زمانی نمیگذرد که سراسر ملک هند در قبضه
آنها بود و سلطنت میراندند، اکنون فرو شده اند در قعر دریای جهل و
بید انشی و فلاکت و نکبت و اگر بزودی علاج این آفات از آنها نشود
بیم خطر عظیم خواهد بود ریاست را" —

فقره ۳ — " " " "دکن کالج ۱۸۷۵ طالب العلم از

که یکی از آنها مسلمان نیست — الفنستان کالج ۱۷۵ طالب العلم دارد فقط ۵ از آنها مسلمان اند — احمد آباد کالج ۴۲ طالب العلم دارد یکے مسلمان نیست — سنت زویر کالج ۱۷ طالب العلم دارد فقط یکے مسلمان ہست — جنرال اسمبلی انسٹیٹیوشن ۵۰ طالب العلم دارد یکی ہم مسلمان نیست" —

فقرۂ ۴ — " " " " "گاورنمنٹ لا اسکول (مدرسۂ قانون که از طرف حکومت ہست) ۱۵۹ طالب العلم دارد ۳ از آن مسلمان اند — گرنٹ مدیکل کالج (مدرسۂ طبیه) ۲۶۲ طالب العلم دارد ۳ از آن مسلمان اند — انجینیر کالج پونه ۱۹۵ طالب دارد فقط ۵ از آنها مسلمان اند" —

فقرۂ ۵ — " " " " پونه ہی اسکول (مدرسۂ عالیۂ پونه) ۴۷۵ طالب العلم دارد فقط ۱۲ از آنها مسلمان اند — ہی اسکول شوراپور ۱۱۰ طالب العلم دارد فقط ۲ مسلمان اند — ہی سکول رتنگری ۱۷۹ طالب العلم دارد فقط ۱۰ مسلمان اند — در ہی اسکول الفنستان ۶۵۷ طالب العلم ہستند فقط ۱۷ از آنها مسلمان اند — ہی اسکول سنت زویر ۵۷۵ فقط ۱۹ مسلمان اند — از نوشتجات یونیورسیتی معلوم میشود که در بین بیست و سه سال (از ۱۸۵۹ الی ۱۸۸۱) حالکونیکه کم از ۱۵۲۴۷ طالب العلم امتحان نداده و کامیاب نشده اند در میتریکیولیشن فقط ۴۸ ازاین عدد مسلمان بوده اند" —

فقرۂ ۶ — در تعلیم ابتدائیه ہم که ما ملاحظه می کنیم مسلمانان چندان بهره و نصیبی نداشته اند چنانچه اطفالیکه در مدرسهای

هندی (غیر از انگریزی) تحصیل میکرده اند در قلمرو بمبئی ۲۷۵۰۰ بوده اند
در عدد ولیکن از این عدد فقط ۳۵۶۹ مسلمان بوده اند حالکونی
که هنود آنها کمتر از ۲۳۵۰۷۷ نبوده اند در عدد"۔

خوانندگان را ملتمس استیم که رجوع کنند
بخود آن عرضداشت و بقیه مطالب و فقرات را در آن ملاحظه فرمایند
ما افسوس میخوریم که بیانات نائبل بدر الدین برادر قمر الدین سابق الذکر
و معاذیریکه مشار الیه پیش کرده بود در حضور کامیشن از طرف مسلمانان
از نزد ما مفقود شد و هرچه در اخبارات گشتیم نیافتیم والا از آن هم
چیزی بعرض خوانندگان و هم مذهبان خود عرض میکردیم۔

بنگال ۔ افسوس که اخباری یا نوشته دیگرے در
دست ما نیست که بدانیم حالت کلکته و مدراس چیست و مسلمانان آنجا ها
چگونه اند و بزرگان و رؤسای مسلمانان در نزد کامیشن چه گفته اند و
حالت هم وطنان خود را چگونه ظاهر کرده اند ۔ در کلکته نواب عبد اللطیف
خان و سید امیر علی که دو نائبل و رئیس بزرگ استند مسلمانان را
آنها نیز آنچه از حالت مسلمانان آگهی داشته بودند بیان کرده بودند و
آرای خود را ظاهر ساخته بودند ولی اظهارات مشار الیهما اکنون نزد ما
نیست همین قدر بالفعل چند فقرهٔ موجود است از بیانات آنها و حالت
مردم بنگال می نویسیم بیشک برای آنکه مشتی نمونه خرواری باشد بس است
پارچه در نزد ما هست از اخباریکه موسوم است به "بهار هرلد"
تاریخ ۱۶ ماه مے سال ۱۸۸۲ عیسوی این فقرات ذیل
در آن درج است ۔

"Accordingly in the evidence recently given by Nawab Abdul Latif Khan Bahadur and Mr Amir Ali before the Education Commission we find that both these Gentlemen strongly plead for a special education of the Mohammedans, and suggest specific and distinctive measures for carrying out that proposal."

یعنی " در اظهاریکه در این تازگی نواب عبد اللطیف خان و مستر امیر علی دادند نزد ادیوکیشن کمیشن ما ملاحظه می کنیم که هر دو این بزرگواران تاکید و مبالغه نموده اند که طریق خاصی مقرر شود در تربیت مسلمانان و تدابیر مخصوصی اندیشیده شود برای تربیت این فرقه بروفق دستور العمل این بزرگواران مذکوره" — پس فقرهٔ دیگر بدنبال می آید که مضمون آن این است " صاحبان مذکوره این رشته را گرفته اند که در این زمان مسلمانان از همه ذاتهای دیگر پست تر هستند در ترقی چه در اسباب آسایش و راحت و چه در تهذیب و اخلاق و عمده بجهت آنست که نه آلت آنرا دارند و نه حالت آنرا که بتوانند خود را

ترقی دہند و تدابیری اندیشند برای ترقی خود وابدًا امیدی نیست
آنہارا کہ مددی حاصل کنند از خود شان و در میان خود شان واز
صاحبان دولتی کہ ہستند در میان خود شان دبدون علاقہ وبستگی
بحکومت ہم کالج واسکولی نمیتوانند از خود برپا کنند"۔

از محمدن آبزدوِد

۲ جنوری ۱۸۸۳ — "ہم مذہبان ما باید بخاطر دارند کہ
نصیحتی را کہ سر الفرد لیال دریکی از نوشتجات یا اپی خود نمودہ است
کہ اگر مذہب اسلام بخواہد کہ استیلائی ہمسرساند بر ذاتہای دیگر باشندۂ
ہند و نیز اسباب ترقی و تربیت گردد مسلمانان دیگر ممالک گرداگرد
را کہ بی تربیت ہستند باید کمال شتاب را بعمل آرد و نگذارد کہ
فرصت از کفش بشود"۔

الطاف حسن خان دہلوی اشعاری گفتہ است
درخصوص ترقی زمان ماضی وتنزل زمان حال مسلمانان و در آنجا
نسبت دادہ است عدم ترقی مسلمانان را بعیاشی وخود پسندی و
نمایشات ظاہری بیمعنی ایشان"۔

۲۲ سپتمبر ۱۸۸۳ — "بلای عجیبی مینماید کہ فراگرفتہ باشد
ہم مذہبان ما را در سراسر ملک ہند زیرا کہ حالت مسلمانان در
طرف جنوب ہند عموماً حالتی است کہ ما بمشکلی می توانیم خود را خوش
گردانیم ومبارکباد گوئیم"۔

"اگر کسی وہم وخیال بیہودہ بشمارد این عقیدہ

چنان خاطر نشان گشته ست عموم مسلمانان را که هر مسلمانیکه بکلی فاقد و محروم از علم لغات فارسی و عربی است کمین ست یعنی نزد دانشمندان این ملت"۔

۲۹ سپتمبر ۱۸۸۳ ۔ "یک نشنل محمدن اسٹیشن نیز در مدراس برپا شده"

۲۰ اکتوبر ۱۸۸۳ ۔ مدرسۂ کلکته ۔ "افسوس که بجہات چندی که لزوم ندارد تفصیل آنها در اینجا ترقی و کامیابی این مدرسۂ مذکور بآن پایه نرسیده است که نام و شهرت آن ست و چندان قدر و حرمتی ندارد در نزد مسلمانان چنانچه باید و شاید"۔

۳ نومبر ۱۸۸۳ ۔ "ما بیشک همینی را قبول داریم و معترفیم و مکرر در مقامات مختلفه هم در این اخبار ذکر کرده ایم که هیچ مسلمانی نمیتواند دعوی شرافت و بزرگی کند و خود را محترم شمارد و دیگر شرفا و اعزهٔ مسلمانان او را در اجتماعات خود راه دهند تا هنگامیکه بخوبی آگهی نداشته باشد از لغت عرب و عجم"۔

(جرنل آف دی نشنل اینڈین اسٹیشن ماه اپریل ۱۸۸۲)

در این جرنل یا روزنامه که موسوم بنام فوق ست دیده میشود لکچری که سید محمد اسرائیل نامی داده ست در لندن در اسٹیشن مذکور در خصوص تربیت مسلمانان ۔ سید محمد اسرائیل شرحی بیان نموده است از حالت زنان مسلمانان خصوصا شرفا و اعاظم آنها در ایام ماضی و حال ۔ بیانات مشار الیه بسیار خوب ست

و آرائی هم که ظاهر نموده بهت پسندیده بهت ولیکن در یک فقره نوشته
بهت که باید از طرف حکومت انگلیش تاکیدی رود که زنان مسلمانان
هند انگریزی هم بخوانند و بیاموزند — این فقره بالفعل خلاف
رای ماست و بعد معلوم خواهد شد که رای ما چیست در اینخصوص مخصوص

اخبار بمبئی گزت

تاریخ ۲۷ دیسمبر ۱۸۸۲ در امتحان متریکیولیشن در بمبئی
۱۱۷۵ جوان کامیاب شدند — از این جمله بنده نمود شمردم
فقط ۷ مسلمان بنظر آمد —

تاریخ غرهٔ دیسمبر ۱۸۸۲ این فقرات ذیل نوشته بود از
رپورت ادیوکیشن کامیشن — فقرهٔ اول آن در انگریزی اینست —

"The question of Mohammedan education is one of which the importance was long recognised."

یعنی "مسئله یا مطلب تربیت مسلمانان یکی از اموری
است که اهمیت آن روزگار درازی معلوم و در مد نظر است" —
از دیگر فقرات بعضی اینهاست —

"از دو میلین و نیم مسلمانیکه در مردم شماری سال ۱۸۷۲
معلوم گشت که در قلمرو بمبئی هستند بیش از یک میلین و سیصد هزار
از آنها ساکن اند فقط در سند مگر از تمام این دو میلین و نیم خلق فقط

۹۹۴ اکس ظاہر گشت کہ در مدرسہای انگریزی میروند ۔ نتیجۂ عظیم موجب آن ہست کہ مسلمانان از دیگر ذاتہای خلق ہند عقب افتادہ اند در علم و تربیت و افتراق کلی دارند از ہنود ۔ اوّل این ہست کہ ہندوئی کہ تحصیل علم و دانش میکند اورا آموختہ اند و براو ظاہر کردہ اند کہ در آن کار اوّل و آخر باید بفکر نان باشد و غایت تحصیل علم تحصیل نان ہست ۔ مگر این حال نیست در وجود مسلمانی کہ فقط در ابتدای جوانیش در خانہ و پنہانی علمی می آموزد کہ ابداً اورا مفید نیست در زندگی او ۔ دوّم اینکہ میگویند کہ در میان مسلمانان ہیچ پدری چندان مایہ و دستگاہ ندارد کہ پسر خود را بطور کمال تربیت کند ہمچنانکہ پدر ہندوئی میتواند بطور کمال تربیت کند پسر خود را ۔ سوّم و آخرین و محتمل اہم تر از ہمہ این است کہ ہر مسلمانی اندیشہ میکند کہ اگر پسرش صاحب علم شود یکی خواہد بود و خواہد شد از اہل علم دلی قابل و تیار نخواہد بود بجہت کسب و تجارت و پیشہ وری در این زمانیکہ حالت روزگار حالت دیگر و بسیار عجیب و غریب حالتی شدہ است و کسب کار چالاکی و زود و بند و ہشیاری در کار دارد و زمانی ہست کہ کشت و زراعت کم شدہ و پیوستہ خلق ہم روی بفزایش دارند در عدت" ۔ پس می نویسد (بمبئی گزت) کہ در رپورت ادیوکیشن کامیشن چند فقرۂ درج ہست کہ بجہت چارہ و علاج این معاذیر مسلمانان اندیشیدہ اند ۔ از آنجملہ یک فقرہ یعنی یک علاج این ہست ۔ در رپورت مذکور رای اجزای کامیشن این ہست کہ تاکید و مبالغہ و توجہ خاصی شود در

ترغیب کردن و تشویق نمودن مسلمانان در تحصیل علم و تربیت و این تاکید و مبالغه باید از طرف حکومتهای کلکته و بمبئی و مدراس و جاهای دیگر باشد و از زری باشد که جمع میشود برای مخارج دیگر و باین نامها می خوانند " لوکل فند — مینوسیپال فند — پرونشیل فند " ولیکن یکی از اجزای کامیشن برخلاف این رای است که از این فندها که از عموم خلایق است و باید در امور عامه خرج شود صرف گردد در تربیت یک صنف خاصی از خلق و لهذا مسلمانان خود باید این ملاحظه را بکنند که در تربیت و علم و دانش از سایر ذاتها فروتر اند و از همه بدنبال افتاده اند — فقره که آن جزء کامیشن موسوم به مستر پوپر گفته این است که ما ترجمهٔ آن را در فوق کردیم —

"I do not think it is possible to justify the taxation of the general community for the special benefit of one class."

معنی واقعی این فقره این است "من گمان نمیکنم ممکن باشد که بانصاف درست آید که خراجی بر عموم خلایق نهاده شود محض برای فایدهٔ یک صنف از آنها" —

در بمبئی گزت ۱۲ ماه نومبر ۱۸۸۳ دیده شد که بیش از یکصد کس امتحان داده و کامیاب شده بودند در درجه بی ای و از آنها فقط یک مسلمان بوده — در تاریخ ۲۵ دسیمبر ۱۸۸۳ دیده شد که قریب یا بیش از ششصد کس امتحان داده و کامیاب شده بودند در متریکیولیشن

ولی بنده شماره نمودم ازاین عدد فقط ۸ یا ۹ کس مسلمان بودند —

درمبمبئی گزت تاریخ ۵ اجنوری ۱۸۸۴ ارقیمه نگاری از جوناگر مینویسد این فقرات راکه بدنبال می آیند — ازساکنان شهر جوناگر ۴۰۰۰ مسلمانند و ۱۲۰۰۰ هندو وحال انکه از فهرست مدرسهٔ عالیهٔ این شهر ظاهر میشود که فقط ۶ مسلمان طالب العلم هستند درمقابل ۲۰۰ هندو یا ذاتهای دیگر — بسیار حسرت انگیز می نماید وما یهٔ دریغ وافسوس است که رعایای مسلمان این ریاست این سان بی پرواهستند و دُدُرکشی میکنند ازاین که دم راغنیمت شمرده نصیب وحظی برگیرند از فواید یکه بآنها بخشیده شده است برایگان و فوایدی هستند که جز به تحصیل علم حاصل نمیشوند و من درخواست میکنم یا توقع دارم که نواب مستطاب ومشاورین خیر اندیش او توجه خود را مبذول دارند باین کار اهم بامید اینکه بیش ازاین مسلمانان ترغیب شوند که پسران خودرا بمدرسهٔ عالیه بفرستند" —

درتاریخ ۴ مارچ ۱۸۸۴ درمبمبئی گزت نوشته بودکه مجلسی منعقد شدازاجزای انجمن اسلام و دیگر مسلمانان بمبئی درخانهٔ ناخدا محمد علی رُگی و مستر ویلفرد بلنت که بانگلستان روان بود در آن مجلس حاضر شد و مجلسیاں، همه برپا خاستند و شکرانهٔ او را بجا آوردند که سعی وجهد نموده بود و مینمود برای ترقی مسلمانان و پس ازان ادرسی (یعنی عرضداشتی) خوانده بودند در زبان اردو و میرزا کوثر بزبان انگریزی ترجمه کرده بوده است — یکی از فقرات آن ادرس این بوده است که "ما بکمال اخلاص وارادت امید واریم واز درگاه الهی مسئلت میکنیم که

بزودی نتیجهٔ سعی و کوشش شما در خیرخواهی و ترقی ما ظاهر گردد و آنچه که
مراد دل مسلمانان است برآورده و حاصل شود" — آنچه که مستر بلنت
در جواب آن ادرس گفت غالب فقرات آن همان بود که رای ماست
که مسلمانان خود باید سعی و کوشش نمایند"

در بمبئی گزت ۲۶ اپریل ۱۸۸۴ دیده شد که
۵۰ طالب العلم امتحان وکالت هی کورت داده بودند در بمبئی و کامیاب
شده بودند ولیکن یک مسلمان هم در میان آنها نبود —

در بمبئی گزت غرهٔ ماه مارچ ۱۸۸۴ شخصی ارتیکلی
نوشته بود بسیار طویل و رقم کرده بود (امیگران) یکی از فقرات
آرتیکل امیگران این است " من مسلم میدارم که فایده بخشد ولی
آن فایده حاصل نمیشود جز باشکال و نقصانات بسیاری — و اقلا
از یک چیز مرا کمال خاطرجمعی است و آن این است که سعی مستر بلنت که
یونیورسیتی برپا کند برای مسلمانان گاهی مسلمانان را در این ملک
موجب ترقی نخواهد شد که بلند شوند بدرجهٔ ذاتهای دیگر" — تمام
این آرتیکل چنین نوشته شده اگرچه نویسندهٔ آن دوست نبوده بلکه
دشمن بوده مگر من بنده که دوست واقعی و ارادت کیش مسلمانانم هم
نیز ناامیدم از ترقی مسلمانان و در میان امید من در ترقی مسلمانان
فقط مولی بند است — اکنون بواسطهٔ همان یک موهبت که بنده
این کتاب را مینویسم و با خود می اندیشم که شاید این همه سختی و
سستی و تلخی و ترشی دشمن و دوست مسلمانان را بر سر غیرت آرد و
آنها را برانگیزد و دیگران هم تاسّی بپا کنند و سعی در تربیت و ترقی

هم مذهبان خود نمایند — مگر تاکنون غیرت در وجود هم مذهبان ما نبوده و نیست و از تلخ و ترش و سخن بیگانه و آشنا و از شماتت و ملامت و طعن پروائی نداشته اند بلکه رنجیده خاطر شده و بوده اند — تا هنگامیکه هم مذهبان ما بر سر غیرت نیایند و با دیگران همچشمی نکنند و کمال سعی و کوشش را بجا نیارند ترقی نمیکنند —

مسلمانان سکندرآباد عریضه اشتی به لارد رین نوشته بودند هنگامیکه معظم الیه در حیدراباد بود و دران عریضه اشارت ذکری از تربیت خود نموده بودند و مدد و یاری از معظم الیه خواسته بودند مگر جناب موصوف در جواب فقرات چندی فرموده بود که بعضی از آنها را مناسب میدانیم که بجهت اثبات مدعای خود و قوت کلام و رای خود در اینجا بنویسیم بموجب ذیل —

"I assure you gentlemen, it is entirely in your own hands to educate your people and I hope that you who are educated, will take an interest and exert yourselves in this matter. I can assure you I am always ready to support the Mohammedan community"

"صاحبان معظم من شما را خاطر جمع میسازم که یکلی این کار در دست خود شماست که اهل یا هم مذهبان خود را تربیت کنید و امید وارم که شما ها که خود صاحب علم و تربیت یافته هستید لطفی بر گیرید و کمال سعی را بجا آرید از این و در این خصوص یعنی در این کار — من میتوانم خاطر جمعی بخشید شما را که همواره من آماده و حاضرم که یاری کنم مسلمانان را"

فقرات مزید شده

چون این کتاب را سر آلیور بکشمیر برده بود و در آنجا قریب ۸ ماه بود و در این وقت که مرهٔ چهارم نوشته میشود یکسال است گذشته و هنوز این کتاب چاپ نشده لهذا مناسب مینماید که آنچه در این بین در اخبار ملاحظه شده در اینجا مزید شود —

دو عریضه دادند مسلمانان کلکته به لارد دفرین یکی در تاریخ ۱۴ جنوری ۱۸۸۵ و دیگری در تاریخ ۲۲ ماه مذکور — عرایض مذکوره و جواب هر یک از آنها را سراسر نمی نویسیم در اینجا چرا که بر همهٔ مسلمانان هند معلوم ست و اگر معلوم هم نباشد چندان ضروری ندارد فقط اشاره میکنیم بیکی دو فقره که مقصود ما در آنهاست — یکے از فقرات جواب عریضهٔ ۱۴ مسلمانان این ست که بدنبال می آیند —

"But it was scarcely necessary to warn the decendants of wariors, poets, and phil

-sophers of olden times that the mental ability and acquisitions obtained in schools and colleges constitute after all a portion of man's equipment for a battle in life, and that love, truth, appreciation of the dictates of honor, nobility of characters, cultivation of modesty, manliness of demeanour, and the habits of self-obdication are as necessary in training the youth of a great nation as proficiency in a dozen languages or ample acquaintance with the mysteries of the arithmetics or mathematics."

معنی این فقره مختصراً این است که ضرورتی ندارد که کسے
آگه سازد نژاد و اعقاب جنگجویان و شعرا و حکما را (یعنی مسلمانان را)
که هشیاری و دانشی که در مدرسه و کالج حاصل میشود آخر الامر معلوم
گشت که فقط بخشی انداز سلاح مردیکه میخواهد جنگ کند در میدان زندگی

وزیست درجهان — محبت و داد و شناختن قدر و حرمت و علو همت و بزرگ منشی و کسب حیا و فروتنی و نیک رفتاری و نیک کرداری و عدم نفسانیت (و دیگر ازاین گونه صفات و خصال) نیز در تربیت جوانان قومی بهمان اندازه ضرور اند که کمال یافتن در درجن السنه مختلفه یا اطلاع داشتن بکمال خوبی بر کم و کیف و اسرار مخفیه علوم هندسه و ریاضی —

درجواب عریضه مسلمانان پس ازانکه تعریف بسیاری کرده است از مسلمانان و اظهار عنایت نسبت بآنها نموده مکرر لارد دفرین گفته است که مرا بینهایت حرمت و دوستی با خلاص است نسبت باین ملت و این مذهب و این فقره را می فرماید (مقوله قول نامه نگار بمبئی گزت است) —

" Persons in his position never made promises; but if patient study would enable him to give them satisfaction, he would be certain not to fail to do so."

یعنی اشخاصی که بحالت و مقام او باشند گاهی وعده نمیدهند ولی جناب مشارالیه بطور یقین فراموش نخواهد کرد که مسلمانان را خوش و از خود راضی گرداند اگر چنانچه صبر و تامل در امور ایشان او را قدرت بخشند — یعنی پس از تعمق و تامل اگر قدرت یابد و مصلحت را مقتضی بیند البته کاری برای آنها خواهد کرد — اما در مقام خود

بر سر هر یک از این فقرات نکته بیان خواهیم کرد و ایرادی خواهیم گرفت) ـ

در بمبئی گزت ۲۲ جنوری گذشته شرح امتحان یونیورسیتی بمبئی بموجب ذیل است ـ

در امتحان ابتدائیه کامیاب شدند ۱۲۴ هندو ـ ۴۳ پارسی و یک مسلمان وغیره وغیره ـ

در امتحان دوّم درجهٔ بی اِی ۳۶ هندو کامیاب شدند ۱۲ پارسی ۲ یهودی و یک مسلمان وغیره وغیره ـ

در امتحان اوّل ادویّه (یعنی ڈاکٹری) ۱۰ هندو کامیاب شدند ۱۷ پارسی ۲ یوریپی ا پرتگیز ا مسلمان و ا یهودی ـ

بالجمله در تمام امتحان یونیورسیتی ۹۳۸ کامیاب شدند و ازانجمله ۳ مسلمان بودند ـ

در بمبئی گزت ۹ فبروری ۱۸۸۵ این فقرات ذیل را خوانندگان ملاحظه کنند " پروگرس آف ادیوکیشن یعنی ترقّی علم و تربیت در قلمرو بمبئی " صاحب اخبار مینویسد که این فقرات ذیل را ما گرفته ایم از رپورٹ مسٹر کورتنی که نوشته است درخصوص فرمانروائی و بند و بست بمبئی در سال ۱۸۸۳ ـ ۱۸۸۴ ـ

"In five years the total number of schools has increased from 4,875 to 6335 and of scholars from 2,75,133 to 4,13,341."

یعنی "در بین پنج سال جملهٔ عدد اسکول‌ها فزوده است
واز ۵۰۷۵۴ رسیده است به ۶۲۳۳۵ و عدد طالبان علم این اسکولها
از ۲۷۵۱۳۳ رسیده است به ۴۱۳۳۴۱" — خوانندگان این کتاب
بخوبی ملتفت باشند مقصود ما را یعنی که مدرسهای مسلمانان طالب العلمان
مسلمانان تا بچه اندازه فزوده

"In other districts also Mohammedans are abandoning their exclusiveness and attending Marhatti Schools in increased numbers in Satara, for example, the number of Mosulman boys attending Mahratti Schools increased during the year from 622 to 769."

یعنی " در دیگر اضلاع مسلمانان نیز از دست داده اند
کناره کشی خود را و بمدرسهای مراٹهی حاضر میشوند بکثرت —
از انجمله در ستاره عدد اطفال مسلمانان که بمدرسهای مراٹهی حاضر
میشوند در بین این سال از ۶۲۲ رسید به ۷۶۹ " —

"Altogether 51,839, Mohammedans are now receiving instruction as compared with 46,381, in 1882-69."

یعنی " دراین وقت بالتمامه ۵۱۸۳۹ مسلمانان مشغول تحصیل هستند در مقابل ۱۳۶۱۴ که تحصیل میکردند در سنوات ۱۸۸۲ و ۱۸۶۹ " —

فقرهٔ طویل دیگری هست که ما فقط مضمون و ترجمه آنرا مختصر می نویسیم " منسوب به تربیت مسلمانان چیزیکه بینهایت لازم ولی عدیم الوجود است معلّم و معلّمهٔ قابل است در مدرسهای اردو و ۶۶ کلاس در اضلاع جنوبی فقط ۱۳ آموزندهٔ قابل هست — و در اضلاع شمالی و شرقی در مدرسها و کلاسهای مخصوص که ۵۵۶۹ جوان مسلمان حاضر میشوند فقط ۲ معلّم قابل هست — این قلت معلّم قابل بخشی بواسطهٔ آن است که جوانان مسلمانان رغبت و خواهش ندارند که اضلاع خود را بگذارند و بکالج های منتظم داخل شوند ولی عمده بجهت آنست که قوّت و استعداد ندارند که خود را تکمیل دهند در سٹینڈرڈ ششم علم — لهذا بجهت آنکه راه برآنها صاف و هموار شود و سختی و اشکال آنها برطرف گردد استنڈردی که آنها را قابل دخول در (پونه ترینینگ کالج) سازد از ششم فرود آمده به پنجم — دراین سال ۶ طالب العلم داخل شدند کالج پونه را بموجب ضابطهٔ مذکور و ۱۴ امسال اکنون بموجب ضابطهٔ مذکور تربیت میشوند در کالج دهروار "

در بمبئی گزت ۱۲ فبروری ۱۸۸۵ فقرات ذیل درج است نسبت بحیدرا

استنڈرڈ تلفظ این لفظ ابتدا ساکن است در واقع معنی آن درجه است ۱۲
دهروار نام جائی است ۱۲

"In matters educational Hyderabad may be said to be in a somewhat backward state - Education has not kept pace with the other reforms that have been effected during the past years in the country. But in saying this I must not be understood to mean that education has not advanced at all. It has made a certain progress, slow though it may have been, and Mr Syud Husain Bilgrami, whose new title is Motaman Jung and who untill lately held the position of the Secretary to Government in the Miscel-laneous Department, has done excellent work in the cause of education. Of late years the nobility and gentry of Hyderabad have evinced a laudable anxiety to give their sons the benefits of a liberal education - And in present

Minister, who himsef is an educated and travelled noble, has during his short term of office, done much to encourage education among all classes"

یعنی " درامور تربیت یا علم باید گفت که حیدراباد چیزی
درحالت تنزل است و نسبت بسیار ترقیاتیکه داده شده است در
این ملک در بین این سی سال گذشته تربیت را ترقی نموده —
ولی ازاین کلام نباید چنان فهمید که مقصود من این است که تربیت ابداً
پیش نرفته و از حد خود تجاوز نموده — تا بیک اندازهٔ پیش رفته است
هر چند بکمال آهستگی — مستر سید حسین بلگرامی که خطاب جدید ش
مؤتمن جنگ است و تا این زمان اخیر معتمد مدار المهام سرکار عالی
بود در علاقهٔ متفرقات بنهایت سعی نمود در تربیت و تعلیم حیدراباد
دراین سنوات اخیر امراد بزرگان حیدراباد میلان و رغبت عجیبی
ظاهر کرده اند که پسران خود را از فائدهٔ تربیت مستفید سازند —
واین دیوان حال که خود هم تربیت شده و علم آموخته و هم سفر کرده است
دراین ایام قلیل عمل وزارت خود بنهایت کوشیده است در تشویق و
ترغیب علم و دانش در میان هر ذات و صنفی از خلق" —

هیچ جملهٔ ازاین فقرهٔ فوق خالی از ایرادی نیست ولی
ما منحصر می کنیم باین ایراد — سه ماه قبل ازاین جمعی از جوانان راامتحان
کردند برای سیویل سرویس وازاتفاق فارسی آنها را دادند که بنده ملاحظه
کنم — چند فقرهٔ ازانگریزی بفارسی ترجمه کرده بودند همه بعینی
پس مرا گفتند که عبارتی بنویسم وجوانان مذکوره آنرا بفارسی سلیس تر
بنویسند این را هم نتوانستند کرد وازبیست . ان یک هندو در درجهٔ
اوّل خوب نوشته بود دیگی دو مسلمان در درجهٔ دوم — ولی در نتیجهٔ
دانش که تهذیب است همه فاقد اند وابداً تهذیب باطفالی اموزند —
در بمبئی گزت (بابی ویکلی) تاریخ ۲۷ اپریل ۱۸۸۵
دو ارتیکل مفصل ملاحظه شد یکی منسوب به محمدن کالج حیدرآباد و دیگری
منسوب بشاهزادهٔ ایران ظلّ السّلطان وبنده مناسب دانستم که هر دو
را در اینجا ذکر کنم — دراین مقام با اوّلین این دو ارتیکل ما را کار
است نه با دوّمین ولی اینقدر می نویسیم که انچه در آرتیکل دوم نوشته
بود موجب شرم وخجلت ما شد که هنوز در ایران همان اوضاع ست
که بیست وپنجسال پیشتر بوده — اگر عمر باقی باشد این ارتیکل را ترجمه کرده
در اخر این کتاب خواهیم نوشت — بالجمله گرچه ما روئیداد ومجاری جلسهٔ
باغ عامّه را درخصوص دکن یونیورستی (بقول هزار داستان) و
محمدن کالج (بقول بمبئی گزت) در روزانه هزار داستان تاریخ ۲۶ اپریل
حال دیده بودیم ونزد ماهست ولیکن ماخوش نداریم که فقرهٔ را
ازاخبار اردو بگیریم چراکه دران خوشامدگوئی بتملق بسیار ست بلکه
یک دو فقره را از آرتیکل بمبئی گزت اخذ ونقل می کنیم —

"He expressed regret that he had not drank deep at the fountain of learning. He then drew a vivid picture of the present low state of the Mohammedans, especially in Hyderabad, and earnestly impressed upon them the necessity of exerting themselves to acquire knowledge and learning. He further said that in future no employment would be given in the state to those who are not well educated."

یعنی " او (نظام دکن) اظهار دریغ وافسوس نمود که خودش کماکان سیراب نشده بود از چشمهٔ علم و دانش — پس بیک وضع خودشی بیان نمود حالت تنزّل موجودهٔ مسلمانان خصوصاً در حیدراباد و بخلوص نیت و از روی صداقت تاکید ذمبالغه نمود آنهارا (یعنی حاضرین) که بکوشند تا حاصل کنند علم و دانش را — علاوه براین گفت که در زمان مستقبل عمل و عهده داده نخواهد شد دراین ریاست بکسانیکه بخوبی تربیت نشده اند تحصیل علم نکرده اند"

(اگر در این وقت کتاب ہذا در مطبع ہست ابداً از کالج مذکور نامی در میان
نیست و گاہی وجود نخواہد گرفت) —

در بمبئی گزت (بای ویکلی) ۲۵ می ۱۸۸۵ء

آرتیکلی دیده شد که عنوان آن این ہست

"The Musulman claims on
the Education Budget."

یعنی «مسلمانان دعوی می کنند که آنها را حقوق
ہست بر دخل و خرج سررشتهٔ تعلیمات بعبارت اُخری دعوے
می کنند که حکومت باید در تربیت اطفال آنها اعانتی کند از زریکه
جمع می شود و خاص ہست برای تربیت عموم خلایق بموجب سفارش
ادیوکیشن کامیشن و بر نہجیکه در ریپورت آن کامیشن ثبت ہست —
معلوم میشود که اجزای انجمن اسلام بمبئی عریضهٔ بطور یادداشت
بحکومت بمبئی فرستاده بوده اند در این اوقات مشتمل بر دعوی چند
اصل آن عریضه را ندیدیم در اخباری ولی ایرادهائیکه در بمبئی گزت
مذکور فوق درج است مختصراً اینهاست —

عریضهٔ مذکور مبنی و مشعر ہست بر سفارشات ادیوکیشن
کامیشن که انجمن مذکور را بنهایت پسندیده ہست زیرا که متکلی ہستند
مر آن جماعت را و قدرت می بخشند آنها را که تاکید و مبالغه نمایند که
فوراً آن سفارشات را حکومت بعمل آرد — ما شریک قول
و حامی عارضین مذکوره ہستیم بیشک و نه فقط خود مسلمانان خوش میشوند
بلکه تمام خلق ہند خوش میشوند که چارهٔ بکار رود که چندین ملیان خلق

(یعنی مسلمانان) تربیت شوند که در این وقت از هر فرقهٔ بدنبال اند
واز هر ذاتی پست تر اند در علم و دانش — ولیکن این فقره بیشتر فایده
می بخشد کسانی را که چون اجزای انجمن اسلام در دل دارند که عموم
اهل ملت خود را ترقی دهند که هر گوشه و رخنهٔ این کار را خود ملاحظه
وغور نمایند — از مضمون عریضهٔ مذکور معلوم می شود که عدم میلان
ورغبت مسلمانان بتحصیل علم خاصةً بوسطهٔ آن ست که تشویق و ترغیب
خاصی نمی بینند از حکومت واگر حکومت توجهی بکار برد نسبت
بآنها و آنها را تحریص و ترغیب نماید فوراً جرگه جرگه و جوق جوق میروند
بمدرسها و علم حاصل می کنند مانند هنود و پارسیان و دیگر ذاتها۔
ولیکن بهیچ وجه یقین نیست که چنین چارهٔ هم کماکان کافی باشد این
کار را و چنین معالجه این بیماری را از مسلمانان رفع سازد یعنی
عدم رغبت وخواهش آنها را در تحصیل علم و دانش — دران عریضه
بعضی چیزها ذکر ست که همه را موانع ترقی مسلمانان ظاهر کرده اند
عریضه گذاران مذکوره — از انجمله یکی این ست که هر مسلمانی باید
قبل ازانکه بمدرسه میرود و بعضی سبق ها بیاموزد در مسجد — مدتی را
باید علم مذهب خود را تحصیل کند برخلاف هر هندوئی که از ابتدا
خیال او این ست که چیزی بیاموزد که بزودی او را مرد دنیا سازد
" " " غایت آمال جوانی مسلمان این ست که کمالی حاصل
کند در امور و مسایل دینیهٔ خود برخلاف جوانی هند و یا پارسی که
ارادهٔ او این ست که در دنیا زندگی کند و خود را ترقی بخشد —
" " " عریضه گذاران مذکوره جہات دیگر را ذکر نکرده اند

که مایهٔ عدم ترقی مسلمانان هستند و در رپورت ادیوکیشن کامیشن آن جهات مذکور و مندرج اند — (در این بین مدیر اخبار بمبئی گزت آن جهات را بیان میکند که ماخوذ در سراسر این کتاب نوشته ایم و حاجت تکرار نیست پس میگوید) هیچ سعی و کوششی از طرف حکومت این جهات را مرفوع و معدوم نمی سازد — درحقیقت اگر حکومت بخواهد بسر گرمی تمام سعی کند که مسلمانان بمدرسه روند آن چیزیکه قبل ازان مانع بود آنها را از رفتن رفتن بمدرسه بیش از پیش قوّت می یابد در راه آنها (یعنے مسلمانان خیال می کنند که حکومت میخواهد آنها را از مذهب خود خارج میسازد) —

" " سفارش کامیشن این بود که توجه و تقویت خاصی بشود نسبت بتربیت مسلمانان و از فندهای (بیت المال های) مینیسپالتی و پرونشیل مددی بدهند برای تربیت مسلمانان — عریضه گذاران تاکید و مبالغه دارند که این سفارش بعمل آید از طرف حکومت و در هرجا و هر حال چیزی ازاین فند های مذکوره که بجهت تربیت خلق خاص و مقرر رلهست اقلاً بحسب علت آنها نسبت بسایر خلق این ملک و باندازه بخش آنها برسانند — چونکه مسلمانان این شهر نسبت تمام ساکنین این شهر یک ثلث هستند لهذا یک ثلث ازاین فند ها بخش و حصّه آنهاست — ولیکن چون طالب العلمان مسلمانان نسبت بطالبانِ علم دیگر فرق ثلث نیستند لهذا اگر ثلث ازاین فند ها را با آنها بدهند ظلم نمی شود در حق دیگران " —

پس ازانکه شرح مفصلی مینویسد صاحب اخبار بمبئی گزت فقراتی را می نویسد باین مضمون که " عریضه گذاران مذکوره

بهمین اندازهٔ که دعوی حق خود رامی کنند بهمین اندازه دعوی حق خود را
میکنند در چاکری حکومت وتاکید دارند که حکومت معلوم کند چه عدد
از مسلمانان در خدمت و چاکری حکومت هستند نسبت بدیگر ذاتها
بالجمله این ارتیکل بسیار طویل است ولی مطلب همین است که
مسلمانان نمی توانند بیش از حق خود دعوی کنند از حکومت ـ

بمبئی گزنت (بای ویکلی) ۴ جون ۱۸۸۵

Mohammedan Education

شخص مسلمانی از راجکوت در جواب بمبئی گزنت شرحی مینویسید
که خلاصهٔ ترجمه ان این است ـــ "قطع نظر از اینکه مسلمانان را
حقوقی است بر حکومت انگلیش ازبابت خدماتیکه کردند هنگامی که
انگریزان بعنوان تجارت بهند آمدند ونیز قطع نظر ازان فوایدیکه
بخشیدند بآن تجار که آن فواید را بخشیدند تجاب عرب وعجم مسلمانان را
دعوی این است که بیشترین بخش رعیت وفادار حکومت انگلیش هستند ـ
ضروری نیست که من بگویم بر حکومت فرض ولازم است که رعیت خود را
تربیت کند بلکه من باید بگویم که چون ما چنین رعیت وفاداری هستیم لهذا
توجه خاصی باید باشد او را بر ما ـــ این فقط برای فایدهٔ خاصه وشخصی ما
نیست که حکومت باید ما را تربیت کند بلکه برای فایدهٔ خودش نیز هست
اگر روسیان برخطا هستند در این تصور وخیال که باشندگان هند
خوش نیستند از حکومت انگلیش وهر آینه اگر فرصت یابند تا مانی الفت
حکومت مذکور گردن کشند وعلم بغی افرازند پس روسیان چشم یاری

از که میدار غد اگر نه از باشندگان هند دارند — فقط چیزیکه مایهٔ
خوف ست از طرف باشندگان هند (یا از مسلمانان) بیدانشی و
تعصب کورانه ست که در وجود آنها هست از رهگذر مذهب —
هرچند که مسلمانان تربیت یافته بخوبی پاس دارند و لحاظ می کنند
آسایش و راحتی را که آنها را حاصل ست در تحت حکومت ملکهٔ انگلستان
و بیشتر لحاظ دارند آزادی را که ادنی رعیت آن ملکه را حاصل ست معهذا لک
عوام الناس و ناخواندگان مسلمانان این فواید را نمی فهمند و نمی دانند
بالجمله سلامتی در این و علاج همین ست که آنها تربیت شوند —
در اخبار خود جناب ظاهر می کنند (خطاب بمدیر
بمبئی گزت ست) شکے در این که آیا فقر و مسکنت اصل اصیل جهالتی
ست که مسلمانان را باز داشته ست از توجه و رغبت بتحصیل علم —
از قراریکه ضلع کاتیوار ملاحظه می شود و باندازهٔ که مرا تجربه و آگهی حاصل
ست دهی تو انم گفت عمدهٔ جهات عدم رغبت مسلمانان بتحصیل علم همین
ست و جز این نیست — محتمل ست که این ضلع از سایر اضلاع قلمرو
بمبئی در علم و تربیت پست تر باشد ولیکن چندان فرقی نیست درمیان
تربیتیکه شایع ست درمیان مسلمانان این ضلع و مسلمانان اضلاع دیگر
در مدرسهٔ عالیهٔ جوناگرکه مدرسه ایست در یکی از اعظم ریاستهاے
مسلمانان بندرت یک طالب العلم مسلمان یافت می شود درمیان
صد کس از طالب العلمان سایر ذاتها و مذهب — این حالت عمده
بوسطهٔ فقر ست — جوانان ۱۲ ساله و ۱۵ ساله در مختلف رشتهای حکومت
یا پلیس نوکر میشوند بمواجب شش یا هشت روپیه ماهانه محض برای این که

پرورش دهند عیال خود را (یعنی خانواده خود را) — بعضی هستند که سست هستند در تحصیل علم بجهت آنکه پدر انشان صاحبان دولت اند ولیکن از این قبیل اشخاص معدود اند زیرا که مسلمانان این ضلع غالباً و عموماً مسکین اند — اگر توجه خاصی در حق ایشان بکار رود من هیچ سببی نمیدانم و نمی بینم که رغبت نکنند بتحصیل علم و اکنون شروع نموده اند که بخیال بگیرند که چه قدر نقص هست آنها را بواسطهٔ آنکه فاقد علم و دانش هستند" (بعضی چیزهای دیگر هم این مسلمان نوشته است همه از این قبیل و مطلبش ظاهر و هویدا است)

Native Opinion.

در همین تاریخ ۳ جون یکی از اخبارات هندی موسوم به نیتیو اپنین بموجب ذیل ایراد میگیرد بر عریضهٔ اجزای انجمن اسلام —

" امکان ندارد که خوش سازد هر ذات و فرقه و ملتی را در هند باین که برای هر یک یک ضابطهٔ جداگانه ترتیب دهد برای تربیت آنها که مبنی باشد بر قواعد مذهبیهٔ آنها و معلمین نیز از برای خودشان معین کند — حمد خدا را که هیچ ذات دیگری چنین دعوی را ظاهر نکرد و حال آنکه مسلمانان تاکنون سر باز زدند و قبول نکردند که فرصت را غنیمت شمارند و نصیبی برگیرند از خوان نعمت تربیتیکه برای هر ذاتی یکسان چیده شده و سایر ذاتها آزادانه نصیب خود را می برند و نتیجهٔ آن است که این ملت لنگ لنگان بدنبال دیگران روانند و گاهی بگرد آنها نمیرسند — بیشک این نیست حالت تربیت یافتگان مسلمانان و اینها بسیار معدود هستند و آن اکثر و اغلبیکه هستند

بهیچ وجه قبول نخواهند کرد طریق دیگری را جز این طریق که تربیت شوند بموجب
مذهب خودشان و در زیر دست معلمین و آموزگارانیکه از هم مذهبان
خودشان باشند — عریضه گذاران شکایت دارند که در قلمرو بمبئی
میتوان گفت که باب هر گونه منصب و عهدهٔ با اعتبار و با عزتی را بروی
مسلمانان مسدود کرده اند (یعنی عملهای عظیم را در خدمت حکومت
بآنها نمیدهند) — ما امیدواریم که این نیست صورت حال
و بیان واقعی که عریضه گذاران ظاهر کرده اند و طرفداری حکومت
از پرستارهای دیگر ذاتها چندان نیست که اینها می پندارند —
عریضه گذاران باید بطور یقین بخاطر داشته باشند مقدمهٔ یکی از امرای
عظیم الشان مسلمانان را که در احمداباد کالکتریت بچاکری حکومت
مشغول بود ولی حکم شد که خارج یعنی معزول شود زیرا که نمیتوانست
امتحان بسیار ناچیز کم مایهٔ بدهد در رشتهٔ عهدهٔ خود و ظاهر سازد
که استعداد و قابلیت آن عهدهٔ جلیل معززانه را دارد که حکومت
باو عنایت کرده بود" —

در بمبئی گزت (بای ویکلی) ۱۲ اکتوبر ۱۸۸۵
مراسله نگاری این جملهٔ ذیل را در ضمن ارتیکل طویلی مینویسد از کشمیر —

"I am afraid that the Mohammedans here are not more earnest in educating their sons than elsewhere, but, the Pundits the Hindus, that is to say — for Hindus here are all Brahmans and of the same caste

do regularly instruct their sons, but not their daughter

یعنی "من میترسم (یاگمان میکنم) که مسلمانان
این سرزمین طالب و راغب نیستند که پسران خود را تربیت کنند
بیش از مسلمانان سایر بلاد ولیکن پندیت ها و هنود (چراکه هنود اینجا
همه برهمن هستند و از یک ذات) باستمرار پسران خود را تربیت
می کنند ولی دختران خود را تربیت نمیکنند"۔

بمبئی گزت (بای دیکلی) ۱۲ نومبر ۱۸۸۵

Mr. Lee-Warner and the Poona Sarvajnik Sabha.

مستر لی وارنر که منصرم در یکتر آف پبلیک انستیرکشن است
در جواب معارضهٔ انجمنی که در پونه است موسوم به (سرواجنیک سبها)
مینویسد الد فقره که در جملهٔ آن باین مضمون ذیل است ـ
"سال گذشته در مدرسهای عالیهٔ حکومتی
۶۵۶۵ طالب العلم بودند و از آنها ۲۹۸۶ برهمن بودند و فقط ۲۶۶
مسلمان بودند و غیره و غیره" ـ بعد ازان مینویسد "ولیکن
نفر و بیچارگی مسلمانان وغیره در مدرسهای عالیهٔ خود ش یک
داغی است بر دفتر ضابطهٔ تربیت ما وجوهیکه من بطور عموم و یک زبان
یعنی متفق علیه از هر کسی شنیدم بسؤال خود در این مطلب همان بود
که از اجزای انجمن اسلام بمبئی دادند نسبت بهم مذهبیان خود شان
یعنی اطفال مسلمانان عنهایت فقیر و بی بضاعت بودند (هستند) ولی نتوانستند

که بهرهٔ واقعی خود را حاصل کنند از تربیت آزادانه" —

در بمبئی گزت (بای ویکلی) ۱۶ ماه مذکور نوشته

On Indian Musulman

یعنی "یک مسلمان هندی" در شرح مفصلی نوشته است در تعریف و توصیف جناب سید احمد خان ستارهٔ هند ولی کارهائیکه جناب موصوف کرده است در تربیت و ترقی مسلمانان — ما را ابداً کاری نیست بدیگر مطالب آن آرتکل و تعریفاتیکه دران ذکر شده است و تعریفاتی که در آن ذکر شده است از آن سید عالی مقدار ولی ما را کار است باین جملهٔ اخیر که مضمونش این است "ضرورتی نیست که بیش ازین نوشته یا گفته شود که تا بچه اندازه سعی این شخص و کالج او فایده بخشیده اند ولی اینقدر باید گفت که مسلمانان خردمند یکه عقل سلیم دارند باید تامل کنند که یک مدرسه (یا کالج) ترتیب نمیتوانند کرد ملتی را که عدت آنها پنجاه میلیان است و کار این مدرسه فقط نیم تمام خواهد بود جز آنکه سرمشقی بشود که دیگر اجزا و اهل این ملت نیز بدنبال روند و جاری دارند و وسعت دهند کاری را که آغاز شده است با سید احمد خان" —

در بمبئی گزت ۳۰ نومبر مذکور

The Education of Mohammedans

حکومت بمبئی جوابی فرستاده است عریضهٔ انجمن اسلام را که دران بعضی خواهش شده بود که حکومت ملحوظ دارد نسبت تربیت

مسلمانان — دراین جواب گاورنر صاحب بهادر در کونسل اظهار
می فرماید خواهش خود را که برطرف سازد هرگونه مشکل خاصی را که در
راه مسلمانان باشد و قبول می فرماید در این سعی و کوشش که بهتر سازد
حالت تربیت آنها را و این علامت بسیار نیکی است کامیابی آنها را
در زمان مستقبل — قبل از آنکه شروع کند به شرح جزئیات حکومت
سعی میفرماید که خاطر نشان مسلمانان سازد که اهم ترین طرق برای
بهبودی آنها این است که هیچ صور و تدابیر دیگری نیندیشند که
شاید موجب جدائی و تفرقهٔ طالب العلمان آنها شوند از طالب العلمان
فرق و ذاتهای دیگر یا که آنها را خارج سازند از ضابطهٔ که حکومت
قرار داده است برای تربیت عموم خلایق یا اینکه موجب این شوند که
آنها بواسطهٔ تحصیل در علوم ابتدائیه و در مدرسهای ابتدائیه وضعهای
خاصهٔ خود ناقابل دهند و پس از آن نتوانند که در مدرسهای عالیه
و کالجها بتحصیل علوم عالیه مشغول شوند و بهره ور و کامیاب گردند —
ولیکن حکومت ظاهر میسازد میل و خواهش خود را که چندان حاجت در
اصلاح نماید ضابطهٔ تعلیم و تربیت را که مناسب باشد بحال اکثر و غالب
طالب العلمان مسلمانان — رای اولی که انجمن اسلام داده است
این است که حکومت تشویق خاصی نماید از مسلمانان و ترغیب خاصی دهد
آنها را در تربیت و تحصیل علم و از فندهای مینوسیپالتی و لوکل بخشی مقرر
سازد بطور مدد خرج بحسب عدت آنها نسبت بسایر ملت — در
جواب این مسئله حکومت ابتدا اظهار میسازد تشکیک خود را که آیا مسلمانان
بقسمی متحد هستند که تماما راضی و یک رای شوند در صرف آنچه که حکومت

اعانت میکند از آنها — پس از آن ظاهر میسازد در دسر و تکلیفی را که
زایش خواهد گرد از این عمل حکومت اگر سایر ذاتها نیز فرقه فرقه و جدا جدا
یک چنین دعوی نمایند بر این فنهای مذکوره — رای دوم انجمن اینست که از طرف حکومت تشویقی شود که مدرسهای علیحده از مدرسهای
حکومتی نیز سوای درسهای دینیه درسهای دنیویه هم بخوانند و علوم
غیر مذهبیه هم تحصیل بکنند — حکومت در جواب این مطلب میگوید که
سعی و کوشش حکومت در این کار تا کنون ابدا فایده بخشیده است و شفارش
میکند که مسلمانان خود نیز در این کار سعی و کوشش بنمایند بهمتی حکومت
رای دیگر انجمن اسلام اینست که گذشته از اینکه اسباب سهولت
فراهم آید که مسلمانان کمالی یابند در لغت هندوستانی تدابیری
اندیشیده شود که مسلمانان تحصیل نمایند هر لغتی را از هر جا و مقامی در هر
که باشندگان آن سرزمین غالبا بآن زبان متکلم هستند و با آنهم
مسلمانان باید بهم چشمی کنند نه فقط در قابلیت دستمزد ادبیکه لازم آن
است در خدمت حکومت بلکه در تجارت و دیگر امور زندگانی — حکومت
فایده عمومیه این رای را پسند می کند ولی ظاهر میسازد مقاماتی را که
این بکلی بیفایده است و کم قدر — بعد از آن متوجه میسازد خیال اجزای
انجمن را بمشکلاتیکه در راه است از حیثیت ذریکه باید صرف بشود
در جریان این مطلب معذالک دعده میدهد اجزای انجمن مذکور را
که حتی الامکان سعی خود را در اینمطلب دریغ نخواهد داشت خصوصا اگر مسلمانان
خود آماده باشند که یاری کنند خود را — رای دیگر اینست که تشویق و
ترغیب معقولی شود از مسلمانان در تحصیل علوم اعلا در لغت انگریزی.

مسلمانان در این خصوص محتاج هستند باعانت مخصوصی — حکومت میفرماید
که این گناه خود مسلمانان است که باینسان پس افتاده اند و تنزل دارند در
علم و تربیت زیراکه زمانی را که طالب العلمان دیگر ملل و ذاتها صرف میکنند
در حصول و آموختن انگریزی و ریاضی و امثال اینها طالب العلمان مسلمانان
صرف میکنند در خواندن عربی و فقه یا علوم مذهبیهٔ خود — فقر و مسکنت را
که سبب اینگونه حالات خود میدانند و میشمارند مسلمانان حکومت میپندارد
که نتیجهٔ تنزل آنهاست در تحصیل علم و تربیت — حکومت مخالف است با
عریضه نگاران در این مسئله که ضرور و اهم است که ضابطه قرار داده شود برای
مسلمانان باین نحو که اسکالرشیپ (یعنی مستمری و انعام و جایزه که بطالبان علم
میدهند) و همچنین فری استودنت شیپ (یعنی آزاد اند بدون ماهانه تحصیل
علم نمودن) آنها مخصوص باشد — سبب را اینسان بیان میکنند حکومت
که اگر چنین مستمری مقرر گردد برای مسلمانان اینها سست میشوند و سعی نمیکنند
که با دیگر ذاتها بهمچشمی تحصیل علم کنند — در خصوص مطلب دیگر اجزای
انجمن حکومت خواهش میکند که کامیشنی مقرر شود که دریافت و خوض نماید
آن کامیشن که تمام طرق آمدنی زر که مسلمانان راهست برای تربیت خود
و وضع حصول و خرج آن و کثرت و قلت آنرا معلوم کند — آخرین و اهم ترین
همهٔ مطالب یا آرای عریضه نگاران این است که حکومت های هر جائی
از هند (یعنی حکومتهای انگریزی) مامور شوند که دریافت نمایند که
از روی بخشش و تقسیم نسبت بدیگر ذاتها و فرق عدت مسلمانانی که در
چاکری و خدمت حکومت هستند چند است — بجواب این مسئله حکومت
وعده کرد که شرایط همچشمی را در ضوابط تربیت کسانیکه چاکری حکومت را

طالب ہستند بیش ازاین سہل وآسان سازد برای کسانیکہ استعداد وعلم خود
را حاصل کردہ اند کم وزیاد بموجب ودرتحت ضوابط دیگری خلاف ضوابط
حکومتی — پس حکومت ظاہر میسازد کہ عریضہ گذاران بطور اغراق وانمودہ
اند کہ عدد مسلمانانیکہ درچاکری حکومت ہستند بنہایت کمتر ہست نسبت بہ
سایر ذاتہا — درخاتمہ حکومت بیان میکند کہ نہ ہیچ چہ لازم ہست ونہ
فایدہ می بخشد بحال خود مسلمانان کہ مستثنا باشند از تحصیل علوم وخواندن
کتبی کہ مقرر شدہ ہست برای کسانیکہ خدمت حکومت را طالب ہستند —

دربمبئی گزٹ (بای ویکلی) ۱۴ جنوری ۱۸۸۶ غلام محمد منشی علیہ نویسد

" صاحب — بنہایت مبتہج میسازد مرا کہ درا ینجا رقم کنم ترقی
تعلیم وتربیت مسلمانان را در قلمرو بمبئی — این را باید تاریخ جدیدی قرار داد
در نوشتہ جات تعلیمیہ وکلندر (یعنی روزنامہ) یونیورسیتی — من یقین دارم اینہا
خبر مسرت انگیزد در قلوب کسانیکہ دراین مقدمہ وازاینجا محظوظ میشوند —
چونکہ من خود سالہای درازیست کہ بنہایت محظوظ شدہ میشوم (یعنی لطف و
خوشی برگرفتہ ام) دراینمطلب بخصوص لہذا بخوبی پیدا است کہ چندان نیز
از طالب العلمان مسلمانان جمع نمیشدند برای امتحان یونیورسیتی امسال جمع شدند
یک شخص بجہت امتحان داد ویعنی علم وانگریزی آمادہ بودند وکامیاب شدند
د درجہ ام اے وایس یافت — سہ کس بجہت امتحان اول بی ای آمدند وہمہ
کامیاب شدند " " ولیکن برای امتحان انٹرنس یا مترک ولیشن کم از
۳۰ کس حاضر نشدند وازآنہا یک ثلث کامیاب شدند وامتحان دیدن چنانکہ
چند سال پیش ازاین مشکلی یعنی ندرتہ شش مسلمان طالب العلم می آمدند حتی برای امتحان
مترکیولیشن — ازاین معلوم میشود وظاہر میگردد کہ مسلمانان این جانب ملک ہند

حالا شروع کرده اند که حظی حاصل کنند و لطفی برگیرند از تربیت این زمان و این بجهت آن است که بعضی از طرق مشکلات آنها را حکومت آسان کرده شکی نیست که از این حالت کراهیت یکه حالا دارند و با نها نسبت میدهند در مدت چند سالی باز خواهند آمد اگر حکومت مهربان باشد کماکان که آماده دارد هرچه را که آنها محتاج هستند — این حال (یعنی ترقی مسلمانان در علم) اگر بالفعل کماکان بر وفق دلخواه نیست تا یک اندازه بر وفق دلخواه است —

اکنون بر حکومت پدرانه ما فرض است که لیاقت و قابلیت این اشخاص فوق را در مد نظر بدارد و تشوق از آنها فرماید باینکه عملهای مناسب بانها عنایت کند بحسب استعداد و شایستگی آنها در مختلف شعب و ادارهای حکومتی تا آنکه حاصل آرند مراتبی را که دیگر ذاتها حاصل کرده و جاهائی را (یعنی عملهائی را) که دیگر ذاتها فرا گرفته اند — این فعل مشفقانه بیشک رغبت خواهد داد بسیاری از مسلمانان را که قدم پیش گذارند و خود را ترقی بخشند و بمدارج عالیه رسانند یا اقلاً خود را شایسته و قابل سازند بجهت خدمات و چاکریهای حکومتی"

ولیکن ما فراموش نمیکنیم بنویسیم از قراری که در بمبئی گزت تاریخ ۲۱ فبروری دیده شد در این امتحانیکه سنه مسلمان در درجه بی ای کامیاب شدند ۶۵ هند و بودند و ۲۳ پارسی و ۳ از مختلف ذاتهای دیگر که کلاً ۹۴ بودند — و عیب کلی این است که این همه اشخاص دعوی میکنند که حکومت عهده و خدمتی بآنها بدهد —

(ملاحظه کن در ضمیمه)

مقدمهٔ رای ما در تربیت مسلمانان

درانچه که نوشتیم در صفحات ماقبل بجهت تمسک و اثبات مدعا وتقویت رای خود هیچ چیزی را فرو گذار نکردیم — ما ظاهر ساختیم که (۱) مسلمانان شوق بعلم و تحصیل دانش و کمال ندارند — (۲) مسلمانان یا خود سعی نمیکنند که خود را تربیت کنند — (۳) معاذیر مسلمانان همه بیجاست — (۴) مسلمانان بیهوده و عبث انتظار می کشند که حکومت هند تمام آنها را تربیت کند و اسباب دانش و کمال را برای آنها فراهم آرد — (۵) مسلمانان بی سبب و بیجا شاکی اند که حکومت توجه در تربیت آنها ندارد — (۶) حکومت هند کمال سعی و اهتمام را دارد که مسلمانان تربیت شوند هر چند شاکی اند — (۷) مسلمانان بینهایت بطی الحرکت هستند در هر کاری خصوصا در تحصیل علم و تربیت ملت خود — (۸) مسلمانان ابدا راه کار را نمیدانند اگرچه صاحب علم و دانش هم باشند و کوشش برای دیگران هم فرا نمیدهند و طریق کار را از دیگران هم اخذ نمیکنند — ما رای خود را فی الجمله یاد و صاحب بزرگوار عالیشان در میان نهادیم که یکی مسلمان بود و دیگری هندو و هردو تعلق داشتند با مور تربیت تعلیم حیدرآباد ولی ابدا جوابی مطابق سؤال نشنیدیم و بهیچ جواب آنها قانع نگشتیم بلکه جواب شان را نه پسندیدیم — یکی از ایشان فرمود که مرا گریج از طرف حکومت هند لازم است و دیگری گفت که نمیتوان مردم را مجبور کرد و گویا که ظلم می شود در حق مردم

اینکه مسلمانان شوق ندارند تحصیل علم و دانش

از اینجا میگوئیم ما که ملک ایران و ترکی و جاهای دیگر که از خود حکومت با استقلال دارند و باندازهٔ خود صاحب دولت و مکنت هم هستند چرا ترقی نمی کنند در علم و دانش — و در هند هیچ جائی امروز مثل دکن نیست و هزارها صاحب دولت هست و هزارها جاگیردار و منصب دار هست ولیکن در بعضی خانها من بچشم خود دیده ام که بیست یا بیشتر جوانان هستند که یکی از آنها گاهی در کتابی ملاحظه نمی کنند و از صبح تا به نیمهٔ شب بصحبتهای بمعنی نامعقول و بیک نوع لهو و لعبی و استعمال یک قسم مسکری مشغول و سرگرم اند — اینکه مسلمانان سعی نمی کنند در تربیت خود در این هم شکی نیست زیرا که اکثر نان مفت خورده میخورند در هر کجای عالم که باشند و نان بر ذالت پیدا می شود ولهذا ضرورتی نیست که سعی کنند در تحصیل علم و کمال — اینکه معاذیر مسلمانان عالم و خصوصاً مسلمانان هند بمعنی و پوچ است و از انجمله یکی این است که همیشه می خواهند و هموار از حکومتهای خود مدد میخواهند حتی در نبردن نان بحلق خود از آن میگوئیم که کرورها زر در سال در هر یک از ممالک مسلمانان خرج میشود بطرق خلاف همه خلاف و سراسر خلاف که ما در این وقت تفصیل نمیدهیم شاید بعضی از آنها خلاف عقاید مذهبیه و توهمات و خیالات جاهلانهٔ آنها باشد و ما را کافر خوانند — اقلاً اینقدر می توانیم گفت که کرورها در عروسی و عزا و بسم الله خوانی و چله و ختنه و ناچ و جنده یا رندی بازی صرف می شود — اینکه مسلمانان هند همه

انتظار می کشند که حکومت هند آنها را مدد کند بزر یا بنحو دیگری و بعضی د
بیهوده بوده است این انتظار و توقع از آن میگوئیم که اینها تامل نمیکنند
که چهل یا پنجاه میلیون مسلمانان را حکومت نمیتواند تربیت کند — بیست
کرور خلق دیگر هم همین توقع را از حکومت خواهند داشت و حال آنکه هیچ
ذات دیگری چنین توقعی ندارد امروز ولی در صورتیکه حکومت مسلمانانرا
مدد بدهد دیگران هم توقع مدد خواهند داشت بعد از این — حکومت
اگر درها زر را از سایر رعیت ملک خود بگیرد و صرف تربیت مسلمانان کند
و اگر از خود شان بگیرد خواهند گفت ظلم است و آن وقت بیشتر سبب آن
میشود که از خدا بدعا طلب کنند آمدن روسیان و رفتن انگریزانرا —
اینکه مسلمانان بطی الحرکت و در کارها بسیار سست هستند از آن رو
میگوئیم که هر زمانیکه ذکری از انتظام و قانون و ترقی علم و دانش و
امثال اینها شده است نسبت به ملک ایران ایرانیان گفته اند
رفته رفته حالا ابتدای کار است و نسبت بریاستهای هند هندیان
گفته اند رفته رفته حالا ابتدای کار است و همچنین نسبت بتمام
ممالک اسلامیان — و همیشه هر شخصی اعلی یا ادنی عامل یا جاهل همین
سخن را گفته و همین جواب را داده جز من بنده که همواره بر این سخن
و بر این عقیده لعنت کرده ام — در این ملک هر یک از این کارها و
صفات را در این حالات که هست میگویند "مغلائی است" —
اصل لفظ مغل نام قبیله است از تاتاریان که هنوز هم هستند —
این قبیله بر ممالک هند و ایران تاخت آوردند و هر دو را تباه ساختند
و بس از آن اولاد شان در هر دو ملک اقامت گزیدند و فرمانروائی کردند

اگرچه اولین آنها چنگیز خان کافر بود ولی اولاد او مسلمان شدند و در ایران فرمانروائی کردند -- پس از ان تیمور آمد از همان قبیله و باز اولاد او منتشر شدند و بعضی در ایران و برخی در هندوستان حکومت راندند و بآن مناسبت سلطنت هند را سلطنت مغل خواندند و بهمان جهت یا جهات دیگر در این زمان ایرانیان را هم در هند مغل می گویند و بالجمله مطلب این است که هر کار بی انتظام و هر کاری را که در ان تعویق و تعطیل و درنگ بسیار رود و عدهٔ بیوفائی بسیار و خلاف در ان بکثرت باشد مغلائی میخوانند خواه نسبت با ایران و ایرانیان داشته باشد خواه نسبت به هند و مسلمانان هند و خواه نسبت بهر دو — ولیکن بنده می گویم این کلام باین مفهوم شامل است بر تمام مسلمانان جهان که اکثر و اغلب از اولاد مغول هستند چه در ایران و چه در توران و چه در هند و چه در ترکی و چه در مصر — بهر حال اینشان که مسلمانان حرکت می کنند صد گر در سال بعد باوج کمال خواهند رسید — ولیکن باید دانست که گاهی اثر کشش یعنی جذبهٔ کرهٔ جهالت از مسلمانان انفکاک نمی پذیرد و لهذا صعود این ملت غیر ممکن است — اینکه مسلمانان راه کار را نمی دانند از آن میگوئیم که ما گاهی بخاطر نداریم که این ملت بمنزل مقصود رسیده باشند و تمام کارهای اینها همواره خام بوده است (۱)

بوسطهٔ آنکه صاحبان علم و بزرگان ما با وجود علم بی تجربه بوده اند (۲) بوسطهٔ آنکه صاحبان علم و بزرگان ما همه خودپسند بوده اند و نفسانیت آنها نگذاشته است که در کارها تامل کنند و با یکدیگر مشورت نمایند و یکی رای دیگری را پسند کند (۳) بوسطهٔ آنکه صاحبان علم و بزرگان ما

ابداً گوش فرا نداده اند گاهی بقول کسی که بظاهر از علم و زر از خود شان فروتر باشد — (۴) بواسطهٔ آنکه همت و نیز خیالات آنها محدود و قاصر بوده است — (۵) بواسطهٔ آنکه گاهی عقلای ما هیچ کاری را در معرض امتحان در نیاورده اند — (۶) بواسطهٔ آنکه همواره در میان ما مسلمانان جاهل از هر ملت و قومی بیشتر بوده — (۷) بواسطهٔ آنکه مسلمانان گاهی چندان پروا نداشته اند که بدنبال روند کارها و امتحانات دیگر ملل و طوایف عالم را — (۸) بواسطهٔ آنکه قدمای این ملت در زمان علو و عظمت و اقتدار و استیلای خود گاهی این کارها را نکرده بودند که اولاد و اعقاب آنها در این زمان پستی و نکبت و ذلت بتوانند تاسی به پدران خود کرد بهر حال مسلمانان راه را نمیدانند و امید نیست که گاهی بمنزل مقصود برسند

رای ما در وضع تربیت مسلمانان

قبل از آنکه مارای خود را ظاهر سازیم حکایتی بیان میکنیم و متوقع ایم که خوانندگان بکمال دقت ملاحظه کنند که مقصود ما چیست —

حکایت تامس کلرکسن و موقوف شدن رسم برده فروشی

پیش از سال ۱۷۸۵ احدی را جرات آن نبود در امریکا که لب بگشاید بمسئلهٔ خرید و فروش غلامان که در سال هزارها از افریقه می بردند — در سال مذکور معلم مگدالن کالج در شهر کمبریج یکی از بلاد انگلند شاگردان خود را حکم نمود که رسالهٔ بنویسند در این مسئله برای یکی لز جایزه های یونیورسیتی کلرکسن که یکی از طلاب بود در آن کالج رسالهٔ نوشت در این مسئله و آن جایزه

را حاصل کرد - پس تمام خیالش مصروف گشت بر ساله اش و سوار شده بلندن
رفت ولی پیوسته دل خود را شکسته میدید از ناامیدی (همچنانکه حالت بنده
هست در این وقت) و آخر اسب خود را از رفتار بداشت و بدریای اندیشه
وناامیدی فرو رفت - مسلّم داشت که کمال ظلم بود از طرف مردم انگلستان
بر بیچاره زنگیان افریقه مع ذالک خودداری نمیتوانست کرد در این اندیشه و
تامل که فرض و واجب بود یک شخصی را که زیر آن بار سهمگین سنگین برود شاید
که انصاف قلبی خلق را بهیجان و جنبش درآرد -- بهر حال بلندن روان شد
با کمال پریشانی و بمجرد رسیدن رسالهٔ خود را چاپ و مشتهر ساخت و نتیجهٔ
آن این شد که اندکی خلق متحرّک شدند - ولیکن چاپ کردن رساله کافی
نبود برای آن کار مهم یعنی موقوفی برده فروشی - ملاحظه کرد که از یک
شخص ناگزیر بود آن کار که بکلی خیال و توجه خود را مصروف همان کار دارد
وبس - خود سؤال کرد از خود که این کار تو نیست و خود جواب خود داد که این کار
کار خود تو هست و هیچکس دیگر نمیتواند از عهدهٔ این امر خطیر برآید - بالجمله
حکایت را مختصر میسازیم کلرکسن سسیتی برپا کرد تا شش سال چندان بسختی
محنت کرد که قوای ظاهری و باطنیش همه بتحلیل رفت و بیمار شد - هشت
سال بعد خود را صحیح المزاج یافته باز خود را مشغول محنت ساخت - در این
مدت هزارها سخن سخت درشت و تلخ و ترش شنید از کسانیکه فایده میبردند
از برده فروشی و حتی اینکه چند باری جانش هم در معرض خطر و هلاکت رفته
نتیجهٔ محن این مرد این شد که در سال ۱۸۰۷ پرلمنت انگلند قانونی جاری
کرد در موقوفی برده فروشی و حتی اینکه چند باری جانش هم در معرض
خطر و هلاکت درافتاد - نتیجهٔ محن این مرد این شد که در سال ۱۸۰۷ ع

پرلمنت انگلند قانونی جاری کرد در موقوفی برده فروشی — سایر دول یورپ نیز تاسّی بانگلند کردند و آخر در سال ۱۸۳۴ در تمام ممالک انگلیش رسم برده فروشی موقوف شد بصرف و خرج بیست کرور روپیه — و این کار بسیار عظیم را یک شخص واحد کرد —

ما مکرر این قصه را برای بعضی از هم مذهبان خود بیان کرده ایم ولی ابدا کسی اعتنائی بکلام ما نکرده و اکنون می نویسیم و بیاری خدا چاپ و مشتهر خواهیم کرد و همین قدر از خود یادگار میگذاریم که یک چنین شخصی هم در یک زمانی در میان مسلمانان پیدا شده بوده است در جهان — اگر مسلمانان رای ما را پسندند و بآن عمل نکردند و سخن ما را بسمع قبول استماع ننمودند معلوم است که نکبت و ذلت این ملت [illegible] خدائی است و گاهی علاج نخواهد پذیرفت تا قیامت —

پوشیده نماند که ترقّی دادن و ترقّی یافتن مسلمانان امری است بسیار بسیار بسیار اهم و عظیم — و غرض این است که قریب یا بیش از سیصد میلین مسلمان باید تربیت و تعلیم شوند و حکمت و تدبیری باید اندیشید که سیصد میلین مسلمان در روی زمین تعلیم و تربیت شوند و اگر نه اینهمه و بیکبار اقلاً سی میلین از آنها و بتدریج — ولیکن از سی میلین و تدریج مراد ما این نیست که فقط این عدد را تا قیامت تربیت کنند بلکه در یک زمان باید این قدر مسلمان تربیت شود در تمام عالم و اقلاً در مدت بیست سال — این کار بسیار مشکل می نماید بمسلمانان ولیکن در نزد ما بسیار آسان مینماید — فقط اشکال آن این است که چند شخص با همت یافت نمی شود — افسوس که مرا یک شخص واحد همدست نیست که بهمان حالت

سرگرمی من باشد وانگی زرہم در کفش باشد که در بعضی مواقف ضروریه خرج کند۔ کمال افسوس ہست که تاکنون مرا یکصد روپیه ہم در ماه آمدنی نیست که اقلاً بیست روپیه آنرا در اشتهارات و اخبارات نوشتجات خود صرف کنم۔

این کارہا بازیچه نیست ۔ در زیر باری عظیم یا غیر عظیم نباید رفت برای فایدۂ جزئی نباید زحمت برخود قرار داد برای تربیت سه روده در ہر یک از ممالک مسلمانان از انچه خرج میشود در طرق بسیار نامعقول و تباه کاری اگر ربع آن در سال صرف تربیت خلق شود ہزارہا تربیت می شوند۔ اگر مارا اختیار و استیلا باشد در ہر یک از ایران و ہندوستان و ترکی پنجاه کرور از مردم میگیریم بزور یا اقلاً پنج کرور میگیریم بخوشی۔ عجب این ہست که مسلمانان ہمواره میگویند الناس علی دین ملوکهم و در واقع ہم ہمواره چنین ہست۔ ولیکن در میان ما مسلمانان ناس بدین ملوک خود بوده اند در طرق خلاف در لہو و لعب و در استعمال مسکر و ارتکاب منکر۔ مع ذالک اعتقاد ما این است که اگر سلاطین و بزرگان ما کمر ہمت بر بندند در کارہای نیک خلق ہم بدنبال آنها روان میشوند۔ فقط یک استحانی در ابتدای ہر کاری لازم ہست۔ در ہندوستان چهل میلین مسلمان ہست۔ اگر ہر فردی از مسلمانان چهار آنه بدہد ده میلین می شود۔ اگر بیست میلین از آنها ہر یک ہشت آنه بدہد ده میلین میشود۔ اگر ده میلین از آنها ہر یک یکروپیه بدہد ده میلین میشود۔ اگر یک میلین آنها ہر یک ده روپیه بدہد ده میلین میشود۔ و اگر یک لک از آنها ہر یک صد روپیه

بدهد ده میلین روپیه میشود — ومن یقین دارم که در حیدرآباد و کلکته و مدراس وبمبئی وپنجاب ومختصر در سرسر ممالک هند اقلاً یک لک مسلمان یافت میشود که قدرت واستطاعت آنرا داشته باشند که هر یک صد روپیه بدهد — مگر شخصی میخواهد که مانند کلرکسن باشد ودرد داشته باشد و اندکی از خواب وآرام خود بکاهد واندکی در آفتاب وبارش وسرما وگرما حرکت کند واندکی محنت بر خود قرار دهد — کمال بشیرمی است برای آن کسانیکه قدرت واستطاعت یا زر واستیلا دارند ولی بی پروا هستند وکمال افسوس وحسرت است برای آن کسانی که در آتش حسرت وغیرت وحمیت میسوزند ولی دست قدرت شان بسته است ودر میان سلطنت افتاده اند که بزرگان وصاحبان استطاعت واستیلای آن سلطنت همه بی غیرت اند وبی پروا —

غرض اعتقاد بنده این است که اگر یک شخص عالیشان یا پادشاه یا شاهزاده یا وزیر یا امیر یا صاحب دولت کمر همت بر بندد وبدامن همت بر کمر زند یا جمعی از بزرگان وصاحبان طاقت وقدرت مسلمانان کمر همت بر بندند وسوچی که ما نوشته ایم دستور العمل داده ایم انجمنی برپا کنند لک ها خلق بحرکت در آیند وشریک میشوند ولک ها بلکه کرورها زر جمع میشود بدون آنکه از حکومت چیزی طلب کنند واز دیگر ذاتها منت برند وسود جهان کفایت که هزارها را تربیت کنند باحسن وجه — من از سوز قلب واز دل [illegible] ونیت خالصاً لوجه الله واز حرارت حمیت دین وبرادری [illegible] ملتی وقومی دست بآسمان بلند دارم ومیگویم بار الها بحق مقربان [illegible]

احدیت خود ت ہم مذہبان مرا از خواب غفلت بیدار کن و ہمہ را توفیق تحصیل علم و دانش و تہذیب اخلاق و غیرت و کسب کمال و کسب مال و ترقی خود و ملک خود عنایت کن و از این مذلت و نکبت و آفت رہائی بخش —

در خاتمۂ این مطلب ما عرض میکنیم بخدمت مسلمانان هند و هرکه از ایشان گوش حق نیوش داشته باشد که بهیچ وجه ممکن الوجوه ما پسند نمیکنیم یونیورسیتی حیدرآباد را و این کار را کار طفلانه و جاهلانه می شماریم و ابداً در آن ترقی نمی بینیم برای عموم مسلمانان بلکه رای ما اینست که اگر شاه و وزیر دکن یا دیگری یا دیگری مخنتی بر خود قرار میدهد و زیر میدهد کاری بکنند که فایده در آن باشد برای ملتی نه برای معدودی از هم مذهبان آنها و طریق آن همان ست که ما نوشته ایم برای انجمنی که خود نام نهاده ایم انجمن تائید اسلام و بدنبال می آید —

انجمن تائید اسلام

(۱) انتظام انجمن و شغل اجزای آن

۱ بنزد رای حقیر در هر ملکی از ممالک مسلمانان باید انجمنی باشد برای تربیت خلق (یعنی مسلمانان خاصةً) و آن انجمن موسوم باشد به "انجمن تائید اسلام"

۲ سلاطین باید در چنین انجمنی مربی ملکه میر مجلس باشند —

۳ وزیر علومی لازم است از طرف حکومت که تمام امور منسوبهٔ علوم باو باشد و باو مفوض باشد — یا در صورتیکه سلاطین میر مجلس نباشند وزیر علوم میر مجلس باشد

۴ چند کس خاص باید نایب میر مجلس باشند —

۵ کامیتی یعنی کارگذاران این انجمن باید از یکصد و بیست کس کمتر نباشند

۶ این کامیتی باید مشتمل باشد از علمأ و فضلأ و بزرگان عالی شان

۷ اگر دار الفنونی هم برپا کنند (یعنی یونیورسیتی) همین اشخاص و عددی میتوانند اجزای آن دار الفنون شوند و باشند —

۸ در هر شهر و بلد و قریه باید شعبه و رشته از این انجمن باشد و حکام ولایات در شهرهای بزرگ و بزرگان یا ریش سفیدان دهات در دهات میر مجلس باشند — و در مثل حیدرآباد ریاستی تعلقداران و در ایران ضبّاط میر مجلس باشند در اضلاع —

۹ جز این اشخاص (یعنی اجزای کامیتی) هر که بخواهد در این کار قدم گذارد و برای هم مذهبان خود محضاً لله کوشش کند باید ممبر باشد و اوّل درخواست کند از کامیتی و اگر قبول کردند نام او را در دفتر ممبرها (یعنی اجزا سوای کامیتی) درج کنند —

۱۰ سکرتری و خزانه دار نیز هر کرا که بخواهند و هر عددی که لازم باشد مقرر کنند —

۱۱ بنزد رای بنده همه ملّت از شاه گرفته تا گدا باید

بذر مدد کنند این انجمن را بحسب استطاعت خود و اجزای این انجمن
نیز مستثنی نیستند —

۱۲ اجزای این انجمن تماماً باید سعی و کوشش جسمانی هم بکنند
و باید دانست که اینها خاص برای سعی و کوشش مقرر میشوند و اصل اصیل
و شرط اعظم و اهم این انجمن همین است که اجزای آن بکوشند و محنت کنند

۱۳ بنزد رای من تمام کامیتی و اجزای این انجمن باید
سوگندی بخورند و نذر و عهدی کنند و برخود لازم شمارند که محضاً لله
و برای فایدهٔ ملت و هم مذهبان خود حتی الامکان بجان بکوشند و سعی و
جهد نمایند نه برای تمام و فایدهٔ خود و اگر زری بآنها واگذار شود یا کاری
بآنها محول گردد به جمعی یا فردی از افراد آنها حیف و میل در آن زر
و کوتاهی در آن کار نکنند —

۱۴ کامیتی مذکور را اختیار باید باشد که هر قانونیکه
بخواهند جاری سازند —

۱۵ کامیتی مذکور را اختیار است که هر کرا بخواهند شامل
خود سازند اگر جای یکی یا بیشتر خالی ماند —

۱۶ این کامیتی باید ماهی یکبار بنشینند و ملاحظه کنند
در مجاری حالات مدارس و تربیت اطفال و تمام امور متعلقهٔ انجمن مذکور —

۱۷ در هر جائی که شاخی از این انجمن هست و چند ممبری
هستند و یکی دو مدرسه یا مکتب هست آن ممبران را لازم است که هفتهٔ یکبار
دران مدرسه یا مدرسها یا دران مکتب یا مکتبها رفته مجاری حالات آن

یا آنها را دریافت نموده بمجلس عالیه بنویسند یا رپورت دهند

۱۸ مداخل و مخارج هر مدرسه را هر هفته باید بنویسند و بمجلس عالیه بفرستند —

۱۹ رشتهائیکه در شهرها و بلاد بزرگ هستند نیز بر همین منوال عمل نمایند و مجلس بزرگ آن شهرها و بلاد همه ماهه مجاری حالات مدارس و کارگذاری خود را نوشته بمجلس عالیه فرستند چند روز قبل از آنکه مجلس عالیه منعقد میشود —

۲۰ مجاری حالات در شهرهای بزرگ و جاهای دوردست وعظیم باید در کتابچه مفصلاً چاپ گردد و مجاری دهات خورد قریب بقلم نوشته ارسال شود —

۲۱ این نوشتجات همه باید بنام سکرتری (یا مهتمم) ارسال شود و سکرتری خلاصهٔ آنها را بجهت ملاحظهٔ اجزای مجلس عالیه یعنی کامیتی نوشته در مجلس پیش کنند —

۲۲ تمام مجاری حالات هر شهر و بلد و قریه و تمام مجلس عالیه و تمام تغییر و تبدیل در امور و تمام دخل و خرج انجمن مذکور باید ششماهه یا سالانه چاپ گردد مفصلاً و بتمام بلاد و امصار و قرائیکه رشتهٔ از این انجمن هست ارسال شود —

۲۳ بنزد رای بنده تمام مال اوقاف و امثال آن باید باختیار کامیتی این انجمن باشد و در این کار و راه زرآمدنی آنها صرف گردد —

۲۴ زریکه جمع می شود اگر تیجات ببینند از زند و اگذار کنند

بجمعی از تجار یکه خود نیز ممبر این انجمن باشند —

۲۵ بجهت مخارج هر کالج یا مدرسه یا مکتبی یا هر کار دیگری باید رجوع شود بآن کامیتی و اگر زری زاید باشد یا از جای دیگری حاصل شود که در مقابل آن خرجی نیست باید فرستاده شود نزد خزانه دار انجمن

۲۶ باید دانست که در واقع زری را که خلق میدهند و مدد می کنند عمده برای فقراست بعبارة اخری اطفال فقرا باید معاف باشند از دادن ماهانه و بلکه برای ترغیب و تحریص آنها در تحصیل علم و هنر باید چیزی هم بجهت سایر مخارج بآنها داده شود —

۲۷ شغل این کامیتی منحصر باین چیزها و کارها نیست بلکه تمام امور علمیه و مذهبیه و اخلاق و تعیین کتب درسیه و نظم و نسق مدارس و مکتب ها و کتب خانها و اگر کلب ها نیز باشند نظم و نسق کلب ها باین جماعت واگذار است — تصحیح کتب و ترجمه کتب باید بآنها یا باجازت اینها باشد —

۲۸ بنزد رای بنده لغات و السنه مختلفه نیز باید تحصیل شود و کتب قومهای دیگر باید ترجمه شود و خلق ترغیب و تحریص شوند در نوشتن کتب جدیده و ترجمه لغات و السنه دیگر و کتب طوایف دیگر

۲۹ در هر مدرسه یا کالج یا مکتبی کتابخانه نیز لازم است بحسب ترقی و درجه طالبان علم و در ان کتب خانها بعضی از کتب حکایات و قصص چندیانه مع تصاویر نیز باید باشد که اطفال هم خوش گردند از خواندن آنها و هم فایده برگیرند —

۳۰ رسم حق تصنیف و تالیف نیز باید جاری باشد

و ملاحظه گردد —

۳۱ تربیت خلق یا اطفال فقط منحصر نباید باشد رفتن
بمدرسه و خواندن و تحصیل علم و شغل این انجمن نباید همین کار باشد بلکه
این انجمن باید این فقرات ذیل را ملحوظ دارد و شغل اراکین و اجزای
این مجلس اینها نیز باید باشد —

(الف) فقرا و ضعفا اگر استحقاق داشته باشند مدد باید کرد

(ب) مردان و زنان بیکار را بکار باید گماشت —

(ت) مردان فقیر و زنان فقیره را باید زن و شوهر داد
که تباه روزگار نگردند —

(ث) حتی‌الامکان نگذارند که زنان و دختران از روی
فقر و اجبار تبه روزگار شوند —

(ج) تا ممکن باشد رسم بدفعلی را از میان زنان دور
بموعظه و نصیحت و دادن زر و داشتن بمشاغل و تحریص نمودن بتحصیل
علم و هنر —

(ح) غالباً در مساجد باید وعاظ را بگمارند که وعظ کنند
برای زنان —

(خ) مجالس باید مقرر شود برای شعرا و اهل هر فنی از
فنون و اشعار و فنون آنها را در کتب یا اخبار چاپ کنند که دیگران
هم بفیض برسند — و شعر و ادب نیز ترقی کند و آنچه از آن ثمر
حاصل شود صرف مجالس آنها کنند —

(د) کلب ها لازم هست که تفرج گاه وجا

صحبت اطفال وغیر اطفال باشد ولی با کمال نظم وقاعده۔

(ذ) اشعار خوب وعبارات خوش ونوشتجات مفیده وکتب مفیده باید انعام وجایزه داشته باشند۔

۳۲ بنزد رای بنده در ممالک مسلمانان این انجمن و این کالج ها ومدارس باید خاص باشند اطفال وطالب العلمان مسلمانان را۔ اگر حکومت ملکی بخواهد ذاتهای دیگر رعیت خود را نیز تربیت کند مختار است ولیکن مدارس باید برای مسلمانان خاص باشند زیرا که زریک ذات صرف نمیشود در تربیت ذات دیگری وترقی هر ذاتی هم معلوم میگردد۔ ولی در صورتیکه ملاحظه شود که باینسان که عرض شد احتمال میرود که کم توجهی شود نسبت بهنود وغیر هنود آن وقت باید دیگران را هم اجازت بدهند در مدارس مسلمانان واین در صورتی است که ذاتهای دیگر هم زر بدهند وممبر هم باشند۔

(۲) تربیت اطفال

۳۳ مدرسه باید منتظم باشد۔ معلمین باید با علم وادب ومعقول ومهذب ودیندار باشند۔ معلمین نباید بسیار هم ملائم وحلیم وسلیم الطبع باشند زیرا که للینت طبع معلم متعلم را خراب می کند وترش مزاج هم نباید باشند۔

۳۴ شرط نیست که اطفال مسلمانان لغات والسنهٔ دیگر طوایف را تحصیل کنند در صورتی که خود شان یا والدین آنها را مطبوع نباشد۔ مثلاً در هند اگر مسلمانان واطفال مسلمانان نخواهند

انگریزی بخوانند مختار اند — ولی در اینزمان اقلاً ترجمه بسیاری از کتب انگریزان را بالضروره باید بخوانند —

۳۵ شرط هست که ابتدا اطفال مسلمانان باید کتب مذهبیه و اخلاق خود را بخوانند و پس از چندی در صورتیکه بخواهند یا والدین آنها بخواهند لغات و السنهٔ دیگر از انیز باید تحصیل کنند —

۳۶ کتب درسیه در مدارس نباید غیر از کتب مذهبیه و کتب اخلاق و تاریخ و جغرافیه و حساب و امثال اینها باشد و بکلی اطفال باید ممنوع باشند از خواندن کتب افسانهٔ بیمعنی و نامهذبانه —

۳۷ بر معلمین و پدران و مادران فرض هست که مهما امکن نگذارند متعلمین یا اطفال آنها با ناجنس و نامهذب هم صحبت شوند —

۳۸ از برای هر مدرسه یا مکتبی کلاسی هم لازم هست یعنی صنف و طبقه و نباید چنین باشد که یک معلم صد طفل را سبق اموزد بلکه معلمین متعدده باید —

۳۹ در سایر ممالک مثل ایران رسم امتحان هم باید جاری باشد و هر شش ماه یا یکسال یکبار اطفال امتحان شوند در هر جائی که معتبرتر شود —

۴۰ بجهت تشویق و ترغیب اطفال رسم دادن انعام و جایزه نیز جاری باشد —

۴۱ در سایر ممالک مسلمانان از اینگونه چیزها کسی آگهی ندارد و از درجات و مراتبی که مردم یورپ بطالبان علم میدهند خبری نیست آنها را و این هم لازم هست جاری باشد —

۴۲ کتبی باید بنویسند که اطفال بحسب طاقت خود
بخوانند بدرجه و نوبت یعنی اول بسیار سهل و دوم اندکی دشوارتر و سوم
و چهارم و پنجم قدری دشوارتر۔ مگر این کتب معقول و مهذبانه و اخلاق
باشد۔

۴۳ در ایران کتب تاریخ و جغرافیه و حساب و جبر و مقابله
و امثال این علوم باید در فارسی هم باشد و با طفال مدارس هم تعلیم شود
قبل از انکه عربی میخوانند۔ بلکه صرف و نحو و معانی و بیان و از این قبیل
چیزها هم باید مختصراً در زبان فارسی باشد و در هند در زبان اردو۔

۴۴ در هند باید همه کتب درسیه نوشته و صحیح شود
با اهل زبان و معلمین هم باید اهل زبان باشند و لے نه مردم بازار
بلکه صاحبان علم و کمال۔

۴۵ بنزد رای بنده اطفال هندی باید ابتدا اکتابچه
بخوانند در فارسی که جملهای مختصری نوشته باشد در انها برای مکالمه
و محاوره دانی و تا هنگامیکه اطفال زبان ندانند و سخن نگویند کتب
دیگر بانها نیاموزند۔

۴۶ در ایران و دیگر ممالک مسلمانان ابداً معلوم نمی شود
که پایهٔ علم هر کسی تا بچه اندازه است۔ مثلاً شخصی را که حکیم باشی یا مهندس باشی
میخوانند و خطاب نیز میدهند بسا هست که هیچ نمیداند و گاهی امتحان
نداده و درجه ندارد که خلق را بعلم و پایهٔ دانش او اعتماد باشد۔ پس
لازم است که نامها برای درجات و مراتب مقرر شود و هر شخصی را بحسب علم
و دانش او نامی یا لقبی بدهند۔

۴۷ کمال سعی و اهتمام را بعمل آرند در امتحان اطفال و
مردم ایران و سایر ممالک مسلمانان که گاهی معتاد نبوده اند باین چیزها
لازم است که دریافت کنند که در ممالک یورپ طریق اینگونه رسوم چیست
و کتابها طلبیده ترجمه کنند — اگرچه بسیاری بپاریس رفته و علم آموخته
اند مگر آن بیچارگان نیز مثل بنده ازاینگونه امور خبری ندارند و رفتن
پاریس محض برای نام و لهو و لعب است مثل مردم هند که در کالج ها درجات
می یابند و به لندن میروند معذالک هیچ خبری از عالم ندارند —
۴۸ روزهای جمعه در هر مدرسه باید موعظه شود و عمده
در تهذیب اخلاق و اطفال آن مدرسه جمع شوند بجهت استماع موعظ و نصایح —
۴۹ در صورتیکه اطفال مسلمانان شیعه و سنی در یک
مدرسه یا مکتب باشند کتب مذهبیهٔ آنها باید خاص و جدا جدا باشد و اگر
غیر مذهبیه باشد عام باشد —
۵۰ اطفال را منع کنند که برسر مذهب گفتگو نکنند
و الفاظیکه بد باشد نسبت بمذهب یکدیگر از زبان جاری نکنند و معلمین
باید بهیچوجه اختلاف فیمابین مذاهب اطفال را بایکدیگر باطفال نیاموزند
که موجب خصومت و عداوت در میان آنها شود و بنزد رای بنده دراین
خصوص معلمین هم باید جدا جدا باشند —
۵۱ مخالفت این فقرهٔ فوق (۵۰) باید سزا هم داشته باشد
۵۲ بنزد رای حقیر زدن و سزا دادن اطفال هم
تا بحدی لازم است زیراکه اطفال ما مردم غالباً نامهذب هستند و در ملک
دکن از اطفال خلاف بسیار هم دیده میشود — در میان ما مردم اطفال اغنیا

و بزرگان را بنحوی خطا هست و اطفال فقرا را بنحو دیگری و اگر یکبال سختی قانون تهذیب ملاحظه نشود در مدارس اینها با هم بسر نمیتوانند برد —

۵۳ اگرچه بازی برای اطفال نیک هست مگر بازیهای معقول مهذبانه و بدون حرفهای بد و گفتگوهای ناشایسته و دشنام — در یکی از مدرسهای حیدرآباد من بگوش خود شنیدم که چند طفل در بازی دشنامهای بد میدادند و همین حال هست در مدارس دیگر حیدرآباد —

۵۴ بنزد رای حقیر دختران مسلمانان هم باید بمدرسه بروند و خواندن و نوشتن بیاموزند — مگر آرای خلق در این خصوص بسیار مختلف هست و بخصوص در هند و عمده بوسطهٔ پرده نشینی است و در اینصورت رای ما فقط بموجب فقرات ذیل هست —

(الف) اگر جمعی از زنان بزرگان متفق شده گاهگاهی در مدارس رفته رسیدگی نمایند بر احوال مدارس و مجاری حالات را دریافت کنند بسیار خوب هست — ولیکن من افسوس میخورم که زنان بزرگان ما چون مردان بزرگان ما باینگونه چیزها و کارها آشنا نیستند بلکه غالباً یا تماماً از علم و هنر هم بهره ندارند و این بسیار مشکل هست — ولیکن این بسیار آسان هست که بزرگان ما انچه لازم باشد بزنان خود بیاموزند و گذشته از این در هر مدرسهٔ استادان انگریز و بنگالی و هندوی متعدده هستند و زنان آنها اکثر بخوبی تربیت شده اند و از همه چیزی آگهی دارند اگر آنها را بفرستند بسیار مناسب هست —

(ب) زنان معلمه هنرمند و خاندانی شریفه را بگمارند برای تعلیم و تربیت دختران و مواجب دهند — رسم تعارف و اخذ موقوف

باشند جز انکه والدین دختران بخوشی ومرضی خود چیزی بخواهند تعارف کنند —

(ت) تربیت دختران مسلمانان بالفعل بنزد رای بنده باید منحصر باشد بخواندن قرآن و یکی دو کتاب دینیه و حدیث و فقه و اگر کتاب اخلاق خوب هم باشد که محض برای دختران باشد. و برای آموختن امور خانداری و پختن و دوختن و هنرهای یدیه بسیار خوب است — تاریخ مختصری سلیس و جغرافیه و چیزی هم حساب و نوشتن هم لازم است — از این اندازه بالفعل هیچ چه خوب نیست برای دختران و زنان مسلمانان و تا ممکن باشد در جوانی از خواندن کتب اشعار و غزل و قصص نامهذبانه آنها را ممنوع دارند —

(ث) یک مطلب بسیار اهم دیگر هست ولیکن اظهار آن بسیار مشکل است نزد جهلا و فقرا ولی بلشک امکان دارد برای بزرگان و اهل تمیز و صاحبان دانش — آن همیت که بنزد رای بنده دختران مسلمانان تا باید مادون شانزده سالگی عروسی کنند خصوصا اگر والدین آنها بخواهند و اراده داشته باشند که آنها را بخوبی تربیت کنند —

(ج) امتحان دختران نیز لازم و فواید آن بسیار و انعام و جایزه یا تحفه بخشیدن بکسانی از آنها که ترقی آنها بیش از دیگران باشد ضرور و اهم است —

(۵۵) بنزد رای بنده تا نه سالگی و ده سالگی دختران را در نزد مردان شریف نجیب بی پرده اجازت میتوان داد یعنی فقط برای تعلیم و امتحان — اگر هفته یکبار شخص شریفی وعظ کند برای آنها و امور مذهبیه را با آنها بیاموزد نیز بسیار مناسب است ولی انچه نسبت خاص داشته باشد بزنان و در تکالیف شرعیه بنزد رای بنده زنان بیاموزند

پیدختران چراکه بظاهر بیحیائی است که مردان از حیض و نفاس و امثال اینها سخن گویند در نزد دختران۔

(۵۶) ممکن است که پردهٔ بکشند و شخص ممتحن بنشیند و خادمهٔ او یا پیرزنی یکی یکی نام دختران را بگوید و از پس پرده امتحان آنها را بگیرند در هند ممکن است که زن انگریزی یا هندوئی در میان باشد بجهت زیادتی بندوبست

(۵۷) در امتحان آنچه سؤال و جواب است باید نوشته شود بر کاغذ ولیکن اگر بخواهند معلوم کنند که اطفال چگونه عبارت را میخوانند یا الفاظ را تلفظ میکنند باید عبارت را بآواز بخوانند۔ سؤال باید بر کاغذ چاپ گردد و آن کاغذ داده شود باطفال که جواب هر سوالی را پهلوی آن بنویسند

(۵۸) بنزد رای ما در این زمان که طوایف دیگر ترقی کرده اند و همه بوسطهٔ علم و هنر است علوم غربیه هم لازم است و بخصوصه باید ترجمه از کتب طوایف یورپ شود۔ چون جوانان قدری پیشتر رفتند باید آن علوم را بیاموزند در لغت و السنهٔ دیگران که عمده در واقع اهل یورپ مراد اند

(۵۹) بنزد رای ما در ایران و جاهای دیگر (غیر از ملک هند که در آن بالفعل نظم و نسق در هر کاری هست) جوانان باید تا در مدرسه هستند کتب چندی مقرر را بخوانند تا یکدرجهٔ خاصی قبل از آنکه بدارالعلوم داخل میشوند۔ مثلاً گلستان و بوستان و انوار السهیلی و تاریخ مختصری و مختصری صرف و نحو عربی و منطق و حساب و جغرافیه و اخلاق ناصری و مثل اینها و امتحان داده داخل دارالعلوم بشوند اگر بخواهند داخل شوند و الا خود مختار اند۔ مگر شرط نیست که همه ساله این کتب درسیه را تغییر و تبدیل نمایند۔

(۶۰) در دار العلوم ابتدا تاریخی از تواریخ عالم یکی از کتب شعرای متقدمین که مشکل باشد درّهٔ نادری یا وصّاف و معانی و بیان و حساب و اقلیدس و منطق و جغرافیه و علوم غریبه مثل علم کیمیا و آب و هوا و مکنیک و هیأت و طب و امثال اینها و علوم ادبیّه —

(۶۱) همیشه باید سه یا چهار از این علوم باهم باشند هر طالب العلمی مختار باشد که هرچه بخواهد اختیار کند برای تحصیل خود — مثلاً تاریخ ایران و دیوان خاقانی در فارسی و مغنی و مقامات حریری در عربی بس است — یا درّهٔ نادری و معانی بیان و یک تاریخ عربی و بعضی از اشعار عربی —

(۶۲) کسانیکه بخواهند مطلقاً در ادب کار کنند باید رشتهٔ ادب را بگیرند و هرچه متعلّق بآن باشد — کسانیکه میخواهند رشتهٔ ریاضی را بگیرند آن رشته را بگیرند و انچه متعلّق بآن است — کسانیکه بخواهند رشتهٔ طبیعی حکمت را بگیرند باید آن رشته را بگیرند و انچه متعلق است بآن — کسانیکه بخواهند رشتهٔ فقه را بگیرند و علوم مذهبیّه را باید آن رشته را بگیرند و انچه متعلق بآن است — کسانیکه بخواهند رشتهٔ علم ابدان و ادویه را بگیرند آن رشته را بگیرند و انچه متعلق بان رشته باشد —

(۶۳) بنزد رای بنده باید تحصیل این علوم را سه درجه و مرتبه باشد باین موجب فرضاً (۱) درجهٔ ناکامل (۲) درجهٔ کامل و (۳) درجهٔ اکمل — در درجهٔ ناکامل در هر رشته که شخصی امتحان داد او را بخوانند یعنی خطاب دهند «ادیب» در درجهٔ دوّم چنین شخصی را بخوانند

"معلم" و در درجهٔ سوم چنین شخصی را باید بخوانند "حکیم" ولیکن ضرور نیست که همین خطابها را برگزینند بلکه آنچه را که مناسب دانند باین نحو و شکل مقرّر سازند بلکه اعتقاد بنده این است که از مردم یورپ تقلید کنند یعنی بی ای و ای ام و ال ام و ال ال بی و امثال اینها خطاب دهند۔

(۶۴) اگر در علم طب خصوصاً درجهٔ سوم راطی کرد شخصی او را نیز بخوانند حکیم و در صورتیکه نخواهند فرقی در میان این حکیم و آن حکیم باشد لفظ دیگرے با آن ملحق سازند۔

(۶۵) اگر در علم فقه خصوصاً آن درجهٔ اکمل راطی کرد و امتحان داد باید او را بخوانند "مجتهد" و اگر بحدّ اجتهاد نرسیده باشد او را فقط بخوانند "ملّا" یا برخلاف این ترتیب یا غیر از اینها۔

باین موجب که ذکر شد شخصیکه میرزا محمد نام دارد چون امتحان داد و کامیاب شد مخاطب میسازند او را باین نحو "میرزا محمد ادیب (یا ا ب)۔ یا میرزا محمد معلّم (یا م م)۔ یا میرزا محمد حکیم (یا ح م)۔ یا میرزا محمد ملا (یا م ل)۔ یا میرزا محمد مجتهد (یا م د) پس باین نحو پایهٔ دانش هر کسے معلوم میشود۔

(۶۶) شرط یافتن این درجات یا خطابها این است که این اشخاص نوشته داشته باشند مصحح و ممهور بدستخط و مهر رئیس مجلس یونیورسیتی و نه چنان باشد که شاگردان معلم خانهٔ ایران اند و مولویان هند که حیدرآباد دکن پُر است از آنها دلی همه اسم بی مسمّی هستند و "برعکس نهند

باشد مانند زنگی کافور ـــ

(۶۷) بنظر رای بنده باید در ایران چهار قسم سکالرشیپ (یعنی انعام و جایزه) مقرر شود برای اطفال و جوانان طالب العلم ـــ (الف) هر طفلی که در مکتب یا مدرسه امتحان دهد بر تمام اطفال دیگر امتیاز یابد در املا و عبارت خوانی وغیره وغیره و جواب هر سوالی را بخوبی بدهد تا بجهة دخول در دار العلوم ده تومان باو جایزه بدهند ـــ (ب) اگر در درجهٔ اوّل دار العلوم بر سایر امتیاز یافت پنجاه تومان ـ (ت) در درجهٔ دوّم دار العلوم اگر بر دیگران امتیاز یافت صد و پنجاه تومان ـ (ث) و در درجهٔ سوّم پنصد تومان ـــ در هند پنجاه روپیه و دو صد روپیه و پنجصد روپیه و هزار روپیه ـــ ولی اینهمه مشروط برانست که چنین طالب العلمی نمبر اوّل باشد و برای نمبر دوّم و سوّم جایزهٔ دیگر باید مقرر نمود

(۶۸) برای هر امتحانی نیز باید فیسی مقرر باشد یعنی مزد امتحان گرفتن که طالب العلمان باید بفرستند نزد سکرتری دار الفنون یا یونیورسیتی ـــ در ایران باید (۱) یک تومان باشد (۲) دو تومان و (۳) سه تومان و (۴) چهار تومان ـــ و در هند (۱) ده روپیه و (۲) بیست روپیه و (۳) سی روپیه و (۴) چهل روپیه ـــ

(۶۹) هر طالب العلمی که یکبار کامیاب شد در امتحان بار دیگر یعنی سال بعد از آن هم می تواند داخل شود مشروط بدرخواست و فی جدید ـــ

(۷۰) بنظر رای بنده اگر مدارس و کالجها و دار الفنونهای ممالک مسلمانان منظم و بموجب قانون و توجه حکومت باشد و معلمین و

متعلمین بطور تهذیب زیبند شاهزادگان و امیرزادگان نیز باید درہم تحصیل کنند ہمچنانکه شاهزادگان و امیرزادگان یورپ —

(۷۱) امیرزادگان و کسانیکه بخواهند در خدمت و چاکری حکومت بسر برند باید این علوم را بالضروره در لغات و السنهٔ طوایف یورپ تحصیل کنند —

(۷۲) بنزد رای بنده این السنه اقلاً باید تحصیل و آموخته شوند عموماً در همه جا و خصوصاً در ایران و ممالک دیگر مسلمانان (سوای ملک هند که کم و زیاد تحصیل میکنند) — فرانساوی - انگریزی جرمنی - لاتین - یونانی - ترکی - سنسکریت - زبان اهل ایتالیا - و اسپین و عربی —

(۷۳) این اشخاص ضرورست که هرچند در ملک خود تحصیل کنند این السنه را یا در ملک خود معلمین داشته باشند از مردم مختلف طوایف یورپ و هند و ترکستان سوای الکت چند سالی را بان ممالک بروند و زبان و علم خود را در یونیورسیتهای آن ممالک و بمعاشرت با مردم انجا با تکمیل دهند —

(۳) شرایط ذیل باید ملاحظه شود

(۷۴) شرط اول اینکه چاکری حکومت و عمل و عهده و پیشه باید مشروط باشد بتحصیل علم و تکمیل آن و بالجمله این کار یعنی تحصیل علم در تمام ممالک مسلمانان مجبوری باشد — مثلاً طبیب تا هنگامی که امتحان نداده و نشده باشد و نوشته در دست نداشته باشد تباید

باشد رجوع شود و از طرف حکومت و بموجب قانون باید ممنوع باشد از
طبابت کردن —

(۷۵) شرط دوم بجهت تشویق اینها و عبرت دیگران
تا هنگامیکه این صاحبان علم و دانش هستند حکومت نباید عمل و عهده
به بیدانشان دهد —

(۷۶) شرط سوم در صورتیکه علم و قابلیت نباشد
سفارش و نام و خاندان نباید ملاحظه شود —

(۷۷) شرط چهارم در صورتیکه در ملک از اینگونه
صاحبان علم باشند حکومت نباید عمل و عهده به بیگانگان دهد —

(۷۸) شرط پنجم کسانیکه در چاکری حکومت هستند
از اعلی گرفته تا ادنی باید صاحب علم باشند — مثلاً عملهٔ پلیس و عملهٔ
پوست خانه و عملهٔ گمرک خانه و سرباز و امثال اینها نیز باید اقلاً
نوشت و خواند بدانند —

(۷۹) شرط ششم و اخیر و سخت تر از همه این در اینجا
بر این است که حکومت تمام ممالک و ریاستهای مسلمانان باید چندان که
تحصیل علم و کمال و هنر را ترغیب میدهند و تشویق میکنند برخلاف
باید رسم گدائی و فقیری و درویشی و قلاشی را موقوف سازند و خلق را
بران دارند که مشغول تحصیل علم باشند و یا بزراعت و کاسبی اشتغال
یابند — هر که ضعیف و مستحق است چیزی باو بدهند و هر که قوی بازو
باشد تاکید کنند بکار و کسب و زراعت و اگر سر باز زنند بقید
در افگنند و محنت از او بگیرند —

احتمال کلی میرود که این شرط اخیر را بسیاری از مسلمانان
مخالف عقاید خود بدانند خصوصاً اهل سنت و بگویند این فقره را شیعه نوشته و
خلاف عقیدهٔ ماست ولے این اگر خلاف عقیدهٔ جهلا باشد لابته خلاف عقیدهٔ
عقلا نخواهد بود بلکه گدائی و کلش باین موجب که درمیان تمام مسلمانان خصوصاً
درمیان اهل سنت جاری است خلاف شریعت محمدی و قرآن و حدیث
است و ابتدا از روی تعصب مانمی نویسیم — درویشی دیگر است و تکدی و
قلاشی دیگر — آن درویشی که مردم هند بالضم دال (درُویش) میخوانند
غیر از این فقرای چرسی افیونی مدکی است که در هند و خصوصاً در حیدرآباد
هزارها از آنها در هر محله هستند و حرام است که بانها کسی چیزے بدهد
و مطلقاً سؤال حرام است —

(۸۰) در ملک هند بنظر بنده چند کار لازم است که
حکومت انگلیش بکند بجهت تالیف قلوب مسلمانان (و غیر مسلمانان) این ملک

(الف) زبان اردو را ترغیب و تشویق دهد که در بعضی
از شعبهای امور سلطنت و حکومت جاری باشد که مسلمانان در آن هم
کامل شوند و امتحان دهند و خدمت و ملتسبی یابند —

(ب) بموجب رسم قدیم سلاطین هند فرمانروای هند
در روز نوروز بدهلی برود و در آن روز شعرای هند اشعار گفته در خدمت او
بخوانند یا بفرستند و هر یک از آنها که قابل صله و جایزه باشد صله و
جایزهٔ برای او مقرر شود که بگیرد و هر کسے هم که بخواهد در آن روز
در دهلی حاضر باشد —

(ت) هر که کتاب خوب مفیدی در اردو بنویسد باید

حکومت هند انعام و جایزه باو بدهد و آن کتاب را گرفته چاپ کند و شایع سازد

(۸) در ملک هند تمام معلمین مدارس مسلمانان باید
مسلمان باشند و در انگریزی اقلاً تا درجهٔ اف ای باید معلمین مسلمان باشند
و از ان بالاتر انگریز — باین نحو صاحبان علم را در میان مسلمانان مشاغلی
حاصل میشود و مخارج کم میگردد —

بالجمله فواید تحصیل علم باین نحو که ذکر شد بحساب است

و ما مختصر می کنیم که حیوان انسان می گردد بعلم و مسلمانان با طوایف و ملل دیگر
بیک پایه و دوش بدوش می ایستند و هموزن و همسنگ میشوند — لیکن
باید دانست که فقراتیکه ما در این صفحات ماقبل نوشته ایم بجهت ضوابط
و اصول انجمن تائید اسلام وغیره کفایت نمیکند و البته فقرات و شرایط
چند دیگری نیز لازم است چه برای خود مجلس و چه برای کامیتی (یا هر چه که
نام نهند) و لکل کامیتی وغیره وغیره — و دیگر آنکه در هند فی المثل
اگر مجلس عالیهٔ این انجمن در حیدراباد برپا شود و در حیدراباد باشد و جمعی
در کلکته و مدراس و بمبئی و جاهای دیگر بخواهند شامل این انجمن شوند
یا آنکه انجمن های موجودهٔ دیگری جمع گردند با این انجمن (۱) باید نام خود
را تغییر داده بهمین نام خوانده شوند (۲) باید آن انجمن ها نیز بموجب
ضوابط این انجمن عمل کنند و کامیتی آنها نیز تابع کامیتی این انجمن باشند و
کرسی نشین خود را از میان خود اختیار کنند (۳) هر سه ماه شش ماه
ریورت آن انجمن نوشته باین انجمن فرستاده شود — عظیم فواید این
اشتمال و اتحاد انجمن ها این است که در مشاکل و سختی ها یکدیگر را مدد
و اعانت می کنند —

در جواب عریضهٔ انجمن اسلام بمبئی ما بخوبی غور کردیم و پس از اندیشهٔ بسیار می نویسیم که در واقع چند مشکل در راه مسلمانان هند هست که در راه مسلمانان جاهای دیگر و همچنین در راه ذاتهای دیگر اهل هند نیست - (۱) در اینکه مسلمانان باید چیزی از کتب مذهبیه خود را بخوانند و از اصول مذهب خود واقف شوند قبل از آنکه در مدرسه‌های حکومتی داخل میشوند شکی نیست که ناگزیری است - این حال در مسلمانان دیگر ممالک نیست که حکومت آنها نیز مسلمانان هستند - و نیز این حال در هنود و ذاتهای دیگر این ملک نیست وجهات آن بسیار هست که ما نمی توانیم ذکر کنیم و عمده همین هست که اگر مسلمانان از طفولیت بمدرسه‌های حکومتی بروند بدون آنکه چیزی از دین و آئین خود بخوانند و بدانند عاقبت گمراه بر می آیند ولی این کیفیت در حالت هنود و ذاتهای دیگر نیست و آن نه بواسطهٔ آنست که بند دین بر پای آنها باشد بلکه بواسطهٔ آنست که بند ذات در پای آنهاست و قید ذات از قید احکام کتاب و دین سخت تر هست درمیان هنود - در اینصورت اگر مسلمانان بخواهند اطفال خود را از ابتدا بمدرسه‌های حکومتی داخل کنند و از حکومت مدد خواهند ناگزیر هستند که بموجب ضوابطی که حکومت قرار داده هست عمل کنند و چون مسلمانان اینملک نسبت بمسلمانان هر ملک دیگری بیشتر لاقید و لاابالی هستند لهذا بیم آن هست که در اندک زمانی بکلی نام اسلام از این ملک معدوم شود -

(۲) اینکه مسلمانان این ملک نسبت بمسلمانان سایر ممالک هزار درجه بیشتر نا اتفاق هستند و بسیار مشکل هست اتفاق آنها باهم زیرا که هم بسیار مختلف هستند در طریقه و هم بسیار از یکدیگر جدا و پراگنده افتاده اند

(۳) اینکه اگر بخواهند کتب مذهبیهٔ خود را بخوانند اوّل بوسطهٔ تعدّد طرق بسیار امر مشکل میشود بر آنها خصوصاً اگر در مدرسهای حکومتی باشند همیشه از دیگران بدنبال اند و صورت بستن این کار امکان ندارد —

بهرحال امر مسلمانان در هر جای عالم که باشند خصوصاً در این ملک بسیار مشکل است و واقعاً چنین مینماید که اسباب عدم ترقی اینها چنان فراهم آمده و موجود شده که گاهی تا قیامت دیگر اینها ترقی نخواهند کرد — ولیکن بنزد رای بنده بالفعل دو چاره امکان دارد و احتمال کلّی میرود که بذریعهٔ این دو چیز فی الجمله امید بهتری و بهبودی باشد — (۱) اینکه چون لغات عربی و فارسی هم در مدرسهای حکومتی جاری است اگر بخواهند یکی از این دو لغت را اختیار کنند و بخوانند بموجب ضابطهٔ حکومتی ممکن است — (۲) اگر در مدرسهای خود که بدون بستگی بحکومت است علاوه بر اینکه لغات عربی و فارسی را تحصیل می کنند یکی دو کتاب اخلاق هم بخوانند که ابداً اختلاف مذاهب آنها مدخلی نداشته باشد ولی سراسر بر وفق قران و حدیث باشد آن هم ممکن است و بسیار مطبوع است — سوای این دو چاره چارهٔ دیگری بنظر ما نمیرسد ولیکن اگر مسلمانان متفق باشند و بموجب ضابطه که ما قرار داده ایم در این کتاب عمل نمایند هر چه بخواهند بکنند امکان دارد و امید است که اطفال مسلمانان دیندار و مهذب هم برآیند —

من امید دارم که مسلمانان بخوبی این باب را ملاحظه کنند و آنگاه بفکر تلافی مافات و فلاکت و نکبت خود افتند و کسی در میان آنها یافت شود یار و مددگار من تا که این مهم عظیم و امر خطیر را از

پیش بر داریم وصورت وجود دهیم۔ اَللّٰھُمَّ وَفِّقْنَا تَوْفِیْقَ الْخَیْرِ

باب ششم

در سپاسداری مسلمانان

مخفی نماند که مراد و مقصود ما از سپاسداری
دراین باب و دراینمقام دولتخواهی و هواخواهی و فرمانبرداری رعیت
است نسبت بپادشاه وحکومت خود۔ وهیچ رعیتی در عالم بطور حقیقت
دولتخواه پادشاه خود نمیشوند جز آنکه پادشاه آنها عادل و مهربان باشد
باآنها۔ آنچه از تواریخ برما معلوم میشود که صدق و کذبش را خدا میداند
سلاطین قدیم ایران یعنی قبل از اسلام غالباً نیک خصال و نیک روان
بوده اند و از بعضی از کلماتیکه نسبت بآنها میدهند ظاهر میشود که نیکو
صفات بوده اند و مهربان نسبت برعایای خود۔ چنانچه سعدی
در بوستان میگوید۔ "شنیدم که در وقت نزع روان بهرمز چنین
گفت نوشیروان که خاطر نگهدار درویش باش نه در بند آسایش خویش
باش"۔ و باز میگوید "شنیدم که خسرو بشیرویه گفت در آندم که
چشمش ز دیدن بخفت بر آن باش تا هر چه نیت کنی نظر در صلاح
رعیت کنی"۔ در حکایت دیگری میگوید۔ "شنیدم که فرماندهی دادگر
قبا داشتی هر دو رو آستر یکے گفتش ای خسرو نیکرو ای چینی

قبائی بدوز بگفت این قدر ستر و آسایش ہست وزین بگذری زیب و بیش ہست " " " چو دشمن خر روستائی برد ملک باج و ده یک چرا می خورد مخالف خرش برد و سلطان خراج چه اقبال بینی دران تخت و تاج از قول جمشید گوید "چو بر دشمنی باشدت دسترس مرنجانش کو را همین غصه بس عدو زنده سرگشته پیرامنت به از خون او کشته درگردنت -

درمیان سلاطین اسلام ہم در اوایل و اواسط تاریخ اسلام معددی یعنی یکی یا دو نیک ذات و نیک صفات بودند اگرچه نه تا باندازه که مراد ماہست - دران ازمنه بواسطهٔ نیکوئی خصال سلاطین رعایای آنها هم بکمال حرمت و جانفشانی با آنها رفتار میکردند و هواخواه بودند و چون تا یک اندازه رعیت بیخ بودند و سلطان درخت ملکشان نیز سرسبز بود و معمور و خلق خوش - در این ازمنهٔ اخیر که همه از طرف سلاطین تباه کاری و ظلم بوده و از طرف رعیت ناسپاسی و نفاق مخصوصه این هم یکی از خصال و عادات جبلی مسلمانان ہست دما را حکایات بسیاری در نظر ہست که میتوانیم نوشت در دفتر خود نیمی از ملک ایران بدست دیگران در افتاد و نیمی از خلق ایران از ظلم دستی حکومت خود در عالم بدر گشته شدند یا بواسطهٔ گفتگوهای بیهودهٔ مذہبی تباه شدند یا از قحطی و غلا تمام گشتند - آنچه که باقی مانده اند امروز از آفت زدگان بر دو قسم و دو فرقه اند - (ا) آن فرقه ہستند که بجان و دل میخواهند که قومی از نصارا بملک آنها تاخت آرد و علمای انها را از تیغ درگذراند و شراب را در کوچه و بازار جاری دارد و خلق را مطلق العنان سازد که هرچه میخواهند

بکنند از فسق و فجور و هیچ نامی از مذهب نماند جز دهر (۲) آن فرقه اند
که بحماقت شاه خود را ظل الله میدانند و میگویند مسلمان است داد را باید
د دست دشت یا از خوف جان یا با میدنان و لیکن این فرقه اگر خدا نخواسته
دشمنی بملکشان آید بکلی ظل الله را فراموش میکنند خصوصاً اگر پای زر
و تطمیع هم در میان آید - اگر شاه آنها بسرداری آنها قدم در میدان
جنگ گذارد چون خصم را غالب دیدند شاه خود را میگذارند و جان خود را
بسلامت بیرون میبرند بلکه سامان و سلاح خود را هم غارت می کنند چنانچه
در جنگ محمره کردند - غرض پای امتحان اگر در میان آید خرابی کارها معلوم
میشود و سپاسدار و حق شناس و هواخواه معلوم میگردد - مگر سلسلهٔ
این مطالب دراز است و عرصهٔ دفتر ما تنگ - مثلاً اگر ما بخواهیم حقیقت
معدلت را باز بنویسیم و از آن پس باز ظاهر سازیم که چقدر ظلم میشود در
ملک ایران (و در هر یک از ممالک مسلمانان) و از آن پس ظاهر سازیم که
مردم ایران ابداً و مطلقاً عالم و جاهل از معدلت و انصاف آگهی ندارند
و گاهی معدلت را ندیده اند چگونه چیزی است و نیز ظاهر سازیم که کسانی
که میخواهند قوم دیگری بملک شان تاخت آرند تا چه اندازه دشمن ملک
و آسایش و آزادی اهل ملک شان اند و کسانیکه بحماقت تعصب دارند
(و بعضی از آنها گاهگاهی در اینملک سخنان سخت بمن گفته اند و خواسته اند
مرا بزنند یا بکشند) تا چه اندازه احمق اند و کسانیکه از معدلت و نظم و
نسق سخن میرانند نمیدانند که صد دزد را شکم پاره کردن یا دست و پا
قطع کردن یا دم توپ گذاشتن معدلت نیست و برادر را بجای برادر کشتن
یا پدر را بجای پسر آزار کردن انصاف نی و مال مردم را بزور گرفتن و

یا دختر و پسر کسی را تباه ساختن عین ظلم است یا کسی را دشنام گفتن و چوب زدن کمال بی انصافیست دفتر ما هفتاد من کاغذ میشود — همین قدر مختصر شکنیم و مختصر میگوئیم که امکان ندارد معدلت در ملکی که در ان قانون نیست و بدون قانون عدل و انصاف وجود نمیگیرد —

اما مسلمانان هند — اولاً آنکه سلاطین مسلمانی که در هند بودند اگر در ظلم و بیداد از سلاطین مسلمان جاهای دیگر بیشتر نبودند کمتر نبودند چه بنسبت هم مذهبان و ملت خود و چه بنسبت ملل و فرق دیگر چنانچه شاهجهان تمام خانوادهٔ خود را هلاک و تباه ساخت که تاج و تخت بر خودش مقرر گردد — ثانیاً اینکه بهمان نحوی که در این زمان ایرانیان (یعنی حکومت شان) بجهالت و نادانی بخشی از ملک خود را همه روزه بروسیان وامیگذارند و چندی نخواهد گذشت که استماع خواهد شد که خراسان هم بدنبال مرو و سرخس روان شد هندوستانیان نیز بسته بخشی از ملک خود را با نگریزان سپردند و امروز از انگریزان شکایت دارند

هر چند که ما نمیخواهیم این کتابچه را حجیم سازیم و نوشتن فقرات چندی از کتب تواریخ انگریزی ولی لازم میشماریم که مسلمانان را برای احوال خود شان آگهی بخشیم — اول هندیانی را که در تاریخ ملک خود ملاحظه نکرده نمیکنند خبردار کنیم که پدران و پادشاهان آنها ملک خود را به بیگانگان واگذاشتند بچه رسوائی و امروز آنها شکایت دارند از بیگانگان — و بعد ایرانیان را که امروز پیوسته ملک خود را بروسیان وامیگذارند و آن قوم را دوست بجهت خود میشمارند ولیکن چون بدست آنها گرفتار شدند زبان بشکایت خواهند گشود — هر چند که روسیان هم ملک ایران را بهمان سان آباد

معمور و نا نقش را خوش خواهند داشت که انگریزان داند ملک هندوستان را زمین مسلمانان را
الهی می بخشیم که هیچ قومی بهتر از قوم انگلیش نخواهد بود برای آنها و ایرانیان
را آگه میسازیم که روسیان هزاران درجه در انصاف و مروّت از انگریزان
کمتر و پست تر اند بلکه ظالم واقعی اند و در صورتیکه انگریزان مهمان بدی باشند
که روسیان دهمان ظلم را اکنند که روسیان هندیان را تاکید می کنیم که
بحکومت انگریزان قانع و خوش باشند و ایرانیان را تاکید می کنیم که اندیشه
کنند که مانند هندیان بدست قوم دیگری گرفتار نشوند —

"عظیم نبیرهٔ اورنگ زیب بحکومت بنگال و بهار و اوریسا
مقرر گشت و این شاهزاده (جو تننه مانتری) و دهات اطراف آن که گویند نوو
دکالیکوته باشد با نگریزان واگذار کرد" — "با وجود زور و مخالفت
جعفر خان کمپنی انگلیش قدرت بهم رسانید که زمین خود را وسعت دهد و آن
بوسطهٔ امر عجیبی بود که واقع شد — ستر همیلتان که یکی از اطبای کمپنی بود
بار یافت در بارگاه اورنگ زیب و مرض شدیدی را از و معالجه کرد و در
عوض آن بعضی فواید عظیمه او را حاصل گشت — یکی انکه فرمان شاهنشاهی
صادر گشت که تمام مال التجارهٔ کمپنی معاف باشد از باز دید و دادن خراج
(حماقت را ببین) — دیگر انکه کمپنی را اجازت باشد که در ضرابخانهٔ
مرشدآباد زر سکه کند بنام خود (حماقت را ببین) دیگر انکه هر شخصی خواه
یورپی و خواه هندی که قرض دار باشد بکمپنی او را واگذار کنند به پرزیدنت
یا حاکم) کلکته که از طرف کمپنی بود — و دیگر آنکه سی و هشت ده خرید شود
و با همان فواید و معافیهائیکه شاهزادهٔ عظیم مقرر و خاص گردانیده بود
واگذارند بکمپنی" — "ملک شاهنشاه هندوستان را صدمهٔ عظیمی وارد

آمد از حملهٔ نادرشاه — صوبدار بنگال و بهار و اوریسا علی وردی خان بود که پس
از انکه آقای قدیم خود را که وارث یا مالک واقعی این صوبجات بود کشت بجای او
نشست و صوبجات مذکوره را قابض و غاصب گشت و در واقع شخصی گشت
مستقل و اطاعت پادشاه دهلی را نمیکرد — وزیر اوکه صوبدار اوده بود
او نیز دعوی نمود بر آنچه باقیمانده بود برای شاهنشاه هند در جانب هندوستان
بهمین نحو آصفجاه شاه دکن بود اگرچه بنام و خطاب صوبدار بود — نواب
ارکات نیز بیک چنین استحقاق و بهانهٔ خود را شاه کرناتیک میخواند هرچند
که نظام دکن دعوی میکرد که نواب مذکور چاکر او بود — مصالحه در میان
دولت فرانس و انگلند شد و آن مصالحه موجب آن گشت که مجدداً مدراس
وا گذار شود و کمپنی انگلیش ولیکن بار دیگر خصومت و تنازع برپا گشت میان
این دو کمپنی در مرگ آصفجاه — عمده سبب خصومت این بود و این شد
که تنازعی افتاد در میان خاندان و اولاد آصفجاه — مدعیان مذکوره حمایت
خواستند از مردم یورپ کمپنی های همچشم فرانسیس و انگلیش فرصت را
غنیمت شمردند که دست و پائی کنند یعنی چیزی بچنگ آرند برای خود —
فرنسیان حمایت کردند از مظفر جنگ که نبیرهٔ آصفجاه بود و انگریزان
حمایت نمودند از نظیر جنگ که پسر دوم آصفجاه بود — درانوقت فرنسیان
غالب آمدند و سردار بزرگ فرنسیان که موسوم بود به دوپلی و حاکم
پاندیچری بود حرکت میکرد مانند یکی از نوابان حیدرآباد و لباس هندی در
بر کرده دربار میکرد " — " از سال ۱۷۶۰ عیسوی و قبل از ان
استیلای انگریزان در بنگال بسیار شد و در آن وقت میر جعفر نامی صوبدار
بود و مردی بود که علاوه بر آنکه مطبوع طبع هیچ فرقه و صنفی از رعیت خود

نبود نهایت تن پرور و شهوت پرست و ظالم بود و همیشه خزینه اش خالی بود
هر چند که رعیتش همه در شکنجهٔ عذاب بودند از کمبن رمیگرفت از آنها ـ
داماد او قاسم علی را انگریزان مخالف او ساختند ابتدا و از ان پس وزیر او
ساختندش ـ در این بین قاسم علی اراده کرد که پدر زن خود را بکشد و
بالاخره او را کشت و انگریزان او را نواب بنگاله نمودند و اضلاع بردوان
و میدناپور و چیتاگنج را خود متصرف شدند» ـ همین اوضاعی که ما درین
چند سال که در حیدرآباد هستیم شنیده ایم آنوقت در بنگال رواج داشت
یعنی رشوت بصورت تعارف بازارش گرم بود و اجرای کونسل انگلیش که
حکومت آن زمان بودند در ما تصرف کمپنی زرهای گزافی گرفتند از
قاسم علی یا دیگران ـ مستر ونسیتات میر مجلس کونسل ۵۰۰۰۰ پوند گرفت
(پنج لک) ـ مستر هالول ۲۷۰۰۰ پوند ـ مستر سومنر ۲۲۴۰۰ پوند ـ
کرنال کالیند ۲۲۰۰۰ پوند ـ مستر مک گیر ۲۶۰۰۰ پوند و دو کس
دیگر هر یک ۱۳۳۰۰ پوند» ـــ

اگر اینقدر کفایت میکند ما عرض میکنیم که
مختصر مسلمانان را یک و دو و ده خصلت بد نیست بلکه تمام خصال
بد هست ـ شخص بسیار خردمند سنجیده باید که بسخن ما التفات کند و
مقصود ما را دریابد ـ مسلمانان اول مست و لایعقل می افتند و
بخواب غفلت در میشوند و در خانه و مکان و صندوق خود را گشاده
میگذارند تا که دزد آمده تمام مایملک آنها را بتاراج میبرد آنگاه بهوش
می آیند و بسر و مغز خود میزنند و از خدا شکایت می کنند و از بخت بد خود
مینالند و دزد را دشنام میگویند و لعنت میکنند ـ آنهارا

ملامت می کند و از بیخردی و غفلتشان آگه سازد آن وقت آذت خود را نسبت میدهند بتقدیر و نصیب — ما همیشه گفته و میگوئیم که یکی از سه کار را باید کرد (۱) در خانه را باز نباید گذشت و مال خود را حفاظت باید کرد (۲) اگر دزد مال را ببرد دزد را بد نباید گفت (۳) یا آنکه آذت را از تقدیر باید دانست و بس — مگر مسلمانان نصیحت نمیشنوند —

مسلمانان هند (۱) ملک خود را بانگریزان دادند (۲) خودشان را لیاقت ملکرانی نبود (۳) دشمنی و خصومت ورزیدند (۴) خود را ذلیل تر از همه ذاتی نمودند به بیدانشی و بیکارگی خود (۵) و اکنون شکایت از انگریز دارند و آرزو میکنند که در میان با ما ملک آیند —

در بمبئی گزت تاریخ ۲۲ مارچ سال گذشته (۱۸۸۴) باید مسلمانان هند ملاحظه کنند که ملک هند را انگریزان چگونه مسخر کردند و آن زمان حالت مردم هند چگونه بود — هیچیک از سلاطین و حکومتهای یورپ هزار یا پنجصد سال پیش از این یک جریب زمین ملک خود را به بیگانگان و انگذشت و امروز یک وجب از ملک خود را بغیر نمیدهند — ولی مسلمانان با این بخششهای بیجا ملک خود را برباد دادند و هنوز هم میدهند و گاهی از خواب غفلت بیدار نمیشوند — و اکثر را هزار روپیه باید دهند نه بیست لک از زمین و دست را یکر و زدعوت باید کنند و یکبار به سرخوان باید نشانند نه آنکه خانه و ملک خود را باد بخشند —

من از روی خیر خواهی هم مذهبان خود را تاکید می کنم بوفاداری کردن نسبت بحکومت خود باید انند مسلمانان هند که دیگر

«چو در طاس لغزنده افتاد مور رهاننده را چاره باید نه زور» هیچ چیز دیگر

نمی توانند این ملت خوش باشند در این ملک جز آنکه وفادار زیند در
آن وقت امید مهربانی از حکومت خود داشته باشند ـ هیچ قوم دیگر
به از انگلیش باینملک نخواهد آمد و باین انصاف رفتار نخواهد کرد با مردم
هند و باینسان در صدد نیکی و خوشی مردم هند نخواهد بود ـ
این زمان دولت هند و زراعت هند و تجارت هند و کسب و پیشه و
کار هند و عدل و انصاف هند هزار بار فزون تر است از زمان جهانگیر
و اکبر و در اینصورت اگر کسی محنت نکند و نان خود را حاصل نکند و علم
نیاموزد و مهذب و وفادار نباشد دیگری را چه قصور است ـ من همه
خلق هند را عموماً و مسلمانان هند خصوصاً تاکید میکنم که حق شناسی آن
حکومت و فرمانروایان خود و خاطر جمع میسازم آنها را که انتظار آمدن
روسیان را نکشند که امکان ندارد روسی باینملک قدم گذارند ـ
درصورتی که روسیان باینملک آیند انگلیش هم دولتی است قوی
صاحب دولت و زور و در این کار صد کرور خرج می کند و اگر ضرورت
بهم رسد پنجاه لک خلق هم پامال میشوند آنگاه یا روسیان غالب می آیند
یا انگریزان ـ اگر روسیان غالب آیند ابتدا غارت عظیمی خواهند
نمود و زر بسیاری خواهند برد از اینملک و بعد از آن با آن انصاف
و مروت هم با مردم اینملک سلوک و رفتار نخواهند کرد که انگریزان با
آنها می کنند ـ و دیگر آنکه ممکن نیست که مسلمانی در اینملک حکومتی
کند و باین ملک بیاید تا قیامت و روسیان هم اگر بیایند چندان
بیدانش نیستند که ملک وسیع آباد هند را بمسلمانی یا راجه یا بدیگری
واگذارند و فقط بخراجی قناعت کنند پس حاکمی مقرر خواهند کرد تا ملک

انگریزان و باز همان قانون جاری خواهد شد که درمیان تمام اهل یورپ
نصارا جاری است و همان رسوم و عادات جاری خواهد شد که اکنون انگر
جاری دارند و موجب شکایت مردم هند است — واین قواعد و رسو
همه سخت تر خواهد بود از قواعد و رسوم انگریزان — پس مردم هند نا
هستند که زنجیر اطاعت آنها را در گردن بیندازند و حلقهٔ عبودیه
آنها را بگوش بکشند و منتظر بنشینند که یا مهدی آخر الزمان خروج کن
نفخهٔ صور بدمد — و نعوذ بالله که اگر مردم هند با روسیان درسا
و حال آنکه آنها هم قومی هستند از اقوام نصارا و اهل یورپ چون تح
حاصل کردند از بیوفائی مردم هند همین موجب میشود که تا قیام
اعتمادی نکنند بر مردم هند و وفای آنها — هندیان میگویند
روسیان بسیاری از مردم را جنرال میکنند و خدمات لایقه میدهند
ولی نمیدانند که روسیان باین کلام سعدی رفتار خواهند کرد
"سپاهی که عاصی شود بر امیر وراتا توانی بخدمت مگیر ندانست سپ
خود را سپاس تراهم نداند زغدرش هراس" — واگر جنرال هم
دهند باینسان قرار خواهند داد که شاهزادگان هند را مواجب خو
می کنند و ملک شان را در قبضهٔ خود میگیرند — (۲) در صور
انگریزان غالب آیند و در این بین مردم هند با آنها مخالفت کرده با
چون جنگ و تنازع از میان برخیزند و صلح شود مردم هند
با خاک یکسان خواهد کرد —

بالجمله مسلمانان عالم را ما امر می کنیم بسیاس
خصوصاً مسلمانان هند را زیرا که مسلمانان هم از دیگر هنوز در زیر نگ

وسپاسداری آنها امکان ندارد تا هنگامیکه پادشاهان آنها عادل نشوند و آنها از داد گر دند و نیکی نه بینند از حکومت خود — و تا قانون نباشد سپاسداری و بیوفائی هیچ قومی معلوم نمیشود — ولیکن مسلمانان هند را بهیچوجه جهات شکوه و گله نیست بلکه جهات شکرگذاری و سپاسداری بسیار ست و اگر شکرگذاری و سپاسداری نمایند حالشان هزار درجه بهتر و برتر خواهد شد از انچه که بالفعل هست — و باید دانست که در واقع این باب و بابی که بدنبال می آید خاص ست مر مسلمانان هند را و ما خصوصاً برای مسلمانان هند نوشته ایم این دو باب را —

باب هفتم

در راستبازی و امانتداری مسلمانان

یکی از جمله صفات مذمومه که سد راه ترقی ست هر قومی و هر فردی از افراد خلق را در تمام روی زمین عدم راستبازی و امانتداری ست — در این وقت مانمیخواهیم ظاهر سازیم که آیا کدام قوم و کدام ملت راستباز و امانتدار ستند بلکه فقط کیفیت راستبازی و امانتداری را ظاهر میسازیم و این هر دو را میزانی قرار میدهیم برای خلق عالم و چون خوانندگان این کتاب خود دریافت خواهند کرد انگاه ما بر سر مطلب و مقصود خود میرسیم — محل اعتراض نیست اگر ما نخواهیم قانونی کامل را اسان

کنیم از انچه که شب و روز می بینیم و بر همه کس ظاهر و هویدا ست ولیکن
غالباً هم مذهبان ما اعتراض می کنند بر هر چیزی مگر ما میخواهیم که در این
مقام زبان اعتراض را این ملت بر بندند و چشم حقیقت بین را بگشایند
و اگر کلام ما حق است بنیوشند — غالب است که هر که دزدی میکند
روزی در ایام عمر او دزدی او ظاهر میشود و سزا می یابد — مگر سزا
را دو صورت است یکی ظاهری و یکی باطنی — سزای ظاهری این سارق
این است که چندی در حبس میماند یا اگر دزدی او سخت باشد در شرع ما
دست او را میبرند و در قانون انگریز سالهای درازی محبوس می ماند
یا بجای دیگری او را نقل می کنند که سالهای چندی در آنجا بماند۔
ولیکن سزای باطنی او این است که اقلاً چندی را آن دزد از راحت
و آسایش ممنوع است و اگر صاحب غیرت باشد از انگونه زندگی بیزار می گرد د
که از اهل و عیال و دوستان و آشنایان و خویشان خود دور و مهجور ماند
و آن سان ذلت و خواری ببیند و آن سان عمرش بسر آید و برباد شود
و اگر دستش را قطع کنند چه نعمت و دولت عظیمی را از او میگیرند و اگر
او را حبس مدام کنند یا بارض دیگری فرستند در واقع زندگی در گور
است — سعدی میگوید "دروغ گفتن بضربت لازم ماند که اگر جراحت
درست شود نشان بماند چو برادران یوسف که بدروغ منسوب شدند
بر راست گفتن ایشان نیز اعتماد نماند" همین سزای بسیار سختی است صاحب
غیرت را که یکبار دروغ بگوید و سالهای دراز یعنی تمام عمر بر قول او اعتماد نباشد
مقصود ما این است که ظاهر سازیم نتایج نیک
یا بدی را که زایش می کنند از هر چیزی و هر فعلی نیک یا بد نخط مستقیم یا

بخط غیر مستقیم ولهذا خوانندگان این کتاب را امر می کنیم که در امور عالم بدقت و تعمق نظر کنند و هر گوشه را از کار ها رسیدگی نمایند و فقط سرسری بر آنها ننگرند زیرا که سخن ها بسیار تو در تو سهت و باریکیهای بسیار دارد بهیچ وجه من الوجوه در پیش میزان معدلت خدا و خلق و انبیا و اولیا و حکما و خردمندان عالم فرقی نیست در میان آنشخص که خانهٔ مردم را می شگافد و مال مردم را بسرقت می برد و آنشخصیکه بخدعه و فریب دلسو کند جو را بجای گندم می فروشد و جنس بد را بجای جنس خوب بدیگری میدهد شکی نیست که اگر مردم آگه شوند از آن خدعه دیگر از آنکس جنس نخواهند خرید و سزای او همان حکم دارد که دزدی کند و او را بزندان فرستند۔ و اگر همه خلق ندانند و نفهمند البته خدا می داند و می فهمد و همان عقوبت را خواهد یافت که آن دزد راست و احتمال بسیار کلی میرود که وقتی از اوقات در دنیا هم سزا بیابد اگر نه از حاکم مجازی از حاکم حقیقی ــ مگر چون گفتیم که باید در نتایج ملاحظه شود که غالباً بخط غیر مستقیم زایش می کند خوانندگان را باید همیشه رشتهٔ نتایج را از دست ندهند و ملاحظه کنند که از کجا و چگونه زایش می کنند ــ اگر چند کس از تجار پیوسته یا یکبار یا مدتی در کالائی خدعه بکار برند و در گندم جو داخل کنند وقتیکه جمعی بر آنحال آگهی یافتند حکماً بازار آن کالا یا گندم بی رونق میشود و دیگر بر آنها اعتماد نمی ماند ــ اگر شخصی یک روپیه یا یک قران رشوت ستاند بسا باشد که حق مظلومی را پایمال می کند و دزدی را راهدار قرار میدهد و نتیجهٔ آن ملکی را تباه می سازد و غالب این سهت که پس از آنکه آفاتی که بر دیگران وارد می آرد خود نیز گرفتار میشود و سزا می یابد ــ

اینک ما می‌آئیم بر سر مطلب مقصود خود و در اینجا هم مذهبیان ما از جادهٔ انصاف خارج
شده میگویند این مرد عیسوی است ولی ما را از این سخنان پروائی نیست - ما ابتدا گفتیم که
مطلقاً هر قومی و هر فردی از افراد خلق در ان همه مذاهب و ملل شامل اند و در ان هر فردی
از افراد خلق عالم شریک بودند - نهایت این است که ما میخواهیم ظاهر سازیم بر اهل مذهب خود
که آنچه گفته اند الدنیا سجن المومن وجنة الکافر تاویلات دیگر هم دارد و بتاویلات دیگر این قول هم باید
ملاحظه نمود - ما میگوئیم که هیچ معنی دیگر مراد نیست از لفظ مومن جز مسلم و در ان شامل است هم خدا
شناس و هم خدا ناشناس پس مومن بحسب ظاهر مراد از هر ارکس نیست که بر وفق اوامر و نواهی الهی
عمل میکند (اگرچه در واقع و باطن همین جماعت مومن و مسلم اند) بلکه مراد از بیست یا سی کرور است
که بظاهر و بلباس مسلمان اند و در حقیقت از اسلام هیچ نمیدانند که بر وفق شریعت اسلام باشند
بهر حال غرض ما بر سر نصارا و مسلمانان نیست بلکه غرض ما بر راستبازی و صداقت و امانت داری است
و مطلقاً میگوئیم که راستبازی هر قومی یا هر فردی از افراد خلق را ترقی میدهد و بر خلاف عدم راستبازی
هر قومی یا هر فردی از افراد خلق را تنزل میدهد و ذلیل میکند بیک نحو و طریقی - اگر ما بخواهیم
بدنبال این مطلب روان شویم باید از ابتدا این کتاب گرفته مجدداً آنچه بیشتر نوشته ایم بنویسیم
حکومتهای یوروپ که هزار و نهصد و هشتصد کرور یا زیاده تر یا کمتر مقروض رعیت خود استند
بواسطه راستبازی آنهاست اگر مردم هند پنجصد کرور بدولت انگلیش بقرض بدهند هیچ ضمین و رهنی
لازم نیست یک پارچه کاغذ کفایت میکند و اگر شاهزادگان هند و سلاطین مسلمانان مطلقاً
هزار روپیه بقرض بگیرند بالضرورة ضمین و رهنی لازم است و احدی را بر قول و فعل آنها اعتمادی نیست و
از انست که مملکت تمام مصر و ترکی هم امروز بانصار است از سلطنتها و ریاستهای مسلمانان
هرکدام که زری بقرض گرفت از یکی از دول نصارا بخشی از زمین ملک خود را برهن گذاشت در
نزد آن حکومت یا جمعی مقرر شدند که آمدنی و مخارج آن ملک را بالقبضه خود اختیار گیرند - وقتیکه حالت
پادشاهان یا حکومتهای مسلمانان تا ایندرجه باشد بطریق اولی حالت رعیت شان چنین خواهد بود - هر شخص

از نوکر پادشاه ایران خواه صدر اعظم باشد و خواه فراش یا سرباز (بدون استثنا میتوانم گفت) رشوت
برای تعارف و پیشکش در میکنند و همچنین در تمام ریاستهای مسلمانان عالم - از قراریکه ما پیوسته می شنویم از
گوشه و کنار را از اعلی گرفته تا ادنی یکی نیست در ریاست حیدرآباد از اهل خدمت و عهده که رشوت نگیرد
مال آقا یا حکومت خود را حیف و میل نکند یا بیک نحوی بخط مستقیم یا خط غیرمستقیم نقصانی به خلق و ملک و حکومت نرساند -
اگر من چنین سخنی را در میان جمعی بگویم همه بر من اعتراض میکنند و اصل اعتراض آنها اینست که نصارا
هم چنین هستند و صد کس را از انگریزان نام میبرند که آنها هم رشوت میخورند و دغابازی میکنند نسبت
بحکومت خود و این اعتراض را از آن میکنند که عیب خود را بپوشند و در نظر آنها چنین مینماید که چون عمل خلافی
را یکی کرد عذر و تمسک خوبی میشود برای دیگری که آن عمل را بکند یا آنکه باید دیگری را تهمت زند و پس از آن
آن عمل قبیح را کرد و چنان میدانند که بتهمت زدن یکی قباحت از عمل دیگری برخاسته میشود - دیگر آنکه چون
عمل قبیح در میان قومی شایع گشت قباحتش معدوم میشود و چندان ظاهر نیست در میان آن قوم -
دقتیکه ما سخنی میگوئیم یا مینویسیم مقصود ما طرفداری نیست بلکه مقصود ما حق گوئی و حق نویسی است
شکی نیست که در میان هر قومی نیک هم هست و بد هم هست بلکه در میان فرزندان یک پدر و مادر هم
نیک و بد یافت میشوند مگر اسباب و جهات هر کاری در عالم بسیار است و بسیار در کار دخیل است - لیکن
اگر ما بخواهیم که تمام اسباب و جهات امور عالم را بیان کنیم تا آنکه شخصی را قائل و قانع سازیم که دفعتاً فلان عمل
خلاف است و حال آنکه آن شخص یا کم همت است باشد که با ما مخالفت کند یا آنکه ابداً پروائی نداشته باشد
از خلاف بودن آن عمل یا آنکه چندان دانش نداشته باشد که دلیل و برهان را درک کند یا آنکه چندان
انصاف قلبی نداشته باشد که انصاف بدهد و تصدیق کند این امر بسیار مشکل است و الا امور عالم همه ظاهر
و هویداست - اگر بنده بخواهم ظاهر سازم که در میان مسلمانان از هر ملت دیگری ریاستبازی کم است
و نتیجه آن خوشی و ترقی ما هم از هر ملتی کمتر است مجلس از هم مذهبان ما قبول نخواهند کرد - لیکن خوب تکلیف ما
ظاهر ساختن است اما ظاهر میسازیم و پس هم مذهبان خود را اختیار میکنیم در میان ریاستبازی امانت داری از
و خدعه و فریب هر کدام را بخواهند پیشه خود سازند - کسبه مسلمانان خواه ایرانی باشند خواه دیگر جا

خواه در جاهای دیگر غالباً دروغ میگویند و سوگند میخورند که جنس خود را بفروشند و این یک نوع خلاف راستبازی و دیانت است بلکه دزدی است. تجار ما خواه معزز و محترم باشند و خواه نباشند غالباً بلکه تماماً جنس نیک و بد را مخلوط کرده میفروشند و هیچ پروای ندارند پیشکش را از شاه گرفته تا فراش میگیرند و هیچ قباحتی در آن نمی بینند امرا و دربار عالیشان ما را روزی بچوب می بندند که فلان خلاف را کرده اند و روز دیگر خلعتی میدهند و لهذا قباحت آن کار معلوم نمیشود. در حیدرآباد دکن اعلی و ادنی دروغ میگویند و خلاف وعده میکنند و ابداً قباحتی ندارد در میان آنها. بسیاری را ما شنیده ایم که خلاف کرده اند نسبت بپادشاه خود و خلق خدا و باز خطاب داده و حرمت و عزت نموده اند و اینها بسبب آنست که خلاف را چندان عظمتی نیست بلکه خطاپوشی و خطابخشی را بیشتر عظمت می دهند و تمجید میکنند. و لیکن غافل هستند از نتایج بد این اعمال و عدم راستبازی. همینقدر بس است که ما بگوییم بوسیله همین عدم راستبازی است که مطلقاً مسلمانان ترقی نمیکنند و در هند حکومت انگلیس مسلمانان را خدمت و عهده نمیدهد و کارهای عظیم و اهم را باینها وا نمیگذارد و کسانی را که ما می بینیم در حیدرآباد بعهدهای جلیله گماشته اند حکومت انگلیس بعهدهای بسیار پست هم نمی گمارد پس ما تبلیغ رسالت میکنیم و توقع داریم و ملتمس هستیم که هم مذهبان ما راستبازی را شعار خود کنند و در دنیا و آخرت خوش باشند. و شکی نیست که اگر این ملت در ملک هند راستبازی اختیار کنند همه را بعهدهای عظیمه همه می گمارند و صاحب عزت و دولت میشوند و ترقی میکنند همچنین در تجارت و کاسبی خود ترقی می کنند. و این سرزمینی که ما بالفعل سکونت داریم یعنی سکندرآباد ما چیزها شنیده و می شنویم نسبت بمختلف اشخاص و همه از نوکران و چاکران ماماها و چپراسیهای آنها. نعوذ بالله اگر اینها راست باشد و این اشخاص واقعاً چنین کنند معلوم نیست که جواب خدا را چه خواهند داد در قیامت. این اشخاص همه عمله دیوان عدل و نصفت و محکمه قضا و پلیس هستند. اینها کسانی هستند که مقرر شده اند که داد مظلومان را بدهند و دست جفای ظالمان را از گریبان مظلومان کوتاه سازند و جفاکاران را سزا دهند و ستمگستران را عقوبت کنند. در حق یکی از ایشان من شنیدم چیزهائیکه این فقره دنبال از آنجمله است اگرچه

نزد اینگونه اشخاص عظمتی ندارد و نزد میزان معدلت عادل حقیقی عظمت بسیار دارد - همیه فروشی
یک بندی ها همیه را بدیگران پنج روپیه میفروشد و نوکر این شخص هم به پنج روپیه میخرد ولی چون همیه فروشان مکار
آن والاشان میروند و همیه را فرو می آرند و شش روپیه بست و میگذارند و اگر سختی بگوید حکم میشود بجوانان که او را
بگیرند و بیک صورتی بترسانند تا عاقبت الامر ناچار شده راه خود را پیش گیرد و بگوید "زور رسا
پیش میرود یا ما یا خداوند غیبدان گردد -

حکایت بسیار سود مند که خود بنده رست و از همین ماه که هنوز انفصال نشده و هنوز سر رشته اش ایشان
بند است جوانکی فرید الدین پسر کریم الدین نامی برادر زن داکتر محمد نبی خان ساکن سکندر آباد از ناگپور آمد
و در خانه داکتر محمد یوسف نامی اقامت گزید با منیا انکه عقد مواصلت بندد با دختر داکتر مذکور - چون
از کیفیت حال ماضی حال او واقف شدند که در ناگپور و سکندر آباد هیچ سکری نبوده که نخورده با هیچ [illegible]
نبوده که نکرده باشد" از مواصلتش ابا کردند - چون محمد نبی خان و محمد یوسف گذشته از انکه هم پیشه بودند
آشنا و دوست هم بودند این جوان شوخ چشم بدر خانه محمد یوسف آمد که زنان خانه ما بعروسی میروند و زیورات
چندی درکار دارند - آنها خود یک جوره دست بند طلائی دادند که در این ملک پونچی میگویند و
بخانه بنده فرستاده یک جوره پازیب نقره هم از ما گرفتند پسرک شوخ چشم فورا سامان را بدکان
مرواری برد و بگرو نهاد و چند زن فاحشه را در مختلف گوشها و محلات سکندر آباد نگاه داشت -
چند ماه بدین منوال گذشت و ما مطالبه مال خود از محمد یوسف کردیم و مختلف معاذیر شنیدیم ولی
بد دستی او خاموش ماندیم شش ماه و هشت ماه گذشت و عاقبت معلوم گشت که این پسرک برده و در واقع
خورده و حالا میخواهند براو مقدمه جاری کنند همین تکاهل و تسامح ده ماه گذشت و آخر مرا گفتند که اگر
تو نیز زور آری احتمال کلی میرود که هر دو مال بچنگ آید و این پسرک در کچهری مستر دنلاپ ماهوار پنجاه روپیه
نوکر است مرا که مزاج از آتش گرم تر است و از مکر و فریب و خدعه نفرت دارم و از رفتار و کردار مردم
اینملک خصوصا بجان رنجیده ام دامن بکمر زدم و عاقبت روزی پسرک شوخ چشم را در خانه یکی
از قوم او گرفتار کردم و تا شام از خانه بیرون نشد و به خاک افتاد و بوسه بر قدم زد و بالآخره

بگواهی چند کس نوشته گرفتیم از او که پس از یکماه اگر تمام مال ندهد هر ماه نیمی از ماهوارش را بگیریم۔ سخن بر این ختم شد و دزد نابکار از چنگ عسس بجست۔ چون ایام موعوده منقضی شد برادر نیک سیرتش یا از یک بطن آمده شده از یک صلب فرود آمده گفت در این ماه پنجاه روپیه داده میشود و در ماه آینده نیز پنجاه و چون مال تو واصل شد بعد فکر مال محمد یوسف را خواهیم کرد۔ ولی مارا خبر دادند که آن خوش بدفعال بکدامی گناهی از کچهری دنلاپ صاحب برطرف شده و روز دیگر بنده از سید مظفر حسین منشی کچهری دنلاب جویا شدم گفت یکماه است که برطرف شده و این مرة ثانی است و شرذمه از رفتارش بیان کرد۔ مختصر چه درد سر دهم دزد نابکار اکنون از نظر ما محجوب است و از قراریکه میگویند بآن فاحشه محشور و زبان حالش بر این شعر گویا "گر تضرع کنی و گر فریاد دزد زر باز پس نخواهد داد" اگرچه ما میتوانیم مال خود را بگیریم ولی بسیار آب میبرد۔ این است حالت هم مذهبان ما که سرکار انگریز همواره شکایت بسیار دارد از عدم دیانتداری آنها و آنها شکایت دارند که سرکار خدمت بما نمیدهد و چون در ریاست انگریزی خدمت نمی یابند بحیدرآباد می آیند و حیدرآباد هرج و مرج است امروز از یک کچهری برطرف میشوند و فردا در کچهری دیگر خدمت می یابند۔ خدا توفیق امانت و دیانت را به هم مذهبان ما

باب هشتم

در مشقت کردن مسلمانان

مخفی نرهد که یکی از اسباب ترقی عالم و خلق عالم مشقت کردن است و بر هر فردی از افراد بشر معلوم است که هنگامیکه حضرت آدم علیه السلام از بهشت بیرون شد برهنه و عور بود۔ در آن وقت نه اکلی بود و نه شربی نه عمارتی نه لباسی و نه هیچیک از اسباب معاش و گذران بود و باعث راحت و آسایش ولیکن حالت امروز جهان این است که هر کسی بچشم خود می بیند۔ تمام انبیا و اولیا را نوشته اند که مشقت میکرده اند۔ بدون مشقت هیچ چیزی هیچکس را میسر نمیشود و هیچ اسباب آسایش موجود

میگردد۔ در یک وجب این زمین گرو رگر در اسباب آسایش موجود است ولیکن یکی بچنگ احدی
نمی آید جز بمشقت۔ ابر و باد و مه و خورشید و فلک و هوا و خاک در کارند و رزق خلق هم
در آسمان موجود است مگر خداوند علی اعلی را حکمت مقتضی نیست که لقمهٔ نانی و شربت آبی
بحلق احدی از بندگان او فرو برود جز آنکه مشقت کند۔ و عجب نیست که هیچ ذیروحی و هیچ
جانداری در دریا و صحرا و هوا نیست که بی مشقت روزی خود را حاصل کند و کمال قدرت
خالق نیز از همین حکمت معلوم میشود۔ پیل با آن عظمت جثه اگر در صحرا است باید پیوسته در حرکت
باشد که شکم خود را پر کند و اگر در شهرستان است باید ذلیل انسانی باشد بجثه و قوت پنجاه یا
صد بار ضعیف تر از خودش و پیوسته در مشقت و آزار باشد برای نواله چندی۔ مور ضعیف
را باید دید که بیچاره چه مسافات بعیدی را باید طی کند و [illegible] باری که چندین برابر جثهٔ
خودش است و بیچاره شب و روزش یکسان است و همه را در مشقت و محنت است۔
عنکبوت بیچاره که بسا باشد بجثهٔ هشتمین بخش ارزنی است بچه محنتی باید تار خود را بتند و بچه صبر و
حوصلهٔ انتظار کشد و چشم براه ماند تا پشهٔ خوردی بدامش در افتد۔ خران و گاوان بیچاره چه
بارهای گرانی را باید بکشند و چه مسافات بعیدی را باید طی کنند و چه چوب تازیانه باید بخورند
و چقدر زخم و جراحت بر ران و پهلو و پشت و گردن خود ببینند و متحمل شوند تا شکمشان پر گردد
مگر عجب تر از همه این است که مسلمانان غالباً زیر درختی میخوابند و تکیه بر توکل میکنند که میوهٔ آن
درخت در دهانشان افتد و افتادن و نیفتادن میوه را وابسته بتقدیر و نصیب و قسمت میدانند
هر چند که آخر لاعلاج میشوند که سنگی برگرفته بران درخت زنند و شاخی از ان بشکنند و میوهٔ
بسیاری را از ان بر خاک افگنده پایمال سازند تا آنکه چند دانه در دهان خود گذارند از درختی
[illegible] بدست خود نشانده و بدست خود آب نداده و بدست خود محنت آنرا نکرده باشند۔
از زمانیکه حضرت آدم از بهشت بیرون شد تا زمانیکه حضرت ختم المرسلین از
[illegible] گذشت در هیچ کتابی زمینی یا آسمانی و در هیچ تاریخ و حدیثی دیده نشده است [illegible]

از انبیا و اولیا و صلحا و علما و حکما و عبّاد دعوی کرده باشند که در تمام ایام حیات خود یکبار آب و نان درا میسر شده باشد بدون مشقت - اگر مائده از آسمان آمد برای حضرت عیسی یا پیغمبر دیگری آن فقط یکبار بود و دران هم حکمت و مصلحت دیگری بود و اگر چهل سال در بادی تیه منّ و سلوی از آسمان نازل شد برای بنی اسرائیل آن را هم بمشقت حاصل میکردند آن قوم چنانچه در کتب نوشته - پس امکان ندارد که احدی بی مشقت نان بخورد حتی محمد ابن عبدالله و اهل و اولاد او هم بی مشقت نان نخوردند بلکه با کمال تکلیف و بلکه سنگ بر شکم می بستند - مگر امت همان محمد غالباً بی مشقت نان خوردند و بی مشقت نان طلبیدند و بی مشقت نان میخورند و بی مشقت نان می طلبند -

هر چند که بی مشقت هیچ حیوان انسانی نان نخورده و راحت ندیده و نان نخواهد خورد و راحت نخواهد دید تا بصبح قیامت ولیکن مشقت هم بر دو قسم است یکی شریف و دیگری خسیس غالباً بلکه تماماً حیوانات را مشقت شریف است و مشقت آن صنف از حیوانات شریف است که بهنر خود شکم خود را پر می کنند و پس مانده دیگران را نمیخورند - مگر خست در مشقت حیوانات و بهائم از یک قسم بیش نیست و آن همان است که پس مانده و فضله دیگران را بخورند ولیکن در مشقت انسان خست را اقسام بسیار است و طبایع و اشکال بیشمار - هزارها قسم مشقت انسان بصورت و حالت و طبیعت مشقت بهائم است و آن هم خسیس و مذموم است - و بسیار مشقت انسان است که اگر در میان بهائم هم بود ممکن بود که باشد خسیس و مذموم بود - پس مشقت شریف و ممدوح مراد و مقصود ماست که غالب هم مذهبان ما نمیکنند و الّا مشقت خسیس و مذموم بسیاری می کنند و در راحت هم هستند -

بهر حال ثابت شد که غالب اولاد آدم در روی صفحه ارض هیچکاره اند و مشقت نمیکنند ولی احتمال بسیار کلی میرود که چندانکه در میان مسلمانان مطلقاً زحمت و مشقت کم است (یعنی زحمت و مشقت واقعی) در میان هیچ ملت دیگری نباشد و اگر هم محنت می برند

ومشقت می کنند از همان محنت و مشقتی است که در فقرهٔ ماقبل ذکر کردیم و در واقع این محنت و
مشقت از قبیل محنت و مشقت بهایم است که غالباً محض برای شکم است و چندان از شکم تجاوز
نمیکنند - مگر کمال تعجب این است و کمال افسوس و حسرت این است که این بهائم طبیعتان با آنکه
آخر الامر ناچار و لاعلاج میشوند که سنگی برگرفته بدرختی زنند و میوه بچنگ آورده شکم خود را
پر کنند دست از دم تقدیر کوتاه نمی کنند و یک قدم از شارع نصیب و قسمت بیرون نمی نهند
هزاران معذرت می آرند و هزاران آیه و حدیث میخوانند و هزاران دلیل و برهان بیان می کنند
و معذالک سنگ در دست دارند و بدرخت مردم میزنند و غایت امر باز همان است که مشیت
بران قرار نگرفته است که هیچ ذی روحی بی مشقتی زنده ماند و سخن ما دیگران همه این است که این
محنت را بطریق دیگری باید کرد که بهتر از این شکم پر شود بلکه اسباب دیگر آسایش و راحت هم میسر گردد
و از ممر شریف و ممدوح و حلال هم باشد - و از همه عجیب‌تر این است که ما در جاهای دیگر هم نوشته ایم
که در عین توکل مسلمانان از هر ملت دیگری حریص‌تر اند و از هر ملت دیگری بیشتر از طرق غیر حلال
و مذموم اسباب زیست و زندگی خود را حاصل می کنند -

آنچه مسلمانان در هر زمانی از ازمنهٔ جهان از بدو اسلام تا کنون در روی زمین بوده اند
همیشه نیمی از آنها صحرا نشینان بوده اند که غالباً اسباب زندگی و معاش آنها از رهزنی و تاخت و
تاراج حاصل میشده است یا بزراعت الکی و پرورش چارپایان و اسیر کردن دیگر طوایف - از آن
نیم دیگر دو ثلث گدا و فقیر بوده اند که فقط بگدائی و کلاشی بسر میبرده اند و از ان ثلث چهارم هم
باز دو ثلث بطریقی تادو اسباب زندگی خود را حاصل میکرده اند که برخلاف مرضی خدا و شرع
و مذهبشان بوده - مثلاً اگر امروز در تمام ربع مسکون سیصد میلیون مسلمان باشد یکصد و پنجاه
میلیون آنها از قبیل صنف اول اند و یکصد میلیون آن از قبیل صنف دوم و سی و سه میلیون آن
از قبیل صنف سوم و فقط بالتحمیل هفده یا هجده میلیون از مسلمانان در تمام ربع مسکون کاسب‌اند و
از طریقی تادو اسباب آسایش خود را حاصل میکنند که اقلاً بحسب ظاهر مذموم و خلاف شرع نیست

یعنی مشقت آنها مفید و با حاصل و شریف است والا در آنهم بخط غیر مستقیم خلاف مرضی خدا
هست کم و بیش مقصود ما این است که آن اشخاص که واقعاً صبح که میشود بلند کاری میروند
و بکسب و تجارتی میروند یا زراعتی می کنند و محنت آنها محنت حقیقی و واقعی است از این عدد
بنا بیش باشد در تمام عالم - و اگر ما از حد تجاوز کنیم و دست بالا را بگیریم میتوانیم گفت
احتمال کلی میرود که تمام محنت کنندگان مسلمانان در روی زمین پنجاه میلین بیش نباشند از
سیصد میلین - مگر خوانندگان این کتاب باید مقصود اصلی ما را بدانند و بخوبی بدانند که جای
شک نماند آنها را در مقصود ما - مقصود ما این است که اگر صحرا نشینی چند گوسفند دارد
و امرارش فقط از آن می گذرد یا زراعتی هم می کند این مرد داخل صنفی است که از همین کار نان و
اسباب زندگی خود را حاصل میکند - و لیکن اگر دزدی هم بکند و رهزنی هم بکند آنوقت
داخل آن صنف محسوب خواهد بود که از همین کار نان و اسباب معاش خود را حاصل میکند
شخصیکه پینه دوزی می کند و از صبح تا شام ده پول پیدا می کند داخل صنف اول است
و شخصیکه دست تعدی دراز می کند و آن ده پول را از مرد میگیرد داخل صنف دوم است
چون مقصود ما کم و بیش معلوم شد بر خوانندگان میگوئیم که احتمال میرود
از این سیصد میلین مسلمانان نیمی بیشتر شهر نشینان نباشند و نزد ما داخل این تخمینند کسانیکه در
قصبات و دهات سکونت دارند که ببلاد عظیمه آمد و شد دارند و از آن قبیل نیستند که
تمام عمر خود را در صحراها و جنگلها و کوهستانها بسر میبرند و از جائی بجائی حرکت میکنند - از میان
این شهر نشینان تمام کسانیکه بخط مستقیم یک کسب و پیشه دارند اگر ما تخمین کنیم تخمین بیش از
پنجاه میلین نباشند پس یکصد میلین دیگر که باقی ماند بیکار و بی کسب و هنر استند و مختصر با این تخمین در
هر ملکی و هر شهری دو ثلث خلق بیکارند و بیعارند مقصود ما این نیست که اینها را هم خدا
نان میدهد بلکه مقصود ما این است که خدا اینها را نان میدهد از طرق مذمومه بد و غیر حلال و
در واقع خدا خود مقصر و جوابده است که اینهمه مخلوقش با بیسان زندگی میکنند - در این صورت

هر که بما بگوید این از تقدیر است ما در جواب خواهیم گفت خدا جبّار است و اگر او میگوید
خدا جبّار نیست عادل است در جواب او میگوئیم پس خلاف انصاف و معدلت خدا است
که یک شخص تمام روز و شب محنت کند و دو شخص دیگر آنرا بخورند که تمام روز و شب در کنج
وسندی خانه افتاده اند و هیچ چه رشته و قرابتی هم با یکدیگر ندارند -

عزیز من نصیب و قسمت موروثی و طبیعی نیست و بسته بزمین و آب و هوا
نیست بلکه اسباب و جهات دیگر دارد - ما هیچ چه نمی فهمیم که چرا باید مسلمانان در هر جای عالم
که هستند چه در ایران چه در هند چه در ایران چه در هند چه در عربستان چه در افغانستان
چه در روم چه در مصر چه در افریقا چه در ترکستان چه در چین و چه در امریکا همه بدبخت و
کم نصیب باشند و فقط تقدیر اینها بد باشد و تقدیر سایر خلق عالم نیک باشد - من از
مسلمانان هند سؤال میکنم که هنود همچنان در تحت حکومت قوم دیگری هستند امروز که
اینها هستند و سه بار در عدد از اینها بیش اند آیا در دولت و دانش چند بار از اینها بیش
اند ؟ - اگر دولت و دانش هنود سه بار زیاده باشد از مسلمانان آنوقت مسلمانان و
هنود مساوی هستند و ما میگوئیم نصیب و قسمت هنود نیز یکسان است با نصیب و قسمت
مسلمانان و اگر پنجاه و صد چندان زیاده باشد آنوقت ما میگوئیم این بسته بمحنت و شفقتی
است که آنها می کنند یعنی هنود و اینها نمی کنند یعنی مسلمانان -

مگر ما میخواهیم ببینیم که در کدام ملک در میان مسلمانان بیشتر بیکاری و بیعاری
هستند و اقسام بیکاری و بیعاری آنها چیست - بنده اهل ایرانم و ایران را دیده ام
و بخوبی از حالت مردم ایران آگاهم - چیزی از عراق عرب را هم دیده ام و اکنون بیش از
بیست سال است که در این ملک هندوستانم و چیزی هم از حالت مردم اینملک خبر دارم
بنظر بنده چنین می آید که چندانکه بیکار در اینملک بوده است از ابتدا و هست امروز در هیچ
ملکی نبوده و نیست و بخصوص در جاهائیکه ریاست مسلمانان است - در ملک ایران کاسب بسیار است

و مشقتی بیشمار- تاکنون مردم آزاد نیستند و این آزادی و عدم آزادی خیلی دخیل است
درحالیکه مردم آنجا ها هنوز بخوبی صاحب علم و ادب نیستند- مثلاً در تمام ایران یک دکان
شراب فروشی نبود در زمانیکه بنده از آن خاک بیرون آمدم و هنوز عموم خلایق علانیه
شراب نمیخورند- در ایران بسیاری از بازیهای یعنی اینملک عموم ندارد- وظیفه که
مانند منصب هندوستان است بمردم بسیار رذیل داده میشود و کسانیکه وظیفه خوار مستفید
غالباً بلکه تماماً اهل هنر و کمال و شعرا و خوشنویسان اند و اینها غالباً بهنر و کمال خود مشهوراند
اند- زنان فاحشه در ایران وجود ندارند یعنی بوضع و حالت هند- و در ایران مخنث
وجود ندارد و درویش و فقیر و لوطی و بازیگر و شعبده باز هم بسیار معدود اند- فقرای آنجا کسانی
اند که گدائی میکنند از روی بیچارگی و اجبار ولی معدود هستند و غالباً بر سر راهها می نشینند
و بدر خانهای مردم کمتر میروند- بعضی از سادات ما مانند سایر گدایان گدائی میکنند
مگر آنها نیز معدود اند- سایر بیکاران هم بالنسبه بهند بسیار معدود اند- رسم فقیری
و پیری و مریدی و سلسله در ایران نیست و اگر هم باشد بسیار کم است هیچ شخصی شغل و پیشه
خود را برکنار نمیگذارد که فقیر شود و ریش خود را تراشد و گدائی را پیشه خود سازد-
مگر بر خلاف در اینملک این چیزها همه موجود است- و در این ملک کسانی فقیرند و کسانیکه
گدائی میکنند که پنج فوت طویل اند در قامت و شاید ورزش یا تعلیم هم میکنند و پهلوان
اند- در اصفهان یک بازار است که بخط مستقیم میرود بقدر سه میل مسافت و در هر
پنجاه یا صد قدم شاخ دیگری پیدا میکند آن هم صد یا دو صد قدم و در هر محله هم
یکی دو بازار هست و اینها همه پر است از مردمان کاسب و دکاندار- در حیدرآباد
یک بازار است از دروازه افضل گنج تا چهار مناره و از چهار مناره از هر طرف
تا پنجاه قدم دکان چندی هست و در بیگم بازار هم تا صد قدمی دکان هست لیکن اگر
کسی ملاحظه کند در این بازارها اکثر و اغلب هندو و مرواری اند- تمام بقال و عطار

و خیاط و حلوائی و صراف و بزاز و کفش دوز و بسیاری از کسبهٔ حیدرآباد هندو اند و فقط چند دکان مسلمان است که گل فروش و پان فروش و نانوا و قصاب هستند - در هر شهری که در ایران صد هزار خلقیت باشند اگر اشتهار دهند که زری خیرات می کنند مثلاً آنوقت بهر فقیری میدهند احتمال میرود که بیش از پنجهزار کس جمع نشوند بر خلاف در دکن که در چنین شهری اقلاً سی چهل هزار فقیر جمع میشوند و اینهمه بیکار اند و بیعار و کوچه گرد و مفت خوار -

ما اکنون میخواهیم به بینیم که سبب چیست که در میان مسلمانان بیکار و هرزه گرد بیش از هر ملتی هاست در عالم (۱) بواسطهٔ بی انتظامی ملک است (۲) قصور سلاطین است که خلق را از بیکاری منع نمی کنند و خود رعیت خود را تباه روزگار می کنند بدادن و بخشیدن زر مفت و خوراک مفت بهر که میرسد خواه مستحق باشد و خواه مستحق نباشد - (۳) بواسطهٔ این است که مسلمانان گمان می کنند که خدا را هم میتوان رشوت داد و به بخشش بیجا و خورانیدن جمعی از فساق و مردمان بد فعال خدا از گناهان آنها در میگذرد و ده در دنیا و هزار در آخرت بآنها عوض میدهد و لهذا آنچه را که بدروغ و سوگند و مکر و خدعه و رشوت و خلاف حاصل می کنند بگدایانی امثال خودشان میخورانند و محض بجهت نام و نتیجهٔ آن جمعی را بیکار و بیروزگار میسازند (۴) اینست که مسلمانان مطلقاً از ازمنهٔ قدیمه معتاد شده اند و جبلی آنها شده است بیکاری و حاصل کردن نان خود از ممر خلاف و ترک عادت را موجب مرض میدانند (۵) این است که مسلمانان غالباً پیروی کرده و می کنند این شعر سعدی را که گفته است "بدریا در منافع بیشمار است . اگر خواهی سلامت بر کنار است" و اینها غالباً از سلامتی و آرام و تن پروری خوش هستند بر خلاف نصارا و ملل دیگر که همه محنتی و مشقتی هستند و در تمام ربع مسکون پراگنده اند و در همه جا تجارت خود را جاری داشته اند و در همه جا زراعت می کنند و در همه جا جهازات آنها روان است و بهمه کاری خود را مشغول میدارند و

از بیکاری و تن پروری ناخوش اند و عار خود میدانند که دست پیش دیگران دراز کنند و سربار دیگران باشند و نتیجۂ اینها همیشه بر روی حصیر بخوابند و بر سفرۂ دیگران بخورند و همیشه لباس چرکین مندرس بپوشند و همواره در غلاضات و کثافات بسر برند و از دیگر ملل و اقوام کفش بخورند و مطیع و منقاد دیگران باشند.

عمدۂ سبب بیکاری و تن پروری و تمام خصال و نعال و صفات مذمومۂ مسلمانان بجهت اقتدا کردن ایشان است بسلاطین و حکومت خود و نتیجۂ الناس علی دین ملوکهم - پادشاهان اسلام در واقع پادشاهان و سالاران بیکاران اند و همیشه بوده اند خود بهتر از بندۂ میدانند که مشاغل ایشان چیست - شکار است و قمار و شراب و صحبت زنان و لهو و لعب - یکی از مراسله نگاران اخبار تیمز لندن از پای تخت ملک جرمنی باخبار مذکور نوشته است در تاریخ ۲۳ ماه مارچ گذشته همین سال (۱۸۸۴) عیسوی که دیروز شاهنشاه جرمنی قدم گذشت در مرحلۂ ۸۸ از عمرش - چه بسیار خوب است که این مراسله را سلاطین ترکی و ایران و سایر شاهزادگان و فرمانروایان اسلام در هر کجا که هستند ترجمه کرده سرمشق خود قرار دهند چنانچه بیشک سلاطین عظیم الشان فرنگ بالفعل سرمشق خود قرار داده اند - اگرچه انگریز نوشته است ولی انگریز با انصاف بیغرض نوشته است مانند من و برای سرمشق اهل ملک خودش - مختصر من نمیدانم کدام جملۂ آن مراسله ترجمه کنم زیرا که تمام آن مراسله از آغاز تا انجام سرمشق عالم و شاهان جهان است - از بس بنده میخواهم خود را بیغرض و امانیم و صادق القول همواره راغب و مایل آنم که هر کلام فی را در هر بابی بهمان عبارت و لغتی بنویسم که اصل آن نوشته که اثر آن بیش باشد ولهذا یک جمله از آن مراسلۂ طویل را اینک در انگریزی مینویسیم مع ترجمۂ آن -

Every hour, almost every minute

of the day brings the Emperor a duty and that duty is punctitiously performed."

یعنی هر ساعتی بلکه تقریبا هر دقیقهٔ از روز آن شاهنشاه عالیمقدار مصروف ست بیک شغل خاصی که هر یک را بر وقت خود صورت انجام میدهد چشم بر هم زدنی در آن اختلاف واقع نمیشود - این ست حالت سلطان عظیم الشان ۸۰ ساله که امروز کلید تمام ملک یورپ بلکه تمام عالم در قبضهٔ اوست و نه فقط این یک خصلتش نیک ست بلکه هر خصالی در وجود این مرد نیک ممدوح ست -

غرض اینست که تا مسلمانان محنت و مشقت نکنند خوش نمیزیند و براحت نمی گذرانند و اسباب آسایش و ترقی شان فراهم نمی آید و این نه منحصر است فقط بامور دنیا بلکه امور آخرتشان نیز وابسته ست بمحنت و اگر محنت کنند از هر خلافی مثل دروغ گفتن بیجا و سوگند خوردن و گدائی و دزدی و سایر اعمال ذمیمه ازین قبیل باز میمانند و انسان معقول میشوند -

خاتمه

بر صاحبان دانش و بینش و انصاف و حمیت و غیرت که بصمیم قلب و خلوص نیت آرزومند ترقی و خوشی و آزادی و بهبودی و فزایش دولت و حرمت و عزت و دانش و هنرمندی اهل ملک و هم مذهبان خود استند امید قوی است که پوشیده و مخفی نخواهد ماند که این اوراق کم بها هر چند خالی از نقص و عیب نیست و نخواهد بود در نظر کسانیکه فاقد عقل سلیم و انصاف ذاتی اند و

یحتمل کہ واقعا عیب و نقصی هم داشته باشد ولی بقلمی نوشته و بنیتی تحریر یافته است پاک و منزه از هر عیب و نقصی و هر غرض و مرضی و نویسندهٔ آنرا هیچ ارادهٔ دیگری در خاطر و هیچ خیال دیگری در مد نظر نبوده است جز ترقی و خوشی هم مذهبان خود - این اوراق بزعم این خاکسار چنان نوشته شده است که بحتمیل هیچ حکیم و محققی تاکنون مانندش ننوشته و نخواهد نوشت در میان اهل اسلام و با وجود هر عیب و نقصی که در آن باشد بطور واقع یا دیگری در آن بیابد نه بطور واقع شکی نیست که اگر بر آن عمل شود امید قوی است که ترقی کامل حاصل شود مسلمانان را چه در امور دنیوی شان و چه در امور اخروی شان - و اگر چه در این ادویهٔ مجربه تلخی و ترشی و تیزی بنهایت ممزوج و مرکب است ولی مرا یقین است که از استعمال آنها هر گونه امراض و آلام و اسقام هم مذهبان من دفع و رفع گردد و شفای عاجل کاملی یابند - و خوانندگان این کتاب بدانند که این کتاب را دست نوشته نه دشمن و بد دستی نوشته نه بدشمنی و در نوشتن آن مقصود او نه توهین مذهب بوده نه تحقیر بزرگان نه تخفیف ملت و نه طرفداری قوم و ملت دیگر بلکه مقصود او این بوده است که هم مذهبان او از امراض خود آگهی یابند و بمعالجات آنها بکوشند و بدانند که معالجهٔ امراض آنها بکدام ادویه و بچه نحو و طریق میشود و امکان دارد که بشود - این جوش و خروش و این افغان و فریاد و تیزی و تلخی همه از آنست که طوفان شده و عالم را آب فرا گرفته و دیری نمانده است که دین و ملت ما غرق گردد مگر دل سنگین اهل ملت ما ابدا آگهی ندارد - دل سنگینت آگاهی ندارد که همچون دیگ روئین سینه ام جوش " چراغ اسلام را روغن تمام شده و از نور و ضیاء افتاده و آفتاب اسلام بمغرب زوال رسیده و چند دقیقه بیش نمانده است که فرو نشیند و فقط بموئی بند است و بیم آنست که این موی هم بگسلد -

مگر اہل اسلام غافل نشسته اند و مست شراب بیخودی و بیغیرتی اند - این کلمات شیرین و عبارات شکرین بمذاق این ملت زہر مینماید و مزهٔ تریاک میدہد - این نشترہائی که خون فاسد را از عروق ایشان بیرون میکشد و مزاج ایشان از ہزاران آلام و اسقام سالم میماند و صحت و اصلاح می پذیرد نیز ہاست بر جگر شمشیر ہاست بر پہلوی ایشان و مکرر شکایتہا کرده اند از سخت نویسی و تلخ گوئی بنده و دیگرانی که از قبیل بنده استند - اگر امروز ہشتم صدی و دہم صدی بودی بنده ہم مذہبیان خود را القسم دیگری ترغیب و تحریص میدادم و بزبان ملایم تری نصیحت میکردم که ای عزیزان و برادران من بکوشید تا جامهٔ زنان نپوشید ولی امروز که آغاز چهاردہم صدی ہست و روسیان در پنجده اقامت دارند و بقول ہندیان خوشدل مبتہج در دروازهٔ دہلی نشسته اند (یکسال گذشت و جنگ بصلح متبدل شد) و در تمام جہان و از چہار سو کفش بر سر مسلمانان فرود می آید ولی مسلمانان قانع و خوش اند دبیک لقمهٔ نان و یک جرعهٔ شراب و صحبت یک زنی یا بچهٔ امردی مسرور اند بنده مینویسم ای بیغیرتان بحمیت غافل بکوشید شاید این جامهٔ زنان را از تن بیرون کنید و این تیکت زنان را از سر خود دور سازید - ولیکن بعضی از دوستان ما بہمین آسوده خاطر و شاد اند که یک لوطهٔ سندی یا جام بنگی در گشتند و آنگاه اخبار آصفی را در دست گرفته بخوانند که روسیان ہرات و قندہار را گرفتند و عنقریب داخل دہلی میشوند و اینہا را جنرال می کنند - مگر غافل اند که اگر روسیان بیایند و اگر فرنگیسان و اگر جرمنی ہا و اگر امریکائیہا اینہا باید کفش بخورند تا ہنگامیکه قانع اند که شاعر اند یا منشی اند یا میر منشی اند در فلان کچہری یا مصاحب و ندیم امیر پوسیده اند یا مطرب و رقاص یا قصه خوان فلان امیرزاده اند -

این کلمات واین عبارات واین اوراق واین نوشتجات برای گروها
مردم بغیرت نوشته نمیشود بلکه برای چهار مرد باغیرت نوشته میشود که قلاً اگر نتوانند
علاجی کرد بر سر وسینه زنند و بر نکبت و مذلت هم ملتان وهم مذهبان خود بنالند و
باغم واندوه وحسرت وافسوس ما شریک گردند۔ اگر هم مذهبان ما بدانند که ما چه
خلوص نیت وصفای قلب و غمخوارگی وگرمی غیرت وحمیتی این اوراق را نوشته ایم
و در چه اوقاتی از شب و روز تحریر نموده ایم هر آئینه باید (و ما امید داریم) که همه
شاکر وممنون ما باشند. این اوراق را ذریعه نجات و فلاح وخوشی وترقی دنیا
وآخرت خود شمارند و در صدد آن بر آیند که بمعالجه امراض خود بکوشند و چاره و
اصلاح تباهی خود را بیندیشند۔

هر چند که ابداً و بهیچ وجه امید نیست که گاهی مسلمانان ترقی کنند در
عالم یعنی زنده شدن مرده امکان دارد وحمل ونقل کوه همالیه امکان دارد و
خشک کردن محیط امکان دارد ولی ترقی مسلمانان امکان ندارد و امید نیست
که در ایران ما حکومت نیک شود و در هند مردم مهذب گردند با وجود این هنوز
سر موئی ما را امید ہست که مسلمانان ایران زود تر ترقی کنند از مسلمانان هند۔
سبب آن ہست که وضع هند وضعی ہست که گاهی که مسلمانان در آن ترقی نمی کنند
اگر یک میلین پیغمبر بیایند در آن ولیکن احتمال کلی میرود که اگر یک پیغمبر در ایران پیدا
شود و راه راستی و خوبی بمردم آن ملک بیاموزد همه براه راست در آیند و امکان دارد
که در یکسال (من نمیگویم در صد سال یا پنجاه سال یا ده سال) ایران کمتر از دول
یورپ نشود۔ یک رهنمای درست کامل لازم دارد و مردم باید بدانند و معلوم کنند که
بهتری وبهبودی وترقی آنها در دنیا وآخرت چیست والسلام۔ خدایا بار الٰها ترا بمقربان
درگاه احدیت وصمدیت سوگند میدهیم که بذریعه این وصیتی عاجز خش آلام و سقام اهل اسلام وملت ما را

ضمیمه

این ضمیمه مشتمل است بر بعضی از آن کلماتی که ما در مختلف اوقات
بعضی از اخبار و روزنامجات فرستاده ایم که هر یک از آنها تناسبتی دارد
بیکی یا بعضی از ابواب این کتاب و نیز انچیزهائی که ما جمع کرده ایم در این و اخر منسوب
و خاص بملک خودمان و لهذا مناسب میدانیم که در این کتاب هم نقل یا ترجمه کنیم
بر خوانندگان معلوم شود که همواره خیالات ما اینسان بوده یا انکه خیالات ما چگونه است

(۱)

۱۹ ماه رمضان ۱۲۹۹ اسکندرآباد

مدیر شفق را سلام صاحبا اگر بی ادبی نباشد بنده را ایرادیکه دیگر
است بر شفق و تمام روزنامجات و اخباریکه در هند و ایران چاپ میشود —
جناب میدانید که یکی از اسباب عظیمه اهمه ترقی و تربیت خلق یورپ چه در امور
دین و چه در امور دنیا اخبار است — در هند و ایران اخبار نیز چون سایر چیزها
بازیچه طفلان است اگرچه خلق هند و ایران پیش از این هم نمیخواهند و طالب نیستند
و در کار ندارند — اخبار باید همه چیز در بر داشته باشد و همه چیزهای مفیده —
ولی در اخبار جناب و سایر روزنامجات هندی و ایرانی ابدا چیزی نیست که ترقی
قوم و خلق را عموما مفید باشد — مثلا در اخبار بمبئی گزت ۱۲ جولائی شرح حال و
سوانح عمر شخص عظیم الشانی را نوشته است که تازه از جهان رفته اگر مردم هند و ایران
طالب اخبار باشند اینگونه اخبار را باید درج روزنامجات نمودن — اینک بنده

اشارهٔ میکنیم بچند فقرهٔ از آن شرح حال که بموجب ذیل است

"خبر مرگ جنرال اسکبلاف (یکی از جنرالهای روسی) مانند شهاب ثاقب در رسید و عالمی را متزلزل ساخت - چند ماهی نگذشته است که در عین شباب و کمال صحت و تندرستی و با استقامت قوای روحانی و جسمانی این جنرال مورد اندیشه و مایهٔ توهم عموم خلق یورپ گشته بود -"

لیفتننت گرین که ابتدا در لشکر امریکا بود و در جنگ روسی و ترکی شامل لشکر روس بود در تعریف این جنرال مینویسد که اگر بیست سال دیگر زنده بماند در هر جنگی که بشود منسوب بمطالب شرقیه این جنرال سپه سالار خواهد بود و همچنین خواهد گشت چهار جنگجوی عظیم الشانی را که در این صد سال حال آمدند یعنی نپلیان و ولینگتن وگرنت و مالتکی - ولیکن این جنرال را دیگر خصال بود که بایستی بر این اشخاص گوی سبقت گیرد - این مرد سپاهی سببی بود - میدانست که چه چیز میخواهد در کار دارد و آماده بود که خود را در هر بلا و حادثهٔ در افگند تا حاصل آرد آنچه را که میخواست همه روزه ظاهر میساخت که توانائی و جوهر ذاتیش کم و زیاد قدرت خواهد بخشید که بچنگ آرد آن گوهر مرادی را که در کان خیال پرورش میداد"

بالجمله این مردی که مجملی از اوصافش ذکر شد (که در ورق میشود)

در سال ۱۸۴۳ عیسوی بزاد و در این سال که از جهان بشد ۳۹ سال از عمرش گذشته بود کمتر از عمر بنده و بسیاری از اهل پاشاه آمرا حیدر آباد و ایران کسانیکه تعریف این مرد را نوشته اند همه انگریز ند هر چند که او یکی از اهل روس و تعریفی که دشمن کند تعریف واقعی است - مینویسند که این جنرال محبوب القلوب بود نزد تمام لشکری که در تحت حکومت او بودند و آن هم نه محض بجهت رشادت و جلادتش بلکه بجهت خصال نیک دیگری که او را عزیز ساخته اند در نزد هر کسی که

او را میشناخت و با او آشنائی داشت - فرزند نیک خلقی بود و همواره بکمال عزت و حرمت مادر خود را یاد میکرد که تمام صداقت و راستبازی خود را از آن زن داشت که همواره اولاد خود را باینسان نصیحت میکرد -

" نور چشمان من اگر شما ها صادق القول و راستبار نباشید شکی نیست که حقیر و ذلیل خواهید بود - ولیکن اگر شما ها اراده دارید صادق القول و راستبار باشید عزم خود را جزم کنید که مانند مردان سلحشور عمل کنید در امور جزئی همانسان که در امور کلی" - در اخبار دیگری موسوم به (تروث) در شرح حال اسکبلاف نوشته مشار الیه مردی بود دیندار و دینداری او حقیقی بود نه مجازی - در امور پالیلتکیه گاهگاهی اتفاق می افتاد که مشار الیه دروغ بر زبان جاری کند لیکن آن مانند استخوان در گلویش گیر میکرد - وقتی از اوقات شخصی از تدبیر و طرح جنگی جنگی سؤال کرد که مخاطرات عظیمه مربوط بود بآن مطلب مشار الیه خلاف وقعه بیان نمود زیرا که نمی توانست ظاهر سازد حقیقت آن امر مخفی را - و لے این فعل گویا دردی شد در دلش و چون آن مرد در کالسکه خود نشست که روان شود پیش آمده گفت " تو میتوانی که شخصی باشی با اعتبار و شریف اگر ترا شکے بودی در اهمیت بعضی از مطالبی که از من سؤال کردی هر آئینه دست خود را قطع می کردی و آن مسائل را در میان نمی آوردی زیرا که هر چه من جواب گفتم خلاف و کذب بود و من نمی توانم بر خود هموار کردن که دروغ گفته باشم والبته تو صدق این قول را خود قیاس میکنی و بالجمله من راز خود را بتو ظاهر میسازم و بمردانگی و مروت تو وامیگذارم و امیدوار هستم که چنان نشود که تو مرا از این کرده پشیمان سازی"

صاحب من شرح حال جنرال اسکبلاف را کسانیکه در روزنامجات

مستعد دهٔ خود نوشته اند همه بجهت سرمشق دیگران و اهل ملک خود نوشته اند و بنده را شکی نیست که للکوک خلق را در ممالک یورپ این حکایت سرمشق میشود ولی یقین دارم که یکی از اهل هند و ایران را تغییری در مزاج راه نیابد باینگونه حکایات - اینگونه صفات و خصایل خلق یورپ را ترقی داد و عکس آن خلق اشیا را تباه ساخت - شاه و گدا و امیر و فقیر در میان ما مردم کرور ها دروغ می گویند و ابداً پشیمان نمیشوند و از نتایج بد آنها نمی اندیشند - راقم (م - د)

ب

سکندر آباد ۲۰ شوال ۱۲۹۹

مدیر شفق را سلام صاحبا در این ایام همچنانکه در هر ایامی که جنگی واقع میشود در میان طوایف عالم هر شخصی بهر درجه و مقام و بهر اندازه مایه دانشی که باشد پولیتیکدان میشود و در هر کوی و برزنی سخن از پولیتیک میرود - ما که دعوی هیچ نمی کنیم و ابداً کاری بکار عالم و اهل عالم و فتح و شکست هیچکس و هیچ قومی نداریم زیرا که ابداً نفع و نقصانی برای ما ندارد و معهذالک ما نیز چیزی فضولی می کنیم ولی بیغرضانه و محققانه و با دلیل بر می نگاریم -

آنچه هندیان اندیدانند که (۱) خواه انگریزان شکست بخورند و خواه فتح کنند و خواه زر بسیاری خرج و مرد بیشماری تلف شود از آنها یحتمل گاهی امکان نداشته باشد که این قوم از هندوستان بیرون شوند (۲) طوایف یا قبائل که داخل دول قویه نیستند و صاحب دولت و حکومت قوی نیستند اگر همه متفق شوند بهیچوجه مقابلی نمیتوانند کرد با انگریزان و مراد ما از اینها افغانان یا مصریان و امثال اینهاست - (۳) درصورتی که انگریزان شکست خورند و از یکی از دول

یورپ (یعنی روسی) معلوم نیست هنوز که آیا کلّی هند را رها کنند یا نه بلکه یقین است که این امر وجود نخواهد یافت ۔ (۴) در صورتیکه انگریزان از هند بیرون شوند امکان ندارد و امید آن نیست که دیگر باره تا قیامت فرمانروائی هند با یکی از باشندگان خودش باشد یا مسلمان یا هندو والبتہ یکی از طوایف دیگر یورپ خواهند آمد درانیملک فرضاً روسی ۔ ولے روسی چه بهتری دارند بر انگریزان و شکے نیست که آن قوم ظالم تر اند از این قوم و بالجمله مردم هند تا قیامت بهمین مذلت گرفتار و باقی خواهند بود ۔ (۵) ما منصفانه سؤال میکنیم از مردم هند که کدام یک از طبقات مسلمانان یا هنود یکه در هند پادشاهی نمودند بهتر از قوم انگلیش بودند سوائے آنکه مسلمان یا هندو بودند دیگر همه اعمال و افعال آنها ظلم و قبیح بود۔ از حکومت یا پادشاه مذهب و دین نمیخواهند بلکه معدلت و انصاف میخواهند ۔ اگر تاریخ مسلمانان هند را کسی بخواند براو معلوم می شود صدق قول ما ۔ اگرچه پادشاهان مسلمان در ظلم و بیداد نسبت بمسلم و غیر مسلم کوتاهی نکردند اگرهم کردند مورخین و کسانیکه شرح حال و تاریخ آنها را نوشتند منفتخرانه یک بهزار نوشتند اعمال خلاف آنها را ۔ انگریزان چنین نکردند و نخواهند کرد و سایر طوایف نصارا هم چنین نمی کنند ولی فرق بسیار هست درمیان نصارا هم ۔ درهمین سال روسیان چندان آزار و اذیت از یهودان ملک خود کردند که لکها از آن بیچارگان بملک امریکا و دیگر ممالک رفتند ۔ بهرحال خواه مردم هند از انگریزان شاکی باشند خواه شاکر تا قیامت گرفتار آنها خواهند بود و بهتر همین ست که شاکر باشند و وفادار و حق شناس ۔

آنچه ایرانیان اند بدانند که فتح و نصرت هیچ قوم دیگری مفید بحال آنها نیست و غالب و مغلوب شدن روسیان و انگریزان ابداً برای ملک و

آزادی و آسایش و بهبودی و ترقی آنها فائدهٔ ندارد زیرا که هنوز ما مردم ضعیف و کم قوت و ذلیل استیم بدست هر قومی خواه روسی باشد خواه انگلیش خواه فرنسیس خواه جرمن و خواه دیگری — دیگر آنکه هر یک ازین دول خارجه را دوستی و یکجهتی با دولت ما عین دشمنی ست و امروز دوستی روسی و ایرانی دوستی لقلق و روباه است و فائدهٔ که برای ما دارد این دوستی این ست که دولت ما را تابع و منقاد و مطیع آن دولت ساخته و اهل ملک ما ذلیل رعیت روسی اند — کمال بی‌شرمی و بی‌غیرتی ست که اهل ملک ما دولتی را از طوایف یوروپ قوی شمارند و دیگری را ضعیف و ابداً از ضعف و ذلت و نکبت خود فراموش کنند و بی‌خیال و فارغ‌البال نشینند —

بالجمله ما باین گفتگو مشغولیم و عرابی پاشا شکست فاحشی خورد و فرار کرد و تمام خیمه و خرگاه و لشکرگاه‌ش و پنج توپ و هفتاد و پنج ڈبه ریلوی پر از اسباب و لوازم جنگ بدست انگریزان در افتاد — فاعتبروا یا اولوالابصار

راقم (م – د)

(ت)

سکندرآباد ۵ ذیقعده ۱۲۹۹

مدیر شفق راسلام — صاحبا در ماه اپریل سنهٔ حال یکی از مسلمانان هند بنام سید اسرائیل لکچری داده ست در لندن درباب تربیت و تعلیم زنان مسلمانان هند — هر چند ردی هم رفته لکچر سید مذکور بنسبت دلی ما را ابداً پسندیده نمی نماید — یکی از فقرات لکچر مشارالیه این ست که باید زنان انگریزی هم آموخت بزبان مسلمانان — شخص دیگری سید محمد حبیب الله نامی نیز

درآن مجلس حاضر بوده وچنین رای خود را ظاهر کرده که کسانی که درمیان مسلمانان اقتداری دارند آنها را باید تاکید نمود که سعی نمایند وسخت گیری را درامر پرده نشینی کم کنند درمیان زنان مسلمانان وبهرحال سید که اول باید از راه ترقی آنها برداشت رسم پرده نشینی است - این هردو رای بکلی برخلاف رای ماست وبواسطهٔ همین دو تدبیر نیک زن مسلمان باعصمت وعفت نخواهد ماند درهند زیرا که روزگاران باید تامردم هند بطور کمال ادب آموزند وتربیت شوند ومهذب گردند که بد را از نیک فرق گذارند - دراینصورت هنگامی که مردان را بکلی تهذیب نیست وزنان نیک وبد را تمیز نمی آرند هردو موقوفی رسم پرده نشینی وآموختن زبان انگریزی کمال نقصان را دارد برای زنان مسلمانان -

رای بنده در تعلیم وتربیت زنان مسلمانان این است که چون زنان مسلمانان تاکنون در اجتماعات شامل نبوده ونیستند ودر هیچ یک از امور دیگر هم مداخلت نداشته وندارند وفقط شغل ایشان منحصر است اول بدانستن تکالیف مذهبیهٔ خود وثانیاً بامور خانداری خود لهذا علم وتربیت ایشان باید منحصر باشد باموختن وخواندن قرآن وبعضی از کتب مذهبیه وتکالیف شرعیه وپس از آن یکی یا دو کتاب اخلاق خوب یا تاریخ مختصری - کتب قصص وافسانه را ابداً نباید بآنها بیاموزند - چون در بسیاری از مواقف نوشتن هم لازم میشود آنها را نوشتن نیز باید بیاموزند - دانستن اندکی حساب هم از ضروریات است زنان را دراین زمان بهیچوجه لازم نیست که زنان مسلمانان لغت انگریزی بیاموزند - هنرهای یدی همیشه درهند بسیار بوده وهنوز هم هست اگر آنها را زنان مسلمانان بیاموزند وپیروی کنند کافی است آنها را ابداً ضرورتی ندارد که هنرهای قوم دیگر را بیاموزند -

طریقهٔ تعلیم و تربیت زنان مسلمانان بنزد رای بنده نیست که همچنین که در میان
مردم یوروپ اکثر رسم است یعنی زنان بزرگان هم بسیار کارها را می کنند و انجمنها برپا مینمایند
زنان بزرگان ما نیز چنین کنند. هیچ وجه من الوجوه برای زنان سلاطین و وزرا و امرای ما چه در
ایران و چه در هندوستان امر قبیحی نیست که در مجمعی جمع شوند و انجمنی سازند بجهت تربیت دختران بلکه
بسیار اینگونه کارها تعریف و تحسین دارد. اگر زنان شریفه نجیبه از خاندان علما و صلحا که صاحب
علم باشند با اینها مع شوند از همه بهتر است. پس بعضی از زنان نیکوکردار پاکدامن با علم را
از خاندان علما یا غیر علما مقرر سازند بجهت تعلیم و تربیت دختران. هر جائی را که مدرسه
قرار دهند باید زنان بزرگان که اجزای آن انجمن اند هفته یکبار یا ماهی یکبار آن مدرسه
رفته ملاحظهٔ مدرسه و احوال دختران و ترقی و تنزل آنها را بکنند. در صورتیکه زنان عقل
بکفایت نباشد شوهران ایشان ایشان را راهنمائی کنند و ضابطه مقرر سازند که زنان
ایشان بموجب آن ضابطه عمل نمایند.

طریقهٔ امتحان دختران این است که پرده کشیده جمعی از بزرگان بنشینند و
از پس پرده دختران را امتحان گیرند اگر بسیار بزرگ جوان باشند و اگر خورد باشند
یعنی تا نه ساله گی و ده ساله گی هم بنزد رای بنده میتوانند در حضور بزرگان آمده امتحان
دهند. بجهت تشویق و تحریص جایزه بخشیدن بدختران نیز بسیار مفید و لازم است.
مگر شرط این است که کسانیکه طالب اند خلق یا اهل مذهب خود را ترقی دهند خواه مردان را
خواه زنان را باید خود مردان خدا و شرفا و نجبا و باغیرت و هنر دوست و پرهیزگار
و از اعمال خلاف دین و تهذیب مبرا و برکنار باشند والسلام راقم (م - د)

(ث)

سکندرآباد ۲۵ ذیحجه ۱۲۹۹ —

مدیر شفیق راسلام   صاحب من   هر دم ازاین باغ بری
میرسد تازه ترازتازه تری میرسد - دراین هفته اخبار بهجت افزائی بما رسید که
اگر حقیقت داشته باشد ماید نجات فتیم وشکر خدا را بجا آریم که اکنون ملکت ما بهشت برین شده
و عدل و انصاف سرا سر ایران را فرا گرفته و مسافرت پادشاه ما بممالک یوروپ نتیجه نیکی
بخشیده - ایلی در اصفهان هست که معروف است به ایل بختیاری و این قبیله رائیسی هست
حسینقلیخان نام که پسری داشته است جوانی بیست و پنجساله بهمه گونه کمالات و هنر آراسته
شاهزاده جلال الدین میرزا که حاکم صفهان است از ری طلب کرده است از آن جان و پسر جوان
او را گرفته بقتل رسانیده و اکنون فتنهٔ عظیمی در اصفهان بر پا شده - و خبر دیگری هست که
آن ایل اصفهان را تاخته و شاهزاده را کشتند و پادشاه بجلاه ما حکم فرموده است که اصفهان
را توپ ببندند و قتل عام کنند - سبحان الله در عهد هیچ پادشاهی از سلف و خلف رسم
انصاف و معدلت چندان در ایران جاری نبوده است که امروز جاری است و در
هیچ کتاب و تاریخی ذکری نیست از عهد و معدلتی به از این عهد و این معدلت و ما شکر
میگوئیم که آسایش و آزادی مردم ایران را بچشم خود دیدیم -
چکنم که فرصت چندانی ندارم که دفتر خود را باز کنم نه بلکه تیغ خامه را
برانم و سراسر ایران را آتش در زنم - بخدا از ظالم شکایت نیست بلکه از مظلوم شکایت است
و از ستمگر نباید گله کرد بلکه از ستمدیده باید گله کرد - بگوش خود شنیدم در همین حیدرآباد
که یکی از ایرانیان می گفت پادشاه ایران ظل الله است و مالک است بر جان و مال و عیال
رعیت خود و هر چه بخواهد بکند مختار مطلق است - افسوس افسوس بر کسانیکه چشم دارند
و نیک را نمی بینند و گوش دارند و نیک را نمی شنوند -
(معلوم باد که چون بعد از آن ما تحقیق کردیم ظاهر گشت که مقتول خود
حسینقلیخان بوده و قاتل ظل السلطان و کیفیت آنرا ما کماکان معلوم کردیم و هنوز فرزندان

حبس ستند۔ و باید دانست که این همان آرتیکل است و بسیار هم طویل است که سید عباس نامی ترک کا غذ روزنامهٔ آنرا بایران یا اصفهان فرستاد و این همان شخص است که میگفت پادشاه ظل الله است و مالک جان و مال رعیت خود۔ شرح احوال او در جای دیگر مفصلا ذکر خواهد شد۔

(ج)

سکندراباد ۱۰ رجب ۱۳۰۰ ۔

مدیر صاحب هزار داستان را سلام   صاحب من در این هفته شرحی ملاحظه شد در هزار داستان در خصوص ملوی حیدراباد و معطل داشتن دیگر آنها ادگورنات۔ ما نیز اراده داشته و داریم که چیزی در مخصوص بنویسیم ولیکن بلحاظ چندی اطناب نمیدهیم۔ همین قدر میخواهیم بدانیم که آیا این ملوی را حکومت حیدراباد بخوشی و اختیار میخواهد جاری سازد یا بزور و جبر۔ و اگر باختیار است چرا باید حکومت ملاحظه فایدهٔ و آسایش یا سود و زیان خود و ملک و خلق خود را نکند۔ اگر بزور است بچه صورت و بچه قانون حکومت انگلیش حکومت حیدراباد را مجبور داشته است که چنین کاری را بکند در حالتیکه بکلی نقص است برای این حکومت و ظلم است در حق رعیت آن ولی افسوس که خلق اینملک چنین خود را ذلیل می کنند و بدست خود خود را بچاه ذرمی اندازند۔ خلق حیدراباد تاکنون ندانسته اند که آزاد اند و معنی آزادی را نمیدانند۔ من همه مردم حیدراباد را آگهه میسازم که این کار بالفعل در اینزمان برای آنها و ملک آنها بکلی و سراسر نقصان است و همه باید مجتمع شده آرای خود را ظاهر سازند۔ حضرت دلیر جنگ قیصریه را برباد میدهد برای آدمستمالی۔ میخواهد ملک نظام را تباه سازد برای آن فایدهٔ که او را در مد نظر است که حاصل کند۔ ما بسیار افسوس میخوریم که

داکتر اوگورنات را معطل داشته اند و حال آنکه وجود داکتر در حیدرآباد بسیار مفید بود۔ علی العجاله زیاده ازاین نمی نویسیم والسلام راقم یکی از خیرخواهان وطن

(ح)

سکندرآباد ۲۰ رجب ۱۳۰۰ —

مدیر هزار داستان اسلام — صاحب من فهوس است نه دکتر اوگورنات آخر تیشه بر پای خود زد و از حیدرآباد بدر شد — حقیقت دکتر مذکور بسیار خلاف کرد که باشندهٔ اینملک نبود و چاکر این ریاست هم بود خود را مع ساخت با باشندگان اینملک — راست است که در این ایام در تمام ممالک تربیت یافته عالم خلق آزاد هستند که در کاری از کارهای حکومت و در هر امری از امور ریاست آرای خود را ظاهر سازند معذالک هر خردمند باید بداند که مانند حیدرآباد ریاستی هنوز خلقش تربیت نشده اند و از اینگونه کارها آگهی ندارند و هنوز از اصول آزادی آگه نیستند — جای شکر باقیست که داکتر اوگورنات در ایران نبود که او را طناب انداز ند یا شکم پاره کنند —

ولیکن در اینزمان هر شخصیکه رئیس ملکی است باید بداند که هرچه میکند عاقبت مورد گفتگو میشود خلق ملک خود را و اگر مردمان خارجه بیگانه خاموش مانند شکی نیست که باشندگان ملک خود شان خواه بآزادی باشد و خواه بعبودیت دقتی از اوقات بد خواهند گفت — بعضی از اعمال هست که بدگوئی آنها بر سر زبانها میماند تا سالهای دراز بلکه تا قیامت — ماخوبی میدانیم که هنگامیکه سراج الملک صوبه برار را بحکومت انگلیش واگذار کرد خلق حیدرآباد چیزها گفتند و در کتابها نوشتند و تاریخها رقم کردند و تا اینزمان هم بد میگویند

از سراج الملک هر چند که حکم داده بود در حکومت انگلیس صوبه برار را میگرفت از نظام بجهت
تنخواه سپاه کانتینجنت - ولیکن درانوقت گمان نمیکنیم که حکومت انگلیش مجبور سازد ریاست
نظام را که ریلوی جاری کند -

هر چه ما استفسار کردیم از مردم حیدرآباد که این چند ریلوی را چگونه
میخواهند جاری سازند باختیار یا بزور و اجبار هیچکس بخوبی ما را آگاهی نبخشید ولیکن ما
همه روز میشنویم که غوغا و آشوبی است در حیدرآباد و مردم را اعتقاد این است که
حکومت انگلیش این کار را بزور میخواهد جاری کند و این بار را بجبر میخواهد بر گردن این ریاست
نهد - ما ابداً گمان نمیکنیم که حکومت انگلیش کسی یا ریاستی را مجبور کند بکردن کاری که در صورت
که نقصانی باشد خلق را از آن کار - و اینکه خلق دکن متوهم هستند که حکومت انگلیش رفته
رفته رفته در ملک آنها میکند دخل کلی برخلاف در غلط هستند چرا که ما تمسک قوی در دست
داریم - چنانچه در بمبئی گزت ۱۲ ماه می سال ۱۸۹۳ فقره بنظر آمد که مستر رید نامی یکی از
اجزای مجلس پارلمنت انگلیش در مجلس گفته بوده است که عریضه باید بخدمت ملکه معظمه نوشته
درخواست شود که معظمه ایما فرمانی صادر کند بحکومت هند که سپاه کانتینجنت را متفرق
سازد و صوبه برار را بحیدرآباد مسترد کند -

شکی نیست که ریلوی بسیار مفید است در این ملک و هر ملکی بود در زیر ریاست
و هر ریاستی زیرا که ملک را آباد میکند و تجارت را افزایش میدهد و آمد و شد را بسیار در ملک
و بلاد و امصار سهل میسازد - ولیکن کارها را باید بتأمل و درنگ نمود - قوم و حکومت
انگلیش در هر کاری که هزار روپیه در آن خرج شود کونسل و مشورت میکنند در مجالس عظیم
و این اکنون کاریست که پای چند کرور زر در میانست پس بی تأمل قدم در آن نهادن
و بفکر و غور در آن تن در دادن کار خردمندان نیست - بنظر ما چنین میرسد که این کار
را معطل دارند تا چند ماه دیگر که حضور بر تخت خود می نشینند و عنان ریاست را بقبضه خود

میگیرد - درانوقت جمعی از امرا و بزرگان حیدرآباد در اد مجلسی طلب کرده آرای آنها را نیز
در این باب بخواهند تا اگر خدا نخواسته بر وفق دلخواه نشود یک شخص واحد یا دو سه شخص متهم
و مورد ملامت و گفتگوی خاص و عام نشوند -

از زمانیکه ذکر این چیند ریلوی در میان آمده است تاکنون ما بسیار
چیزهای مختلف از مردم شنیده ایم و چنان در خاطر مردم حیدرآباد جا گرفته و ریشه دویده
که یقین دارند حکومت انگلیش میخواهد رفته رفته ملک آنها را مالک شود و عبدالحق در میان
واسطه است و میخواهد حسن خدمت نماید - در این صورت ما مصلحت نمیدانیم که در اینوقت
حکومت انگلیش در این امر مداخلت کند زیرا که بالفعل مردمان بنگاله و هندوستان تماماً
اندکی متحرک و در جوش و خروش اند اول برای اجریان ایلبرت بیل و دیگر برای حبس کردن
مدیر اخبار بنگالی و اکنون مردم حیدرآباد هم برای اجریان این ریلوی بحرکت و جوش
خواهند آمد و بیم خطر است - والسلام راقم (م - د)

(این دو ارتیکل را در هزار داستان چاپ نکردند یا بامیدنان یا از بیم جان)

(خ)

سکندرآباد ۸ شعبان ۱۳۰۰ - مدیر شفیق اسلام صاحب من
در بمبئی گزت ۹ ماه حال ملاحظه شد که میرزا هدایت تالخی نایب قونسل دولت علیه ایران
دادخواهی نموده است در محکمه قضای حکومت انگلیش بر قونسل مذکور میرزا سلیمان خان و
او را بدزدی متهم ساخته و بلیس عالی معظم الیه را بدیوان قضا طلب نموده برای جواب -
اینگونه چیزهای بدنامی ما موجب افسوس و اندوه است زیرا که از اهل ملک ما میشود و من یقین دارم
که بسیاری از آنها ناخوش و آزرده خاطر میشوند اگر بنده چیزی در این باب بنویسم و در اخبار
درج کنم - ولی من مینویسم که مردم ملک و حکومت آنها بدانند که ذلت و حقارت آنها تا بچه پایه

است و تا بچه اندازه آنها میتوانند افتی رکنند بزور و استیلای دولت خود - این فقره (را) البته در تمام ملک هند و ملک انگلند بلکه در تمام یوروپ اکنون انتشار می یابد خواه صدق باشد و خواه کذب و بهر حال موجب شکست ما و دولت ایران خواهد بود و کسانی بیشتر افسوس میخورند و بسر میزنند که اندکی از امور جهان آگهی دارند - اگر ما معاهدات دولت انگلیش با دولت خود ملاحظه کنیم و حالت و زور و استیلای قونسلهای آن دولت در ایران و حقارت و خفت قونسلهای دولت ایران را در بمبئی بیان کنیم آنوقت معلوم میشود افتراق میان این دو چیست و آنوقت دل صاحبان غیرت بجوش می آید که قونسلهای دولت ایران باین حقارت و بیعرضگی باشند - بالیوز انگلیش را در بوشهر همان زور و استیلا است که رزیدنت حیدرآباد راست ولیکن بالیوز ما در بمبئی ابداً عزت و حرمتی ندارد - بیچاره مکان نشیمن و اسباب لازم و مواجب باندازه ندارد و مواجب وگاهی بر وقت و بقاعده و باندازه باو نمیرسد - همیشه مقروض است و بیحرمت - احدی از مردم ایران را حرمت و عزتی بر او نیست و اعتنائی باو نمیکنند و حسابی از او نمیبرند - ابداً او را آن اقتدار و عرضه نیست که در امور رعیت ملک خود بتواند مداخلتی نمودن نعوذ بالله اگر مداخلت هم بکند آنوقت هم یک آفتی است مردم ایران را - آنوقت میخواهد همان گونه رفتار کند با آنها که در ایران میکرد و میتوانست کرد - بهر حال اینست حالت ملک ما و دولت ما خدا علاجی کند این امراض را - راقم (م - د)

(د)

سکندرآباد ۱۰ رمضان ۱۳۰۰ — مدیر شفق را سلام صاحبا شفق تاریخ ۶ ماه حال (رمضان) شرحی در تعلیم و تربیت زنان درج بود و نیز در صفات و خصائل و عادات آنها - "خوشتر آن باشد که سر دلبران گفته آید در حدیث دیگران" - اینگونه مطالب را من باید بنویسم که تأمل و تدقیقم در آنها بیش از دیگران است

صاحب عزیز من قاعدهٔ کلی در تمام روی زمین و در میان هر قوم وملتی این است که آنچه
بزرگان و علما میکنند و میگویند عوام الناس و جهلا پیروی آنها را مینمایند - علما و بزرگان
ما چنین دانسته و میدانند و معتقد اند که زنان ناقص عقل اند و از پهلوی چپ زائیده
شده اند و لهذا همواره کج رواند و ابداً قابل تربیت و علم نیستند - دیگر آنکه شاید بعضی
احادیث و اخبار هم دیده اند و دارند در دست خود و برای تقویت کلام خود که ما تیر سهیم
قلم و فتوی الحاد بر ما برود اگر آنها را رد کنیم - پس از اینها و از همه بالاتر این است
که عالم و جاهل میکنند آنچه را که خود میدانند خلاف است شرعاً و عرفاً و تهذیباً و همه را
در حضور زن و فرزند خود و باوجود این هنوز بتوهمات جاهلانه گرفتار و مقید هستند -
مثلاً از جمله چیزهائی که بعضی بلکه بسیاری از بزرگان ما خلاف شرع پیغمبر خود میدانند
خواندن و آموختن زبان دیگر ملل است و میگویند هر که لغت دیگران را بیاموزد در وقت
مردن کلمهٔ لا اله الا الله بر زبانش جاری نمیشود - بعضی دیگر از بزرگان ما نیز هستند که در لغت
دیگران فاضل و کامل شده اند ولی هر دو این فریق از جادهٔ حقیقی خارج اند اولین را
اعتقاد بمعنی است و دومین را اعمال خلاف - آنها اینها را بد میگویند و اینها آنها را
ولی ما هر دو را بد میگوئیم - عوام الناس در وسط این دو صنف افتاده گاهی بجذبهٔ آن کشیده
میشوند گاهی بجذبهٔ این و افتراق این هر دو بعد المشرقین است -

این آرتیکل بسیار طویل است ولی ما در این کتاب مختصری را از آن مینویسیم
زنان ابداً در عقل و استعداد کم از مردان نیستند و این کم و زیاد بتجربه هم رسیده - مثلاً
در میان طوایف و قبایل وحشی صحرانشین مانند تاتاریان و ترکان و ایلات ایران بعضی
از صحرانشینان هستند هم زنانی هستند که چون مردان سواری میکنند و رهزنی مینمایند و
شمشیر میزنند و جنگ میکنند و بسا هست که در بسیاری از امور خانگی و زندگی زنان محنت
میکنند و مردان آنها خوابیده اند - در میان مردم یوروپ و امریکا یعنی نصارا اشتب رد

دیده میشود که زنان سواری میکنند و کالسکه میرانند و هنرهای دیگر بسیاری هم دانند و دکانداری میکنند و داکتری و معلمی و تصنیف و تالیف کتب متعدده در مختلف علوم میکنند و حتّی آنکه در علم ریاست و سیاست و پولیتیک ها هم کمال استعداد و قابلیّت را دارند و شکی نیست که اگر صد کس از آنها مجلس شورائی کنند ملکی را میتوانند نگاهداری کردن - مختصر این است که زنان هم (خواه مسلمان باشند و خواه غیر مسلمان) در میان ما همچنانکه در میان سایر ملل عالم قابل آموختن علم و تحصیل کمال و هنر و تربیت و تهذیب هستند و ممکن است آموختن و تربیت آنها در صورتیکه اوّل مردان ما خود متخلق باخلاق حسنه و متصف بصفات نیک و شایسته بشوند آنگاه سعی کنند در تربیت زنان و دختران و اولاد خود - اگر چنین شود تربیت زنان امکان دارد در میان مسلمانان و الّا فلا - والسّلام راقم (م - د)

(د)

۱۵ محرم ۱۳۰۱ - مدیر شفیق راسلام صاحب بادرپال مال گزت نوشته است که در لشکر پروشیا این پادشاهان عظیم الشّان ها نرری کرنل یعنی سرتیپ اند برای نام و عزّت —

امپراطور سوّم روس - امپراطور آستریا - پادشاه رملیا - پادشاه بلجیم - پادشاه هالند - پادشاه ایتالی و پادشاه اسپین - سوای این پادشاهان مذکوره که همه تاجدار اند این شاهزادگان ذیل هم همین منصب عزّت را دارند - ارچ دیوک آستریا - شاهزاده ایتالی - پادشاه ماضی معزول اسپین - شاهزاده هسی - شاهزاده بلگریا - سه شاهزادهٔ انگلیش (یعنی سه پسر این ملکه موجوده) این اندیشه بخاطر من گذشت که چرا نباید یکی از شاهزادگان ایران و یکی از شاهزادگان

هندوستان هم چنین منصب عالیشان را داشته باشند - بلی این مردم را شان و مرتبه عالی تر از آن است که ما نرری کرنال باشند در لشکری و اینگونه چیزها و کارها را کسر شان و مرتبهٔ خود میدانند -

دیوک آف کنات باید امروز وارد بمبئی شده باشد - پادشاهزاده که آمدنی ممالک محروسهٔ ما در سالی دو صد کرور است یعنی هشتصد کرور در ایران باید دید که چگونه وارد ملک هند میشود و چگونه در تحت حکومت و اطاعت چاکران ما در خود است - مینوسیپالی بمبئی فقط پنجهزار روپیه داده است برای مخارج ورود آن شاهزاده و حاکم بمبئی حکم کرده است که ساعت پنج و نیم بساحل نزول کند آن شاهزاده و پس از آن چه بکند و بکجا برود - او را هیچ اختیار نیست اکنون در این ملک که ملک مادر او ست و در هیچ شهر و قریه از تمام ممالک مادر خود - دو روز زیاده اجازت ماندن در بمبئی ندارد و باید بفوج خود ملحق شود در منصب جنرالی و پس از آن برای تماشای کلکته از فرمانروای هند رخصت حاصل کند - در ایران اگر شاهزاده بجائی برود ده لک مخلوق خدا را بعذاب الیم در می اندازد و خود مختار کل است و حاکم هر شهر و بلدی که این شاهزاده در آن وارد میشود غلام حلقه بگوش و عبد زرخرید اوست - مرغها سیخ زده و درختها از بیخ برکنده میشود و چه کارهای دیگر که نمیشود -

چند شب پیش از این در خانهٔ آقا میرزا علی داکتر ماندم و جناب موصوف بیان وضع و حالت انگلستان را می فرمود - سخن باینجا رسید که ڈیوک سدرلند هنگامیکه میر لایق علیخان (وزیر حال حیدرآباد) را دعوت نموده بود داکتر موصوف هم شریک آن دعوت بود - داکتر صاحب بیان میکرد که چندین هزار پوند هر روزه آمدنی این دیوک است معذالک چندان سلیم النفس و کریم الطبع و افتاده مزاج است که مکرر دست بشانهٔ من میزد و میگفت که "بیا رفیق دیرینهٔ من"

من گفتم در ایران ده باشی و در حیدرآباد این گونه توالی هم این افتادگی را ندارند و شان خود را از این دیوک ها هم برتر میدانند ـ "تواضع ز گردن فرازان نکوست گدا ار تواضع کند خوی اوست ـ

(ل)

سکندرآباد ۸ ربیع الاول ۱۳۰۱ ـ مدیر شفق را سلام صاحبا من شاکر و ممنون شما هستم که ترجمهٔ خط کارسپاند تیمز را در خصوص ملاقات او با سلطان ترکی که در بمبئی گزت چاپ شده بود و من بجناب فرستادم در شفق درج فرمودید و در این هفته ملاحظه شد ـ مقصود من از ترجمهٔ این خط فقط این بود که چیزی از نوشتجات من در شفق چاپ شود و روزنامهٔ مذکور از نوشتجات من خالی نباشد و الآن امید ندارم و با این امید این خط را ترجمه نکردم و بشفق نفرستادم که اهل ملت و هم مذهبان من از ملاحظهٔ آن عبرتی گیرند و موجب غلیان و تغییر احوال آنها شود ـ و باید دانست که اینگونه نوشتجات برای مردم یوروپ مفید است که طالب هستند و عبرت میگیرند و چیزها می آموزند از آنها و قدر و قیمت میشناسند از آنها و ما می بینیم که چه کسان عالیشان در مختلف ممالک و بلاد و دربار سلاطین عالم کارسپاند یعنی مراسله نگار تیمز لندن و سایر اخبار و روزنامجات انگریزی هستند و همواره میروند و به حکمت و با کمال سعی و جهد خود را شامل مردم میسازند و از احوال ملک و خلق ملک و حکومت ملک آگهی بهم میرسانند و پس آنچه که دیده و شنیده اند در اخبار درج می کنند ـ ولیکن مردم مشرق زمین و بخصوصه مسلمانان را شوق و ذوقی نیست بترقی دادن و از ترقی یافتن خود و ابداً فایده برنمیگیرند از این کارها و فایدهٔ نمی بینند در این چیزها ـ و عمده نسبب این است که همیشه بر اینحال بوده اند از قدیم و گاهی قومی یا فرقهٔ در میان اینها ترقی نداشته است و همواره غرق بوده اند در محیط این رسوم و عادات بد و این رسوم و عادات بد در جبلت آنها ریشه دوانیده و از بیخ برکندن آنها بسیار مشکل است و اقلاً اندک تاملی نمیکنند و اندک منفتی هم

بخود جایز نمی شمارند که تمیز دهند بد و نیک کارها را۔

این نکته را باید برخود واحوال مردم آشیا بخصوصه مسلمانان را از همان قیاس کرد که در سال ۱۴۵۳ عیسوی ترکان عثمانی قسطنطنیه را گرفتند و محمد ثانی شهر مذکور را پای تخت خود قرار داد۔ الآن چهار صد وسی سال است که ترکان باشندهٔ ملک یورپ هستند و در بین همین زمان هم بود که مردم یورپ رو بترقی نهادند و این ترقی را کردند که ما امروز بچشم خود می بینیم۔ اگرچه من نه شهر قسطنطنیه را دیدم و نه حالت ترکان را ملاحظه نموده ام ولیکن از روی خطهای کار رسپاندنتها تمیز اگر قیاسی کنم آن حالت ترکی نسبت بسایر ممالک یورپ باید بگویم که نسبت این دو نسبت طفل شیرخوار است و مرد حکیم کامل۔ از قراریکه کار رسپاندنت تیمز مینویسد هنوز ملک ترکی در حال مبتدیان است بلکه میتوان گفت که در حال مبتدیان هم محسوب نمیشود۔ از سعی و جهد نمودن این مراسله نگار برای ملاقات سلطان و سد ود و مشکلاتیکه در راه بوده است ملاقات مشار الیه را و تدابیری که بکار رفته است برای ملاقات او و رفتن سلطان بسلام لیک و رسل و رسایل و نامه و پیامی که رفته است درمیان این مرد و سعید پاشا و لارد دفرین و سلطان و دیگر حکم و حیل و دیگر کارهائیکه تفصیل آنها موجب دردسر است معلوم میشود که هنوز ترکان بعادات و رسوم قدیم خود معتاد و گرفتار و مقید هستند همچنانکه مسلمان هر ملکی در عالم۔ ما مکرر در اخبار دیده ایم و از کسان شنیده ایم که بسیاری از مردم نامعروف هند در انگلند ملاقی شده اند با قیصر هند (یعنی ملکه انگلند) و مکرر شنیده شده که سلاطین عظیم الشان یورپ چون امپرار جرمنی و امپرار روس و امپرار آستریا وغیره بکمال سهولت ملاقی شده اند و هیچ چه عیب و نقصی وارد نیامده و از شان و مرتبهٔ آنها نکاسته۔ پس این عیوب و علل همه درمیان مردم مشرق زمین است و بهمین جهات است که گاهی ترقی اینها امکان ندارد۔ مگر هنوز ما ماند بگوئیم که

دولت عثمانی بسیار ترقی کرده است چرا که ملاقات شخصی بمقام و مرتبهٔ مراسله نگار نیز از سلطان عظیم الشانی مانند سلطان ترکی آسان تر است از ملاقات چنین شخصی از یکی از امرای حیدرآباد۔ من خود یکی از انگریزان عالیشان را دیدم که دو ماه بود میخواست پیشکار حیدرآباد را ملاقات کند و میسر نمیشد و آن صاحب شکایت میکرد۔ من خود روزی بنزد کوتوال حیدرآباد رفتم و یکساعت بر سر پا ایستادم تا مرا گفت بنشین۔ این چیزها را اهل آسیا و مسلمانان جزو جلال و بزرگی خود میدانند۔

بدتر از همه این است که خلق آسیا را عموماً اعتقاد این است که باید فرقی باشد درمیان اعالی و ادانی ناس (یعنی درمیان صاحبان جاه و جلال و کسانیکه آن جاه و جلال نیستند) و این افتراق هیچ کار و هیچ چیز دیگر ظاهر نمیشود جز باینگونه چیزها و کارها۔ من درمیان جمعی میگفتم که هیچ ضرورتی نداشت که حضور دکن چهار صد کس همراه خود بکلکته ببرد و پنج یا ده لک روپیه خرج کند یکی از میان آن جمع مرا گفت پس فرق میان شاه و گدا چیست ؟ من در جواب گفتم امپراطور جرمنی و امپراطور روس گاهی باین عدت همراهی سفر نمیکنند و این مبالغ گزاف را در سفر خرج نمی نمایند پس باید از شان و بزرگی ایها بکاهد اگر ملکه انگلستان بهند آید ده کس را بیش همراه نخواهد آورد و بحتمل بیست هزار روپیه بیش خرج نخواهد کرد پس باید از شان او بکاهد۔ و باید ملتفت بود که چهار صد یا چهار هزار کس همراهی در بازار حیدرآباد عظمتی دارد و لی در بازار کلکته یا بمبئی و مدراس عظمتی ندارد و احدی را اعتنائی بآن نیست فافهم

مکالمات کارسپاند تیمز و سلطان را که ملاحظه نمودید۔ معلوم میشود که هنوز سلطان ترک عاجز است که نظم و نسقی بدهد در ملک خود و بحتمل که تا قیامت هم هیچ سلطانی نتواند نظم و نسق بخشید ملک ترکی و هریک از ممالک مسلمانان را۔ مگر مردم ایران مرا گفته اند که شاه یک تن واحد است و پیرامون او را بسیار گرفته اند که

همه برخلاف رای اودر امید هند در ترقی رعیت و ملک او و من در جواب گفته ام آنچه را که مراسله نگار تیمز گفته است بسلطان ترک در حین ملاقاتش با او - عزیز من کسانیکه در جهان آمده و نام خود را در جهان باقی گذاشته اند تا قیامت برای کارهای بسیار عظیمی که کرده اند همه اشخاص واحد واحدی بوده اند - اگر من بخواهم ممکن است صد کس را از آنها نام برم درانیجا مثل اسکندر رومی - جولیس سیسر - الفرد بزرگ - شرلمن - فرد ریک ثانی جنرال دشنگتن - نپلیان اول و در همین روز امپرار پروش و دیگران - مگر عزیز من عزم جزم وهمت مردانه درکار است - در اینزمان ملکرانی با نظم و نسق آسان تر است از ازمنهٔ قدیمه بای انتظامی و هرج و مرج - همان چند کلمه که کار سپاند تیمز بسلطان آموخت کافیست برای ترقی ملک ترکی و هر یک از ممالک مسلمانان مگر همان مانع عظیم را دارد که مراسله نگار مذکور بیان کرده و من سالها قبل از انکه این مرد ملاقات کند با سلطان ترکی گفته و کتاب هم نوشته ام -

صاحب من اگر ما در تواریخ عالم ملاحظه کنیم از زمان آدم صفی تا اکنون هر خرابی و هر تباهی و آفتی که بر هر شخص و هر قوم و هر ملکی وارد آمده است فقط بوسطهٔ حب استیلا بوده - تنزل ممالک مسلمانان و عدم ترقی مسلمانان در هر زمانی بخصوص در این زمان فقط بوسطهٔ حب استیلا بوده و هست و اگر بر همین منوال باشد تا قیامت بر همین منوال خواهد بود در میان مسلمانان از سلطان گرفته تا گداهر شخصی طالب استیلا است بحسب حالت و درجه و مقام خود - استیلا چیست ؟ - استیلا آن اختیار را میگویند که شخصی داشته باشد بر جان و مال و عیال دیگری بحسب قوت و طاقت خود - سلاطین ما طالب استیلا استند محض برای انکه جان هر کرا بخواهند بگیرند و بتوانند - این بیچارها در دست نفس سرکش خود گرفتار و عاجز استند نه در دست کسانیکه پیرامون آنها را گرفته اند - اینها مرد مانی استند که نمیتوانند بمبلغی معلوم گزران کنند بلکه باید زر رعیت خود را بزور و قهر بگیرند و باختیار

و اقتدار کامل بر باد دهند بر وفق میل و خواهش خود - اینها مردمانی هستند که نمیتوانند بیک قبا و کلاهی ساده بسر برند بلکه میخواهند بجواهرات قیمتی خود را آرایش دهند و بلباسهای فاخره خود را زیب و زینت بخشند و ناچارند که زر مردم را بگیرند یا هر چه هر که دارد بجبر و ظلم از او بستانند - اینها مردمانی هستند که نمی توانند بیک و دو زن قناعت کنند و ان هم کفو خود میخواهند چهار صد و هزار زن داشته باشند و زن و یا دختر هر کرا که بدانند و بفهمند و آگهی بهم رسانند که خوش صورت است از هر ذاتی که باشد بگیرند بر خلاف مرضی او و بالجمله تا هنگامیکه استیلا نداشته باشند نمیتوانند اینگونه کارها را بکنند پس بمضمون النَّاسُ عَلَىٰ دِينِ مُلُوكِهِمْ اراکین دولت ایشان و بزرگان ملکت و حتی احاد ناس یعنی کسانیکه در جزو رعیت و هم بستگی با اینها دارند و بهمین مرض مریض و سقیم هستند پیروی می کنند سلاطین خود را - پس هر سلطانیکه بخواهد خلق مملکتش خوش باشند و آزاد باید اختیار کامل و استیلای کامل خود را از دست بدهد - شکی نیست که هر سلطانی در هر ملکی که امروز استیلای خود را از دست بدهد احدی از عیش روز دیگر دم از استیلا و اقتدار و اختیار نمیتواند زد -

عجب نیست که هیچ کسی در ممالک آسیا نداشته و ملتفت این نیست که خوشی و راحت و ترقی خلق و سیستی در اینست که مردم همه آزاد باشند و بآزادی باهم گفتگو و نشست و برخاست کنند و بآزادی آرای خود را اظهار سازند و بآزادی تجارت و فلاحت کنند و بآزادی هنرمندی و دانش خود را اظهار نمایند - و عجب تر از همه آنست که آزادی را مایه فتنه و فساد میدانند و هرج و مرج را مایهٔ آسایش و رحمت - سلطان ترکی کار رسانید تیمور را گفت که * آزادی در ملکی که مردمش معتاد نیستند و نمیتوانند آزادی در استعمال آرند بآن ماند که شخصی را تفنگی بدست دهند که نتواند آنرا استعمال کند" - این بکلی خلاف عقل سلیم است و هر که چنین سخنی را بگوید عاقل و صاحب دانش نباید بشمرندش زیرا که مقصود از آزادی

آنست که همه عیوب خلق معدوم شود یعنی زبردستان بزیردستان ظلم نکنند و بزرگان بر فروتران زبردستی روا ندارند و خلق همه یکسان شوند و این هرج و مرج در حقیقت عین آزادی است زبردستان و مردم بدفعال ملک را ولی چون مردم آزاد شدند و همه مساوات بهم رسانیدند هرج مرج معدوم میشود — هیچکس تامل نمیکند که معدودی انگریز چگونه در ملک هند بیست و پنج کرور خلق را آزاد نگاه داشته اند و حال آنکه خلق هند از خلق هر ملکی مختلف ترند در مذاهب و عقاید و آراء و هر ملک دیگری را هم که امروز بگیرند فردا تمام خلق آن ملک آزاد اند —

هان همین است مقصود ما — شرط آزادی جریان قانون سخت است و تا هنگامیکه قانون در ملکی نباشد نه بطور آزادی خلق را میتوان نگاهداری کرد و نه بعبودیت و بندگی — و تا قانون در ملک نباشد ابداً امید ترقی و بهبودی برای ملک و اهل ملک نیست —

مگر باید دانست (و دانستن این امر اهم تر است از هر چیزی) که حکومت نباید مشتمل باشد از پادشاه ملکی و چندکس از ارکین دولتش که خود گزیده باشد و جوابده نباشند در آرای خود و هر یک جوابده نباشد در هر کاری و عملی که واگذار است باو یعنی باختیار کامل خود عمل کند — ما این فقرات را بتفصیل در کتاب دیگری و همچنین در این کتاب نوشته ایم — باین موجب ملکرانی بسیار سهل است و ترقی دادن ملک و خلق ملک بنهایت آسان است اگر کسی بتواند دست از استیلای خود بدارد و امور را واگذار کند بقانون و اصول —

چند زمانی نگذشته است که شخصی عراگفت هنگامیکه ناصرالدین شاه از سفر یورپ مراجعت کرد اراده داشت که ملک خود را نظم و نسقی دهد و خلق را آزادی بخشد روزی یکی از ارکین دولتش در حضورش آمد با جبهٔ بسیار قیمتی شاه او را گفت "مرا اراده است که قانونی جاری سازم که اگر نخواهم این جبه را از تو بگیرم آن اختیار را نداشته باشم" — آن امیر در جواب گفت "قربانت شوم خدا آن روز را بدنیا نیارد که قبلهٔ عالم را این اختیار

واقتدار نماند - جان ومال همه از آن تست" - این سخنان سخنان مردم نادان است و
مرد عاقل این سخنان را نمیگوید و نمیشنود که نزد عقلا و طوایف دیگر مایهٔ ضحکت و تمسخر باشد
اینها همه بهانه است - شاه ایران میخواهد آن جبه را بگیرد و آن امیر را بخود وا گذارد که
صد جبه در عوض آن از خلق بگیرد بظلم و ستم و آن امیر میخواهد پادشاه خود را آن اقتدار
باشد تا او را نیز باشد - من بر آن استم که هر پادشاهی که تواند ظلم اجاری دارد در ملک خود
عدل و نصفت را هم میتواند جاری دارد - اگر پادشاهان روی زمین را که یکبار سیر شدند ظلم یکبار برند
معدلت و نصفت شکی نیست که بآسانی میتوانند خلق را تابع قانون و عدل و انصاف
سازند - مگر چنانچه گفتیم قانون دیگر کار است و بی قانون هیچ کاری صورت نگیرد - مگر
یک افتراق کلی در میان است مردم یورپ و مردم ایشیا را و این افتراق بسیار کلی است و
رفع آن بسیار مشکل بلکه از جملهٔ محالات است - مردم یورپ میگویند پادشاه باید تابع
رعیت باشد و مردم ایشیا میگویند رعیت باید تابع پادشاه باشند و ما در این میان
میگوییم که الحق پادشاه باید تابع رعیت باشد چنانچه سعدی هم گفته "پادشه پاسبان
درویش است" - اهالی ممالک یورپ صدها سال قبل از این متفق شدند و نزد در
حقوق خود را مقرر کردند و سبب شدند که قانون آزادی در ملک شان جاری گشت
و همه روزه بر سر حقوق خود با حکومت خود در نزاع و جدال اند و در همین روز بر اکثری از
اهل عالم معلوم است و معلوم شده است که معدودی انگریز در ملک هند در مقابل حکومت
خود و بیست و پنج کرور خلق هند میجنگند بر سر حقوق خود و آخر کامیاب خواهند شد (و آخر
شدند ۳ ماه میگذرد) و همه متفق اند - مگر از آن طرف در میان بیست و پنج کرور خلق هند
هیچکس متفق نیستند و نمیتوانند حقوق خود را طلب کنند فی نفسه - در همه ملک ایشیا خلق ملک
تابع حکومت یا پادشاه خود هستند و حکومت یا پادشاه هر چه میخواهند می کنند -
یکی از جملهٔ حماقتهای مردم ایشیا اینست که پادشاهان خود را ظل الله میدانند

(حکومت که ندارند) و عقل او را با عقل تمام رعیت ملک آنها مساوی بلکه برتر میدانند
و انها را از جانب خدا و بموجب حق سماوی مختار بر جان و مال و عیال رعیت شان میدانند
و تمام خلق بهر درجه و مقامی که باشند یا ظالم اند یا مظلوم (بالنسبه) و فقرای آنها بالخصوص
غالبا مظلوم اند و ملک و عیال آنها را گرفته اند و تباه ساخته اند معذالک هر که حرفی از انصاف
و ظلم در میان آرد میخواهند او را بکشند - بسیاری از اهل ملک ما دشمن جان من اند از انکه
حکومت یا پادشاه آنها را ظالم میگویم و آنها را مظلوم میخوانم - مردم ملک ما چنان بغضب
خدا گرفتار اند که اگر کسی آنها را مظلوم خواند خشمگین میشوند بلکه اگر در خفیه او را بیابند
بالضروره خواهند کشت -

در همان اخبار بمبئی گزت نوشته بود که مالیات سال گذشته ملک انگلند
نود کرور بوده و قریب چهار کرور از سال قبل از آن مزید شده بوده است - ملک ایران
چندین برابر انگلند است و چهار کرور درهم مالیات ندارد - این فرق کلی از چیست ؟
از همان است که ملکهٔ انگلند استیلا ندارد و شاه ایران دارد و مردم انگلند آزاد هستند
مردم ایران بنده و برده - ملک انگلند قانون دارد و ملک ایران بی قانون است -

راقم (م - د)

(مرا)

سکندرآباد ۵ جمادی الاول ۱۳۰۱

مدیر شفیق را سلام - صاحب من "چه حاجت که نه کرسی آسمان
نهی زیر پای قزل ارسلان مگو پای عزت بر افلاک نه بگو روی اخلاص بر خاک نه"
مردم دکن نباید فراموش کنند (گویا همین زودی فراموش کردند) آنچه را که لارد رپن
در نطق خود فرمود بحضور پرنور بطور موعظه و نصیحت که مضمون آن باینموجب بود -
"من ملتمس هستم که مگذاری طبیعت خوش و قانع گردد بنمایشات ظاهره و آداب دولت

وشکوهی که تو خود را در میان آنها می‌بینی و تملقات و چاپلوسی‌ها و خوشامدگوئیهائیکه از هر طرفی
از تو می‌کنند خوش‌آمدگویان و متملقین" ۔ اکنون تا شش ماه دیگر یکسال دیگر پیوسته تاریخ جلوس
خواهد آمد از اطراف و جوانب امصار و بلاد دکن و اخبارها همه روزه پر میشوند از خوش‌آمدگوئی
خوشامدگویان ۔ یکی قمر رکاب و فلک جناب خواهد نوشت ۔ دیگری خورشید ایوان و
ملک دربان ۔ یکی رستم دستان و دیگری سام نریمان ۔ یکی تیغ زن و دیگری لشکرشکن
یکی سینه شیر را میشگافد و دیگری پهلوی ببر را میدرد ۔ یکی جمجاه میخواندش و دیگری
سلیمان بارگاه و حال آنکه چند روزی نگذشته است از مسندنشینی او و هیچیک از این
خصال را کسی ندیده و نخواهد دید گاهی ۔ افسوس است که در اینملک یک شخص عالی خیال
و بلند اندیشه و دوربین نیست و همه را قول و فعل قول و فعل اطفال است ۔ ولیکن ما از
ماضی چیزی ندیده ایم و در مستقبل امید داریم و دعا می‌کنیم که جانفشانی سرسالار جنگ
مرحوم و صرف زر بسیار و محنت استادان متعدده انگریزی و عربی و فارسی و سفرهای دهلی
کلکته و آخر از همه نصایح لارد رپن نتیجه خود را ببخشند و حضور دکن ابتدا براین صرافت فتند
که رسم خوش‌آمدگوئی را از اینملک و از دربار خود معدوم سازد که تباهی تمام ممالک آشیا
بخصوص مسلمانان بواسطهٔ همین تملق و خوش‌آمدگوئی است ۔ ما مکرر از اینگونه عبارات
نصیحت‌آمیز در اخبار شفق نوشته ایم و اکنون بر تمام اهل دکن بلکه تمام اهل هند معلوم
است ولیکن گاهی کسی اعتنائی بکلام ما نکرده است ۔ مگر ما امید داریم که حالا هم در دیم ملک
اعتنائی بکنند بکلام لارد رپن ۔ ما باندازهٔ دانش خود کتابی نوشته ایم بنام حضور و
یکسال است که نزد نواب اقبال الدوله مانده است که وعده نموده است منتظر حضور برساند
اگر آن کتاب با خاک یکسان نشده باشد و مفقود نگشته باشد و آن وعده وفا شود
که من گاهی امیدوار نیستم بایفای آن احتمال کلی میرود که هر چند کم بهاست کفایت کند برای
نظم و نسق امور اینملک بلکه سایر ممالک مسلمانان هم ۔ "گاه باشد که طفلکی نادان

از قضا بر هدف زند تیری" - ما باندازهٔ فهم و دانش خود اکنون چیزی مینویسیم درضمن ملکرانی زمان مستقبل حیدرآباد و آنچه شرط بلاغ است بعمل می آریم خواه کسی بشنود و خواه کسی نشنود - آنچه ما مینویسیم مجمل و سرسری است وجزئیات و نکات و دقایق و فواید کلی آنرا وامیگذاریم که دیگران خود درک کنند و تامل و تعمق نمایند -

بنزد رای ناقص من دراین ریاست دو مجلس ضرورست یکی خاصه و دیگری عامه - (۱) مجلس خاصه باید مشتمل باشد از حضور میر مجلس - نواب سالار جنگ - نواب خورشید جاه - نواب اقبال الدوله - نواب بشیر الدوله - شهاب جنگ و پیشکار - کمتر یا زیاده تر ازاین عدد بسته بمیل و خواهش پادشاه ملک است و لیکن در انتخاب باید اشخاص دنیا دیده و کار آزموده و خدمت کرده باشند - اجزای این مجلس خاصه فقط در امور مشار خواهند بود که نسبت دارند آن امور بدولت انگلیشیه و در هر امر سترگی که پادشاه آرای آنها را طلب کند - (۲) مجلس عامه باید مشتمل باشد از کسانیکه هر یکی از آنها بصیر باشد دریک رشتهٔ از امور ریاست - مثلاً این اشخاص ذیل و ازاین قبیل اشخاص و اقلاً باین عدد هم باشند -

سالار جنگ میر مجلس - مولوی مهدیعلیخان - مولوی سید حسین بلگرامی - مولوی مشتاق حسین - مولوی صدیق - مولوی شیخ احمد - علی رضا خان - اکرام الله خان - حافظ عبد الکریم - مولوی محمد حسن خان - مستر رتنجی - مستر داراب جی - مستر ویلکلینسن - میجر نویل - جنرال گلسفرد - راجه رای ایان قدیر جنگ - کپتان لیکن - هری کشن بهادر - یکی از فوجداری - یکی از کوتوالی - یکی از صفائی - یک داکتر - یکی از تپه خانه - معتمد تعلیمات -

در حیدرآباد مولویصاحب و نواب و دوله و جنگ و بهادر بسیار اند و ما همه را نمی شناسیم و اگر هم بشناسیم مقصود و ارادهٔ ما نسبتی ندارند ... کان و

جامه خلقان و قامت بلند و بازوی سخت و شکم بزرگ و ریش پهن و کوت و پتلون و
زبان دراز چاپلوس خوش آمدگو و اولاد فلان پادشاه یا شاهزادهٔ دهلی یا پسر امیر
بخارا و خاقان چین و پادشاه سمرقند و قیصر روم و خلیفهٔ بغداد و تیمور و نادرشاه
و فاضل نحریر و ادیب اریب و غیره و غیره نمیخواهیم بلکه دو مثقال مغز میخواهیم که در کلهٔ کسی باشد
کارروائی و کارآگاهی در کار است در امور سلطنت و حکومت — برای این کار کسانی
در کار اند که سالهای دراز در خدمت باشند و راه و چاه کار را بدانند و تجربه آموخته
باشند یعنی بالنسبه چرا که جای اینگونه اشخاص در اینمملکت خالی است — اگر این عدد
را هم بخواهند کمتر یا زیاده ترکنند مختار اند — در این مجلس باید بر سر جزئی و کلی امور
ریاست گفتگو شود و بنوبت هر یک از این اجزا مجاری احوال و کیفیات کچهری یا سرشتهٔ
خود در المجلس حاضر آرد تا دیگران هم آگهی بهم رسانند و بر سر آن گفتگو کنند — اجزای
این مجلس باید همه آزاد باشند و بیخوف و بدون خوشامدگوئی آرای خود را اظهار سازند
سیر مجلس را باید اختیار باشد که حک و صلاح کند آنچه را که بنظرش خلاف یا درست
آید — سیر مجلس را باید اختیار باشد که چون یکی یا دو کس یا زیاده بر سر مطلبی بمعنی
تنازع و نفسانیت میکند یا می کنند از روی غرض و خصومت آن کس یا اشخاص را از
مجلس خارج سازد — در هر هفته یکروز این مجلس باید منعقد شود و مجاری احوال آن بنظر حضور بگذرد —
بنظر رای من ابتدا باید چهار یا پنج کس که کارآگاه باشند و انگریزی قانون
بخوبی بدانند مقرر سازند که ضابطهٔ چندی بنویسند در این خصوص و اقتدار اجزای
هر دو مجلس و اختیار سیر مجلس را در آن ضوابط بنویسند که اقلا از چند کس کمتر نباشند
بعبارة اخری در غیبت چند کس میتوان در مجلس گفتگو کرد و الا آن گفتگو مجلس دیگر رفته
پس این ضوابط را باید بنظر حضور برسانند و ایشان دستخط فرمایند و چاپ شود بطور
کتابچه و همهٔ عملهٔ ریاست در هر جائی که هستند بلکه خلق تماما بدانند و این محض قول زبانی نباشد

بنظر بنده می آید که مجلس جداگانه که مشتمل از چند کس باشد در تحت
مجلس عامه باشد مقرر سازند فقط برای آنکه از اطراف و جوانب ملک آگه شوند که کدام
جایدادها خالی مانده و چند کس امیدوارند و هر یک ازین امیدواران بکدام کار
و خدمت مناسبت دارد و پایهٔ علم و لیاقت او چیست و قابل چه عهده است — سفارش
را از احدی قبول نکنند و اگر قبول می کنند هر شخصی را زیاده از قابلیت و استعداد
کار و عهده ندهند محض برای آنکه خط سفارشی از کسی آورده است — این اشخاص آنچه
میکنند باید بمجلس عامه پیش کنند — بعضی اشخاص را من دیده ام و میدانم که هیچ
قابلیتی نداشته اند و بسفارش تعلقدار شده اند و بسفارش تحصیلدار شده اند
و امثال ذالک — اینگونه بدنظمیها را باید موقوف و معدوم سازند — بتدریج باید
در مجلس عامه قواعد و قوانین هم در بعضی از امور ریاست جاری شود و اگر تاکنون نبوده
و اگر بوده حک و اصلاح کنند در صورتیکه حک و اصلاح لازم داشته باشند یا تجدید
کنند — هر یک از اجزای این مجلس جوابده است در سر رشته و علاقهٔ خود ولیکن باید
تا یک حدی هم اختیار بآنها داده شود بموجب ضابطه — هر که خلاف آن ضوابط
کند باید برطرف و معزول شود از عمل و عهدهٔ خود —

درآمدنی و مخارج ملک بنظر من چنین میرسد که سوای خود حضور
دیگری را نباید اختیار باشد که بدهد و بخشد و آنچه داده و بخشیده میشود باید بر وفق
قانون و امضای تمام اجزای مجلس باشد و از امور ملکیه خارج نباشد و اگر از امور ملکیه
خارج باشد باید بامضای حضور باشد — مگر یک نکته دیگر باقی است و نوشتنش هم
بسیار سخت است و آن اینست که آیا حضور پرنور را چه اختیار باید باشد در دخل و
خرج ریاست — درین خصوص بنظر من چنین میرسد که مشاورین خیر اندیش باید باظهار
آرای خود را ظاهر سازند اگر خرجی بشود که بیجا و زیاده از اندازه باشد باید

خرج او کمتر از دخل دباشد - بسیار مشکل است که در این حالت که این ملک است و
همچنین سایر ممالک مسلمانان کسی بتواند دم از این فقره و مطلب زند چرا که موجب گره
همهٔ خلق میشود -

در اخبار بمبئی گزت ۲۹ جنوری دیدم نوشته بود که سلطان دوم ماهوار
وزیر اعظم خود را مزید کرد و از ۲۵۰ پوند رسانید به ۷۵۰ پوند در ماه و باین حساب
۹۰۰۰ پوند در سال مواجب وزیر اعظم سلطان ترکی از وزیر اعظم انگلند بیش است
چندی قبل شخصی بجواب من در شفق نوشته بود که سبق بخل و کفایت امی آموزی - بلی
من سبق بخل و کفایت می آموزم و لارد رپن نیز سبق بخل و کفایت آموخت بحضور دکن
شکی نیست که همواره باید چندین لاک در خزانهٔ حکومت باشد و اگر من مداخلت داشته
باشم در یکسال پنجاه لاک بلکه یک کرور بر آمدنی این ملک می افزایم - ولیکن در اینجا قدرت
نمی نویسم که چگونه و چسان فقط مثالی میدهم دیگر امور از اینسان قیاس شود -
چند روز قبل ازین در جائی شنیدم که قاضی حیدرآباد پنجصد روپیه ماهوار میخورد
و در هر عقد و نکاحی هم دو روپیه خودش میگیرد و یکروپیه هر یک از نائبانش -
بنظر بنده میرسد که قاضی صاحب را پنجصد روپیه کفایت میکند و آن دو روپیه باید
داخل خزانهٔ سرکار شود بلکه رای بنده این است که عقد و نکاح بر کاغذ ممهور باشد و
باندازهٔ مبلغ کابین کاغذ ممهور بطور قباله نوشته شده بدستخط و مهر قاضی و یکی را
مرد با خود دارد و دیگری را زن که در وقت حاجت هر دو را بکار آید

غرض هر شخصیکه صد روپیه ماهوار زیاد است او را اگر پنجهزار روپیه
باد بدهند کم است او را زیرا که دستگاه خود را وسعت میدهد و زن و غلام و کنیز
و اسپ و گاری و نوکر خود را زاده چندان میکند - ولیکن بر حکومت لازم است که
هر کسی را باندازهٔ استعداد و قابلیت و خدمتیکه دارد و از عهده میتواند بر آید موجب ماه

وخزانۀ خود را نگاهداری نماید والسلام راقم (م - د)

(مجیدالجدست خوانندگان عرض میشود که امروز که روز شنبه ۲۹ جمادی الثانی و ۳ اپریل است چندا ریلوی باز شد تا ورنگل هشتاد میل مسافت و بنده صبح در استیشن سکندرآباد حاضر بودم که قریب سی گاری روان شد و جمعی مفت خوار دران نشسته بودند غالباً انگریز و بیست و پنجهزار روپیه برای خرچ این کار مقرر شده است از خزانۀ نظام این بکلی همعینی است و هیچ جا محسوب نمیشود و هیچکس شاکر و ممنون هم نیست فقط نقصان مفتی رسید بخزانۀ نظام ولی هیچکس دیگر جز من افسوس نمیخورد برین زر که رایگان شد)—

(س)

چون ما در چندجای این کتاب وعده نموده ایم که در ضمیمه بعضی چیزها بنگاریم نسبت بملک خود و حالت آن لهذا اینک بوعدۀ خود وفا میکنیم و امیدواریم که بنهایت مفید باشد و مفید گردد— مانند هر شخصیکه در عالم وطن خود و اهل ملک خود را دوست دارد و طالب ترقی و سرسبزی و فزایش دولت و راحت هردو باشد و خواهشمند آن باشد که در ملکش حکومت نیک و قانون معدلت و انصاف و وفور نعمت و دولت و تجارت و زراعت و فلاحت و اسباب خوشی و آسایش و آزادی خلق وجود یابد و فراهم آید ما هموار چیزها در اخبارها و کتابچها نوشته ایم و همه را بکمال سختی و تلخی و زور و شور و حرارت طبیعت ولی در واقع از روی دلسوزی و همدردی و حمیت قومی و هم وطنی و هم مذهبی— ولی همیشه جمعی از جهلا و بی دانشان بخلاف ما برخاسته اند و با ما معارضها کرده اند و عمده بجهت رد جواب و خرافات آن زمره است که ما بر خود گرفته ایم که در ضمیمۀ این کتاب بعضی چیزها بنویسیم—

از انجمله اینست که چندی قبل از این کتابچه از ما شخصی

افتاده بوده است موسوم به عباس ابن امیر قلی اصفهانی که ما گاهی او را ندیده بودیم۔ این شخص خطی نوشته بود به مدیران اخبار مفرح القلوب کراچی و سخنان یاوهٔ بسیاری را درحق ما نگارش داده بود۔ این مدیر صاحبان که معلوم نیست باشندهٔ کدام سرزمین هستند و ابداً فارسی نمیدانند و معذالک اخبار خود را فارسی مینویسند نوشته بودند "چون کتابچه بملاحظه و مطالعهٔ ما نرسیده است و نه میرزا اسمعیل را دیده ایم و نه نامش را شنیده ایم لهذا در این وقت نتوانسته ایم در اینخصوص بحثی خاطرخواه برانیم و یا در اینموقع ارابهٔ دندان شکن را در جواب کلمات و تحریرات کوته اندیشان و کور باطنان که عبارت از مضامین هزله و ترہات نسبت عظام اهل اسلام است بنویسیم" ۔ چون این صاحبان عالیشان خود در همان اخبار نوشته بودند که شاهزادهٔ ظل السلطان وقتی بما نوشته بود که "حقیقت شما یکی از خدمتگزاران دولت علیهٔ ایران هستید بر همه ما ها واجب و لازم است که کمال محبت و مهربانی را دربارهٔ شما مبذول داریم ۔ سی تومان قیمت اخبار نامهٔ شما را که یکی از اخبار های بسیار خوب است بتوسط حاجی سید ابراهیم فرستادیم" و از همین عبارت بر جهانیان ظاهر میسازند که این قطعه را سعدی شیرازی متناسب حال ایشان فرموده است "الا تا نشنوی مدح سخنگوی که اندک مایهٔ نفع از تو دارد اگر روزی مرادش بر نیاری دو صد چندان عیوبت برشمارد" ۔ ما همین عبارت را سنگ خود قرار داده بر ایشان تاختیم ۔ ابتدا ایرادی چند بر عبارت نویسی این صاحبان گرفتیم و تمسخر از ایشان کردیم و بعد نوشتیم که شما محض برای این سی تومان میکنید هرچه میکنید و هر سنگی را که بر سینه میزنید برای این سی تومان است که ایران ما را خراب و ویران میسازند دیگر آنچه باید بنویسیم بدون خوف و خشیت نوشتیم و ابداً ما را خوف و خشیتی از اعدای

نیست وحق را میگوئیم و مینویسیم زیرا که این فردم صاحب غرض نمیدانمند و اگر میدانند برای زر چشم می پوشند که چه ظلم و جفائی میکنند در حق بندگان خدا کتابیکه محمدوحین اینها هستند - اگر ما آنچه میدانیم و شنیده ایم از ایران و نسبت بایران که همه اهل ایران وشاه وشاهزاده و حاکم و امیر و فقیر همه میدانند بنگاریم آنوقت این صاحبان غرض و طمع سیه رو میشوند و تحمل دست از چاپلوسی و تملق گوئی بدارند - ولیکن غلط گفتیم زر جهان را بر باد داد و خانمانها را تباه ساخت و انبیا و اولیا را کشت و بسیاری از اهل کوفه و شام از سی تومان هم کمتر گرفتند که بروند و فرزندان پیغمبر خود را بکشند -

الغرض در ختم کلام با این صاحبان غرض و سقیم و مرض نوشتیم که همین خط را در اخبار خود درج کنند و جواب آنرا نیز هر چه که بنظرشان برسد بنگارند که خوانندگان نیز فایده برگیرند ولی چگونه جرأت داشتند که خطی را درج کنند در اخبار خود که بقلم شخصی تحریر یافته بود که انشاالله در زیر تیغ جلاد هم از احدی خوش آمد نخواهد گفت و تاج این و تاج پادشاهان جهان را هیچ نخواهد شمرد و بنده و برده هیچ پادشاهی نخواهد شد - آن خط را درج اخبار خود نکردند ولی خرافات چندی را در اخبار خود درج نمودند مثل اینکه در تاریکی برقصند و در خلوت لاف تهور و مردانگی زنند - این خرافات مجدداً نقل شد در اخبار شفق ثانی مفرح القلوب و یکی از اهل ملک خود مان نیز تائیدی فرمود در همان شفق از آنچه در مفرح القلوب نوشته شده بود ولی بنام دانظرف مدیر شفق و حال آنکه مدیر شفق یک لفظ فارسی نمیداند - این بزرگوار عالی مقدار که نامش بر ما پوشیده است و هر که خواه باشد ما را بنام او کاری نیست خود از اصل و نژاد و دودهٔ خود خبر دارد در شفق مینویسد - "تادیبات و تقریعات مشفقانه که مدیر اخبار گهر آمدنیه القلوب

بر سر دردی زده الحق زیاده ازآن درخورست چه آنکه آن خبیث بدگهر دُردی چندین سال بقلاشی و کلاشی مشغول و مکتسبش از غیر ما اهل الله بود و چون گرد ادبار بر سرش فلک فرو ریخت دست در دامن تولای عیسویان زده چندروزی تنفر اختیار کرده آشکارا بدین ترسا و الوهیت اقانیم ثلاثه معترف شده ساکن کلیسای پروتستان گردید پس چون ترسائیان هم دیدند که بمکر و شید پا بدایرهٔ عیسویت گزارده او را از خود راندند" الی آخر - بیشک ما عیسوی هستیم و آنچه این مرد نوشته همه صدق ست ولی کسانیکه ظن ما در حق آنها میرود که این خطرا نوشته باشند عیسوی هم نیستند - اینها هیچ خدا و پیغمبری قائل نیستند - پیغمبران و اولیا را هم مثل ما میدانند که بمکر و شید دکانی باز کرده بودند که خلق را بفریبند مگر جای شکرست که پیغمبران را چون خود نمیدانند - اینها در مجالس تعزیه فرزند پیغمبر خود میخندند و استهزای کنند و به اسرای اهلبیت او چیزها نسبت میدهند و لیستاده می شاشند و گوشت خنزیر و نیز مال خلق الله را میخورند و همه اهل غرض هستند و سر پا گرفتار هزاران گونه مرض - احدی از کسانیکه ما را دیده و میشناسند در هیچ جا گاهی ندیده و نشنیده اند این چیزها را از ما و ابداً نمیتوانند نسبت دهند بما - فقط شاید عیسوی بگویند و اگر نیکذات باشند گمان برند که ما عیسوی هستیم ولی اگر ما عیسوی هم باشیم فخر می کنیم که دهری و لا مذهب نیستیم و دارای این خصال ذمیمه نه ایم - اینها همیشه در دست ما عاجز و ناتوان بوده اند و اگر تاج بر سر گذارند یا کمر زر بندند ما را گاهی اعتنائی باینها نبوده و نخواهد بود - و از اینها گذشته احدی ازین اشخاص هر که باشد و در هر کجا که باشند مثلاً در حیدرآباد جرأت ندارد که نام خود را در اخبار درج کند در مخالفت ما و همین دلیل قوی ست که آنها عاجز اند در دست ما زیرا که آنها یک تیغ زنگ خورده کندی دارند در مقابل ما و همان ست که ما را عیسو

بخوانند ولی ما راصلاح بیشمار است در مقابل آنها - اگر هزاران ازاینگونه چیزها در مفرّح القلوب درج و در شفق نقل شود و امثال اینگونه بزرگواران چیزها بنویسند باز حق مخفی نخواهد ماند و آفتاب بگل پوشیده نخواهد گشت - تمیز این چیزها با عقلاست نه با جهال بی سروپا و بی مایه -

بالجمله مدیران مفرح القلوب اشاره و رجوع کرده بودند باخبارهای انگریزی و آنچه در آن اخبارها بود در تعریف شاه و شاهزادگان ایران تسکّی قرار داده بودند اثبات مدّعای خود را و ما نیز از همان اخبارها فقرات چندی را در جواب آنها نوشته بودیم و اکنون باز اراده داریم که تفصیل وار یعنی بطور اطناب ترجمه و نقل نمائیم آن اخبارها را در اینجا - شرط آن این است که خوانندگان این کتاب خصوصاً مدّعیان ما از اهل ایران در هر کجا که باشند و در حیدرآباد بخصوصه که همواره بخصوصه که همواره خشمگین هستند بر ما و در تنهائی بقین ما را خواهند کشت مثل سیّد عباس ترک و جمعی دیگر از شربت فروشان و خز پوشان و نیز عباس ابن امیر قلی اصفهانی و مدیران مفرّح القلوب و شاه و شاهزادگان و امرا و علما و تمام اهل ایران بدقّت بخوانند این کتاب را و بتعمّق در آن ملاحظه کنند - بعضی از آن فقرات که غرض من در آنهاست بموجب ذیل است -

۱

در بمبئی گزت ۵ فبروری سال گذشته (۱۸۸۵) آرتیکلی است که اصل آن از اخبار فورتنیتلی ریویو درج بوده و از آن نقل شده بموجب ذیل -

(زوال یا تباهی ایران)

" فقط قدامت و عظمت معدوم شدهٔ ملک ایران فایدهٔ بی نهایتی می بخشد هر اخباری را که میخواهد بیان کند تباهی حال آنرا در اینزمان ..... " اهیچ چه

ارادهٔ آن اخبار هم نبودی که بیان کند حالت ایران را از حیثیت امور پولیتیکهٔ آن ملک هنگامی که در وسط اشیا واقع شده است - یحتمل باستثنای ملک چین ایران یکی از قدیمی ترین ممالک جهان است - ایران دولتی بود بسیار قوی هنگامیکه هنوز جهان جوان و در حالت صبی بود و هنگامیکه بنی اسرائیل قومی بودند هم محبوب خدا و هم ترقی یافته و قوی بازو - هر چند که حوادث مکرره و نکبات متعدده را ملاقی شده و آفات و بلیات بسیاری را تحمل نموده و تغییرات و تبدیلات و تنزلات بینهایتی را دیده است معذالک تاکنون عظمت و حرمتی دارد در نزد دول و ممالکیکه در اطراف هستند یعنی در خاک اشیا - هر چند که زمین ایران مکرر کم و زیاد شد در وسعت با وجود آن ایرانیان حال همان اراضی را در قبضه دارند امروز که نیاگان آنها دا شتند مملکتی بود وسیع و عظیم - طبقات مختلفهٔ از سلاطین و فرمانروایان در آن دارائی کردند معذالک خلق اینملک با وجود تغییر و تبدیل مذهب و عقیده که سبب آن شد بناگاه تاختن عرب بر آن قوم هنوز بحالت قدیم هستند و همان خلق اند - در بین این انقلابات بیش از یکبار ایران را این پهلو و صدمهٔ عظیم رسید و این حقارت را دید که صوبه شود از یک مملکت وسیع تری ولیکن باز سران شجیع و افسران دلاور برخاستند و آن زمین را بحالت نخستینش باز آوردند و ملکتی ساختند مستقل - ولیکن این مملکتی قدیمی که لطمه خور این همه حوادث و انقلابات بود در اینزمان ما میشنویم که در خطر آن است که عنقریب لطمه خور روسیان گردد - موسی ولنتین شیرال از کلی نوشته که عنوان آن این است « پرشیا این اگزتر امیس » یعنی ایران را آفتاب بر لب بام است - بیشک باید آفتاب ایران بر لب بام رسیده باشد اگر آنچه مشارالیه نوشته است نسبت بآن ملک حقیقت و بیان واقع باشد - هر چند که موسی شیرال بخوبی ظاهر نمیسازد که ارادهٔ روسی چیست نسبت بایران ولی

همین قدر ثابت و ظاهر میکند که ایران بکلی تابع و محکوم روس است امروز و از
کلام او چنین معلوم میشود که روس قوّت آنرا دارد ولی خواهش آنرا ندارد امروز که
ایران را بگیرد — هنگامی که تشریح میکند که چگونه اینحالت ردی داده است برای
ایران و چسان تابع روس است و عنقریب روس خواهد گرفت آنرا وضع و حالت
و اسباب داخلاق ایران را مجسم میسازد برای خوانندگان آرتیکل خود بقسمی که میل
خاطر ما بر آن است که گمان کنیم اندکی اغراق است (ولی بنده دُردی عرض میکنیم
بخدمت مطالعه کنندگان این کتاب که آنچه نسبت دهند با یران ما اغراق نیست)
یکی از کسانیکه بعلم ایلچیگری و سفارت معروف است نسبت بحالت ایران میگوید

"C'est le dernier des pays et le dernier des peuples,"

(گویا معنی این باشد که انقراض حکومت و خلق توام اند)

و موسی شیرال بتائید این قول مینویسید حکومت بآن معنی که مراد است و برای آن
معنی که این لفظ وضع شده است در ایران وجود ندارد — اقتدار طبقهٔ که فرمانفرمایی
و حکومت دارند نه مبنی بر اقتدار و فوائد موروثی است و نه بر زور و استیلائی که
از رهگذر ملک داری و ریاست باشد — عبارات موسی شیرال است که بخط انگریزی
می نویسیم و در فارسی ترجمه می کنیم —

"The aristocracy of the land, might be more correctly termed a kind of loose bureaucracy sprung up and constantly renew itself out of intrigue and peculation —

یعنی " بزرگان و اعاظم ملک سلسلهٔ هستند خودسر و بی لگام همه"

استیلا و هر زور و استیلائی را برای پادشاه و نفس خود میخواهند و اینها بزرگان
واعاظم میشوند بجمیل و تدا دیر و اتفاقات و خصوصیات" —

"One of the titles of the Kings, the proprietor of the Kingdom, fully explains his position with regard to his people."

"یکی از خطابهای پادشاه این است "مالک مطلق و بزرخریدهٔ ملک" ظاهرسازد
بخوبی که چه مقامی دارد نسبت بخلق و رعیت خود (بنده نمیدانم که این کدام خطاب
باشد بجمیل ظل الله باشد که سید عباس ترک میگوید) —

"Every thing in Persia is considered the absolute property of the Shah, and no one can feel sure of being left at liberty to exercise a proprietory right over anything - The whole government is based upon this principle."

یعنی "هر چیزی در ایران مال خاص خالص پادشاه تصور میشود و هیچکس نمیتواند
خود را خاطر جمع دارد که مالک واقعی چیزی است — تمام حکومت اساسش
بر این عقیده و اصول است"

"The enriching of the Shah's treasury appears to be the chief aim of every branch of the administration."

یعنی "پر کردن خزانهٔ پادشاه مینماید که اصل اصیل و مقصود کلی هر رشتهٔ از
حکومت باشد" — چونکه پادشاه بنفسه نمیتواند که اینهمه ملک خالص خود را

فرمانروا باشد وجاری دارد لهذا رسم نوّاب اوّل و نوّاب ثانی هم مقرّر است۔
باین ملاحظه که آمدنی پادشاه زیاد د خزانهٔ او پُرگردد هر عهده و منصبی را هرّاج
می کنند د هر که بیشتر پیشکش میدهد آن عهده و عمل ورا ست - تا هنگامیکه آن
زر میرسد بخزانهٔ پادشاه هیچ بازخواستی نمیشود که چگونه وچسان آن زر حاصل
شده داین عمل یا حکومت یکسان برین وتیره جاری است و سر سال که میشود
باز هرّاج میشود - (بعضی فقرات دیگر هم هست ولیکن فقط ترجمهٔ آنرا مینویسیم
وامیدوارم که بصداقت دانند نه بغرض و اگر کسی بخواهد اخبار مذکور را بگیرد
وتمام آرتیکل را در آن بخواند) - "هر عاملی بجهت آنکه نقصان خود را تخفیف
دهد عملهای فروتری را که در تحت حکومت و ادارهٔ اوست بدیگران میفروشد
بهر قیمت اعلائی که ممکن باشد و درین میان عموم خلق فلاکت می بینند و کار
بجائی میرسد که از گرسنگی بمیرند - تمام مالیاتی که باینسان جمع میشود چنانچه
تخمین شده هفت میلیان استرلینگ است (سی شلینگ هر نفسی) ولیکن
ازاین مبلغ فقط چیزی کمتر از سه میلیان داخل خزانهٔ پادشاه میشود - مابقی
این مبلغ که بیش از چهار میلیان باشد در بین گرفتن وحمل ونقل وگذشتن در
دستهای متعدد برباد میشود و هباءً منثورا میگردد - درعوض این زری که
باینسان میگیرند چه می کنند برای فایدهٔ خلق هیچ - هیچ کاری نمیشود برای
فایدهٔ خلق و هیچ تدبیری نمیشود که خلق از نکبت رهائی یابند و از تباهی برهند
و موجب آبادی و معموریّت ملک شود - هر عمارتیکه ساخته میشود د کارخانهٔ که
میشود محض برای آسایش دربار است وبس - راست است که چراغهای برق و گاز
جاری شده است در ایران ولی فقط گرداگرد بارگاه پادشاه است و برای حفظ نفس او
تربیت و علم و ادب مفقود است و زر کم عیار شده و مشقّت ومحنت بکلّی مرگ گشته -

معادن زغال و مس و آهن که تمام ملک پر است افتاده اند زیراکه همهٔ خیالها مصروف است در جستجوی طلا یعنی معادن طلا — لشکری که از آمدنی ملک هفت حصه از هشت حصه رامیخورد بکلی بیفایده است — باستثنای یک شخص نامی سایر عمال عمل و عهدهٔ خود را سرمایهٔ حصول فایدهٔ حرام خود قرار داده اند یا میدهند — آن استثنا ظل السلطان است شاهزادهٔ که حاکم اصفهان است که غالب اوقات خود را مصروف داشته است در تعلیم و تربیت سپاه خود که آنها را در حالت آمادگی بدارد که در روز معرکه کارآمد و آزموده کار باشند — علاوه براین خرابیها هیچ پناه و حفاظتی نیست مر بیچاره دهاقین و اهل دهات را از تاخت و تاراج غارتگران خارجه و داخله — هر دهی که در کنار راه و معبر عام واقع شده باشد از قراریکه ما شنیده ایم همیشه محل ورود و اقامتگاه عمال غارتگر است در وقتیکه میخواهند اخذ و زیادتی کنند یا اینکه اقامتگاه مسافران است که با جمعیت بسیاری از همراهیان رحل اقامت می افگنند و بیچاره اهل آن ده را میچاپند — (یک جملهٔ دیگر را بخط انگریزی می نویسیم تا مردم ملک مابدانند که اعمال اینها بر خلق عالم پوشیده نیست) —

To crown all the country is sunk into a state of the most unnatural profligacy

این جمله را ترجمه نمیکنیم تا صاحبان غیرت و شاه و شاهزاده و وزیر و علما و امرا و سید عباس ترک و عباس ابن امیر قلی اصفهانی و مدیران مفرح القلوب و جمعی نادان جاهل دیگر شخص دیگری را بگویند که ترجمه کند برای آنها — پس صاحب اخبار مینویسید «اگر اینهمه آ

باشد زوال ایران قریب رسیده — ولیکن از قراریکه نامه نگار ما که همین روزها از صفهان نوشته اقلاً این احوال مذکوره برخلاف اینهاست در آن صوبه (یعنی عراق و اصفهان بهتر جاهای دیگر است) ظل السلطان که حاکم است بر اراضی جنوبی ایران مینماید که فقط یک روشنی استثنائی باشد در میان دایرهٔ ظلمت و تاریکی — حتی اینکه موسی شیرال هم هیچ نمی تواند گفت نسبت با وجز نیکی واو را میخواند "فقط شاهزاده که خواهش دارد و نیز توانائی و قابلیت آنرا که سعی کند که ملک خود را بیدار سازد از ان خواب غفلتی که در آن افتاده و می غلطد در آن از آغاز سلطنت این خاندان قاجار"

بقیهٔ این آرتیکل که بسیار طویل است در بیان کشمکش خوردن ایران و ایرانیان است از روسیان و آنچه گذشته و میگذرد بر سر ایران از دست روس از زمان پیطر بزرگ تا حال که ما چندان میل نداریم ترجمه کنیم و خیال خود را منتشر سازیم و خاطر خود را رنجیده نمائیم که چگونه روسیان اراده دارند خراسان را هم بگیرند از شاه و اهل ملک ما همه از این معنی خوش اند زیرا که روسیان را با خود دوست یکجهت میدانند و برخلاف انگریزان را با خود دشمن

۳

ببمبئی گزت ۲۷ اپریل ۱۸۸۵

(قوی ترین مردان ایران)

"ظل السلطان بزرگترین پسران شاه ایران است از زن اولش معروف است و غالباً معلوم که شاه ابتدا مادر این شاهزاده را که دهقان دختری بود بدید که در کنار آب نشسته رخت میشوید — هرچه بوده باشد زنی بود از فرومایگان و خاندانی این شاهزاده که میر آخور او هم هست

و کردار وگفتار رنا تراشیدهٔ خود ظاهر میسازد فرومایگی این شاهزاده را از طرف مادرش - ولیکن از حیثیت ولدیت وخون مدتهای مدیدی قبل ازین ظل السلطان بایستی جانشین پدر باشد وهمه او را قبول کنند چرا آنکه روزگاران این رسم جاری ست که ولیعهد شاه ایران باید از طرفین از خاندان سلطنت باشد معذالک شاه حال ایران تدابیری می اندیشد که فرزند دلبند ومحبوب خود را مالک ملک خود سازد اگر توانا باشد نگاهداری آن - برهمه رعیت آن شاه شاهان بخوبی معلوم ست که پسر بزرگتر شاه که از دو جانب شاهزاده است شخصی ست ضعیف العقل ووجودیست کالعدم واحتمال میرود که شاه ظاهر سازد که ظل السلطان جانشین اوست - آن جوان (ظل السلطان) هم آشکارا می گوید که من میخواهم جانشین پدر شوم وشاه هم او را توبیخ نمی کند برای این سخن -

" ما حالا فرض می کنیم که کلاهی بسر میگذاریم که از انظار خلق ما را پوشیده میدارد (این کلاه از آن قبیل کلاه یا سر ست که در قصص میتوسیند شخصی بسر گذاشت یا بچشم کشید که کسی او را نبیند) ومیگذریم از میان جمع کثیری از مردمان فرومایه وگدا که در سرای این شاهزاده را فرا گرفته اند فرا میکنیم از جنگ سربازی که با لباس مندرسی کشک آن در دروازهٔ تنگ را میزند - پس ما خود را می یابیم در یک باغ وسیعی که متعدد خیابانها دارد فرش شده با آجر ولته های پست دارد محفوظ با سیمهای تلگراف - مختلف جماعات ودستهای عرض مرافعه کننده یا دادخواه ودرباری وتاجر وغیره پشت در پشت ومخلوط فرا گرفته اند این خیابانها را ازهر یک از آنها که صاحب دولت ومکنت ست جمعی را همراه دارد از نوکران وخشکه بندان خود - گفتگوها میشود با آوازهای بلند ونیز بسیار تکمه گرفتن وبحثی هم میشود - همچنانکه چاکران شاهزاده می آیند و

میروند پیوسته این جماعات داد خواه وغیره آنهارا می گیرند وسوالهامی کنند از آنها - دریک گوشهٔ این عمارت جمعی یهود بیچارهٔ مفلوک درهم ایستاده اند وآمده اند که یا عرضی کنند و درخواستی نمایند یا آنکه شکایتی دارند زیرا که یهود درایران بسیار جفامی بینند وهر طفلی سنگ بآنها میزند ولعنت میگوید و دشنام میدهد - ولیکن اینها حکما داد وانصاف می یابند از ظل السلطان چراکه او مرد دانشمندی است وگوشت را فقط از پهلوی گاو میبرد یعنی مردمان صاحب دولت رامی چراند وجفامی کند واین بیچاره یهود را حمایت میکند - دریک گوشهٔ دیگر این عمارت دو رهزن ایستاده اند سر بگریبان فروهشته و طوقهای آهنین گرانی بگردن دارند وملبس هستند بیک تنبان و پیراهن آبی شیر در قزابه و کلاه نمدی قند آسا - اینها خونی و رهزن اند وبجرم خون و رهزنی گرفتار شده اند وچند کس بدصورت و درشت هیولائی حارس هستند براینها - لباس این اشخاص بسیار خوب است ویک خنجر کجی هم بکمر زده اند و ششتیری هم در دست دارند وصحبت میدارند با دزدان مانند رفیق شفیق قدیمی حالکونی که یکی از آن رهزنان چاپقی در دست دارد ومیکشد که احتمال دارد چاپوق آخرینش باشد - دریکطرف دیگر چند کس ایستاده اند ومشغول آماده ساختن چوب وفلک هستند درتحت فرمان دوسگ صورت سرخ پوشی که آنهارا غضب میخوانند ولیکن هیچکس باینها التفات ندارد واینها بینهایت حقیر ومردود هستند نزد خلق - دریک گوشهٔ این عمارت یا باغ جمع کثیری ایستاده اند و دراینجا دریچهٔ باز هست ویکی از سکرتری ها یعنی میرزاهای دفتر شاهزاده نشسته امر مالیات را صورت انفصال میدهد - ولیکن ما باید بزودی ازاینجا درگذریم یعنی برسر مطلب دیگر برویم (خوانندگان باید در هر لفظ وهر جا ... انند

زیرا که کفش زر جهان ست)

اکنون ما میگذریم از کنار دربانی قوی هیکل که ریش بسیار پهنی دارد و چماق نقره در کف او ست - یک پردهٔ کلفتی از جاجیم حاشیه دار آویخته ست که صورت سربازی بر آن نقش ست در حالتی تفنگ خود را گرفته سلام میدهد - این دربان (یاتاقوچی) آن پرده را بلند میکند و ما داخل میشویم در خلوت کوچکی که خاص ست مر آن شاهزاده را - از دالان تاریکی در گذشته بدری میرسیم که پردهٔ دارد و قریب یک درجن کفش در آنجا موجود ست که از آنها می فهمیم ما که چند کس در اندرون آن مکان هستند سوای خود شاهزاده که مانند شاه کفش خود را از پا بیرون نمی کند جز آنکه داخل بقعه بزرگی شود یا مسجدی - این مکان را بعمد تاریک ساخته اند - بلی در آنجا شاهزاده نشسته و تکیه زده ست بر متکاهای متعددی و تشکی در زیر دارد - چنین مینماید که مزاج شاهزاده خوش نیست و کسالتی دارد حکیم باشی او نبض او را گرفته احساس میکند - حاکم یزد (یکی از پیشخدمتان محبوب و ندیمش) یک زانوی او را مالش میدهد و حاکم نبات (یا باد و نات) در کمال ملایمت زانوی دیگرش را - دو پیشخدمت دیگر پاهایش را می مالند حالکونی که دلاک باشی او بنهایت توجه و حکمتانه پشت گردنش را مالش میدهد - میرزا رضا که پیشخدمت خاصه معتمد او ست و حاکم فسا بوده (در تحت حکومت همین شاهزاده) شعر یا غزل میخواند - شاهزاده صحبت میدارد و میرزا رضا از خواندن باز می ایستد اندک زمانی و شاهزاده متغیر شده سر خود را بالا کرده میگوید بمیرزا رضا -

"Ah, son of a burnt-father, read on, read on."

"ای پدر سوخته بخوان بخوان"

"It may be observed that the policy of the Zil-us-Sultan has ever been to surround himself with servants of common birth"

" باید ملتفت بود که حکمت یا بنای کار ظل السلطان همیشه براین بوده است که گرداگرد خود محیط سازد بنوکران و چاکران کمین" — واین کار را برای این میکند که می گوید — " فقط مرا دارند اینها و من عیال و پدر و مادر آنها هستم امید آنها هستم و همه چیز آنها هستم" — (ملتفت باید بود که در ممالک مسلمانان از قدیم و همیشه صاحبان علم و دانش خدا را داشته اند و پروردگار آنها و پدر و مادر آنها و امید آنها خدا بوده و از ان رو همیشه گرسنه و بینوا بوده اند برخلاف ارذال و کمینگان — کُردی) — الغرض چنین معلوم میشود که شاهزاده کسالتی دارد و با آواز بلند میگوید " بمالید بمالید مادر قحبه ها" — پس نفسی بآرام برمی آرد و گویا حظی کرده و راحتی یافته میگوید " هان هان این خوب است حالا خوب است" — دلاک باشی که مورد این تعریف و آفرین شد تبسمی میکند پس شاهزاده فریاد می کشد " میرزا رضا میرزا رضا آن کلیچه خز سرخ را بده به دلاک باشی" — دلاک باشی کلیچه را میگیرد و شکریه ادا میکند پس شاهزاده میگوید " حالا بمال قرمساق"

یکی از ملازمان داخل شده تعظیم میکند و زانو بزمین زده آهسته بگوش شاهزاده میگوید " قربانت شوم امام جمعه عرض سلام بخدمت میرساند" جواب میشنود " بسم الله بگو بیاید" — شاهزاده بلند میشود و بر سر پا و جوانی است بسیار جسیم و عریض و کوتاه قد و دست و پای کوچکی دارد که خودش بان افتخار می کند و موی سیاه مجعدی دارد و چهره سفید افروخته و سبیلی دارد سیاه و آوازی بعینه آواز شاه — میرزا رضا کلاه تازه اختراعی او را بدستش میدهد —

که

همیشه میخواهد سعی دارد که راهنمائی باشد خلق ایران را در تغییر و تبدیل وضع دلباسها
نورا از خالق خود را آنکه می اندازد که بلیتی ست زنگاری رنگ و گلابتون دوز سپیرا هن
او انگریزی ست - کمربند جواهر نشانی دارد بکمر می بندد و آنگاه بر دوش می اندازد
خرقهٔ از ترمه زرد کشمیری که تمام آستر و سجاف آن سنجاب ست - زیرجامهٔ میپوشد
که در لندن دوخته شده ست و نوار باریکی از گلابتون سرتاسر آن دوخته اند -
این ست لباس تمام عیاری که در بر ست حاکم یک بخش عظیم ایران را که در این وقت
سی و سه سال از عمرش گذشته -

بیا تا همراه او روان شویم بعمارت تابستانی او (ضرورتی ندارد
که ما بیان کنیم این مکان را چنانچه در انگریزی نوشته) وقتی که امام جمعه داخل میشود
بر همان قالیچه یا تشکی می نشیند که خاصهٔ شاهزاده ست و هفت فوت طویل ست
و سه فوت عریض و یک سوزنی نازکی بالای آن کشیده -

چون شاهزاده نزد دریچهٔ کشودهٔ می نشیند فراشباشی از در عمارت
داخل میشود با آن دو راهزن و شاهزاده روی خود را بجانب یکی از آنها کرده
خشم آلوده بآواز بلند میگوید " ای پدر سوخته تو هم میخواهی مالیات از رعیت بدر
من بگیری ؟ " - آن مقصر زیر لب میگوید " تصدقت شوم این گناه من نیست "
شاهزاده روی خود را بجانب امام جمعه میکند که سیدی ست بلند بالا از اولاد پیغمبر
و عمامهٔ سیاهی بر سر دارد و شرح حال آن راهزن را بیان میکند - امام جمعه سر خود
را حرکتی داده میگوید " بلی بلی قربانت شوم این مرد در واقع مرد بیرحمی ست "
شاهزاده میگوید " من هم چنین گمان میکنم " - پس آهسته در گوش فراشباشی
میگوید " ببر این را از اینجا " - آنگاه بدزد دیگر روی کرده میگوید (و آن دزد بیچاره
می افتد) " تو خر استی و پدر همهٔ خرها هستی - ای قرمساق شکر رحمت خدا بجای آر

که از جرئت در گذشتیم برد تو مرخصی" - فراشباشی بیرون میرود باتفاق مقصرین
مذکوره وطوق آهنین را از گردن آنها برمیدارد و یکی از آن دزدان راه خود را پیش
میگیرد و در نهایت آزادی در عونت روان میشود حالکونی که چند دقیقهٔ دیگر آواز
توپی بگوش میرسد و معلوم میشود که آن دیگر را دم توپ گذاشته اند و اما جمعیه چرص
میشود - پس شاهزاده خمیازه کشیده میگوید "عاقبت الامر این یکی رفت آن
چهار دیگر را بیارید" - بمجرد یکه این سخن را گفت چهار سگ را حاضر می کنند که دو تا
از آنها استیلیف هستند و دو بول داگ - سگان را رها می کنند که باطراف و جوانب
آن عمارت بدوند و بازی کنند و شاهزاده آنها را شکر میخوراند در وقتیکه نهار میخورد
که در خلوت و تنهائی است - برخلاف سایر اهل ایران او قلیان نمیکشد - پس از آن
شاید یک دو دست بازی میکند بر تخته که هم بسیار خوش است از آن و هم استاد است
در آن هر چند که خلاف ادب است که حریفی بر او غالب آید - پس بیرون می آید برای
سواری و چون بر زبر زین نشست بی نهایت تردماغ است - سواری میکند بیقاعده
ولی بسیار خوب - فریاد می کشد خنده میکند و بی نهایت خوش است - چون کمال
مهارت را در تیر اندازی دارد بسیار طالب آن است که کمالات خود را ظاهر سازد
بتُس را می شکند و نارنج و تخم مرغ را بگلوله میزند و همچنین قران و پنجهزاری را -

ایام شباب او گذشت (شبابی که هر شاهزاده را در ممالک مشرق
خودسر و بی لگام دارد) عروسی کرد با دختر پردولت وزیر اعظم نخستین ایران که
بحکم شاه موجود حال طناب بگردن او انداختند - پنجسال قبل از این بیزن گشت -
پسرش جلال الدوله جوانی است پانزده ساله که آثار بزرگی از چهره اش نمایان است
و فقط بنام حاکم شیراز است در تحت فرمان پدرش - ظل السلطان قریب ساعت
هشت شام (یعنی دو ساعت از شب گذشته) شام میخورد و تنها و سا... در

اندرون یا حرم خود داخل میشود که دیگر ما نمیتوانیم همراهی کنیم با او هر چند که آن کار که اول بسر نهادیم بسر ما باشد —

حاکمی که از عهد مهد حکومت داشته است بر یک صوبه وسیعی ثابت بقدم باشد و بعضی اوقات شاید عازم جازم — سخت باشد ولی ما نک با انصاف مکار باشد چنانچه لازمه شخصی افتاده است که حاکم است در ایران — خالی باشد از طرفداری و تعصب — سخی الطبع باشد — یا هنر بسیار باشد و عیب کم — چنین است این پسر عزیز القدر شاه ایران "

از اخبار سنت جیمس گزت لندن گرفته شد .

۳

بمبئی گزت تاریخ ۷ اگست ۱۸۸۵

(تجارت با ایران)

مستر بنجامین سفیر دولت امریکا (یونیتد ستیتس) که در ایران بود مراجعت کرد به نیو یارک — دو سال بود که خاک امریکا را رها کرده بود و خواهشمند بود که بوطن خود مراجعت کند — شخصی از وقایع نگاران اخبار (هرالد) با او ملاقی شد مشار الیه با او گفت که حالت پالیتیکه مشرق چندان در این وقت نازک است که او نمی تواند با آزادی سخنی بر لب آرد منسوب و مربوط بآن —

عبارت اوست که میگوید "کشاکشی که اکنون در میان انگلند و روس موجود است بنهایت مفید است ولی البته حکومت امریکا هیچ طرفی را نمیتواند گرفت که انفصال دهد باین نحو که آیا کدام یک از این دو دولت قوی بازو باید مقتدر و شخص اول باشد در ممالک اشیا — راست است که جرمنی ایلچی در طهران دارد ولی فقط آن ایلچی مانند

تماشائیانی است که لطفی برمیگیرند از آنچه که ملاحظه میکنند و در همان حال حسرت میکشند تجارت ملک خود را همان سان که ایلچیان ترکی و فرنس و استریا و یونیتید استیتس حسرت می کنند تجارت خود را۔

طهران یکی از شهرهائی است که بنهایت بیگانگان حظ برمیگیرند و فایده میبرند از آنها در ممالک شرقیه نه فقط بواسطهٔ قدامتش بلکه بواسطهٔ آنکه یک بخش عظیم آن آباد و معمور شده است درهمین ازمنهٔ اخیر۔ ترقی و آبادی و پر دولتی این شهر بیش از هر شهر دیگری است که من دیده ام در جانب شرقیه استمبول را۔ در بین این سی سال اخیر خلقیت آن از ..... نفس رسیده است به ۲۰۰۰۰۰ نفس و هزاران عمارات عالیه پر قیمت در آن ساخته شده بخشهای جدید طهران یکسان هستند با شهرهای بسیاری از ممالک یوروپ یعنی بحسب عریضی و پاکیزگی و هواگیری خیابانها و معابر و راسته ها۔ بنزد رای من شاه ایران در ارادهٔ خود ثابت القدم است که حکومت راند بر ملک خود باحسن وجهی اگر ممکن باشد بموجب و در تحت همین قوانینی که بالفعل جاری است و این سی و هشت سالی که او سلطنت رانی کرده زمانی بوده است که بی نهایت ملک ایران بهبودی یافته و ترقی کرده۔ خطای عظیمی که سیاحان یوروپ کرده و می کنند این است که یکباره ایران را مقابل میسازند و پهلو بپهلو میگذارند با ممالک خوشنما کسانیکه از تجارت محدود خود بیان میکنند ایران را که ملکی است تباه و پایمال بخوبی و بطور واقع ایران را ندیده اند۔ بیشترین بخش آن واقع است در ارض میز مانندی که از چهار الی پنج هزار فوت از سطح دریا ارتفاع دارد۔ وقتی که شخصی وارد رشت میشود که در ساحل دریای کسپیا واقع است و بالا میرود بر شعب و گردنهای البرز که قلل آن بر شده است بارتفاع .. از

سطح دریا آماده نیست یعنی مایوس ہست آنکس که پیدا کند دشتهای حاصل خیز سرسبزی را که کشیده شده اند در دامنهٔ آن سلسلهٔ جبال - طهران ده میل مسافت دور ہست از البرز - اکثری از خانهای ان یک طبقه ہستند و ساخته شده اند از خشت و روی آنها با گل سفید اظهار داده شده و بنقوش قشنگ منقوش اند چرا که باید بخاطر داشت که ایرانیان قومی ہستند معروف در حجاری و بنائی - بسیار عمارات عالیهٔ وسیعه ہست که از آنها ظاهر میشود صرف دولت در اساس و تکمیل هنر در بنای ابنیه آنها دال ہستند بر اینکه قومی که اهل عرب را آموختند اساس عمارت عجیب و غریب الحمرا را هنوز آن هنر از میان آنها معدوم نشده آب را از جبال آورده اند با واسطهٔ سی و چهار قنات که سلسله وار کشیده شده اند در زیر زمین که هر چند ظاهرا آن خوبصورتی نیستند که جداول قدیمی که رومیان کشیده بودند معذالک زربیش صرف شده ہست در ساختن این قنوات از آن جداول - جاری ساختن آب باطراف و حول و حوش طهران چندان روئیدن نباتات را فزایش داده که حدت و شدت حرارت هوا را در ایام تابستان بنهایت اعتدال بخشیده - هر چند که هوا بسیار گرم ہست ولی ملایم و خالی از ضرر نیست بواسطهٔ خشکیش -

این تصور که خلق ایران ذاتی ہستند تبدیل یافته و از صلاح فروتر شده در طبیعت و اخلاق تصور خلافی ہست - صدق نیست که آنها در حالتی که یک قومی ہستند یعنی چنانچه تماما ہستند باخرین منزل یا پست ترین درجهٔ بدی و مسکنت رسیده اند - ایرانیان امروز پست تر از آن نیستند امروز که ۱۵۰۰ سال پیش از این بودند و بزودی میتوان معلوم کرد که تغیری در ذات آنها بهم نرسیده - بیشک اعمال خلاف و افعال بد دارند ولیکن فطرة

چندان هوشیار و زیرک و صاحب ادراک هستند که همیشه بودند - امّا در خصوص
آمدنی حکومت و دولت قومی ایران بر عالم معلوم است که ایران قرض طایفه
ندارد (یعنی حکومت ایران مقروض رعیت خود یا بیگانگان نیست) آب و هوا
چندان ملایم است که خلق چندان احتیاج بما یحتاج ندارد و همه چیز موجود است
برای آنها و قیمت زر در بیع و شری سه چندان است که در یوروپ است و امریکا -
(یعنی زر کم است و جنس بسیار) در ایران گدائی و شکایت از فقر و مسکنت بسیار
کم است - تقریباً هر شخصی سعی دارد که اندک زری جمع کند - باوجودیکه گمان میرود
زر بسیار کم است در ایران بسیار صاحبان دولت هستند در ان ملک که مبالغ
کلّی صرف می کنند در اجناس ممالک خارجه - شخصی درهمین روزها خانه ساخته
است در طهران که ۱۳۰۰۰۰ دالر تمام شده و معذالک میگویند فقیر است اما
همواره مقروض - ایرانیان بیش از هر قوم دیگر در ممالک شرقیه طالب
هستند که بموجب وضع و حالت این زمان جهان ترقی کنند ولی عمده سدّی که
در راه آنهاست زور و استیلای علمای آنهاست که جاری کنندگان قوانین
اند که تمام آن قوانین ماخوذ است از قرآن - آنها میدانند که اگر قوانین و
رسوم مردم یوروپ در ملک آنها شایع و ظاهر گردد اساس عمارت استیلای آنها
سست میشود و لهذا بنهایت مخالف هستند - ترقی باید بتدریج بشود زیراکه
تغییر و تبدیل آزادانه بیکبار و بسرعت در چنین دولتی قدیمی همان سان مضر
است و آفت انگیز که اگر سعی شود که درخت کهنی از بیخ برکنده شود -

اگر طرق و شوارع خوبی کشیده یا درست شود در ایران بنهایت
ترقی میکند ایران چراکه فقدان اینسان طرق و شوارع بکلّی سدّی شده است
که مال التجاره اش بممالک خارجه حمل و نقل شود - در زمینی که

وسعت دارد فقط ۹۰۰۰۰۰ نفس سکونت دارند - ابریشم و تریاک ایران بهتر
هستند از ابریشم و تریاک سایر ممالک عالم و گندم و تنباکوی بی اندازه هم در ان
حاصل میشود - مقدار بعید و غایتی زغال بسیار خوب هست در اراضی جنوب و
مغرب آن و نیز مقدار بی نهایتی آهن یافت میشود - اگر اینها را از زمین بیرون
می آوردند در اینگونه حاصل ایران با انگلند همچشمی میتوانست کرد - بسیار اجناس
قیمتی پر فائده دیگر نیز ممکن بود که مردم امریکا حاصل کنند از ایران اگر جرأت میکردند
که سرمایهٔ خود را بتجارت در اندازند با ملکی باین بُعد مسافت - فواید بسیار خوب
هست برای تجارت امریکا اگر کارگران و بازرگانان میتوانستند اندکی حرکت
کنند و چالاکی خود را ظاهر سازند - استقرار ایلچیی از طرف دولت امریکا در طهران
اثر پر فائده داشت - مردم ایران بسیار خوش هستند از امریکا و میل و رغبت دارند
که با مردم ملک ما تجارت داشته باشند - اولاً بقدر ۲۵۰۰۰۰ دالر اجناس
پنبه و دیگر اجناس امریکا با واسطهٔ تجار یورپی بایران میرود و از آنطرف بسیاری
از اجناس ایران هم با واسطهٔ تجار انگلند بامریکا می آید - این نباید چنین باشد
ما باید بخط مستقیم سر و کار و معامله داشته باشیم با اهل ایران و من کمال خاطر جمعی
را دارم که زمانی چندان دور نیست یعنی قریب رسیده است که این حال صورت
وجود یابد - بیش از هر قومی ایرانیان نظر بظاهر دارند - از آنجائیکه آگهی آنها
از حالت طوایف یورپ بی نهایت محدود و اندک است معتاد باین هستند که عظمت
نهند بر هر طایفهٔ و اقتدار و قوت آن باندازهٔ که آن طایفه ظاهر میسازد و نمایش
میدهد زور و قوت خود را - بهمین جهت است که حکومتهای انگلیش و روس که
فواید آنها در ایران بسیار است همیشه دستگاهی دارند پر آب و تاب و ایلچیان و
سفرای آنها در طهران عظمتی بر خود می نهند - هر چند میتوان گمان کرد که اگر این

چیزها یعنی آب و تاب را بتوان در جاهای دیگر از خود دور کرد چرا نباید یا ممکن نیست
که در ایران از خود دور کرد ولیکن زور و استیلا را باید بر هر قومی ظاهر ساخت
بنحوی که آن قوم را در کار رست و خیالات آنها چنان است و معتاد بآن وضع و صورت
هستند و باید بزودی طریق و وضع خیالات آنها را بچنگ آریم - بالجمله بملاحظه فواید
تجارتی و بودن مردم ملک ما در ایران باوجود دولت و مال ما نمیتوانیم بدون سفیری
باشیم در ایران و ناگزیر باید یک سفارتی از جانب یونیتید استیتس در ایران استقرار یابد

۴

بمبئی گزت ۱۴ دسمبر ۱۸۸۵

در این اخبار دو آرتیکل هست بدو عنوان یکی "روس و ایران" -
دیگری "اتفاق مسلمانان" - اولین این دو آرتیکل را ما تمام ترجمه میکنیم و
دومین را بعضی از فقراتش را - باری آرتیکل اول این است که بدنبال می آید

مراسله نگار طهران تیمز می نگارد - "حالا که حد بندی افغانستان
بیک طوری و چند روزهٔ انفصال یافت روس آزاد خواهد بود چند سالی که چیزی
قدم اراده اش را پیشتر گذارد در ایران - اگر اجازت باشد من چیزی پیش گوئی
میکنم از ارادهٔ روس نسبت باینملک بدبخت آفت رسیده و آن بخشی از آن که
ارتباط و نسبت دارد با انگریزان -

چنانچه در خط ۲۵ می گذشته نوشتم روس چشم آز دوخته است بر
خراسان و زود تر یا دیر تر ضمیمهٔ ممالک خود خواهد ساخت آن زمین را جز آنکه
دولتی قوی تر از ایران مانع آید - بالفعل آغاز کرده است پیش قدمی خود را
باوجود مخالفت شاه خط تلگرافی از عشق آباد بر سرخس کشیده شده که مسافت
بعیدی میگذرد از خاک ایران - سراسر کنارهٔ چپ هری رود در میان

سرخس و ذوالفقار، روس لشکرگاه ها قرار داده ست در خاک ایران که ابداً ظاهر نمینماید
اراده خالی کردن آن مقامات را، واین هم با وجود مخالفت و ممانعت سخت شاه ست
مختصر گوشه شمال و مشرقی خراسان بحقیقت امروز متعلق ست بروس وازهمین اقامت
چند روزه چون وقت در رسد مالک میشود بر تمام این صوبه۔

چند سال پیش ازاین هیچکس گمان نمیکرد که انقباض روسیان
مرو را متضمن انقباض آنها باشد زمینی را که کشیده شده ست قریب بدیوار هرات
خلق خود را تسلی میدادند باین خیال که هنوز ۰۰ امیل زمین بحت بد آب و هوا
فاصله ست در میان و پس از آن قلل جبالی است که گذر از آنها ناممکن ست و اینها
سدودی خواهند بود در راه پیش قدمی روس باینطرف۔ ازاین خوابهای بیهوده
ما بیک نحو بدی بیدار شدیم و آن سدود سخت غیر ممکن العبور طے گشت و از میان
مرفوع شد، و روس اینک در ارض شیر و عسل اقامت گزیده بمسافت یک سواری
صبحگاهی دور از دروازه هندوستان۔

بهمین نحو گرفتن روس یک گوشه از خراسان را می نماید یعنی
بظاهر که چندان ارتباطی نداشته باشد با انگریزان ولیکن خاطر جمع باش که اگر او را
رخصت دهند تمامی آن صوبه را قابض میشود۔ نتیجه این چیست؟ یک ملاحظه
نمودن بر نقشه جغرافیه معلوم میسازد نتیجه آنرا۔ (۱) انگه استیلای روس
کشیده میشود تا بحیره سیستان و رود هلمند۔ (۲) یک حاشیه طویلی را میگیرد
درمیان ایران و افغانستان۔ (۳) هرات را بمسافتی بعید بعقب خود می افگند
(۴) روس را می آرد نزدیک طفل تازه مولود ما یعنی کلات و (۵) طلایه
لشکر روس را می آرد بقرب دریای هند۔

وقتیکه این حالات صورت وقوع یافت انگلند چه می تواند کرد

ولیکن حالا بسیار کارها میتواند کرد اگر فقط فرصت را از کف ندهد و علاج واقعه را پیش از وقوع اندیشد - یعنی باید فوراً تدبیری بکار برد که دست اراده و چشم آرزو روسی را حالا و تا قیامت از خراسان و مطلقاً ایران کوتاه سازد -

دیگر آنکه میزان قوت در ایران متمایل است خاصةً بطرف مکرها وحیل روس - در اینوقت یک چیزی وجود دارد که باید بخوانیم آنرا پلتیک مثلث در طهران شاه است که از طرفی میترسد از روس و از طرفی جای افسوس است که اعتمادی بر انگلند ندارد - در تبریز که جانب غربی است ولی عهد است و در اصفهان که وسط ملک است ظل السلطان است که بعد از شاه اوست و قوی ترین مردان ایران است امروز و چنین نسبت میدهند با و خواه صدق و خواه کذب که اراده جانشینی دارد حالا باید فرض نمود که شاه سر باز میزند که خواهشهای روس را بعمل آرد احتمال کلی میرود که ولیعهد بشرایط چندی بزودی رام گردد و در دام افتد و اگر او ظاهر سازد سختی و صُلبیت خود را آن وقت ممکن است که کاری کرده شود با آن مدعی که در اصفهان است -

منسوب باین مطلب این کیفیت واقعی که یکی از اهل روس مدت درازی در اصفهان بود اقامتگاه ظل السلطان خالی از معنی و مفهومی نباشد راست است که این مرد یکی از علمای علم طبیعی یا طلاب یکی از اینگونه علوم بود همچنین بود موسی السمر که فقط مهندسی بود در ریلوی یا راه آهن - ما باید بدانیم که در روس در این زمان طبیعی دان یا ریاضی دان پیش میرود و همیشه هادی است تجار را و در دنبال آن پس می آیند قزاق ها در تحت سپهبدی الخنیاف ها و کمراف های نیغمائی -

زمانی پیشتر گفتگوی بسیاری بود از اتحادی فیما بین انگلند و ایران و برای چه من نمیدانم ولی آن عزیمت و اراده هنوز در اندیشها هر

فکرها و تدابیر میشود - و اگر نباشد وقت در رسیده و هیچ زمانی به از این نیست که اکنون در دست هست که مدبرین وزرای مملکت ما باید خیال خود را همه متوجه این مطلب سازند - ایران بکمال خوشی قبول خواهد کرد اتحادی را که با انگلند ولی آن اتحاد باید کامل باشد و بکمال استواری هر گوشه و جزء آن مستحکم شود و چون آن اتحاد باشد که اساس آنرا نهادند مُریر و الیس در اوایل این صد سال حال که بعد از آن ما بحرکتی کرم مانند (یعنی نرمک نرمک) خود را بیرون کشیدیم بموجبیکه رالینسن میگوید "قریب بتباهی و معدوم ساختن نام نیک خود" - (عبارت انگریزی این هست) -

"Persia would gladly welcome an alliance with England, but that alliance must be through thick and through thin and not like that concluded by Morier and Ellis in the early years of this century, and out of which we afterwards wriggled, almost as Rawlinson says 'at the expense of our good man'."

بدون یک چنین اتحادی ایران باید زود یا دیر مغلوب و بکلّی ذلیل شود - (یعنی در کف روس) - بعضی از مردم گمان می کنند که حالا هم بسیار دیر است و فرصت از کف رفته است که صوبهای شمالی آنرا بتوان نجات داد و رهائی بخشید از چنگ روس و ما را لازم هست که این حال را واقعاً فرض کنیم و فقط خیال خود را محدود و منحصر سازیم و خود را قوت بخشیم در جانب جنوب - ولیکن

این پالیسی کلّی برخلاف عقل سلیم است و پالیسی کم دلان است - وعلاوه براین
این پالیسی دعوتی است بخط مستقیم مر روس را که قدم پیش گذارد بدون اندیشه
در حدود شمالی ایران - بمجرد دیکه چنین نشانی ظاهر گشت - شاهزادگان
حریص خودغرض و رئیسان خودمطلب فرصتی برای خود می یابند و ملک را
از یکدیگر پاره پاره میسازند و ازان نتایجی زایش خواهد کرد که نه روس و
نه انگلند اجازت خواهند داد که آن نتایج وجود بهم رسانند - پالیسی ما باید
در واقع چنین باشد که ایران مانند افغانستان ملکی باشد مستقل وخودمختار
واین کاری است که هرچند بنهایت مشکل است حصول آن غیرممکن نخواهد بود
ومزد محنت ما را بما خواهد بخشید" —

"اتفاق مسلمانان"

مضمون دوجمله از ابتدا وانتهای آرتیکل دوّم اینهاست —

"چنین مینماید که ایران در حالت بسیار بدی باشد ومدد می طلبد
آیا شاه ایران عاقبت الامر معلوم کرده است که حریفی نیست کما کان قوی باز
که بایستد در مقابل پالیتیک جهان چنانچه خود را بتصور و پندار خوش داد
که هست و آخر کار باید مغلوب ومنکوب روسی باشد یا اینکه وزیر مختار دول
خارجه اش از دست نواب یعنی سفیران دول خارجه بسوراخی در شده مشکل
است که بتوان گفت کدام است ولیکن هرچه باشد باید جهت سختی باشد که
برخلاف عادت همیشه ارتیکلی در اخبار اطلاع طهران درج شده است که ترجمه
مختصری ازان بموجب ذیل است"

پس از انکه شرح طویلی مینویسد ترجمه از اخبار اطلاع مذکور
منسوب باتحاد واتفاق مسلمانان وآیاتیکه از قران گرفته مشتمل بر اینکه

مسلمانان باید جهاد کنند با کفار و امثال اینها که بنده همان اوقات در رساله کوچکی چاپ کردم این جمله را مینویسد که جملهٔ اخیر است —

از این آرتیکل چنین ظاهر میشود که ایران از سایر ریاستهای مسلمانان یاری می طلبد ولی غافل است که ریاستهای دیگر مسلمانان بیشتر در بحر صعوبت و نکبت و آفت غوطه ور اند از خودش و چون خلق ایران شیعه هستند بهیچوجه من الوجوه نمیتوانند که همدستی و اتحاد و اتفاق کنند با فرق دیگر اهل اسلام" —

نکته چینی

هر کسانیکه چند مثقال مغز در سر دارند و بقدر بال مگسی هم غیرت و حمیت و طالب ترقی و بهبودی ملک و خلق بهمین بغیرت ملک خود هستند پوشیده نیست که هر فردی از افراد خلق از هر قول و فعلی هم آن چیز را میگیرد و تمسک خود قرار میدهد که نسبتی داشته باشد بغرض خاصه خود شرا اعم از آنکه آن غرض فایده باشد که بخط مستقیم بخودش یا دیگری برسد یا آنکه فایده باشد موهومی و خیالی که بخودش یا دیگری برسد — هیچ ضرورتی نکرده است که ما امثله خاصی بیان کنیم باثبات این مدعا همین آرتیکلها بجهت امثله ما کفایت میکنند — در این سه چهار آرتیکل سابق الذکر که یک کلمه و حرفی از آنها خارج از ترجمه و اصل آنها نیست (و همچنین در آرتیکلهای متعدده دیگر که در نزد ما موجود است ولی ما ترجمه نمیکنیم) هر رطب و یابسی نسبت بایران هست — هم عیوب او ظاهر ساخته اند و هم هنرهای آنرا — ولی خود انگریزان را ابتدا غرضی است و آن غرض هم این است که یا بزند

یا بزر یا بحکمت عملی دوستی و اتحادی نمایند با ایرانیان و بان دوستی و با وسطهٔ آن اتحاد استیلائی داشته باشند در ایران در مقابل و بخصوصت روسیان - پس از آن مدعیان ما و مدعیان کسانی که از قبیل ما شند خیر خواه ملک که بعضی از آنها اندکی از بهایم برتر و بهتر نیستند ولی علم د بازاری و بی سر و پا هستند و بعضی دیگر بحیل بدولت و زر در شمار اعالی و اواسط خلق محسوب شوند ولی در واقع آنها نیز از قبیل طبقهٔ اولین اند و چیزی از آنها اعلی ترانی اند اینها را نیز اغراضی هست و برای تقویت اغراض خود چیزی را میگیرند از این نوشتجات و بکار میبرند - بعبارة اُخری آنچه در تعریف و هنرست در این نوشتجات میگیرند و آنچه در قدح و ذم هست رها میکنند - ولی فراموش نباید کرد که این طبقات خلق که مطلقا از امور جهان و اوضاع عالم سرموئی آگهی ندارند و صحبت اینها روح را عذاب الیم ست دگاهگاهی بطور اتفاق یا بطور مجبوری دانشمندان را با اینها صحبت و گفتگو دست میدهد باز برسه قسم هستند - قسمی از آنها ابله هستند و چنانچه لازمهٔ بلاهت و بیدانشی افتاده متعصب بیجا هستند ولی ضمناً غرضی ندارند - قسم دیگر فقط ضدیت و مخالفت میکنند و اینها هم بیغرض اند - قسم ثالث هم ابله هستند و هم صاحب غرض خواه آن غرض وقعی باشد و خواه موهومی - حالات مختلفهٔ این طبقات باین موجب ست -

سید عباس نامی ترک که در حیدرآباد دکن الآن موجود ست وخود را درویش کامل و قطب دایرهٔ امکان میداند شنیده شد وقتیکه اخباری را بایران فرستاده بوده ست که بنده آرتیکلی در آن درج کرده بودم منسوب بقتل حسین قلیخان بختیاری - غرض این مرد چه بوده .

فقط اینکه بحیل بگویند یک چنین دولتخواهی هم در هند هست مارا که عیب ما را
همه هنر نماید و شاید که در عالم خواب و خیال این دولتخواهی فایده باو رساند
این مرد بگوید پادشاه ظل الله است و نوشته از نزد خدا آورده که مختار هستی
تو از جانب من بر جان و مال و اهل و عیال خلق من و رعیت بیچاره خود -
دیگران محض از روی جهالت و بیدانشی بحث و مناقضت میکنند و غرض آنها
ضدیت و خلاف است — عباس ابن امیر قلی اصفهانی هم از قبیل سید عباس
است — مدیر اخبار مفرح القلوب فقط برای سی تومان تعریف میکند -
و آن شخصیکه در اخبار شفق هر اکریستان یعنی عیسوی خواند یا محض از روی
خلاف و ضدیت است و یا شاید از رهگذر پست فطرتی و رذالت آن فقره را
نوشت — همین شخص نوشت که کردی صفهانی پس از آنکه مدتی در بمبئی
عیسوی بود بحیدرآباد آمد و نواب سرسالار جنگ دید که در وجود او هیچ هنر
و کمالی نبود اعتنائی باو نکرد و خدمتی باو نداد — مگر من آنم که ابدا اعتنائی
بحیدرآباد و خزینهٔ حیدرآباد و ریاست و حکومت و خدمت حیدرآباد ندارم
ولیکن باید دانست که اهل ملک ما غالبا اعم از اینکه اعلی باشند
یا ادنی و گذشته از اینکه غالبا بعلم و دانش و جاهل هستند یک نوع بغیرتی
هم دارند — و اینهمه اول بواسطهٔ بیدانشی است و ثانی بواسطهٔ آن است که
در ملک ما قانون نیست و هرج و مرج است و اینها گاهی آزادی بخود ندیده
اند — بسیاری از مردم ملک ما یا بامیدنان یا از خوف جان بدوستی و
مصاحبت یا چاکری و خدمت سلطان و شاهزاده و وزیر و امیر و غیر ذلک
ظلم میکنند و خون خلق را میریزند و مال خلق را میخورند و زن و بچه خلق را
تباه میسازند — نی نی بلکه زنان و دختران و پسران و خواهران خود را

برای بزرگان ملک خود میمیرند و پروائی ندارند محض برای اینکه زور و درم آزادی داشته باشند خصوصاً در حق بیچارگان — کسانی هم که در اینملک یا در ممالک و جاهای دیگر هستند اگر در ایران بودند از همان طبقات بودند و بطور یقین بوده اند ولهذا پروائی ندارند از آنچه که بر دیگران میرود یا برود —

من کیستم و چیستم و غرض من چیست؟ — من نه عیسویم نه یهودم نه مجوسم نه هندوام نه بت پرستم نه دهریم نه بابی ام بلکه گواهی میدهم که خدا یک است و محمد رسول و فرستادهٔ اوست و قرآن کتاب اوست و قیامت و میزان و حساب همه حق هستند — غرض من استیلا و ترقی اسلام است — غرض من ترقی و بهبودی مطلق مسلمانان روی زمین است — غرض من اتحاد و یکجهتی و مودت مختلف فرق و شعب مسلمانان است بایکدیگر — انگریز و روسی و جرمن و فرنسیس و امریکائی و هندی و چینی و زنگی و حبشی را همه یکسان میدانم و مودت یا خصومت من با همهٔ طوایف عالم مساوی است — شاه و شاهزاده و امیر و فقیر را یکسان می بینم — پادشاه را شبان بر رعیت و چاکر رعیت میدانم هر شاهی و هر شاهزاده و هر حاکمی و هر آمری که یکنفس را بکشد بناحق و برخلاف رضای خدا و شریعت انبیا و اولیا او و یک زن یا یک دختر یا یک پسر را برخلاف شرع یا عرف یا تهذیب یا مرضی او آلوده دامن سازد یا یک پول برخلاف قانون شرع یا عرف از یکی از خلق خدا و رعیت خود بگیرد و یا دشنامی گوید بیکی از بندگان خدا که آن بیچاره قدرت نداشته باشد تلافی کند یا نتواند داد خواهی نماید من او را ظالم میدانم ظالم ظالم — من ملک و خلق خود را آسوده و در راحت میخواهم — من میخواهم خلق ملک ما از بیگانه و آشنا کفش نخورند و آزاد باشند — من میخواهم دولت

فلاحت وتجارت ملک ما فزایش یابد وخلق ملک ما هم چند روزی که در جهان اند خوش باشند- من ملک خود را آباد میخواهم برای خلقیکه چهزار سال است حالاکه در آن ساکن اند وچنین که پنجهزار یا پنجاه هزار سال دیگر هم در آن ساکن باشند نه برای چندکسی که یا عرب باشند یا ترک یا مسلمان یا کافر چند اجنباجی در آن فرمانروائی کنند وبروند یا چند ده وچند صد سالی خاندان آنها دارائی کنند آنگاه دیگری بیاید واز کف اینها بدر کند وخود مالک گردد — من چیزی نمیگویم ونمی نویسم که خلاف مرضی خدا باشد ولی اگر خلق ملک ما نداننده ونفهمند واگر بدانند وبفهمند باز ضدیت کنند ومخالفت نمایند چیزی راکه نیکی آنها در آن باشد «بگذار تا بیفتند وبینند سزای خویش» اگر کسی خوانده باشد کتابی راکه شخص انگریزی نوشته است منسوب بملک واهل ملک خودش که موسوم است به «میستری آف دی کورت آف انگلند» - بداند که آنچه من میدانم وشنیده ام از ملک خود هزارها درجه بیش وبدتر است در ملک ما آن کتاب هشت جلد است ولی اگر کسی چنین کتابی را بنویسد منسوب بملک ما هشتاد جلد خواهد شد زیراکه در ملک انگلند پنجاه یا هشتاد سال پیش از این هم قانون داشت وبانظم ونسق بود همچنانکه امروز است پس چه خواهد بود حالت ملکی که ابداً قانون ندارد وشاه ووزیر وشاهزاده وحاکم وامثال اینها میتوانند بکنند هرچه راکه بخواهند وهیچکس را قدرت دم زدن نباشد-

در رطب ویابس وهنر وعیبی که در این آرتیکلهای قبل ترجمه شده مندرج است خوانندگان ملاحظه کنند که چه چیزها ذکر شده وکدام از آنها هنر است وکدام عیب وهمه را بسنجند ومعلوم کنند که هنرهای ما بیشتر است یا عیب آن ونیز اهل ملک ما ملتفت باشند که چگونه خلق عالم وبیگانگان بر عیوب آنها آگه میشوند وآگهی دارند —

درآرتیکل اوّل نوشته (۱) ایران آفتاب لب بام است-
بیشک چنین است وعنقریب ایران بدست روسیان خواهد افتاد چون آفتاب
ظاهر است - تمام اهل ایران ازاین معنی خوش استند وابداً گمان نمی کنند
که روسی ایران رابگیرد درروسی رادوست ومتحد بلکه خیرخواه خود میدانند - من
یکی برخلاف همه اهل ایرانم ورای من بکلّی مخالف رای دیگران هست دراین امر-
(۲) موسی شیرال میگوید حکومت واقعی نیست درایران وچنین است وچنان-
من مؤیّد اقوال اوهستم ومخالف این احوال - پادشاه ایران ملک وخلق خدارا
بچندکس ازامرامی فروشد بمبلغ بسیارکمی وآن چندکس بندگان خدارا درآتش
میگذارند وده چندان میگیرند ودراین زمان پسران خودرا حکّام بلادمعیّن میکنند
که پُرمی ظاهر است چه میکنند وچسان خلق رادرآتش دارند ولی این آتش را
خلق خود بدست خود روشن کرده اند (۳) یک جمله راماترجمه نکردیم ازبس
ماراشرم می آید ولی معنی آن اینست که ازهمه بالاتر ملک ایران غرق هست درمحیط
فسق وفجورغیرطبیعی - مانخوبی میدانیم که مقصود نویسنده چیست ولی نمیتوانیم دم زد
الله اکبر نعوذ بالله چه چیزها من خود بچشم دیده وبگوش شنیده ام ولی چه سود که
غیرت نیست - (۴) علم وادب وهنرکمال مفقود هست وما افسوس میخوریم
ولی دیگران بی پرواهستند - (۵) معادن بسیاری هست که اگربیرون آرند
صدچندان بیش حاصل پادشاه یاحکومت میشود ازآنچه که بالفعل پیشکش میگیرند
وهزارها بار دولت ملک فزایش می یابد مگرکسانیکه درحیدرآباد باماهی چه میکنند
چه خبردارند ازاین چیزها - (۶) تعریفی که موسی شیرال کرده هست ازظل السلطان
بجاست ومانیز معترفیم ولیکن اعمال قبیحه ادراهم ماکماکان میدانیم که چه کرده است ولی
مانمیدانیم که غضب الٰهی کی نازل میشود که تلافی کند این اعمال را - عنقریب آن غضب الٰهی

یا از طرف آذربایجان یا از طرف خراسان نازل خواهد شد انشاالله تعالی۔
در آرتیکل دوم نوشته است (۱) که ظل السلطان از زن
اول شاه است که دختر دهقانی بود ـ این عیب نیست در ممالک شرقیه که زن
پادشاه دختر دهقانی یا از خاندان کمینی باشد ولی نتیجه آن بسیار بد است که
پسر بزرگ پادشاه اگر از خاندان کمینگان باشد جانشین پدر نمیشود و نتیجه
این خلاف رسم بزرگان و خلاف شان پادشاهان جانشین پدر خود باید
کسی باشد که تیغش برّان تر باشد و خون لکها خلق باید ریخته شود تا یکی بحق یا ناحق
بر تخت بنشیند و اگر امروز است جانشینی ملکی مانند ایران باید باختیار و استیلای
قومی بیگانه یا روسی یا انگریز یا هر دو موقوف باشد ـ (۲) حالت درخانه شاه
ایران و داد خواهان و جریان قانون شرعی یا عرفی را در ملک ما بیان می کند ـ
بیک نقطه یک دزد را دم توپ میگذارند و بلفظ دیگری رفیق همان دزد را آزاد
می کنند ـ ما برخلاف این چیزها داعی الیم ولی مدعیان ما اینگونه قوانین را پسند نمیکنند
و این هر دو دزد را سزاوار همان عقوبت یا عفو میدانند که این شاهزاده نمود
هر چند که هر دو برخلاف قران خدا و شرع پیغمبر بود (۳) ذکر میکند وضع مجلس
بزم و دربار شاهزاده ما را که همه الفاظ و عبارات رکیک و قبیح از زبانش خارج
میشود و کسانیکه گرداگرد او را گرفته اند همه از زمرهٔ اجلاف و کمینگان و اراذل
استند ـ ما برخلاف اینها استیم ولیکن اهل ملک ما که در حیدرآباد استند این اعمال
و افعال را پسند میکنند و تعریف و تمجید میکنند زیرا که خود شان هم در مجلس روضه
عزا و محرم و روز عاشورا و در کوچه و بازار دشنام زن و مادر و خواهر بیکدیگر
میدهند و شرم ندارند و میگویند فلان کس بشاه و شاهزاده دشنام میگوید لیکن
این تهمت محض است بر ما ـ ظالم و ستمگر و احمق و نادان و بیدانش و امثال اینها

داخل دشنام نیست بلکه اینها صفات و خصال این اشخاص است و این صفات و خصال را باید از خود دور کنند - کسیکه خون بندگان خدا را بناحق میریزد بیشک ظالم و از ظالم هم بدتر است و کسیکه آن ظالم را میستاید بیشک جاهل و نادان است اگر آنچه من شنیده ام از رفتار و کردار شاه و شاهزادگان و وزرا و امرای ملک خود خصوصا در همین ماهی که شاه ایران بممالک یوروپ رفته و بسیار چیزها از خلق آن ممالک دیده خلق ملک ما را پروائی نخواهد بود چونکه بیغیرت هستند ولی بیگانگان انگشت حیرت بدندان خواهند گزید و خواهند گفت که خدا مردم ایران را مغضوب و مردود و ملعون ساخته است که بدست این فرقه و این حکومت گرفتار کرده و نه یک عالم یا یک جاهل یافت میشود که سخنی بگوید یا لفظی بنویسد بمخالفت این اعمال و افعال بلکه سر بسر ملک ما یا بامید نان یا از بیم جان خاموش هستند و باعتقاد ما چنین میدانند که بحکم خدا و بموجب کتاب او بندگان و بردگان این ظلمه فسقه هستند - ولی ما از قبیل آنها نیستیم و همه این اعمال و افعال را مخالفیم -

در آرتیکل سوم سفیر دولت امریکا میگوید - (۱) شهر طهران مانند یکی از شهرهای یوروپ است ما قبول میکنیم - ولی این تعریف نیست که هزارها شهر و قریه خراب و ویران افتاده باشند یا خراب و تباه کرده باشند و یک شهر آباد باشد - (۲) میگوید شاه ایران خود بسیار خوب است و اراده دارد که ملک خود را آباد و خلق خود را خوش دارد - ما میگوئیم اگر او را چنین اراده بودی یقین ممکن بودی که چنین کند - ما بکلی برخلاف این رای و عقیده ایم که تا پادشاه ظالم نباشد رعیت اطاعت او نمیکنند بلکه ما میگوئیم اگر عدل و نصفت و قانون نیک در ملک جاری شود بیشتر و بکمال خوشی خلق اطاعت میکنند از حکومت خود و وفادار میزیند با پادشاه خود - (۳) این مرد میگوید اگر طرق و شوارع درست شوند -

برای زراعت و تجارت ما نیز همین را میگوئیم - (۴) میگوید ملکی که دو چندان وسعت فرنس را دارد فقط نه میلیان خلقیت دارد - بلی ما میگوئیم از بی پروائی حکومت میلیانها مردند و میمیرند در ایام قحطی - و از ظلم و جفا کاری حکومت میلیانها باطراف و اکناف عالم پراگنده شده اند و بواسطه فقدان آزادی و نبودن قانون نیک و انصاف و معدلت میلیانها که میخواهند بملکت آیند و سکونت گزینند نمی آیند و الّا بایستی در این وقت خلقیت ایران پنجاه میلیان باشد - در یک دو صفحه مابعد ما چیزی مینویسیم نسبت بپارسیان هند که میخواهند بایران بروند و از ظلم آنملکت میترسند - (۵) این مرد میگوید معادن زغال و آهن بسیار است در ایران اگر بکنند و برآورند دولت بسیار از آنها حاصل میشود - ما نیز همیشه همین را گفته و میگوئیم مگر بهایم چه می فهمند و آئینه در محلهٔ کوران چه فائده می بخشد -

آرتیکل چهارم سراسر کیفیت پیش قدمی و زیادتی روسیان است در ملکت ایران که من یکی برخلاف تمام یا اغلب اهل ملکت خود مخالف روسی استم و از آنطرف طرفدار انگریزم - این فقره کماکان تعلق دارد بامور پلیتیکیه و عوام بلکه اکثر و اغلب مردم ایران نمیدانند که دوستی روس چه نقصانی دارد با ایران و اتّحاد انگریز چه فائده - ولیکن سایر اهل ملکت ما برضا و رغبت و از روی بیدانشی و حماقت و بتوهم اینکه روس با ایران دوست یکجهت است میخواهند که روس را در ایران استیلا باشد بلکه ایران را بگیرد و لیکن ما نمیخواهیم و ابداً راضی هم نیستیم و بکلّی مخالفیم که انگریزان یک وجب ایران را بگیرند یا سر موئی استیلا داشته باشند - بلی رای ما اینست که بموجب معاهدهٔ درستی از روی دانش و بینش چنانچه ما در جاهای دیگر نوشته ایم اگر این دو دولت

متشدد شوند هر دو را فائده بعید و بحساب خواهد بود خصوصاً ایران را۔

بالجمله در این ارتیکلها مطالب بسیار است که خوانندگان باید بکمال دقت مطالعه نمایند۔ و امّا از بابت خود بنده سراسر این کتاب پر است از آرای من و حالت و عقاید مذهبی من و من ابداً خود را مورد گفتگوی احدی نمیدانم جز جهلا۔ این فرقه گاهگاه مرا نصیحت و وقتها توبیخ و سرزنش و ملامت مینمایند و بعضی اوقات هم مسخره میسازند ولی ابداً مرا اعتنائی باین فرقه نیست و خوفی از آنها ندارم۔ هر شخصیکه در ملک ما عالم و عاقل و چیزی مغز هم در سر داشته باشد مقصود مرا می فهمد و امیدوارم که این سلسله برخلاف جهلا بحرکت در بیاید و از من طرفداری کنند و متفقاً سعی نمایند در ترقی خود و ملک خود۔ این مطالب و سخنان محققانه هستند و جز معدودی درک نمیکنند۔ اگر آن زری را که باد بیاید هندیا بکسانیکه در معلم خانه میروند که چند کلمه فرنگی بیاموزند و در واقع زمان خود را در لهو و لعب بسر برند به چه قصد کس بدهند و بکمال تاکید را بکنند که وقت و زر را تباه نسازند و در هر اداره از ریاست تحصیل علم کنند از روی کتب اهل یوروپ آنوقت می فهمند که ما چه میگوئیم و آنوقت میتوانند حکومت کنند و الّا تا زمانیکه حالت اعالی و ادانی یکسان و این چنین هست هر که چیزی بگوید و بنویسد او را بهزار تهمت منسوب میسازند و میگویند عیسوی شده یا دهری است یا بابی یا شیخی و امثال ذالک۔

(۵)

بمبئی گزت ۲۵ مارچ ۱۸۸۶

یعنی نقل نمودن پارسیان بملک ایران

این فقره در این وقت بما رسید ولا بد گشتیم که در اینجا درج کنیم:

این مطلب هم یکی از مطالبی است که ما نمیتوانیم چشم پوشیدن از اندراج آن در این کتاب
کیفیت آن این است که چنانچه در اخبار دیده شد بالیوز جدیدی که از ایران تشریف
آورده فرزند مرحوم میرزا آقا خان صدر اعظم اراده داشته که تشانی بدهد به سیر جمشید جی
از طرف شاه ایران و پس از آن جمعی از پارسیان را دعوت نموده چای خوانیده و نطق
طویلی داده در آن مجلس مشعر بر معدلت و نصفت شاه و بخصوصه اشاره نموده بعنایتی که
او راست (یعنی شاه را) در حق پارسیان و در آن نطق سخنان شیرین دلفریب و ترغیب
دهنده بسیاری بر زبان رانده - معلوم میشود که بعضی از پارسیان رغبت نموده اند
که بایران بروند و مدام در آنجا اقامت کنند ولهذا اصاحب اخبار (ایندین سپکتیتار)
چیزی در اخبار خود نوشته و هم مذهبان خود را از مخاطره آن اراده آگهی بخشیده - بعضی
از مضامین نوشته مذکور اینهاست -

«سخنان شیرین دلکش بسیار بکار میرود در امور پلیتکیه که منسوب
هستند بتکالیف و فرایض منصبی سفیران ولی هیچ عاقلی جان و خوشی و آسایش خود را در خطر
نمی اندازد بسخنان خوش شیرین - میل خاطر ما این است که باور کنیم هرگونه اخبار خوشی را
که نسبت دهند بشاه ایران - و نیز میل خاطر ما بر این عقیده است که حکومت انگلیش
ناقص است و وعده میدهد بیش از آنچه که ایفا میکند - معهذا ما ترجیح میدهیم حکومت
انگلیش را با همه عیوب و نقایص آن بحکومت نیک شاهنشاه ایران»

ما میخواستیم تمام یا اقلاً یک جمله این فقره را بخط انگریزی بنویسیم ولی
هیچ ضرورتی ندارد زیرا که صدق آن بر همه کس معلوم است - اینقدر ما میگوئیم که
کمال خفت و حقارت و شرمساری است که ملکی یا قومی یا حکومتی اینسان بدنام باشد
هیچیک از اهل ملک ما خیال اینگونه قبایح را نمیکند و بیشک اگر پارسیان هند بایران

روند جان و مال و عیال و مذهب آنها همه در معرض خطر است - ولیکن این قوم قومی هستند که هنوز ایرانی اند و ایران را فراموش نکرده اند و مردمانی هستند کاری و کاروان اگر معدودی از اینها سکونت گزینند در ایران بنهایت مفید خواهند بود ما مکرر گفته و نوشته ایم که زمینی را بآنها بدهند که اقلا اگر مدام اقامت نکنند تفریح گاهی باشد آنها را برای تغییر آب و هوای چند روزه - و چون چنین کردند تدبیری اندیشند که اینها بکمال آزادی و خوشی زیند و از هر گونه خطری محروس و محفوظ باشند - امید است که این نصیحت خیر خواهانه اثری کند در خاطر شاه و بزرگان ایران در این مطلب اهم فکری نمایند -

مختصری شرح حال بنده مصنف

یکی از جمله چیزهائی که وجود آن در جهان لازم و اهم است خلق حال و استقبال جهان را سوانح عمر و سرگذشت احوال بعضی از مردم است و خصوصاً از کسانیکه در دنیا گرم و سرد و سخت و سست بسیار دیده و آفات و بلیات بسیار رسیده باشند که محل عبرت دیگران خواهند شد - و غالبا این است که -
"بس گرسنه خفت و کس ندانست که کیست بس جان بلب آمد که بر او کس نگریست"
چه بسیار کسانی که پدر داشته اند ولی پدر نموده اند و چه بسیار کسانیکه خاندان داشته اند و در بدر ریمنا یند - اگر کسی از دردی بنالد دیگری که بآن درد مبتلا نشده نمیداند حال او چیست - اگر از آتش و آفتاب تعریف کند آنکه در سرما و برف و باریش گرفتار نشده آگهی ندارد - اگر از گرما و سوزش آفتاب شکایت کند آنکه همواره در سایه بسر برده آگهی بهم نمیرساند - اگر از سختی و صعوبت و آفات و بلیات سخن راند در کسی نگیرد که همواره در خوشی و راحت بوده

این حال بر این منوال است تا هنگامیکه زبان بتشریح یا قلم بتحریر این واقعات جاری نگردد هیچ واسطهٔ دیگری در جهان نبوده و نیست و نخواهد بود که حوادث جهان و مصایب و بلیات و ترقی یا تنزل خلق ماضی و حال را ظاهر سازد بر مردم حال و استقبال جهان سوای زبان و خامه - و تا هنگامیکه زبان و خامه متحرک نشده اند هر چیزی پوشیده است و هر کسی را ظن و عقیده ایست همه بر خلاف واقع - بنابرین شمهٔ از شرح احوال بنده در آخر این کتاب بتکمیل [illegible] از فایده نباشد خوانندگان را ولی چون ارادهٔ بنده اختصار است آن بخشها و جزئیاتیکه از همه بیشتر مفید هستند بنا [illegible] ترک خواهند شد و خصوصاً اینکه ارادهٔ بنده این است که فقط از جزء اخیر سوانح عمر خود تا امروز چیزی برنگارم - مراد من از جزء آخر این است که از مدینه و کربلا بالفعل چیزی نمینویسم بلکه از شام خراب که حیدرآباد فرخنده بنیاد مراد است -

اگر خوانندگان را یاد باشد پانزده سال قبل از این هنگامیکه ولیعهد انگلستان بهند می آمد بنده چند ماهی در حیدرآباد بودم و باز به بمبئی مراجعت کردم مجر والیس (که اکنون کرنال والیس شده) در شاه آباد مقیم بود و منشئی میخواست که فارسی آموزد بنده بنزد او رفتم - شاه آباد جائی است که خط راه آهنی که بحیدرآباد می آید از آنجا جدا میشود - چندی که گذشت سرسالار جنگ مرحوم به دهلی روان شد و مراجعت نمود - در این وقت مجر والیس معرفی کرد از بنده و مراد آنی بود خطی ارادیه بنواب موصوف گذرانیدم معظم الیه قبول فرموده روانهٔ حیدرآباد شد با خود اندیشیدم که قرآن هزار قران ارزد دارد اگر وزیر ملک دکن هزار روپیه عنایت فرماید غایت آمال من خواهد بود - دو ماه بعد دو سه خط جستری کرده فرستادم ولی جواب هیچیک نرسید - در این بین با کتابی در انگریزی ملاحظه کردم در یک علمیکه خلق یورپ را باین دولت و مایه رسانیده یعنی پولیتیکل اکانمی واصل شدم

که بفارسی ترجمه اش کنم شاید خلق مشرق نیز چیزی پیروی کنند و طریق تحصیل زر
را بدانند که رعیت پیوسته در خیال یافتن گنج و کیمیاست و حکومت در فکر معدن
سیم و زر است و گرفتن جان رعیت - بهر حال جزوی از این کتاب را برگرفته با خط
سفارشی از مجر دالبس بحیدرآباد شده از جناب وزیر اعظم ملاقات نمودم و معظم الیه
فرمودند اگر کسی این کتاب را بدرستی و خوبی ترجمه کند من بسیار طالب آنم - باز
بشاه آباد رفتم ولی از قرآن مجید خود چشم پوشیدم و با خود گفتم که اگر گنجی رایگان
از کفم شد گنجی شایگان بدستم خواهد افتاد و اگر قرآنی رفت لقمهٔ نانی بجایش می آید
در این بین با مرغ پلاو می پختم و خوان دعوت میچیدم - گاهی در گاری دو اسبه
نشسته بودم و وقتی در میانهٔ چالر دار یکه زده - وقتها با خود میگفتم - "وزیر دکن
آن کند با تو مرد که محمود با شاعر طوس کرد" گاهها با خود می اندیشیدم که
"نباشد اگر تاج زر بر سرم بود دیگران کیسه پر از زرم" - دو سال بعد
بسکندرآباد آمدم و مجر دالبس نیز در آنجا بود - در روز غرهٔ محرم الحرام سال ۱۲۹۵
صاحب مذکور دو خط بمن داد یکی بنام نواب عالیجناب و دیگری بنام سید محی الدین
علوی که دوست صاحب مذکور بود و باراده آنکه این علوی صاحب بذریعهٔ رسانیدن
آن خط و واسطهٔ ملاقات بنده باشد - در آن ملاقات نخستین سخنی که بر لب نواب
معظم الیه گذشت این بود که کتاب تمام شد - گفتم هنوز چیزی از آن باقی است و
با کمال خوشی و انبساط بیرون شده بترجمه و نوشتن کتاب سرگرم تر گشتم -
(تفصیل این اجمال مفصل در روزنامچه درج است)

مدتی را بر اینمنوال گذشت و پیوسته بنده پای پیاده از سکندرآباد
بحیدرآباد میرفتم و مراجعت میکردم با دست خالی و کیسه تهی و شکم گرسنه و پای خسته
و سر پر خیال و دل پر آشوب - عاقبت کتاب هم تمام شد و بنظر

رسانیدم و زبانی عرض کردم که ملاحظهٔ یک چند صفحه کافی است که بر سرکار عالی معلوم
شود هم فائدهٔ این کتاب و هم محنت بنده - نواب صاحب وعده فرمودند که چند روز
ملاحظه فرمایند و آنچه لازمهٔ شان او شان و لیاقت من است بعمل آرند ولی جناب
ایشان را گاهی فرصت دست نداد چنانچه تمام امرا و بزرگان حیدرآباد را گاهی فرصت
نیست - قرائنم مفقود کتابم مهمل خیالم پریشان شکمم خالی و روزگارم تباه -
چند صندوق اسباب دارم همه در شاه آباد است و نمیدانم چه بر سر آنها آمده - حال
من برهمین منوال بود چهار پنج سال و فقط یک سخن بیهوده از بعضی از مردم فی الجمله
ضعف جسم و روح مرا بقوت مبدل میساخت و گاهی آب تازه بآتشم فرو میریخت -
آن چه بود این بود که رسم است در این شهر که هر چه بخواهند بکسی بدهند بطور ماهوار یا
منصب از همان زمانیکه بسلام مشرف شده حساب کرده بیکبار خواهند داد چنانچه
با فلان حجام و فلان فراش و فلان رقاص و فلان رمال و فلان قصاب همین معامله
را کردند - چون این سخن را میشنیدم خوش و منبسط میشدم و قلعها بر روی هوا
میساختم که چون این زر برسد دختر کی ماه عذار بعقد نکاح در می آرم از خاندانی
عالیشان و خانهٔ عالیشان بکرایه میگیرم یا میخرم یا عمارت میکنم - چیزی از آنرا
برگرفته بحج بیت الله میروم و چیزی را در بانک میگذارم - بخشی را بتجارت جلی اندازم
و جهازات آتشی میخرم و در ریلوی شریک میشوم و چند کنیزک و غلام ترکی و حبشی
میخرم و حصهٔ از آنرا می فرستم که در اصفهان دهی بخرند بنامم و بسیار کارهای دیگر
هم میکنم **لمؤلفه** هرکرا تجربه از خلق جهان نیست بهی گرچه بوجهل بود را د نظر احمد آید
ولی شرح حال هر شخصی پوشیده و مخفی است و کم و کیف آن چنانچه باید
و شاید معلوم نی یعنی هر چه از نیکی و بدی و خوشی و ناخوشی و عیش و آفت و تندرستی
و بیماری و سیری و گرسنگی براو برود ظاهر و آشکار انمیتواند شد جز آنکه از طبیعتش

سرشت او آگه شوند خلق - البته طبیعت و حالت بنده کم و زیاد از نوشتجاتم معلوم میشود ولی نه کما کان - من نمیتوانم از احدی خوش آمدگوئی و تملق گویم - نمی توانم ارباب ضحکت و خنده و طرب کسی شوم - از هزل و یاوه سرائی و مسخرگی کناره میجویم و از ظرافت و شوخی و خوشطبعی بر کنار می ایستم - گاهی بار خاطر و سربار کسی نمیشوم و بر سر خوان کسی نمی نشینم و در خانهٔ کسی اقامت نمی گزینم و دست پیش کسان دراز نمیکنم و زر بقرض نمیگیرم و دروغ مصلحت آمیز نمیگویم و بشاعری و مدح و ثنای این و آن نان نمیخورم و بیجا کسی را نمی ستایم و در میان دو جنگجو آتش نمی افروزم و هیمه کش نمیشوم و هر چه از این قبیل صفات و خصال باشد در وجود دیگران مطبوع و پسندیدهٔ من نیست و آنچه من در عالم شکایت از خلق یا بعضی از مردم داشته و دارم از همین و برای همین صفات و خصال است - بیک طرفت در مدتی که در بمبئی بودم بخانهٔ آقا خان نرفتم و هر که یک دروغ گفته یا یک وعده خلاف داده در هر جا و خصوصاً در حیدر آباد او را مرد و انسان نشمرده‌ام و بدرخانهٔ او نرفته‌ام - بخانهٔ اهل ملک خود همیشه کم میرفته‌ام بویژه در عالم تنگدستی و نان این قوم را کمتر میخورده‌ام بویژه در حالت گرسنگی و منت از هیچکس نمی برده‌ام بویژه از کسانیکه میدانسته‌ام منت بر من می نهاده‌اند و بمن و اذی احسان خود را در حق من ضایع میکرده‌اند - غرض این بود حالت من در تمام عمر و خصوصاً در این ده سالی که در حیدر آباد بوده‌ام - ولیکن کسانیکه از دور دست بر آتش داشته‌اند و از سوز اندرون من آگه نبوده‌اند اگر لبی بسخن گشوده و گله بر لب آورده‌ام چندان اعتنائی نکرده‌اند و بی پروا بوده‌اند -

بالجمله چون چار بچبال بر اینحال و باینمنوال گذشت و در این ضمن عریضه‌ها نوشتم و وسایط انگیختم و آنها را همه بی اثر و اینها را ابتر

یافتم خصوصاً آخرین را هر که بود از پیر و مرید و امیر و فقیر و مولوی و جنگ و بهادر
را بمه الناس علی دین ملوکهم دیدم عاقبت عریضهٔ نگاشتم بخدمت نوّاب معظم الیه
و قرآن و کتاب خود را طلب نمودم — فراموش نکنم معروض خدمت خوانندگان
دارم که چندی قرآن بنده مفقود الاثر بود تا آنکه سیّد عباس نامی که سابقاً اشاره
باو شده که گیسوان بافته میگوید علوم و با قافلهٔ حجاز آمده که از حج می آیم یعنی بحکی بر
سر دارد و لباس بوررنگی در بر و خود را یکی از اولیاء الله میخواند بلکه دعوی پیغمبری
میکند و در خانهٔ میر تهوّر علی نامی اقامت داشت مدّت مدیدی نمیدانم بچه عنوان
آیا او باین دست ارادت داده یا این از آن چشم عنایت داشته بود روزی در بین گفتگو
گفت چنین قرآنیکه تو میگوئی نزد میر تهوّر علی است دلی صاحب آن معلوم نیست که کیست
گفتم صاحب آن قرآن صاحب مرده من ستم رسیده ام — از این زمان بنده چیزی
مطالبهٔ قرآن خود را میکردم تا آنکه این عریضهٔ آخرین را نوشتم و سخن را ختم کردم —
و بعبارهٔ اخری تیشه را بیخ زدم و زبانی هم بخدمت نوابصاحب عرض نمودم که
قرآن و کتاب مرا بدهید که بملک خود روانم — در این مجلس سیّد محی الدّین علوی
نیز حضور داشتند و من یقین داشتم که جناب ایشان در چنین وقتی سخن خیری بزبان
خواهند راند — چند روز بعد با خود اندیشیدم که نزد علوی صاحب رفته به بینم که
در غیاب من سخنی رفته بود در خدمت نوّاب صاحب یا نه — بمجرد دیدن علوی صاحب
مرا از دور بدید فرمود فلانی من در حق تو سخنی گفتم و نوّاب فرمود که علی الحساب پنجاه روپیه
در منصب برای او میکنم تا بعد کاری بهم رسد — گفتم جزاک الله خیراً همین پنجاه
روپیه هم برای من کافی است علی النقد اگر بشود — علوی صاحب فرمود که بکچهری
ایشان حاضر شوم و عریضه بنگارم و ایشان نزد نوابصاحب برند برای
دستخط مبارک — خواستم این سخن و این فقرهٔ مخفی ماند چرا که ابدا مرا خود دادنی شد

ویقین نداشتم که حقیقتی داشته باشد ولیکن چون بیرون شدم از نزد علوی بهرکه رسیدم مرا مبارکباد گفت وہمہ شنیده بودند که علوی صاحب آخر سخنی گفت وپنجاه روپیه برای قوت لایموت من صورت یافت ومن خطی بدالبس صاحب نوشتم که بسعی وکوشش او آخر وجه کافی برای بنده معین گشت -

چند روز بعد باز بخدمت علوی صاحب رفتم وجناب ایشان عنوانی برای عریضهٔ بنده نوشتند که ہنوز در نزد بنده موجود ہست - بآن عنوان عریضهٔ بخدمت نوابصاحب نوشتم که " میرزا اسمٰعیل یزدی اصفهانی امیدوار فضل وکرم " وعریضه را بخدمت علوی صاحب دادم که برده دستخط کند - ولیکن از آنجائیکه تلون مزاج سلاطین وامرا ہست واز قدیم نوشته وگفته اند که بره حذر باید بود نواب از قول خود انحراف ورزیدند (باید فراموش نکرد که اینهمه تلون وانحراف ہست که اگر انگریزان از ابتدا نوشته وعهدنامهٔ از اهل این ملک نداشتند تا امروز ہند را مالک نبودند وصوبه برار را درقبضه نداشتند) - قدیر جنگ نامی فرمانی فرستاده مرا بکچہری خود طلب فرمود - چون بخدمت آن والاشان رسیدم گفت نوابصاحب میفرمایند که شما خط وسواد دارید نوکری بکنید واکنون در نزد من جایدادی خالی نیست جز جایدادسی روپیه اگر بخواهید موجود ہست - گفتم نعوذ بالله از تغیرات وتبدلات حالت مردم این ملک که چه گربه میرقصانند ازبرای خلق بیچاره - سید علوی فرمود پنجاه روپیه در منصب معین شده وتو میگوئی سی روپیه نوکری کن خداحافظ - روان شدم ودعای خیر درحق نواب صاحب نمودم - چند روز دیگر باز تعلیقهٔ قدیر جنگ رسید که نوابصاحب پنجاه روپیه دستخط فرموده اند گفتم اگر پنجصد هم دستخط فرمایند من نه منصب این ملک را میخواہم ونه خدمت این ملک را بلکه عهد هم کر . . . برا

قبول نکنم اگر از گرسنگی بمیرم —

بر خوانندگان این کتاب (سوای اهل حیدرآباد) معلوم باد که نوکری این ملک بر دو قسم است - اوّل نوکری قلم است و دوّم نوکری سیف است - هر یک ازاین دو هم بر چند قسم است (۱) اگر صاحب وصاف آید و بدون سفارش یا دادن رشوتی و نوکر شود سی یا چهل روپیه برای او قرار میدهند و این مرد باید تا پنجاه سال دیگر همین مبلغ قانع باشد ولی شرط آن این است که دیگر عبارت وصاف را تحریر نکند بلکه بموجب انشای مادهورام و امثال آن بنویسد که فارسی مروجهٔ این ملک است - (۲) اگر در این بین راه رشوت ستانی را دانست و پید اکرد و ایمانداری را بر کنار گذاشت که شیوهٔ مرضیهٔ اکثر چاکران این حکومت است در اندک زمانی دست کش بدست میکند و کوت و پتلون کار دستگاه بدم پیل رامی پوشد و جوراب در جن شصت روپیه و جوتی سی روپیه بپا میکند و بر بگهی سوار می شود هفتصد روپیه قیمت و بیست و پنجهزار روپیه هم در بنک میگذارد و کار و بارش بسیار خوب است (۳) خط سفارش از انگریز عظیم الشانی آرد یا آنکه مبلغی رشوت بیکی از عمّال دهد فوراً پنجصد روپیه ماهوار میگیرد - ولیکن هنوز بدون رشوت امرش نمیگذرد دو گاری دو اسپه و چهار اسپه ندارد و بنگله نمیتواند ساخت و نوکر و چاکر و ماما و غلام و کنیز متعدد نمیتواند نگاه داشت - اهل سیف بر دو قسم اند (۱) سراران اند که ابداً هیچ کاری در عالم نمیکنند جز آنکه بدنبال امرا دوان شوند و (۲) پیادگان اند که یک شمشیر زنگ خورده و چند حربهٔ دیگر با خود دارند و صدها شان در جلو امیری روان اند - یک لک دو لک مخلوق با اینسان نوکرند و در واقع همه بیکارند و نان مفت میخورند و شاکر و ذاکر ند که در این ملک لقمه نانی بدست می آید مفت و دعا می کنند که خدا این ملک را برقرار دارد که مردم بیکار د

بسیار رانانی هست - ولیکن هیچ مرد دانای با ایمانی و معقول و هنر پرورست
در این ملک نوکری نمیکند - مثلاً کسی که اینسان کتابی را بنویسد و این باشد هنر و
استعداد او اگر نوکر شود البته در اندک زمانی ترقی بسیاری خواهد کرد و از همه جا
آگهی بهم میرساند و پیوسته میخواهد تغییر و تبدیلی در کار را بدهد و بیهود گیها را از میان
بردارد ولی چگونه میتواند وکه می شناسد و می فهمد و با هزاران چگونه بر میتواند آمد
این است حالت این ملک که مثل منی گاهی نمیتواند نوکری کند -
در این ضمن سید عباس روزی مرا در خانهٔ آقا میرزا علی داکتر بد
و زبان بتوبیخ گشود که چنین عریضهٔ بخدمت نواب صاحب چرا نوشتی و قرآن و کتاب
خود را چرا طلب کردی از مردی که وزیر ملکی است - در آنجا آنچه جواب باید بدهم
دادم او را ولی این مرد باز دست از من نداشت و در غیاب من سخنان گفت -
در این وقت و در این حالت که من با خدا در جنگ بودم و ابداً اعتنائی به نبی و
ولی نداشتم و هیچ پروائی از قرآن و حدیث نبودم و معنی این شعر " اذا
یئس الانسان طال لسانه " مخصوص من بود و گوئیا که سعدی این بیت را
برای من گفته بود " وقت ضرورت چو نماند گریز دست بگیرد سر شمشیر تیز"
قلم برگرفتم و بتاسی حضرت یعقوب جز از ارواح مکرم کسی را استثنا نمودم و این عریضه
را بنام جناب مولانا سید صاحب پیوسته انداختم - جناب موصوف خط را
برخواند بمیر تهور علی داد و را گفت بدان و آگاه باش که اکنون قائمهٔ عرش منهدم
میشود و سلسلهٔ ایجاد می گسلد - این میر تهور علی که حالا ریشش سفید شده و هنوز
بلبل بازی میکند و زنان جوان شوهر دار را بسکندر آباد آورده مخفی میسازد خط را
برگرفت و بنزد نواب صاحب رفت و نشان داد که این نامسلمان بکافر و مسلمان
بد گفته و بر دیر و حرم آتش زده قرآن و کتاب او را مسترد سازید -

مسترد نمودند و بدست آقا میرزا علی داکتر سپردند - این بزرگوار پیغام به بنده فرستاد
که یا خود بشهر آ دیا رسیدی نوشته بفرست تا قرآن و کتاب ترا بدهیم - در این مقام
است که ما تصدیق از صاحبان مروت و فتوت و انصاف میخواهیم و در این مقام
بود که بنده وقتی گفته بودم « مختار دکن کرد بمن آنچه که نمود در گربت بلا شمر به
فرزند پیمبر » ولی تا کنون یک صاحب فتوت و مروت و انصاف من ندیدم
بلکه همه را سنگدل و بیرحم یافتم و خصوص در میان اهل ملک خودم - هنوز میگویند
بوزیر ملک چنین و چنان نباید نوشت زیرا که وزیر ملک هر چه بکند سزاوار است
و من میگویم اگر پادشاه هفت اقلیم باشد چون دل درویشی را اینسان بدرد آورد
ظالم است و ظالم - غرض جواب را زبانی فرستادم بجناب آقا میرزا علی که دیگر این
قرآن و کتاب را من نخواهم گرفت که بی فتوت و بی مروتی پس از پنجسال واپس بدهد
و همین سان بود تا سه سال بعد از آن که حکایت آن نیز بدنبال خواهد آمد -

چون از در ظاهر مسلمانی نا امید گشتم بدر وازۀ گبری شدم و با خود
گفتم در آن وقت و اکنون در این کتاب می نویسم « مرید پیر مغانم ز من مرنج
ای شیخ چرا که وعده تو کردی و او بجا آورد » - شاپورجی ایدل جی چینائی
یکی از پارسیان این بلد در نزد رشید الدینخان وقار الامرای ماضی نوکر یعنی
همه کاره بود و از چندی قبل با من آشنائی داشت نزد او رفتم و درد دل باو گفتم
و مشار الیه کتابی داد که من بنویسم که شرح آن نیز طویل است و بنده مختصر میسازم
تا زمان دیگر - سی روپیه ماهوار برای من مقرر نمود ولی این سی روپیه را علی رغم
مختار الملک مرحوم قبول کردم زیرا که وقار الامرا یکی از امراض بیدردی مسلمانان
گرفتار بود یعنی حسد داشت نسبت به سر سالار جنگ و من در آنوقت می خواستم که
اگر از دستم بر آید آن مرض را سخت ترکنم - بالجمله چندی را بنوشتن آن کتاب مشغول بودم

تا آنکه آن مریض از جهان بشد و صد هزار مرض دیگر را نیز با خود بگور برد و دیگر نوشتن آن کتاب ضرورتی نداشت - آن مرحوم را دو فرزند ارجمند بود که هر دو بالفعل زنده و موجود هستند یکی امیر کبیر است و دیگری وقار الامرا - این دو ارجمند سعادتمند مال پدر را بالمناصفه تقسیم کردند ولی برادر وار نزیستند بلکه چون دشمن خونخوار - وابستگان پدر شان نیز تقسیم شدند و شاپورجی نزد وقار الامرا ماند و کسانی هم که بذریعه و سفارش او نوکر شده بودند یا در دستگاه بودند غالباً با او ماندند و از الجمله یکی من بودم و ماهی سی روپیه هنوز میرسید - خصال این دو برادر مختصراً این است که اوّلی که بزرگتر است بعضی از خصال پدر بزرگوار خود را بمیراث یافته و طالب جاه و جلال است و نام و منصب - شعبده بازی انگیزد و فتنها برپا میکند که وزیر ملک شود و با این مختار الملک حال نیز همچشمی میدارد و خصومت میورزد - ولیکن وقار الامرا که کوچکتر است و اندکی نسبت به برادر بزرگوار خود عاقلتر و انگلیش مآب است و بانگلند رفته اگرچه خوی انگریزان را نگرفته بوئی از آنها گرفته - وقتی از اوقات شاپورجی مرا گفت کتاب پلیتیکل اکانمی خود را بیار که وقار الامرا ملاحظه فرماید - آدم خام طمع و در واقع چسنند همیشه گمان انسانی بگوسپندمی برد و انگهی اگر بخت برگشته هم باشد - بخیال آنکه کتاب طبع خواهد شد و من هم شکایتهای خود را در آن درج میکنم و هم البتّه خلعت و انعامی می یابم کتاب و قرآن را هردو از آقا میرزا علی واپس گرفتم و کتاب را به شاپورجی دادم که بنظر مبارک وقار الامرای عالیجناب بساند چه درد سر دهم در این وقت که قلم در کف دارم نمیدانم آن کتاب در زیر خاک نهان شد یا بدکان بانیا و عطار رفت که ادویه در اوراق آن بپیچید - کدام زهره و یارا است کسی را که از اهل این ملک نباشد یعنی عمده رعیت انگلیش نباشد و از این امرای عالیشان شکایت کند یا مال خود را طلب نماید - ما که اهل ایرانیم همه بیچاره ایم در این ملک

وکسانیکه از ملک ما می آیند و تونسل هستند در ملک هند آنها نیز چون شاه و دولت و حکومت خود زور و استیلائی ندارند که رعایای آنها شکایتهای خود را بآنها برند و آنها علاجی کنند و رزیدنت انگلیش هم در اینگونه امور مداخلت ندارد زیرا که امور رعیت دولت غیر بخط مستقیم بآنها نسبتی ندارد ولی اگر نسبت بخود شان داشته باشد و یکی از رعایای خود شان شکایت داشته باشد نعوذ بالله اگر قلم رزیدنت بر کاغذ بود آن ستمدیده و شاکی را طلب کرده پایش رامی بوسند و معذرت می خواهند و یک لک روپیه با و میدهند و او را از خود راضی میکنند چنانچه حکایت مجر نویل بر همه کس معلوم است —

ما از کتاب خود گذشتیم ولیکن ماه سی روپیه علی التقدیر سید وقار الامرا (که در آن زمان هنوز فقط خطاب اقبال الدوله داشت) شخص انگریز دیگری را بنام دنلاپ از جای دیگر طلب داشت و تمام امور خود را باو واگذار کرد و خواست که شاپورجی در زیر دست و اطاعت او باشد مگر شاپورجی قبول نکرد و استعفا داد و خارج شد — ولی قبل از آنکه خارج شود از دستگاه وقار الامرا بصوابدید او بنده عریضهٔ بخدمت وقار الامرا نوشتم باین مضمون که بنده سالهای دراز است در این ملک بنان و دال گذران میکنم و اکنون از سرکار عالی توقع پلاؤ دارم — مردم این ملک بزودی وعده میدهند ولی گاهی وعدهٔ آنها ایفا ندارد چنانچه بنده گفته ام " در ملک دکن وعده بود آب روان ایفای بوعده کے بود نزع روان واعد همه را چو خاک ساکن باشد موعود شب و روز چو چرخ است روان " فوراً فرمود پلاؤ سهل است هفت رنگ خورش هم خواهم داد — چندی بامهمانان نان و دال بسر میبردم تا آنکه خبر دادند که این عالی همت بیازی هم بر قوت لایموت تو افزود یعنی سی روپیه حالی را پنجاه روپیه چلنی کرد — کسانیکه خارج از حیدرآباد

در ایران در جاهای دیگر باشند نمیدانند که عالی و چلنی چیست و فرق میان این دو چه منحصر نیست که اولی پارهٔ سیمی است مسکوک و محسوس ولی دومی زری است موهومی و بعبارت اخری صدی ده روپیه فرق دارد ـ مثلاً امیری صد روپیه بفقیری بدهد نامش صد است ولی نود روپیه باو میدهند ـ این هم یک خدعه ایست که مردم نمیدانند بکار میبرند و غالباً متصدیان و خزانه داران چنین می کنند چنانچه در همین اوقات شخصی حکم کرد صد روپیه بمن بدهند و خزانه دار او نود روپیه داد ـ

پس ازآنکه نوکران و چاکران متعدده کلاش این بزرگوار قریب دو ماه وار مرا خوردند بنا بهاد رسوم مختلفه مقرر گشت که ماهی پنجاه روپیه چلنی از خزانهٔ عامره بگیرم و دعاگو باشم ـ دراین اوقات کتابی نوشته بودم موسوم به تحفهٔ محبوب علی شاهی و مجلد ساخته نام کتاب را بخط انگریزی بزر جلد کتاب نقش کرده بودم این کتاب را بنظر مبارک این بزرگوار رسانیدم و توقع نمودم که چون قدردان اهل هنر و کمال هستید این کتاب را بنظر پادشاه این ملک برسانید ـ ایشان هم از تعریف و تحسین بسیار فرمودند اگر نسخهٔ از این کتاب بمن دهی این کتاب را بنظر پادشاه خواهم رسانید ـ بکمال استعجال آنرا نقل کرده جلد نمودم و دادم ولی کتاب من تا بیست ماه بماند و گوئیا این بزرگوار رسید نیست که اینگونه کتب بکار شاه و وزیر و امیر این ملک نمی آید و نمیخوانند ـ عاقبت چون ناچار شدم عریضهٔ نوشتم که امید داری بسر کار نیز از قبیل آن خوابهائی ست که هزارها کس در این ملک می بینند و از آن عماراتی ست که هزارها بیچاره بر هوا می سازند کتاب مسترد فرمائید ـ این بزرگوار از این خط خاطر رنجیده شد و آوازش بگوش می آمد از اندرون حجره که بیکی از چاکران خود میگفت کتاب او را بیارید بدهید و او را بگوئید که در اینملک هنوز مردم چندان آزاد نیستند که از اینسان کاغذها با مرا بنویسند ـ هر دو کتاب مرا استرد

گردند در روز دیگر عابد ارمنی که ملازم یعنی ساقی او بود مرا گفت ماهوارت قطع شد
بجهت نوشتن آن خط. گفتم حمد خدا را که من عطای او را بلقای او بخشیدم. من طاقت
ندارم که از اینگونه مردم ناسزا وار تملق گویم و بسلام پر مذلت اینها روم برای پنجاه روپیه
جلیبی. کتاب پلیتیکل اکانمی از کف من بشد و تحفهٔ محبوب علی شاهی در نزد من بماند
عاقبت نام آنرا تغییر داده چهاپ خواهم کرد — حکایت دیگری هم نسبت باین کتاب
هست پس از آنکه گرفتم ولی ذکر آن بالفعل در اینجا ضرورتی ندارد —

چون همواره مشاغل من این بوده (و هست) که چیزی می نوشتم
بامید آنکه دیگران اول فائده برگیرند و پس از آن خود نیز ثانی بخورم لهذا کتابهای
متعددی کوچک و بزرگ نزد من جمع شده تا هر تمام که هر یک را چندین مرتبه
نوشته ام و حک و اصلاح نموده ام با دست تنها — هر زمانیکه بکسی گفتم که این کتب
خوب هستند که طبع شوند و خلق یا اطفال مدارس مستفید گردند اکثر گرفته است آن
کتابها را ولی خیال در جائی انداخته و بعضی از کفم رفته و برخی دیگر نزدم مانده زیرا
خود زری نداشته ام که طبع کنم — این کتابها مشتمل بوده است از تاریخ و حکایات
و نصایح و عبارات و روایات و محاورات عجمی و امثال اینها — اشخاصی که این کتب
را با نها نموده ام که طبع کنند همه صاحب زور و دست قیلا و عمل و عهده بوده اند معهذا لیک
نکرده اند و جهت آن این بوده که ندانسته اند چه بوده زیرا که مردم این ملک غالبا
فارسی را نمیفهمند هر چند ادعای فهمیدن میکنند — مولوی سید حسین بلگرامی
از زمانیکه آمده است در حیدرآباد همیشه معزز و محترم بوده و همیشه صاحب عهدهٔ
جلیلی بوده است خصوصا در سر رشتهٔ تعلیمات ولیکن چه گویم نعوذ بالله — ابتدا
یکی دو بار نزد جناب او رفتم دیدم فائدهٔ ندارد آمد و شد را موقوف نمودم — در این
زمان اخیر یعنی از زمانیکه چیل دنیچر و پیٹہ اقبال الدوله بالش مسند و شد بباب

سید حسین صاحب رفتم و چند کتاب نزد او گذاشتم که اگر تواند طبع کند ـ متعدد راهها بسر نمود و مختلف معاذیر آورد و حال آنکه اگر مثل منی آن مرتبه و عهده را میداشت بسا کارها میکرد ـ رقعها باو نوشتم که نقل همه در نزد من موجود است و معلوم است که من چگونه رقعه می نویسم خصوصاً بکسانیکه وعده خلافی می کنند ـ چون فهرست نام بعضی از صاحبان گرامی را که زری عنایت فرموده بودند برای طبع این کتاب بجناب موصوف نمودم آن وقت بر سر غیرت آمده فرمود خرج آن چه میشود من خواهم داد ـ باز چندی را درندگی کردم و آخر یک رقعه بسیار سختی نوشتم تا این پنجصد روپیه وصول شد ـ هر چند که این سید جلیل القدر دوست شفیق من است و بسیار بلکه سایر خصال و صفات او را تماماً پسند میکنم همین یک عیب در وجود او هست که سست مزاج است و وعده خلافی هم می کند ولیکن "آنرا که بجای تست هر دم کرمی عذرش بنه ار کند بعمری ستمی" کسیکه همه خصالش نیک باشد در ملک بی انتظام نظام که منشأ و سرچشمه سستی و وعده خلافی شاه و وزیر و حکومت استند اگر چنین خصلتی را داشته باشد در واقع عیب نیست اگر پیغمبر هم باشد چنین میشود مجبوراً ـ

چون من بی انصاف نیستم عرض میکنم بخدمت خوانندگان که در این مدت کتابی بتوسط مولوی مسیح الزمان خان دادم که شنیدم چه شد یکهزار روپیه از آن بابت گرفتم و قریب دو سال هم ماهی چهل روپیه یا چهل و پنج روپیه حالی از اقبال الدوله گرفتم و این پنجصد روپیهٔ اخیر را هم توسط مولوی سید حسین یافتم و بهر حال در ازای این همه ظلم و جفائیکه در حیدرآباد دیدم (که اگر زنده ماندم مفصلاً خواهم نگاشت) یا از خدا یا از خلق یا از فلک یا از بخت بد و در واقع از بخت بد این فواید مذکوره عاید و حاصل من شد از شاه و وزیر و امیر و مولوی و

جنگ دیهاد درین فرخنده بنیاد مینوسواد واز همه راضی و ممنون و مشکورم وابداً شکایتی هم از کسی ندارم زیرا که بخوبی میدانم " از خدادان خلاف دشمن و دوست که دل هر دو در تصرف اوست " غرض من درحقیقت ازین سرگذشت و اطناب واطالت شکوه از خلق نبود بلکه از نصیب دون وطالع واژگون بود - ولے یک سخن دیگر میگویم خوانندگان بهر چه بخواهند حمل کنند - این ست حالات مسلمانان در تمام جهان وتا این حالات را از خود دور نکنند وتا این امراض را علاج ننمایند گاهی ترقی نخواهند کرد - ماچیزی از نصیحت وراهنمائی واگذار نکردیم هم مذهبان خود را میخواهند بشنوند ونمیخواهند نشنوند - **مثنوی**

ما نصیحت بجای خود کردیم روزگاری درین بسر بردیم گر نیاید بگوش رغبت کس بر رسولان پیام باشد و بس -

تمت الکتاب بعون الملک الوهاب

بتاریخ ۲۰ شعبان المعظم سنه ۱۳۰۳ ھ

بعض مطالب دیگر به مسوده و یافت شد
نه داده در طبع ثانی (قدوری)

در مطبع معلم شفیق بزیور انطباع آراسته و پیراسته گردید

اشتہار

کتب مندرجۂ ذیل ہمارے مطبع مین فروخت کے بلئے موجود ہین
جو صاحب انمین سے کوئی کتاب خرید فرمانا چاہین وہ بذریعہ ویلو ایبل پارسل کے طلب فرما سکتے ہین

(۱) "امراض مسلمانان وعلاج آنہا مصنفہ میرزا اسمعیل دردی اصفہانی" یہہ ایک کتاب عمدہ بامحاورہ فارسی زبان مین لکھی گئی ہی - اور مصنف اسکا ایک لائق ایرانی شخص ہے اس کتاب سے مسلمانون کی موجودہ حالت اور اُسکا علاج معلوم ہوسکتا ہی - قیمت اسکی ۸ آنہ ہین مگر اہل حیدرآباد سے ۴ اور باہر والون سے ۶ لئے جائینگے قیمت ۸ جلد

(۲) "رسالہ تربیت وتعلیم" مصنفہ مولوی محب حسین صدر مدرس رشہ گنڈ گارٹن واقع حیدرآباد دکن یہہ کتاب بچون کی تربیت کیلئے بہت کارآمد ہی - اس سے استادون اور والدین کو طرز تعلیم اور اصول تربیت معلوم ہوتے ہین اور جسطرح چھوٹے بچون کو یورپ مین تعلیم اور تربیت دیجاتی ہی اُسکا بیان بخوبی لکھا گیا ہے - قیمت ۸ جلد

(۳) "رسالہ انتظام خانہ داری" مولفہ مولوی محب حسین صدر مدرس رشہ گنڈ گارٹن حیدرآباد دکن یہہ کتاب ہر شخص کے لئے نہایت ضروری اور کارآمد ہے - اس سے گھر کے انتظام اور چھوٹے چھوٹے خانگی چیزون کا تیار کرنا اور لازم کی برتاد کا طریقہ وغیرہ خوب سمجھہ مین آتا ہے - قیمت ۸ جلد

(۴) "سوانح عمری امیر علی ٹھگ" مولفہ مولوی محب حسین صدر مدرس رشہ گنڈ گارٹن حیدرآباد دکن یہہ کتاب ایسی دلچسپ ہے جو پڑھنے سے تعلق رکھتی ہی - سمین ایک ٹھگ کی سرگذشت لکھی گئی ہی جس نے تقریباً ایکہزار آدمی اپنے ہاتھہ سے مارے تھے - واقعی اس کتاب کے پڑھنے سے بدمعاشون کی مکاری اور فریب اچھی طرح سمجھہ مین آتا ہے - قیمت ۱۲ جلد

المشتہر

عبدالوہاب مہتمم مطبع معلم شفیق - بازار سیدی عنبر حیدرآباد فرخندہ بنیاد دکن

امراض مسلمانان و ادویہ آنہا